CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

TARIKH-I-FIROZ SHAHI

ZIAUDDIN BARANI

تاریخ فیروز شاہی

خواجہ ضیاء الدین برنی

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

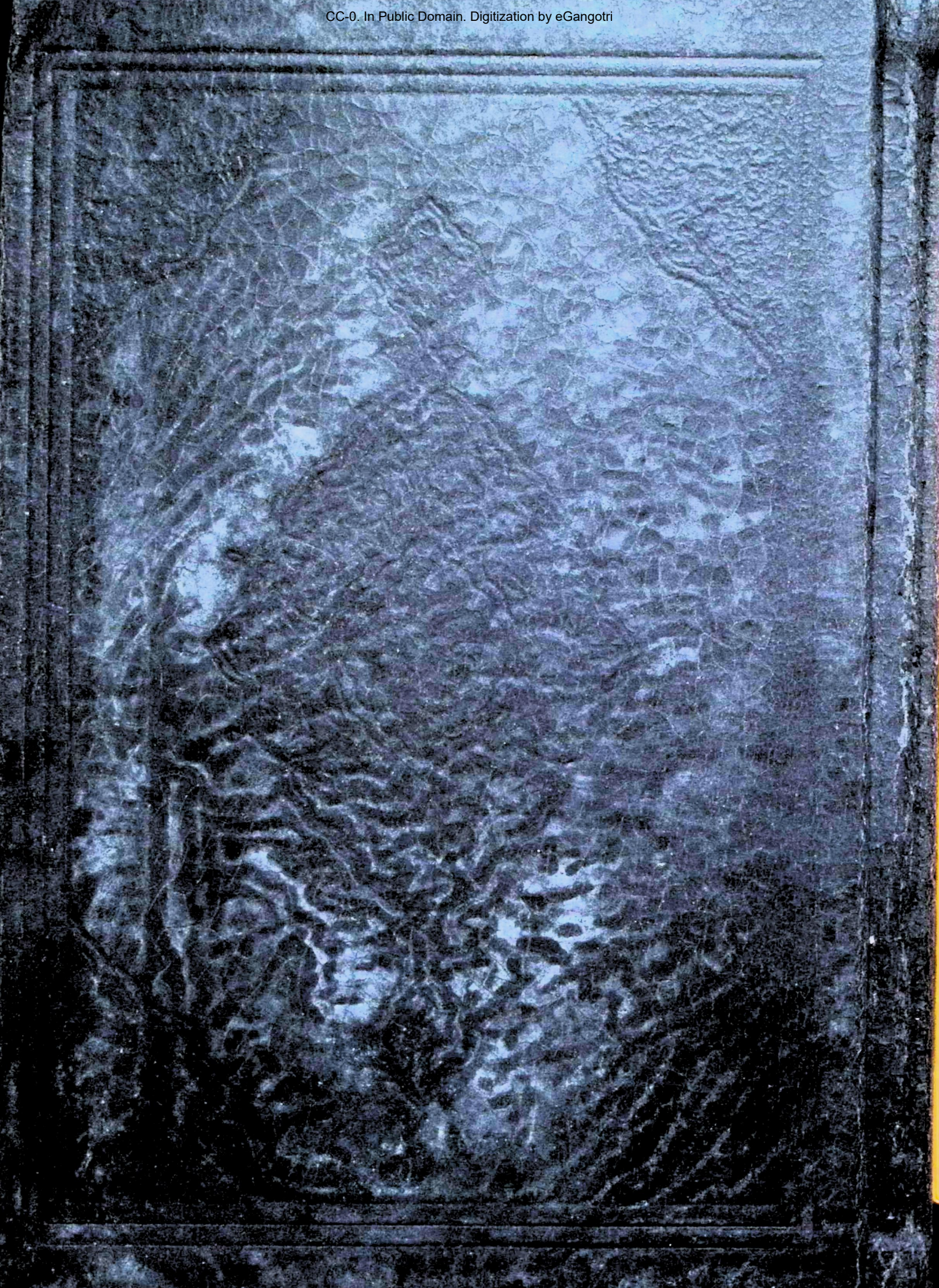

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

تاریخ فیروز شاہی

خواجہ ضیاء الدین برنی

مقدمہ:

پروفیسر سید عزیز الدین حسین ہمدانی

ڈائریکٹر، رضا لائبریری رامپور۔

وزارت ثقافت۔ حکومت ہند۔

رامپور

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

تاریخ فیروز شاہی

تاریخ فارسی

نمبر ۱۱۱

خواجہ ضیاء الدین برنی

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

مشخصات نسخہ:

اسم کتاب : تاریخ فیروز شاہی

اسم مؤلف : خواجہ ضیاء الدین برنی

مقدمہ : پروفیسر عزیز الدین حسین

محل نگہداری نسخہ اصل : کتابخانہ رضا رامپور۔ ھند

چاپخانہ : مرکز بین المللی میکرو فیلم نور۔ جمہوری اسلامی ایران۔ دھلی نو

تعداد : ۵۰۰

سال چاپ : ۱۳۹۱ شمسی مطابق ۲۰۱۳ میلادی

Shajar

Shajar

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم سهل بکرمک بیت کربکویم کہ نیست در عالم مثل
تاریخ من کتاب دگر ۔ چون درین علم عالمی نبود ۔ کہ کند گفتہ مرا بود ۔ تاریخ انجد
ہشت بادشاہ کہ بر تخت گاہ دہلی جہانداری کردہ اند بر سبیل ایجاز و اختصار
مذکور است سلطان غیاث الدین بلبن سلطان معز الدین کیقباد بن سلطان
بلبن سلطان جلال الدین خلجی سلطان قطب الدین خلجی سلطان علاء الدین خلجی
سلطان غیاث الدین تغلقشاہ سلطان محمد بن تغلقشاہ سلطان العصر والزمان
فیروز شاہ السلطان حمد و ثنا مر خدایرا کہ اخبار و آثار انبیا و پیغامبران بوسیلہ
سعادتی بندگانرا بیاگاہانید و معاملات مقبولان و مردودان و فضایل متقیان
و رذایل دور افتادگان امم سالفہ امت محمدی علیہ السلام را روشن گردانید
و بدین اعلام بریں امت منت نہاد و بزبان پاک قرآن فرمود و کلا نقص علیک
من انباء الرسل ما نثبت بہ فؤادک و قد جاءتک فی ہذہ الحق و موعظۃ و ذکری للمؤمنین
و در آیۃ دیگر گفتہ نحن نقص علیک احسن القصص و شکر و سپاس
بیقیاس مر پروردگاریرا کہ الوالابصار و الوالنہی را بنور بصیرت منور گردانید
تا از آستانہ آفرید تا در آثار و اخبار گذشتگان و غضاضات رذایل پیشینیان و مجا
و مقابح متقدمان و اطاعت مطیعان و تمرد متمردان و نجات خواندگان و ہلاک
راندگان بنظر بصیرت بہ بینند و نزدیکان حضرت سعادت را نیکبخت و دور
گان آن درگاہ را بدبخت شمارند و سعداء را از اشقیا و مقربان را از دور افتادگان
و خواندگانرا از راہ یافتگان از گمرہان و دوستانرا از دشمنان شناسند و فضایل را

از دذایل

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

ST. 477
6.9.95

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم سهل یکرمک بحث کربکویم که زینت در عالم مثل
تاریخ من کتاب دگر چون درین علم عالمی نبود که کند گفته مرا مابود تاریخ اخبار
هشت بادشاه که بر تخت گاه دهلی جهانداری کرده اند بر سبیل ایجاز و اختصار
مذکور است سلطان غیاث الدین بلبن سلطان معز الدین کیقباد نبیره سلطان
بلبن سلطان جلال الدین خلجی سلطان قطب الدین خلجی سلطان علاء الدین خلجی
سلطان غیاث الدین تغلقشاه سلطان محمد بن تغلقشاه سلطان العصر والزمان
فیروز شاه السلطان خدا یارحمه خدا یرا که اخبار و آثار انبیا و سلاطین بوقت
سماوی بندگان را بیاگاهانند و معاملات مقبولان و مردودان و فضایل متقربان
و رذایل دور افتادگان امم سالفه امت محمدی علیه السلام را روشن گردانند
و بدین اعلام بر دین امت منت نهاد و بزبان پاک قرآن فرمود و نکتب ما
قدموا و آثارهم و در آیه دیگر گفته نحن نقص علیک احسن القصص شکر و سپاس
قیاس مر پروردگاری را که الوالابصار و الوالنهی را بنور بصیرت منور و بفکر صائب
آراسته آفرید تا در آثار و اخبار گذشتگان و فضایل و رذایل پیشینیان متحاذ
و متقابل متقدمان و اطاعت مطیعان و تمرد متمردان و نجات خواندگان و هلاک
راندگان بنظر بصیرت به بینند و نزدیکان حضرت عزت را بنیکبخت و دوران
کان آن درگاه را بدبخت شمارند و سعدا را از اشقیا و متقربان را از دور افتادگان
از زیرکان و خواندگان را و راه یافتگان را از گمرهان و دوستان را از دشمنان بشناسند و فضایل
را

از ذایل

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

از رذایل و محاسن را از مفاتیح دریابند و در تحسین اسلام و قبح کفر و در نقاست خبیر و غلاظت
فکر صافی را کار فرمایند و اتباع و اقتدای باقوال و افعال مقربان آلهی و دوستان خدا را
برخود واجب و لازم شمرند و از رذایل اخلاق و خبایث اوصاف در دل و اقتدا کنان و مفاتیح افتادگان
معاملات دشمنان درگاه بی نیازی اجتناب و احتراز نمایند و پس روی نیکبختان
و جذر از راه روشن بدبختان سرجله مهمات دین و دولت دانند تا ایشان هم از
روی اقوال و افعال سعداء و نیکوکاران و از احتراز بدکرداری و بد افعالی اشقیا و
بدکرداران از ناجیان گردند و در زیر سایه پایان عنایت ذوالجلال و الاکرام جایی
یابند و اعلام خیر و شر و اخبار طاعت و معصیت پیشینیان را در حق خواص و عوام
امت محمدی نعمتی شکرف و دولتی بزرگ تصور کنند و بشکر چنین نعمتی حسیم زبان را طب
اللسان سازند و نعمت اخبار سلف را از محض فضل ذوالافضال شناسند و از جمله
ثمرات ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم دانند و درود بی پایان
و تحیات فراوان از خدا و انبیا و ملایکه خدا و اولیا و اصفیا و مقبولان احم سابغه
و جماهیر خواص کان امت خلق بر روح مطهر مقدس سید الانبیا و المرسلین محمد
بن عبد الله القریشی الهاشمی الابطحی زمان زمان و اصل و متواصل باد پیغامبری که اخبار
اوصاف سینه و آثار اخلاق مرضیه او مرکب سماوی آمده است و دامن قیامت گرفته
و محامد اقوال و مآثر افعال او در صفحات احادیث و تواریخ مملو و مشحون شرع و احکام
شریعت و عزایم طریقت بدان اقوال و افعال شرفاً و غرباً جاری گشته و ایتمار اقوال و اتباع

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

نکایت افعال سلطان پیغامبر ذی وسیلت درجات و واسطه نجات عامه امت

استحکام پذیرفته

و مبنای جهانداری بادشاهان اسلام و مدار جهانبانی سلطانان دین پرور باحکام شریعت
و پس روی سنت آن شاه رسل گشته و تسلیمات خدا و تحیات مصطفی و جماهیر اولیا و اصفیا
امت مصطفی و عامه متقیان دین مصطفی الی یوم التناد بر ارواح و اشباح جهانیان
مصطفی و اهل بیت مصطفی و یاران مخلص او باد و در زیر تحریر کیفیت طی تحریر توان آورد که

مصطفی صلعم قناعت فرمود بر انوار آثار خدا و مصطفی

در تحریرات ایشان از آسمان منزل شده است والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه و کدام مصنف و
مؤلف را زهره آن باشد که وا و ثنا کروی تواند واو که زبان پاک قرآن در
ثنا ایشان میفرماید حسبک الله و من اتبعک من المومنین خصوصا حق محامد و مناقب
آن جهاد رکن کعبه دین داری که در جریان امور دین و دولت مصطفی بر مثال جهان
طبع بودند در شخص جهانداری و چون بخلافت نبوت سرافراختند در دولت ابد نمودند
مصطفی بر تخت جمشیدی و اورنگ کیخسروی کامیاب گشتند و ربع مسکون
شدند و باچنان مرتبه الوالامری عام و منقبت بادشاهی جهان از میامن و برکات
اتباع سنن محمدی از روی زهد و معاملت فقر اختیاری نکذ شتند و از کمال تقوی باخرقه
پوده و گلیم زنده خلاصه اقلیم ربع مسکون را ضبط کردند و از بیخ ذات مصطفی باوراش
فقر و مسکنت امور جهانبانی و جهانداری را آب دادند و علم اسلام را در شرق و غرب
عالم رسانیدند بیمن از نوبت خلافت امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه

بیان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

و از زبان ایشان خوب نیاید و اوایل در هر محلی و در هر علمی مشغول شوند از منفعت بی بهره
بمانند مکرر در علم تاریخ فامیلها نسبها حسبها کریم زاده و بزرگ زاده بودند و در نسل ایشان
بزرگی و بزرگ زادگی مندرج بود ایشانرا از داشتن علم تاریخ و از استماع علم تاریخ نتوانند
زیست مورخ نزدیک بزرگان و بزرگ زادگان و عالی نسبان و عالی نسب زادگان عزیز
از جان خواهند که خاک مورخان که بواسطه تقریر و تحریر ایشان بزرگان دین و دولت حیات
می یابند در دیده جهان بین خود کشند و بزرگان دین و دولت در علم تاریخ نقاب بسیار کرده اند
و نوشته اند اول غایت در علم تاریخ آنست که کتب سماوی کلام الله است پیشتر آنار معاملات
انبیا که بهترین آفریدگانند و اخبار اطیبین و ذکر جباری و قهاری ایشان که حاکم و امیر جهانیان
بودند مملو و مشحون است و علم تاریخ همین علت که پیرایه اعتبار اولوالابصار میگردد
علم تاریخ آنست که علم حدیث که همه قال رسول الله و فعل رسول الله است و بعد علم تفسیر انفس علوم
و انفع علوم است و در شقیه رواة و تعریف رواة و ماجرا رود احادیث و معاملات غر
وجها و مصطفی علیه السلام و در تقدیم و تاخیر تاریخ و مسموع احادیث بعلم تاریخ متعلق است
و ازینجهت که حدیث را بعلم تاریخ تعلق تمام است ایمه حدیث گفته اند که علم الحدیث علم التواریخ
تواند که اگر محدث مورخ نباشد او را از معاملات مصطفی علیه السلام و معاملات صحابه رضی الله عنهم
عنهم که رواة احادیث و اصل ایشان اند علمی و خبری نباشد و کیفیت اخلاص مخلصان
صحابه از غیر مخلصان و ملمعان صحابه کوشن نشود و هر گاه که محدث مورخ از معاملات مذکور مبرهن نشود او
روایت حدیث نتواند داد و حق بیان احادیث نتواند گزارد و نیز از احوال اخباریکه در قرن نبوت

و بزرگ
گزرسود و استماع علم
ایام
تشقید
و غیر ملمعان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وقرن صحابه واطمینان دلها رسلف وخلف امت است از علم تاریخ بهره مند می شود و مسیلمه کذاب
علم تاریخ آنست که مشعور دو علم بتاریخ واسطه زیادتی عقل و وسیلت درستی رای و تدبیر است
واز مطالعه تجارب دیگران آن شخص صاحب تجربه می گردد واز دانستن علم تاریخ خوشبختی
در وانندیده پیدا می آید وارسطاطالیس و بوزرجمهر گفته اند که دانستن علم تاریخ موید
ومعین رای صواب است که علم احوال سلف و صحبت رای خلف شاهد عدل است نفاست چهارم
علم تاریخ آنست که دانستن علم تاریخ در واقعات زمنی حوادث جدید دلهای سلاطین و وزرا
وملوک واکابر را قرار می ماند و نمیگذارد که جهان داران را از حوادث فلکی صعوبتی سخت پیش آید
امید گسستن آن منقطع می شود و تداوی دفع امراض ملکی از تداوی دفع امراض بدنی آسانتر
کرده اند زیرا که دوا خوردن طبیب و وقایع دیدی که در خصیدن در آمده باشد احتراز از آن
افتد و امارات حوادث پیش از وقوع از دانستن علم تاریخ روشن میشود و منفعت مذکور
انفع المنافع و انفس المنافع است نفاست پنجم علم تاریخ آنست که دانستن اخبار انبیاء و احوال
ایشان و تلقی کردن ایشان حوادث و وقایع را بر رضا و صبر با عتقاد رضا و صبر دانند کان تاریخ
می گردد و نجات یافتن انبیا از بلاها و وسیلت امید واری عالمیان علم تاریخ میشود و منفعت مذکور
واز آنجا معلوم شد که برانبیا که بهترین فرزندان آدم بودند بلاها و مستولی بارید است و دلهای
اسلام از وقوع حوادث و مصایب نمی افتد و ششم نفاست علم تاریخ آنست که از دانستن
تاریخ شیمنا جیان و عادلان و نیکوکاران و نجات درجات ایشان در دل می رسد و خدا
تمرد جباران و قهاران و هلاک و بال ایشان خلفا و سلاطین و وزرای و ملوک اسلام را

میکرد

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

میگردد و ثمرات نیکوکاران فتایج بدکرداران در امور جهانداری مبرهن میشود خلفا و سلاطین
و ملوک نیکبخت طرف نیکی و جانب خیر میگیرد آیندگان با دشمنان اسلام در قهاری و جباری
و بیتفوجیروتی معاملات دنیوی در رندوازلوازم صفات بندگی دست نمی دارند و منفعت معاملات خیر
خلفا و سلاطین و وزرای و ملوک بر عامه خلایق ساری میگردد و بدو نزدیک میرسد

فایده نفاست علم تاریخ آنست که بزرگان دین و دولت سلف و خلف گفته اند که منبع علم
تاریخ بر صدق نهاده اند چنانک ابراهیم این معنی را از خدای تعالی درخواست میکند و دعا
میخواند که واجعل لی لسان صدق فی الآخرین و دروغ نویسان حق تکفیر یابند و تحریف و در تاریخ
الکلم عن مواضعه و باری تعالی افترا و بهتان را از مملکات کردانیده است و نیز تالیف
کردن علم تاریخ باکابر و معارف و نبرگان و بزرگزادگان که بعدالت و خیریت و راستی
و درستی منسوب بوند مخصوص است که علم تاریخ نقل خیر و شر و عدل و ظلم و استحقاق و غیر استحقاق
محاسن و مقابح و طاعات و معاصی و فضایل و رذایل سلف است تا خوانندگان خلف از ان اعتبار حلیف
گیرند و منافع و مصالح جهانداری و نیکوکاری و بدکرداری جهانبانی دریابند و از دریافت
آن نیکوکاری را اتباع نمایند و از بدکرداری به پرهیزند و اگر نعوذ بالله کذابی مفتری دروغ
را در کار آورد و تبلقای نفس خبیث و باطن خداع خود معاملات ناشایست بزرگان سلف
نماید و نقلها بر یافته را در خاطر نگذراند و در طی کتابت نیاورد و افترا و بهتان خود را بعنوان
رنگین رواج دهد و دروغهارا راست مانند کند بنویسد و ثمره مندی دنیا و آخرت نبیند و از جواب
قیامت هراسی در دل نگذراند که نیکنامرا بدگفتن و بدنوشتن از زبان غیبتی که بزبان کویند صعب تر

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

باو بدانرا نیک گفتن و نیک نوشتن سرجله بذکر راویهاست وچون اخبار تواریخ مبنی است
واعلام معاملات سلاطین واکابراست پس مولف تاریخ هم از اهل اعتبار باید بصدق
وعدالت مشهور و مذکور باید تا در نبشته وی نمند او اعتقادات مطالعه کنند کافی راسخ
کرد و در میان معتبران اعتبار گیرد که اطمینان خواطر معتبران نباشد مگر در نوشته
معتبر و نقل کرده معتبری که در امانت و دیانت او شبهه و شکی نبود و جمیع مورخان عرب و عجم
که تواریخ عربی و تازی نوشته اند معتبران عهد و عصر خویش بوده اند چنانک امام بخاری آنجا
که مولف کتاب سیر النبی و آثار صحابه است فرزند صحابی بود و از ایمه حدیث اعتماد یافته بود
و قول او در کتب معتبران معتبرست و امام اصمعی از اجلا ایمه علم قرآن و استاد علم فصل و لغت
بود و امام محمد بخاری هم از اجلا علما علم حدیث است و هم از سران ایمه تاریخ و اعتبار
او از وصف بیرون است و امام ثعلبی و امام مقدسی و امام دینوری و امام بیهقی و امام طبری
هم مورخانند و هم صاحب تفسیر و تصانیف معتبر اند و مورخان اخبار و اکابر
و معارف عهد عصر خویش اند چنانک فردوسی و بیهقی و صاحب تاریخ آلبنین و مولف تاریخ
کسروی یمینی عتبی هریک در عهد خویش اعتبار یافته بودند و از اکابر و اشراف معتمد بوده اند
و مورخان اخبار دار الملک دهلی نیز از معتبران عهد خود و عصر بودند چنانک خواجه صدر نقاشی
مصنف تاج المآثر و مولانا سدید الدین عوفی مولف جامع الحکایات و قاضی صدر جهان منهاج
جوزجانی مولف طبقات ناصری و کبیر الدین پسر تاج الدین عراقی که در عهد علائی
فتح ماهیر سلطان جلال الدین نوشته است و ساحر بیهاکرده و مهر جهار معتبر و معظم و مکرم

بجل

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

ومشغل خود ندو ببا یدد انست که مرجع اهل اعتبار در تاریخها نوشته اند معتمد علیه دیگر است
وانچه خود در ویاش و مجهول النسبان تالیف کرده اند از دانایان اعتبار نکرده اند و تواریخ
نوشته بی سر و بایان در دکانها کتابیان پشته است و باز کاغذیان رسیده و کاغذ شده
و نیز مورخ چنانچه از اکابر و معارف می باید سلامتی دین و مذهب او هم شرط نوشتن تاریخ
است و الا بعضی بد مذهبان و بد اعتقادان از عصبیت موروث و عناد متوارث جنا
روا فض و خوارج قصهای دروغ بر صحابه برباقته اند و بنزد نیان بیشینه و پیشینیان متقدم در
تواریخ خود صدق و کذب را آمیخته اند و اخبار مشهور و مردود در تالیفات خود درج کرده
خوانندگان تاریخ را دین و مذهب و بد اعتقادی مولفان تواریخ روشن باشد و نویسندگان
تواریخ را از سلف شمارند گمان برند که مکرر است نوشته اند و هر کسی خداع بد دنیان ندانند که
طریقه بد مذهبان و شیوه بد اعتقادان در تالیفات آنست که مذهب باطل و اعتقاد
بمثابت آنچه در خود را نیمان سنیان مستور دارند و دروغها و برباقتها
در اعتقادان حیث آنچنان قرار گرفته باشد در پایه اخبار صحیح و آثار صدق و مشهور
نشسته بیامیزند و در تالیف مردود خود بنویسند و تا کسی را از مطالعه کنندگان که او را
خبر از احوال سلف نبود و بر سر بد اعتقادی و طریقه آنچنان وقوف افتد و دین و مذهب
و مورخان کذاب در یابند در اعتقاد او را از مطالعه آن کذبها راست آمیخته خللی روی
نماید و نوشتهای دفتر کذابان بی دیانت را راست پندارد دیگر متعلقات مشترک در شعبه
علم تاریخ همین است که سنیان یکی از مذهبان و صادقان از کاذبان و معتقدان از خداعان

فراغ

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

سلف روشن میشود و قصص معتمد علیه و ماجرا با نامعتمد مبرهن میگردد و مذهبی که از اعتقادات
حدود مبرا است و ائمه سنت و جماعت بر امداد استحکام می پزیرد و شرطی که از لوازم احتیاط
تاریخ نویسی ست آنست که بر مورخ از روی دین داری واجب و لازم است که چون
فضایل و خیرات و عدل و احسان پادشاهی و بزرگی بنویسد باید که مقابح و رذایل او
مستور ندارد و طریقه مسامحت در نوشتن تاریخ معمول نکند و اگر مصلحت بیند بصریح
بر نمر والا بر مز اشارت و کنایت زیرکان فهمیدن را بیاگاهاند و اگر از خوفی و مهراسی مساوی
ادب هم عهد عصر نتواند نوشت دران معذور بود ولیکن از آن گذشتگان باید که راستی را
نویسد و نیز اگر مورخ را در عهدی و عصری از پادشاهی و یا از وزیری و بزرگی کوفتی و فتکی
رسیده و یا نوازشی و بنوازشی زیادت یافته باید که در اوان تالیف تاریخ لطف و قهر
نتایج و نواز و آزار آن بزرگان منظور او نبود تا از تاریخ آن برخلاف راستی فضیلتی
در زیلتی نابوده و معامله و ماجرای نا گذشته در قلم آرد و بملک منظور مورخ دنیا و اعتقاد
او صدق و مذهب او نوشتن راستی و درستی بود و خوف او از جواب قیامت باشد و بر
مورخ واجب و لازم است که طرق و طرایق گذابان و مداحان و مبالغت کنندگان
و شاعران و دروغ زنان و سخن آرایان بامین احتراز کلی واجب شناسد که طوایف مذکور
خر مهره را یاقوت لعل گویند و از طمع خود سنگریزه را جواهر گران بها نام نهند و
شهادت اعتبار ایشان کذب ایشان باشد فاما هر چه صاحب تاریخ نویسد در بوته
او دیگران اعتقاد کنند گاه گاه دروغ باشد مولف بدان زیان زده نشود و گذشته بشیمان او نباید

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

خدا حجت کرده و فردای قیامت مولف کذاب بسخریه بین عقاب درماند و در جمله علم
تاریخ علمی نفیس و نافع است و تالیف کردن تاریخ عهده بس بزرگ است منافع این علم
هم در حق انامک محمد ایشان بر صحایف روزگار باقی می ماند ساری میگردد و هم خواننده گان
را از مطالعه تاریخ منافع بسیار روی مینماید و مورخ را در ذمه انامک اخبار و آثار ایشان می نویسد و مادران
بر صحایف روزگار نشر میکنند حق بسیار ثابت میگردد که اگر زنده نیشر مآثر و اعظم
محبت و نیکخواهی و نیکگوئی آن میشود و دوستی ایشان در دل آشنائی و بیگانه منتقش می گردد
اگر مرده اند از ذکر مآثر حیات ثانی می یابند و مستحق علیین از رحمت می شوند و در ذمه خواننده گان تاریخ
تاریخ هم مورخ را حقوق متنوعه میگردد که از و تسلیت نوشته او خوانندگان و سامعان
چندین منافع اجرا میکنند و امام ثعالبی در تاریخ غرر السیر آورده است که در اوایل دولت
خلفاء عباسی خلفاء و سلاطین و اکابر و اشراف ان اعصار را پیکار که در علم تاریخ رغبت
بوده است و امیر المومنین هارون الرشید که اعظم الرتب خلفاء عباسی بود در علم تاریخ
عشقی بافراط داشت و از مشاهده او فور رغبت خلیفه ابو یوسف قاضی را و امام محمد شیبانی
علم تاریخ را مستحضر شده بودند و در پیش امام واقدی و اخبار و آثار و غزوات و معلمات
مصطفی و صحابه را تلمذ کرده و چون خلفاء و پادشاهان را از تبار بزرگ و خاندان بزرگ
بر گزیدندی ایشان را خاصیت بزرگی و بزرگ زادگی در علم تاریخ بافراط رغبت کردندی
و دران عهود بزرگی و سروری روزی و نسبی بر خلفاء و سلاطین و وزراء و بزرگان
و ملوک یکدشتی که تواریخ عرب و عجم نخواندندی و ایشان را از تواریخ نشیندی از اعتبار عاطل

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

نشدی و از وفور رغبت سلاطین و وزراء و بزرگان آن اعصار در علم تاریخ رواجی پیدا
آمد و مورخان را رونق ظاهر می شد و بیشتر و مکرم بانواع و انعام می گشتند و از
خلفاء و سلاطین و وزراء و کبار و ملوک نامدار مورخان را زرها و زیورها و دیباها و غلامان
و اسپان و شتران می یافتند و بعد آن عالی همتان و بزرگ منشان تاریخ دولت قاهره را
داشتن تاریخ و مورخ معهد نمایند و رغبت خلفاء و سلاطین متناحر از غلبه جوانی در استماع
تلذذات و تنعمات افتاد و همتهای عالیه روی در کمی نهاده و اهتمام آنکه مآثر و مناقب
بزرگان البته می باید که در تاریخها منقش شود تا نام نیک ایشان در السن قیامت
بگیرد و خواطر سلاطین و بزرگان بژمرده گشت و شرط نسبت در سلطنت سلاطین و در
وزارت وزراء و در امارت ولات که از شروط اولا لازم بود مرعی نمایند و با وجود این
تغلب و وزارت بکفایت و هنرمندی پارگشت رواج علم تاریخ و رونق مورخان نقصان
پذیرفت و چنانچه در اعصار اول در خواندن و دانستن و آموختن علم تاریخ رغبت بزرگ
طالبان منیعت گشته بود و در علم تاریخ درسهای مشهد در او آخران قلیل و رغبت
کم شد و مورخان بی مقدار و اعتبار گشتند و الا در اوائل اکابره عجم که پادشاهی بنسبت
پادشاه زادگی و وزارت بوزیر زادگی و ملکی بملک زادگی و شرف بحریت مشروط بود از
ایام تا خسرو پرویز و بعد از مواجب و مواقیع تعیین بودی و بیشتر اوقات و منازل مورخان
همت و حرمت مورخان با مراتب و خدمت موجود بودی که مشایخ دین و ملت آن پادشاهان
بودند مساوی داشتند و بیم امام ثعالبی که مورخی بی نظیر بوده است در تاریخ غرر اخبار ملوک

غلفا

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

خلفا و سلاطین و وزرای و ملوک کجا توانند که حقوق خدمت مورخان بگذارند و قدر زحمت
ایشان بشناسند و در خاطر گذرانند که چندین ندیمان و شاعران و مداحان و مزوره را
از شعبده و مکری و دروغ و مزوره و سهایش بنیاد و مبالغتها فاحش در مجالس ایشان دهی شنوده
آیند و بیوالعجبی و شیش دروغ مالها و گنجها ایشان می ربایند و در مدح و مناقب ایشان
فضلها می بردارند و تصانیف می سازند و صحایف و دفاتر تالیف میکنند و چون بموت
سطوت و عنفوان پادشاهی و ایام وزارت و روزگار ملکی ایشان منقضی میشود و صحایف مداحی
و تالیفات کذابان که کذاب و مبالغه آن مردم را چون آفتاب روشن است کسی نام نمیگیرد و مداح را
کسی مطالعه نمیکند و تالیفات دروغ زنان در کتاب خانها مهجور می ماند بخلاف ذکری که پادشاهان را
را در تاریخ کنند و محامد و مآثر ایشان با محامد و مناقب سلاطین سلف و وزرای و ملوک خلف
بنا پیرند و طریقه اتصال خلف با سلف محافظت نمایند و نسق شهور و اعوام مرعی دارند و آثار متقارب
اعصار که از لوازم علم تاریخ است مکذرند و خدمتی بجا آرند تا قیامت آثار خدمت مورخان باقی
و رغبت مطالعه کنندگان صاحب همت از مطالعه نوشته مورخان و استماع اخبار مولفات
تاریخ کم نشود و این دولت را اندازه کجا بود که شخصی از دیها رفته باشد و جنات و وو
او سپری گشته و سمع اثری از ملک و دولت و حشم و خدم و پیل و مال و اسب و شتر و اعوان و انصار
و خویش و قرابت و زن و فرزند و خیل و تبع و غلام و کنیزک و ذخایر و دخایر و عقب نمانده
و محامد و مآثر او در کتب تاریخ در دنیا نه محامد و مآثر سلاطین بهمگر ثبت نمایند و هر روزی و هر
ذکر محامد سلاطین و ملوک و اکابر که در تواریخ نوشته باشند بسمع سلاطین و ملوک و اکابر عصر

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وعصر بر صدور زبان بزرگان هر عصری در حالت استماع هر اثری با ملک رحمة الله طاب ثراه انا لله
برخانه برآید و بسامع احوال آن بزرگان کوید که صد آفرین بروباد و دیگری کوید که صد رحمت بروباد
که درین جهانداری که او کرده است و دیگری از برحمی لو تحسین برآید که اتباع اقوال و افعال و عدل و
احسان آنچنان جهانبانی واجب الاتباع والاقتداست و هر طرفی از مستمعان محامد و تحسینها
سر برزند و صاحب محامد و مآثر درون کور بشکفد و زنده کرد و بحکم حدیث مصطفی علیه السلام
انگاه او را مسلمانان به نیکی بستایند و ثنا کویند پس او از بهشت ابدی برد
مؤلف تاریخ غیاث الدین و شرایط احکام علم تاریخ و لوازم علم تاریخ هم در دیباچه تاریخ مذکور
بیان کرده ام و از بیان مذکور کوی تفرد از تاریخ نویسان باز رسی ربوده مرا از ایراد مقدمات
مذکور که در آورد آن نوعی تطویل مینماید آن دارم که چون من در علم تاریخ تفاسیل و منافع بسیار
دیدم خواستم که تاریخی بنظیم و از آدم و دو پسر تو امانی او یکی مرشیث که ابو الانبیا است و دوم
کیومرث که ابو السلاطین است آغاز کنم و به ترتیب و نسق اخبار و آثار انبیا و سلاطین قرما بعد قرن
و عصر ا بعد عصر تا اخبار و آثار مصطفی علیه السلام که خاتم الانبیا بود و معاملات خسرو پرویز که آخرین
بادشاه از فرزندان کیومرث بود بنویسیم و بعد از ایشان خلفا را مت مصطفی و سلاطین اسلام
را تا بادشاه عهد و عصر که این تاریخ را بنام همایون او آراسته ام بپایان برم درین غرم و درین اندازه
از تاریخ طبقات ناصری که قاضی صدر جهان منهاج الدین جرجانی تالیف کرده است و بیضا یافته
یاد آوردم که آن بزرگ طبقات ناصری را در دهلی تالیف کرده است و اخبار و آثار انبیا و
سلاطین را در بیست و سه طبقه آورده و از آدم و مرشیث و کیومرث بنسق و ترتیب اخبار و آثار

سلطان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

مصنفان ناصر الدین بسر سلطان شمس الدین التمش و خانان عهد شمسی و ناصری در تاریخ
خود نوشته و من با خود گفتم که اگر من همان نویسم که آن بزرگ دین و دولت نوشته است از مطالعه
من مطالعه کنندگان را تحصیل حاصل باشد و اگر بر خلاف نوشته آن استاد چیزی نویسم و کم و بیش کنم
هم بر بی ادبی و جراءت من حمل شود و هم مطالعه کنندگان تاریخ طبقات ناصری را شبهه شک
انداخته باشم پس درین کوشش تاریخ خود مصلحت دران دیدم که هر چه ازو در طبقات
ناصری و ـــ درین تاریخ نیارم و اخبار و آثار او را نانک قاضی منهاج الدین ذکر کرده است
ذکر نکنم و بذکر اخبار و آثار سلاطین متاخر دار الملک دهلی که قاضی منهاج الدین ایشان را
در تاریخ خود ذکر نکرده است کفایت نمایم و طریقه دایره که بنام انبیاء و خلفاء و سلاطین و فرزندان
و اعوان و انصار ایشان در طبقات ناصری مسطور است اتباع نمایم که اگر من در تاریخ
خود شرایط علم تاریخ بجای خواهم آورد و حق علم تاریخ خواهم گذارد و دانایان و مبصران و ارباب
بینان و منصفان هم از نوشته من بر وافق بسیار استدلال خواهند کرد و تحسین و احسان
و انصاف در بغ نخواهند داشت بر حکم اندیشه مذکور شروع کردم دیدم که از ختمه ذکر کرک نیک سلطنت
ایشان را در طبقات ناصری ذکر کرده اند تواریخ سال گذشته و درین تاریخ سیصد و پنج سال هشت بادشاه
بر تخت دار الملک دهلی تمکین یافته و همه شخص و نکر باستحقاق و غیر استحقاق و همه کان و جهان کام
ماه بر تخت سلطنت بوده اند من درین مختصر نمین هشت بادشاه را ذکر کرده ام و پیش از ذکر
غیاث الدین بلبن کرفته ام و در طبقات ناصری اخبار خانی او مسطور است و اما اخبار بادشاهی
او مسطور نیست و اول آن هشت بادشاه دار الملک دهلی که اخبار و آثار ایشان در تاریخ خود

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

آورده ام سلطان غیاث الدین بلبن بوده است که بیست سال بر تخت حضرت دهلی جهانداری
کرده دوم سلطان معزالدین کیقباد پسر سلطان بلبن است سه سال در دهلی بادشاهی کرده
سیوم سلطان جلال الدین فیروز خلجی است که مدت هفت سال تختگاه دهلی بود و معوض شده بود
وچهارم سلطان علاء الدین خلجی که مدت بیست سال بر تختگاه دهلی جهانبانی کرده پنجم سلطان
سلطان قطب الدین خلجی پسر سلطان علاء الدین است که مدت چهار سال و چهار ماه در تختگاه
دهلی جهانبانی کرده ششم سلطان غازی غیاث الدین تغلق شاه که مدت چهار سال و چند
در تخت دهلی جهانداری کرده هفتم سلطان محمد تغلق شاه که مدت بیست و هفت سال و چند
ماه در تختگاه دارالملک دهلی جهانداری کرده هشتم سلطان ابوالمظفر والزمان فیروز شاه
بر تختگاه دهلی جهانداری و جهانبانی میکند ایزد تعالی او را سالهای فراوان بر تخت جهانداری
ممکن دارد و داعی دولت سلطانی فیضی از بی اخبار و آثار هشت بادشاه مذکور در این تاریخ
آورده است و در ذیل به ذکر سلاطین مذکور آن سه بادشاه را که در مکان چهارگان سکان جنت
جهارگان ماه بادشاهی کرده اند نام برده و این تاریخ را تاریخ فیروز شاهی نام کرده ام و آنچه
در مدت شش سال از آثار و اخبار سلطان العهد والزمان فیروز شاه السلطان خلد ملکه
و سلطانه مشاهده کرده ام بر سبیل ایجاز و اختصار در این تاریخ آورده ام و امیدوارم
که اگر بعد ازین عمر وفا کند هر چه از آثار و اخبار بادشاه عصر و زمان که سالهای بسیار بر تخت
جهانبانی باقی باد مشاهده کنم در ذیل به تاریخ مذکور ازانها نویسم و اگر قضا را اجل رسد
توفیق این دولت یابد او خواهد نوشت و من در نوشتن تاریخ مذکور زحمت بسیار دیدم و از

منفتحان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

مصنفان انصافها توقع میکنم که این تالیف بسی معنی را جامع است که اگر این تاریخ را تالیف
خوانند اخبار سلاطین و ملوک در و یابند و اگر در ین تالیف احکام انتظام و التیام جویند
ازان هم خالی نیابند و اگر در ین تالیف مواعظ و نصایح جهانبانان و جهانگیران طلبند
و بهره از تالیفات دیگر مطالعه فرمایند و آنچه هرچه نوشته ام راست و درست نوشته ام
این تاریخ واجب الاعتبار است و از انک در الفاظ موجز معانی بسیار درج کرده ام و اجب الاقتدا
و توانم که در وقت تاریخ مذکور بر سبیل راستی و درستی و انصاف بگویم بیت
مشل تاریخ من کتاب دگر — چون درین علم عالمی نبود — که کند گفته مرا باور
تاریخ شهور سنه ثمان و خمسین و سبعمایه تاریخ مذکور تمام کرده ام حق جل و علی بزرگان عصر ما را در مطالعه
فیروز شاهی میلی و رغبتی بخشاد و در حق مولف توفیق خیر ارزانی دارد و پادشاه عهد
و عصر ما را سالهای بسیار بر تخت جهانداری و اورنگ جهانگیری ممتع گرداناد و الحمد لله رب
العالمین و الصلوة علی رسوله محمد و آله اجمعین و سلم تسلیما کثیرا و علی آله و اصحابه
و اتباعه و ذریاته و اهل بیته اتم تالیخ السلطان الاعظم المعظم غیاث الدنیا و الدین
بلبن قاضی صدر جهان فخر الدین نائب خان شهید بسر بزرگ سلطان بلبن تغمدهما
بسر خود سلطان معز کیخسرو و بسر خان شهید کیقباد بسر بغرا خان خواجه حسن بصری وزیر
عادل خان شمسی تم خالی کرد عماد ملک و کتب عرض ملک علا والدین کشلی خان بار یک ملک اختیار
بسر ش بار یک امین خان انتکین معدی دراز ملک علی سرجاندار و ملک نظام الدین برخاله
وکیل در سر ملک بن بخ سرجاندار ملک محمد شراب دار ملک قبولی سرجاندار ملک اختیار الدین سرا توبق

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وملک معزز ملک طغرل مسلس ملک نصیر الدین کوچی امیر جمال نائب داد بک ملک فخر
الدین راشدی مستوفی خواجه خطر نائب وزیر خواجه جلال الدین وسی نائب وزیر
ملک اختیار الدین کفجن ملک محی الدین احمد عمدة الملک خواجه علاء دبیر ملک قوام الدین
علامه دهر ملک برکت سر سلاح دار میمنه ملک برعلی سر سلاح دار میسره ملک نصیر الدین
فیروز جلبی ملک غیاث الدین شحنه یکیک میسره ملک نصر الدین رایه شحنه میل میمنه ملک سنان
الدین جلبی ملک تاشمند اخور بک میسره ملک تاج الدین لس صلحدار ملک عماد الدین
ملک نصیر الدین ترکی ملک برید ممالک جمال الدین بسم الله الرحمن الرحیم رب یسر واعن

تاریخ سلطان غیاث الدین بلبن الحمد لله رب العالمین والصلوة علی رسوله محمد وآله
اجمعین وسلم تسلیما کثیرا اکثیرا چنین گوید داعی دعاگوی مسلمانان چنان برزمی که آنچه این ضعیف
از اخبار و آثار سلطان غیاث الدین بلبن درین تاریخ آورده است از بدو وجد خود اسماع
واز ایشان که در عصر او اصحاب اشغال خطیره بوده اند کیفیت ملک داری او شنیده است
که چون در شهور سنه اثنی وستین وستمایه سلطان غیاث الدین بلبن که بنده از بندگان
شمسی بود در سلک غلامان منسلک سلطان شمس الدین مسلک چون فرمان دهی ولایت
از نافیه او هوید ابود آزاد شده بر تخت گاه دهلی جلوس فرموده پیشتر بی رسوم جهانداری
قدیم را ابتاع نموده و بدارالسلاطین عجم در درگاه خود بنیاد راست و اعوان و انصار
خود معتبران و نامداران ملک کرد انیده و اشغال خطیر و اقطاعات بزرگ بسزاوران
داده و پیش از انکه سلطان غیاث الدین بلبن بر تخت نشیند رونق امور سلطنت بعد نقل سلطان

شمس الدین

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

شمس الدین که هم سر سلاطین مصر و شام و موازی با دشاهان عراق و خراسان و خوارزم
بود در مدت سی سال با دشاهی بسر آن سلطان شمس الدین از جهت جوانی و غلبه هوای ایشان
و از واسطه حلم و بی باکی سلطان ناصر الدین پسر خود سلطان شمس الدین خلل پذیرفته
و نفاذ امر سلطنت در تخلل افتاده و در خزانه و بارگاه سلطانی چندان زر و اسب نمانده
و همه استعداد الوهیت و سرمایه سلطنت در میان بندگان ترک شمسی که خوانین شده بودند
قسمت شد. سر بلاد و ممالک بندگان ترک شمسی مستولی گشته بعد نقل سلطان شمس الدین
در مدت ده سال چهار فرزند او را بر تخت نشاندند و ایشان جوان و خورد سال بودند
تاب صعوبت جهانداری نتوانستند آورد و عیش و عشرت و بیچارگی گذرانیدند و در عصر با دشاهی ایشان
بندگان ترک که ایشان را جمله خواجه بندگان بواسطه آنک ارکان دولت شدند مستولی شدند
ستون دولت میدانستند کافی ممالک مستولی شدند و با قوت و شوکت گشتند ملوک اکابر
و معارف اشراف نزاکه پیش تخت شمسی با بود و معتبر بودند از میان برداشتند و بعد کشتن
ده سال با دشاهی چهار فرزند شمسی سلطان ناصر الدین که پسر خورد سلطان شمس الدین بود را بر تخت
نشاندند و این سلطان ناصر الدین که طبقات ناصری بنام اوست با دشاهی حلیم و کریم
متعبد بود و پیشتری نفقه خود از وجه کتابت مصحف ساختی و در مدت بیست سال که سلطان
بلبن بود و دران ایام سلطان بلبن را الغخان خطاب بود و او سلطان ناصر الدین را
خوانده میداشته و با دشاهی خود میکرد و جمعه دو روز باش و دارات در ایام خانی هم داشت
و درین معرض که من بیان اخبار و آثار سلطان بلبن آغاز کرده ام مقصود آنست که پیشتر

سلطان ناصر الدین با سلطان بلبن

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بزیت سیف ملک شمسی برفروه شدن امور جهانداری بعد از نقل او روی نمود جرا که در عقب سلطان
شمس الدین از خوف عقل و نکال چنگز خان ملعون ملوک و امرا نامدار که سالها سری و سروری
کرده بودند و وزرای و معارف بسیار از بلاد ایران دست آمده بدرگاه سلطان شمس الدین
پیوستند و از وجود آنچنان ملوک که نوادر ملوک بودند و از حضور آنچنان وزرا و معارف
و هنرمند که در شرف و خیریت و اصالت و فضایل و خردمندی در ربع مسکون نظیر خود نداشتند درگاه
سلطان شمس الدین درگاه محمودی و سنجری شده بود و اعتبار تمام یافته بود و بتوسط
شمس الدین محل بندگان ترک شمسی سابق مذکور شدند کامیاب گشتند و پسران سلطان
چنانک پادشاه زادگان باید و شاید نخاستند و حق پادشاهی که بعد از نبوت هیچ کاری
بزرگتر و نفیس تر از آن نیست نتوانستند گزارد و از استیلای بندگان ترک شمسی آن تخمه
بزرگی و بزرگ زادگان در عصر سلطنت پسران سلطان شمس الدین که خبر اجتماع
نداشتند بهر بهانه تلف شدند آن سران و پسران بندگان شمسی برآمدند و خانها
و هر یک را داری و دارائی پیدا آمد و مثلی که از جمشید مرویست که تا سیر نشود
جراگاه بر آبهو فراخ نشود و تا باز در آشیان نه نشیند و گریز نخورد در اواخر دولت
اهل آن عصر مشاهده شد و تا بزرگان و پسران از مقام بزرگی و پیشروی
فرو دان و در رم خویشکان برنیایند و سر بر بالا نشوند از اینک بندگان شمسی بر
خواجگانش بودند و هر چهل بنده یک کرت بندگ شدند و هیچ یکی مر دیگر را
نیاوردی و بی اطاعت نکردی و در اقطاع و بزرگی و حشم و جاه مساوات و موازنه دیگر

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وبهر همه لاف اناولاغیری زدندی و بهریک مردیگر را گفتی تو کیستی کمن نه ام و تو که باشی کمن
نباشم و از جهة خاکساری پیران شمسی و تغلب بندگان شمسی امیر ذوالولامری را آب روی نماند
بود و درگاه سلطنت شمسی حکمتی هرچه بیشتر گرفته بود و شوکت و منزلت بادشاهی او که
از بادشاهای ربع مسکون بلندتر و بالاتر شده بمقدار گشت چون سلطان غیاث الدین بلبن
صاحب تجارب امور ملکی بود و از ملکی بخانی و از خانی بپادشاهی رسیده بود در تخت
سلطنت یافت و تختگاه دارالملک دهلی بپادشاهی آنچنان تخته و کرم و سر در روزگار جنیده
زیب و زینت گرفت و او امور جهانداری و مصالح جهانبانی را از سر رونق پیدا آمد و امیر ذوالولامری
از سلطنت او باز استقامت گرفت و کارهای نامضبوط گشته و ابتر و برنشان شده
در ضبط درآمد و غرت ملکداری و کارستانی ظاهر گشت و بضابطها متین و راهها مستقیم
خواص و عوام بلاد ممالک را در تحت فرمان خود درآورد و در دلهای عامه اهل مملکت
منتقش گشت و بکثرت رافت رعایا ممالک هندرا راغب و مایل ملک و دولت خود گردانید
و خلقی که در مدت سی سال وفات سلطان شمس الدین از خانی پیران شمسی و تغلب بندگان او مدبر
بی فرمان و خودکام شده بودند و بر هر شاخی نشسته و در زیر بال سر جمانی خزیده و بزراد
بهیبت بادشاهی که واسطه انتظام و التیام جهانست و وسیلت رونق جهانداری و جهانبانی
در سینها رفته و مکنا خو لیا شده و هم در اول جلوس بلبنی منقاد و مامور و مطیع گشتند و خودرای
و خودکامی را رها کردند و از بی التفاتی و بی باکی دست داشتند سلطان بلبن از فور
عقل و بسیاری تجارب خویش هم در سال اول جلوس باستقامت انتظام امور حشم راکه سرمایه ملک و دولت

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

تقدم داشت وسوار و پیاده قدیم و جدید را در اتمام ملوک صاحب تجربه و سران سپاه آمدند

ذکر فرار و عالی همتان نامدار و وفاداران جلال خوار گردانیدند و در قلب اعلی جند مرار کس را جیده و گزیده

و ساخته که فرو سبب موروث داشتند و بمغی و کفران نعمت هرگز معیوب و منسوب نگشته بودند از

دیگران بر عایت ممتاز گردانیده در مواجب ایشان افزود و اعوان و انصار ملک و دولت خود

کسانی را ساخت که در بزرگی و پیروزی ایشان شجاعت و سخاوت ایشان هیچکس را شبهه و شکی

نبوده است و در درگاه سلطنت خود را بجان اعوان و انصار ملک و دولت و اکابر و معارف

و احرار و اشراف و اصیلان و هنرمندان و نیکنامان و خوشخویان بیاراست و نظر در

خدمت بندگی و اخلاص خود نکردی و بی مایه و بی هنری و بخیلی و حریص و کم اصلی را سر و بر

ندادی و از بزرگان و نزدیکان و بندگان کسانی را برآورد که ایشان در نیکنامی و

ذکر رعیت پروری مشار الیه آن روزگار بودند و هیچ فرومایه و کم اصلی و سفله و دون همتی را

در تمامی عهد دولت خود شغلی نداد کرد و در متحرک شدن روا نداشته و تا شخصی را اصلی و

شناختی شغل و مصلحتی بدو تفویض نفرمودی و از بزرگی ایام و پیروزی اهتمام طبعا

ذکر عدل کردی و سلطان اعظم در ایام اول سلطنت جلوس در عزت داشت و او و کبر کوکبه و دبدبه سواری

مبالغت نمود و چندین بهله انان تیستیار اشصت نر و هفتاد ماده از جنبل مواجب

تعیین کرد ایشان تیغها برهنه بر کتف گرفته در رکاب او بر فتندی و در وقت سواری

او هم روی تابان او بدرخشیدی و هم تیغها برهنه بدرخشیدی و از درخشیدن تیغها

و درخشیدن روی او در خشیدن تیغها برهنه یکی صد نمودی نظارگیان را آب در چشم دویدی

و دیدها را

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

و دیدها را خیره کن بیاوردی و از تماشای و بدبه و کوکبه سواری او مدهوش شدندی و بارعام را بارآوردی
از کارکنان بارد و حجاب و سلاحداران و جاندران و سهم الخشمان و جاوشان و نقیبان و پهلوانان
چنان بیدار استندی که مرغی بر آن تصور نبود و فیلان و اسپان باستام را در میمنه و میسره ایستاده
داشتندی و: و یکبارگی بجوخوری رشید برنور و ریسی سپید همچو کافور بر تخت آراسته برهنی و کلاهی
که خواصان و مقربان پیش تخت و خشکان فیل و سرجاندران و سرسلاح داران و آخرگان و امیرعلم
میمنه و میسره بان ایشان در مرتبه اشتغال خود ایستاده شدندی و بانگ سهم الخشمان و جاوشان
شور و فریاد نقیبان جنان برآمدی که در یک دو کروه شنیده شدی و لرزه در فظار گیان
افتادی و اگر دران محل سولان دو رویست و رایان و مقدمان آمده در گاه را خاک بوس کردندی
پیشتر آن بودی که مدهوش بیخبر شدندی و از بای در افتادندی و آواز بسم الله تا بکجا
در گوش افتادی و از صد و دو گروه مسلمانان و هندوان از برای تماشای بارد و کوکبه سواری
سلطان بلبن حی رسیدند و متحیر و متعجب بیماندند و از استماع خبر هیبت بارد و سواری
دور و دست مطلع میشدند و بانگ سلطان شمس الدین خداوندگار سلطان بلبن و بلوک
و امرا و جمعیت و خزاین و استعداد و فیلان و اسپان و شتران بیش ازان و بهتر ازان و هیبت
فاما هیبت بار بلبنی و کوکبه و بدبه سواری بلبنی در تخمگاه و مهلی بادشاهی را نبود و چنان ماهول
بار دادی که هیبت آن دولت در شهبار تماشاگران متنقش ماندی و سلطان بلبن را که گفتی که
از ملک عزالدین سالاری و ملک قطب الدین حسن غوری و بزرگان دیگر که پیش از خداوندگار
سلطان شمس الدین محل و مرتبه بس بزرگ داشتند شنیده ام که بارها بخدمت سلطان شمس الدین گفتند

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

که بادشاهی که حرمت وحشمت خود را در ترتیب بارد کوکبه سواری و نشیمن آداب در رسوم
اکاسره محافظت ننماید و در جمیع احوال و اقبال و افعال و حرکات و سکنات او حشمت بادشاهی
مشاهده نشود در عین او در دل خصمان ملک او ننشیند و هیبت او در عین ارای او در دل رعایا
و ممالک او متمکن نشود و آنچه بادشاه از محافظت حرمت و حشمت بادشاهی و هول و هیبت بار
و سواری ایمان رعایا و انقیاد و متمردان دست و هر از قهر و سیاست دست ندهد و از عین
وحشت و هول هیبت بادشاه در دل خواص و عوام و در و نزدیک و دور ممالک او متمکن نشود
حق امور جهانبانی و مصالح جهانداری چنانچه باید و شاید گذارده نشود و از آنچه در غرت
حشمت ملک رانی غفلت و زرد و قهر و سطوت بادشاه نزدیکان و دوران را در خویش و خشیت
نیارد در کار ها ملکی خلل افتد و رعایا بار آرد و از تمرد رعایا شخص ملک مریض شود و سلطان بلین
صفت مجلسها و شهنها سلطان سنجر و سلطان محمد خوارزم شاه که سکندر ثانی بود مدار ملوک
همنشین سلطان شمس الدین بسیار نشسته بود و در دل گرفته و از آستین مجالس حریر نسا طها
منقش و جامها ملون و اوانی زرین نقره و بر و بار زرین و نخل بندیها متنوع و خوراکهای گوناگون
و اطعمه و شربت و قنبول بسیار مبالغت فرمودی و تا بین الصلوتین در روز جشن نشانه ماندی
و خدمتیان خانان و ملوک و وزرا و امرا پیش او کدشتی و بنام هر که خدمتی کردندی او در
محلی مرتبه بودی فصلی بسیع خواندی و مجابات اهل فضل یکی از فضلا معتبر بعضر خویش داده بود در مجالس
جشن سرودها گفتندی و شعرا و مدایح او اکردندی و چند روز حکایات آن جشن او مردم
بیکدیگر گفتندی و تعجب کردندی و مولف از جد مادری خویش که پیش صاحب قرانست و در ایت بود

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

و پیش سلطان بلبن محلی مرتبه داشت شنیده ام که بارها در مجلس خود گفتی که کودکی روزگار فضای بارگاه
را بر محتشم سلطان غیاث الدین بلبن دوخته بود که هر که داراتی و آرایشی که او در درگاه خود کرد
و حرمت و حشمت ملک رانی را مراعات می نمود جمله دانایان آن عصر میگفتند که همچنین می باید
و بتر ازین از دیگری نیامده و اگر در ماثر داب او آداب او کتابی نویسند هم تمامی در قلم نتوانند
آورد القصه سلطان بلبن در مدت بیست سال عصر بادشاهی خود وقار بادشاهی و آداب بادشاهی
آنچنان محافظت نمود که فریدی بران صورت نتوان بست و از مقدار و محافظت ادب مراعت بموده
که هیچ کدامی از فراشان و طشت داران و خواجه سرایان و بندگان محرم که محرمان مجلس خلوت
او بودند و حق قدم بندگی و جاکری داشتند او را بی کلاه و موزه و یکتا و بارانی ندیدند و در ایام
خانی و عصر بادشاهی که آن مدت چهل سال بود هیچ ریشی و سبلتی و سفله و مطربی و مسخره را با خود
سخن نکردی و حرکتی و سکنی و قولی و فعلی با محرمان و نامحرمان از و در وجود نیامد که آن بنوعی موجب
و من حرمت بادشاهی او کرده و در مدت بادشاهی نه او با کسی مزاح کرد و نه دیگران در پیش او
مزاح کردند و نه او در مجلس بقهقهه خندید ریشی بود در عصر بادشاهی او را مرد سالبود که او را مجرمان
گفتندی و هر چند که او در نوبت زیارت خود خواست که سلطان با او هم سخن شود میسر نشد و در پیش
و طمع آنکه با سلطان هم سخن شود بسی نفایس خدمتی بکاردران و مقربان او رسانیده و
از ممالک بس و ملبس سالها او را پیش تخت رسانیدند و از آنجا که او در بن تمنا خدمتیات میرسانید
عرضه داشتند سلطان اجابت نکرد و از ریش را با خود هم سخن نگردانید و فرمود که بادشاهی
عزت و عظمت و حرمت و حشمت است و چون آن حشمت و حرمت و هیبت در خلاء
شاه

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

برود و خوان محافظت نتوانند نمود و بادشاه را از رعیت تفرقه نماند و رئیس و بازاریان را بود
و بادشاه با میر بازاریان چگونه سخن گوید و یا روا دارد که او با بادشاه هم سخن گردد و اگر بادشاه
با اسافل و لئام مفردان و سرهنگان و با جبیان و نااهلان و بازاریان هم سخن گردد و دنائت
و مطربان و مسخرگان و فرومایگان سخن گویند و هر کسی را در مسند بادشاهی غیر از کاردان
و مقربان با خود همسخن گرداند حشمت بادشاهی و هیبت اولوالامری را بدست خود بر باد داده
باشد و اهل مملکت خود را بر خویش گستاخ گردانیده و از گستاخی رعایا بادشاه را بر ایشان
نماند و هر گاه که بادشاه در نظر رعایا سبک نماید نفاذ امر از و نیاید و هیبت و اگر بادشاهی
در نظر رعایا سبک نماید هر که هست در بادشاهی که نفیس و جلیل کار است طمع در بند و زبان
بسیار بار آرد و نفاذ امر بادشاه متعلق هیبت و حشمت بادشاه است و آنچه در باب نفاذ امر
که عهده بادشاهی است از هول و هیبت بادشاه در دلها زود بدار ریاست نروید در
سبکیها کردن و خود را در نظر اهل مملکت سبک نمودن هیبت بادشاهی نماند و نفی هیبت
نفاذ امر چنانچه باید و شاید دست ندهد و از روی مجاز بادشاهی نیابت خدائی است و نیابت خدای
خوار داشت او یک هیچ گونه خواری و بی مقداری بر نیاید و اگر بادشاه از جد و بدر
باشد و حسبا و نسبا مستحق بادشاهی بود حرمت و حشمت او البته در سینه ها جای گیرد
و با آنکه هر روز سیاس و خشونی و شغل و سهی معاینه شود یا نشود و نفاذ امر او سطر توانائی دارد
و اگر او از جد و بدر بادشاه نباشد و بزرگی اوصاف بادشاهان را هم ملتزم نگردد و در حق
هیبت و حشمت بادشاهی با خواص و عوام و دور و نزدیک و درون و بیرون و خلوت و با بوابی

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

مراعت کند غیر از بزرگی او در هیچ دلی ننشیند و بادشاه بی حرمت و حشمت و هول و هیبت
بادشاه نباشد مرتبه میر سراده یا میرسی و والی ولایتی باشد و رعایا را در عصر بادشاهی
حرمت و حشمت و هول و هیبت زمنده بازارد و غیر و طبعان روی نماید هندوان سر تا پا گشتند
و مسلمانان از کثرت فسق و فجور و بسیاری زنا و لواطت و شراب خوردن و منکرات شهها
کنند دیگر بدبخت شوند و از چنین بادشاهی که نه او را استحقاق موروث باشد و نه از
حشمت و قهر و سطوت او در و نهاد مردمان لرزان شود مرکز دین بنای دین بر روی
که نحرمان او معروف و نهی منکر متعلق است نیاید و اگر بادشاه بی هیبت و بی حشمت
جمعیت دین نبود و قهر و غلبه او در باطنی نگذارد چند گاه بر تخت بادشاهی نماند پس نگذارد که
دین حق را خواهی و ادیان باطل ارواج و رونق ظاهر شود و در معاملات مسلمانان
بی انصافی رود که در کفرستان روا نباشد و بعد گفتن فواید مذکور که سرمایه جهانداری
سلطان بلبن یا ملک علاء الدین کیلوخان که بار یک او بود گفت من آنچه گفتم از بزرگان
حریف و جلیس خداوندگار من سلطان شمس الدین بودند در مجلس سلطان بسیار شنیده ام بعد ازین
نخواهم که کسی از شما پیش ما الماس ریش نماید مؤلف از بدو وجد خود و از ثقات دیگر که اوصاف
سلطان بلبن مشاهده کرده شنیده ام که سلطان بلبن نسبت بادشاهان تخت گاه دهلی کمال
منصفاده موصوف بود و آثار قهر و لطف و غضب و حلم و تندی و نرمی او در محل خلاف طاهر
که در زمان لطف سپر کشان و سپر پیچان و سیغرمانان و بی باکان و بجرمان و قهر و سطوت
و رفق و تندی را کار فرمودی و در باب مطیعان و منقادان و شایستگان و نیکنامان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وخانیان لطف وکریم وحلیم درمیان آوردی ونه درحالت رضا بالتفات آن ونه بالا التفات
التفات ولطف کردی ونه درحالت قهر وغضب منقادان وشائستگان خشونت وتعنی را
فرمودی وتودادودی وانصاف ستانی روی برادران وپسران ومقربان وخواصان
خود نگاه نداشتی واگر کسی از نزدیکان مظلمت کردی وقصه دادی فرو گذاشت نکردی تا انصاف
مظلوم از مقرب خود بستدی دل او نیازردی ودرحالت دادودی وانصاف بستانی
نظر او درین معنی که ظالم از اعوان وانصار منست مصلحت ملک نباشد نه بدو کوفتی رسید
درباب مظلومان وعاجزان ومسکینان بدری ومادری کردی واز انک پسران ومقربان
خواص ومقربان کارداران ووالیان ومقطعان او را مزاج انصاف ستانی وداد دهی
سلطان بلبن روشن بود زهره نبودی که ایشان با غلام وکنیزک خود زیادتی کنند وملک بقبق
بدر ملک فراهنک که بنده سلطان بلبن وسرجاندار ان ومقرب درگاه او بود وجماعتی را سوار
جا کرده است وبداون اقطاع او بود ملک در بداؤن درحالت مستی فراشی را زیر دره بکشت وبعد از
چند گاه سلطان را اتفاق بداؤن افتاد زن آن فراش قصه داد همان زمان سلطان فرمود
تا ملک بقبق سرجاندار ان مقطع بداؤن را در نظر زن فراش مقتول بزخم دره بکشتند وبرزه
تا بداؤن بیاویختند وبحبس بیتیخان بدر ملک قران علائی را که بنده وقریب سلطان بلبن
بود او را بهمه اقطاع وحیثیت شخصی را در مستی بکشت اولیا مظلوم مقتول سلطان را قاد
فرمودند تا بیتیخان را بانصد دره زدند واو را بزن آن شخص مقتول بخشید وآن عورت رحمت
ایزد قانا نده من بودم من نبخشیدم بزخم کارد بدست خود بکشم وباز شرمندهٔ بیتیخان
درمیان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

در میان انداخت و بصد عجز و زاری یک لکه و پست فرا تنگه بدان عورت داد و او هم از آنجا
عورت خود را از او کنانید و بعد از حادثه مذکور تا روز مرگ از خانه برون نیامد و من از
حسام الدین جرماوری خود که وکیل دربار بک پسلطان بلبن بود شنیده ام که سلطان بلبن بار عام
مجلس خلوت با پسران و خواصان در گاه خود بگفتی که من ده بار از سید مبارک غزنوی در مجلس
سلطان شهید شنیده ام که در وعظ پسلطان شمس الدین میگفت که هر چه بادشاهان از لوازم
امور بادشاهی میکنند و طریقه که طعام و شراب میخورند و جامه که می پوشند و شکلی که می نشینند و میخرند
و سوار می شوند در حالت نشستن و خاستن و بر تخت نشستن خلق را پیش خود ایستاده
و سجده میفرمایند و رسم و رسوم اکاسره باعی و طاعی جدا بدل و جان مراعت می نمایند و با اینکه
در جمیع اقوال و معاملات خود تفرد می ورزند همه بر خلاف سنت مصطفی است و خلاصه بادشاهان
از مباشران معاملات مذکور که دران رضای خدا است و خلاف سنت مصطفی است
عمل دین پناهی اول آنکه باعتقاد درست حمایت اسلام کنند و قهر و سطوت و غیرت بادشاهی خود را که
صفات بندگی بندگان است در استیصال کلمه حق و در بلندی شعار اسلام و جریان احکام شرع
ام معروف و رواج نهی منکر صرف نمایند و حق دین پناهی نتوانند گذارد تا کفر و کافری و منکر
را حسبة الدین رسول الله قلع و قمع نکند و اگر شرک و کفر بیخ گرفته باشد و از بسیاری کافران و
به کلی نتوانند کم کرد از آن نباشد که از جمعیت اسلام و باعث دین پناهی در ولایت و حوالی
و فضیحت و رسوائی هندوان شرک و بت پرست که دشمن ترین دشمنان خدا اند
و برهمنان را که ایمه کفر و منبع شرک اند متشوه و شود و احکام جاری میسر دانی

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

واز جهت غرت اسلام و آب روی دین محمدی و مذهب حنفی یک کافر و مشرک را دولتمند نگه
بابر و در زید و غرت و می التفات او در میان اهل اسلام پیدا آید و بنیاد
زندگانی بسر برد و با مشرک و بت پرستی بر سر قومی کروی و ولایتی و اقطاعی فرمان دار کرد
و باز تا شیر قهر و سطوت بادشاهان اسلام یکنفر از دشمنان خدا و رسول خدا آب خوش خورد و یا در
یعنی بادر از کند و نجنبد دوم عمل دین پناهی بادشاه که دران نجات اوست آنست که اعمال فسق و
فجور و اخبار معاصی و ما ثر از میان اهل اسلام و شهره و خطط و قصابت اسلام بقهر و سطوت
بادشاهی براندازد و فسق و فجور را در کام فاجران و فاسقان بی باک و بی التفات نشدید العقوبات
و کثرت توبیخات بلخراش زنگردانند که حرفت گران معاصی غلط و پیشه سازان گناه را
با وجود دعوی اسلام معاصی غلط را حرفت و پیشه سازند همه عمر بدان مشغول باشند چنانکه
در تنگ در آرد و جهانرا بریشان تنگ تر از خلیفه انگشت ترین کروانند که حرفت گری معاصی
و پیشه سازی ما ثر بکلی ترک آرند و بحرفتی و کسبی دیگر مشغول گردند و اگر بدکاره ستاجره از کار بد
باز نیاید مستور و مخفی باشد نه کشاده و مباهی سیوم عمل دین پناهی که در نجات بادشاه
بود آنست که احکام شرع و دین محمدی را بانقیاد زیاده و خدا ترسان و دین داران تفویض
کند و بی دیانتان و ناخدا ترسان و ناحق شناسان و حیله گران و طماعان و عاشران دنیا
و مزوران متصنعان را بر مسند حکومت شرع و سروری نگذارند و امور طریقه و منصب حوالت معنوی
و افادت علوم دینی روا ندارند که فلاسفه و علوم فلاسفه و معتقدان معقولات فلاسفه
را در ملک و ممالک خود بودن روا ندارند و علوم فلاسفه را بستوه گفتن باین وجه کان روا ندارند و در
توبیخ و تذلیل

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بد مذہبان و بد اعتقادان و مخالفان مذہب سنت و جماعت کوشان باشند و هیچ بد دینی
و بد رسمی و بد اعتقادی را بر صدر دولت خود روا ندارد **چهارم** عملی که لازمهٔ دین حنفیت و مسلم
دین داری و دین شناسی است و نجات و درجات بادشاهان بدان متعلق است داد دینی و انصاف
ستانی است و تا بادشاهی در قبضهٔ عدل و انصاف مستقیم نباشد و عدل به نهایت نرساند
ظالم و تعدی از مملکت او نرود و تا قهر و غلبه و سطوت بادشاهی ظالم و تعدی برنیاندازد
حق دادرسی و انصاف ستانی نتواند گذارد و هر گاه که بادشاهی چهار عمل مذکور بغرض درست
و درست اعتقاد مباشرت نماید و بقهر و سطوت بادشاهی حق را در مرکز خود قرار دهد اگرچه
نفس ملوث باشد و در لوازم امور بادشاهی بخلاف سنت کردانیده باشد نجات و درجات
او دین داران را مامول بود و حشر او از دین بناهی در زمین انبیاء و اولیا منظور شود
و اگر بادشاه روزی صد رکعت کند و همه عمر روزه دارد و کرد هیچ مناهی نگردد و خزانه را
در راه حق سبیل کردانیده و دین بناهی نکند و قهر و سطوت صرف نکردانده و آلت روی
احکام شرع مجید و رونق امر معروف و نهی منکر در بلاد شرع ممالک خود بدیدانیده و حق
و انصاف ستانی بانفاذ مابلغ نگذارد و جایی او جز دوزخ نباشد **سلطان بلبن**

مواعظ مذکور که از زبان سید مبارک غزنوی پیش سلطان شمس الدین شنیده بود کرات و مرات
با میران و برادران و برادرزادگان و خواصان بگفتی و زار زار بگریستی و ایشان را گفتی که
حق دین بناهی نمی توانم کرد و من کیستم که این تمنا برم که خداوندان با هم نتوانستند
که حق دین بناهی بگذارند فما این قدر می توانم که مظلمت مظلومان فرو نگذارم و داد

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

من و انصاف ستانی بروی صبح آفریده نه بینم شما که فرزندان و نزدیکان بستید بای مهوس بید
که اگر ظلم شما بر عاجزی مرا معلوم شود من شما را زنده نگذارم و بسزای آن برسانم و بیشتر آن
باشد که من تا یل مظلوم را زنده نگذارم تزدیکی شما و حقوق خدمت شما مرا در انصاف ستانی
مانع نیاید و ازین جهت که سلطان ملین در داد دهی اتهامی داشت در عهد او در ولایت و اقطاعات
بلاد ممالک بر بدان معتبر نصب شدندی و در شهرها بزرگ و خطط معروف و دور و ستهابدان
پیش خود نصب کردی و تا شخصی را براستی و امانت نشناختی بر بدی مواضع بزرگ بدو نزدیکی
و آنچه هر کس بد زدیدی بر بداو را معلوم شدی و او اصلاح ابقه فرو گذاشت کردی
و روی صبح آفریده در داد دهی ندیدی و در اطراف ممالک او از ترس بر بدان و قطعان
و والیان و کارداران و عاملان را و فرزندان و در پیوستگان و غلامان ایشان را زهره
نبودی که بی وجهی کنه کسی را بر نجانید و جفا کنند و در عهد او اگر ظلمی و تعدی از والی
و فرمان دهی در وجود آمدی بهر جه مظلوم خشنود کردندی و مستغاث ابدی را بهار کردی
و سلطان ملین را عادتی و رسمی بود که در شکارها از برای گذرانیدن خلق ریزه بای
و ضعیفان و رنجوران و عاجزان هر اتبا بزرگ و کوچک با سباب و خلعتها و خلابهای خود
تشتی و ارکان دولت را فرمودی که چو بهادر دست گیرند چو در میان خلاب در آیند
و عاجزان و عورات و اطفال و جهار بایان لاغر را بگذارند و اگر غرقاب بودی بای تشتی
ده دوازده روز بر سر آب مقام کردی تا خلق با سانی و سهولت بگذرد و کالا کسی
نشود و به بندگان خدا زیادتی نرسد تمامی فیلان و عامه سلطانی را در گذرانیدن
خلق

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

خلق مشغول کردی و در رعیت بروری و دستگیری خانی در میان بندگان بزرگ شمسی فرید
المثل شده بود سر ولایتی خراب که بدو مفوض گشتی آباد ان و معمور شدی و سلطان ماضی
ایام ملکی و نوبت خانی بشراب خوردن و مجلس آراستن مشهور بود و در هر هفته دو سه روز جشنها
ساختی و خانان و ملوک و اکابر و معارف را مهمان داشتی و قمار باختی و بهر قمار را غارت فرمودی
و بخششها کردی از پیش بزرگان اسپان رهوار مع زین و پس لجام بگلو بطریق غنیمت
کشیدی و حریفان دیگر را جامه و اسب تنگ بسته دادی و پیوسته از برای آرایش مجلس عشرت
نیمان شیرین سخن و کتاب خوانان خوش آواز و مطربان مشهور خوش الحان جا گرگرفتی و این طایفه
را ترتیبها کردی و بعد از جلوس بادشاهی کردنها می نگشت از منکرات تو بر گرد و مجلس
شراب ترک آورد و نام شراب و شراب خواران نگرفت و در طاعت و عبادت و صیام و نفل
و قیام سنت مبالغت نمود و بمواظبت جمعه و جماعت و نماز اشراق و چاشت و اوابین و تهجد
بیکبارگی میل کرد و شبها متبرک را بعبادت و ریاضت بروز بردی و نوافل او را در
و حضر از و فوت نشدی و بی وضو اصلا نبودی و بی حضور دست علما دست بطعام نبردی
و از علما در وقت طعام خوردن مسایل پرسیدی و در مجلس طعام خوردن دانشمندان را
بحث کردندی و علما را آخرت و مشایخ را جاه و غنیمت دانستی و بغایت حرمت داشتی و چون
بمیدان بزرگان دین در خانها ایشان برفتی و بعد از نماز جمعه با جندان کوکبه و پیاده
شدی در خانه مولانا برهان الدین بلخی فرود آمدی و تعظیم و توقیر آن علم ربانی بواجبی
نمودی و قاضی شرف الدین والی و مولانا سراج الدین سنجری و مولانا نجم الدین بزرگ شیخی اکابر

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

علما آخرت بودند تعظیم داشت بسیار کردی و بعد از جمعه بزیارت روضات بزرگان
دین برفتی و اگر بزرگی از سادات و مشایخ و علما بزرگ در شهر نقل کردی در جنازه
او حاضر شدی و نماز جنازه او بکذاردی و بعد سیوم روز او در گورستان بزیارت
برفتی و برادران و پسران او را جامه دادی و بنواختی و نان و دند طیفه بدران
پسران و برادران مقرر داشتی و باجندان جلالت و حشمت و کوکبه سوار میشدی
و اگر نشینندی و یا بدیدی که در مسجد خلق جمع شده اند و تذکران صالح تذکیر میکنند
هم دران ساعت فرود آمدی و در میان خلق می نشستی و تذکیر می شنیدی و بدیدی
و در مواعظ و نصایح بتذکیر گویان کریه بسیار میکردی و قاضیان لشکر را که
ایشان را بحریان گفتندی و در تقوی و دین داری مشهور و معروف بودند حرمت
بسیار داشتی و شفاعتی که ایشان کردندی قبول کردی و من هم از راویان اخبار آنار
بلبنی شنیده ام که سلطان ملبن با چندان شفقت و مهربانی و دادی و انصاف سلطانی
که داشت و روزه و نماز بسیار که ذکر آن کرده شده است و در سیاسات اهل بغی
و طغیان ملکی قهاری و جبادی غجب بوده است و در باب طغاة و بغات اصلا محابا
نکردی و از جرم بغی لشکری و شهری برانداختی و در قسم سیاسات ملکی سر سوزنی
از رسوم جبارة فرو نگذاشتی و در حالت قهر و سطوت با دشمن خدا ناترسی را
کار فرمودی و در کشتن و بستن باغیان و سرتابان صلابت و دین داری را جست دادی
و آنچه صلاح ملک جندکاه خود دانستی خواه مشروع و خواه غیر مشروع آنرا در کار راندی

و در

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وحب ملک در خاطر گذشتی و در حالت سیاست با غیان لو و غلبه کردی و باشد که
خانان و ملوک شمسی را که شرکای ملک و مزاحم تخت خود دانست و از کشتن و بند کردن ایشان
آشکارا بدنامی بار می آورد و اعتماد بسیار از و کم میشد اینچنین بزرگانرا در خفیه میان
شراب و شربت و قماع زهرها بدیدی و از شدت دوستی ملک خندکان آن در خاطر او
نگذشتی و بهر وجه مسلمانرا بکشند خواه به تیغ و خواه بزهر و خواه بخفیه و خواه علت
چوب و خواه بغدر و خواه به بی نانی و بی آبی و خواه بمکر و خواه از بلندی فرو انداختن
و خواه در آب غرق کردن و با آتش سوختن جواب او فردای قیامت خواهند داد و طلبه
و خصمی من مقبول خدا خواهد کرد و او انگ بی گنه و عذر کشند تا جواب خون جواب عذر بازپرس
ان عتابی مخصوص است و در دین ملایکه حفظ مام قاتل زهرا در میان جواب عذر نخواهند
خواهند کرد و در دین ایام من تاریخ فیروز شاهی می نویسم هفتاد و سال اند انتقال
سلطان بلبن گذشته است و دو نیم قرن برآمده که نه از دو نه از خان و مان او
فرزندان و بندگان و اعوان و انصار و با جندان کثرت کسی مانده سبحان الله
اهتمامی او و بی هوسی علم تاریخ بجای رسیده که از علم و عقل و یا از خداوندان شمشیر و
شجاعت کس در نظر نمی آید که او را اخبار و آثار جهانداری سلطان بلبن بیرون بود
و یا قدر دانستن و شنیدن اخبار و آثار و یا از ان سلاطین ماضیه که بر تخت گاه دار الملک
پیش از سلطان بلبن و بعد از و بودند هوسی باشد فضلا را قدر دانستن و شنیدن اخبار
و آثار خلفا و سلاطین ماضیه اقالیم دیگر و هر گاه که باری تعالی بزبان پاک قرآن فرموده باشد

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

فاعتبروا یا اولی الابصار اعنی بند گیرند و اعتبار گیرند از معاملات خیر و شر گذشتگان
و چون اخبار و آثار گذشتگان روشن بنود اعتبار از چه گیرند و امر خدایرا چگونه اعتماد کنند
و عجبی دیگر در باب نادان اخبار گذشتگان آنست که در شهری که باشند و دران شهر زاده
شوند و پیر گردند ندانند که آن شهر را چگونه گرفته اند و چند بن پای گذشته بدست کیان افتاده
و ایشان با بندگان خدای چگونه معاملات ورزیده اند و چگونه بوده اند و چه کرده اند و بچه
طریق جهان را وداع کرده و روزگار بریشان و برزمان و فرزندان ایشان و خیال و طمع
ایشان چه باخته است و دنیا چه طریق پشت داده و اثری از آثار ایشان نمانده که
اگر هوس و دانش علم تاریخ در کم بضاعتان و دونان و دون زادگان بنبود و دران
هیچ شگفتی نیست و شگفت دانست که بزرگ زادگان دین و دولت و عهد و عصر را از روی
دانستن و شنیدن علم تاریخ و شنیدن اخبار آئمه بزرگان نمیشود و چون در صاحب دولتی
تمنای دانستن علم تاریخ و شنیدن اخبار بزرگی بزرگان سلف معاینه نکنم جال من و روزگار من
که ازین علم بهره دارم و درین علم رنجی برده ام چه شود و بنیازنیاز را خریداری کند و اگر
قلت اتمام مردم عصر در خواندن و شنیدن علم تاریخ مانع نیامدی در خاطر داشتم که از آدم
تا بادشاه عصر و زمان اخبار انبیاء و سلاطین ترتیب و نسق بنویسم و هم جهانبانی
و جهانگیری ایشان بنویسم و هم فضایل اخلاق و معاملات خیر ایشان در قلم آرم و بیایت
قدر این مختصر که جهانبانی از مقاصد علم تاریخ و در عبارت و ترکیب این تاریخ درج کرده ام
و احکام علم انتظام که بصحیح و کتابت و بر مرد اشارت که دانستن و عمل کردن بدان واسطه نجات

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

و درجات سلاطین و ملوک و اکابر و معارف آورده ام مطالع کنندگان دریابند و آنرا اتباع
واقتدا نمایند و معمول گردانند باز آمدم در بیان جهانداری و جهانبانی پسلطان بلبن که مال و فیل و
سرمایه جهانداری و جهانبانی است سلطان بلبن را اعم از بلاد ممالک مضبوطه او حاصل می شد و بعد
فراوان از مواجب خمس و سلم داشت املاک و انعام و دربست و اقطاعات ملوک و امرا که در وجه مواجب
حشم معین بود و خرج کارخانها و اخراجات حشم و سایر خرج دیگر آنچه می ماند در خزانه کردی آوردند
بهمت عالیه بلبنی بر آن مال که در خزانه جمع میشد اکتفا نموده میخواست که رسم و رسوم محمودی و آرزو
سنجری را احیا کند که خراسان و ماوراء النهر را در ضبط آورد و دوبار ها خواجه تاشان سلطان بلبن همچو
بلبن
عادلخان و تمرخان و دیگر بندگان شمسی که از حمایت بلبنی بر صدر حیات مانده بودند با سلطان
گفتند که سبب چیست که بادشاهان همچو سلطان شمس الدین گفتندی و همچو سلطان قطب الدین ایبک
و سلطان شمس الدین که خداوندگاران ما بودند جهانی و مالوه و اجین و گجرات و دور و دراز
جندین
امنی کردند و از رایان و رایکان خراین و فیلان و اسبان آورده اند نمی آرند و با
لشکرها آراسته و مستعد غزم لشکرها دور دست نمیکند و از ممالک خود بیرون نمی آیند و در اقالیم
دیگران نمی آویزند سلطان بلبن جواب گفتی که آنچه در جهان گیری شما میکویند در دل من بیش از نیست
فاما شما نمی شنوید که تمنا رمغل چنگیزخان با زن و بچه و کله و رمه در بنا گوش مملکت من نشسته اند
و در غزنین و ترمذ و ماوراء النهر ساکن شده و هلاکو نبیره چنگیزخان با جندین تمن مغل
فرو گرفته است و در بغداد متمکن گشته و آن ملاعین سیار مال و منال هندوستان شنیده اند و نهب
و تاراج هندوستان در دل دارند و لاهور که سرحد مملکت ماست زده اند و خراب کرده اند و دل
نمیکذرد که

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

ایشان در مملکت ما در نمی آیند و تلوند یهار نهب نکنند و وصیت میطلبند که اگر بشنوند که
من با لشکرها دور دست رفتم و در نهب اقلیمی و در دیاری دیگر مشغول شدم در حرامی
سهم در آیند و تمامی میان دو آب را نهب و تاراج کنند و سخن در نهب و تاراج دهلی افتد و من در تمامی
حصول بلاد و ممالک خود را در وجه چشم نهاده ام و چشم را مستعد و مرتب میدارم و منتظر در آمدن
ایشان می باشم و از مملکت خود بیرون نمی آیم و دور تر نمی روم و لیکن در عهد و عصر مخدومان
ما مغل مزاحم نمیشدند ایشان بنواع خاطر لشکرها میکشیدند و اقالیم و عرصات بسیط را نهب
و تاراج میکردند و زرها و آبهای آورده و می توانستند که یکان دو کان سال از دار الملک عیت
کنند و اگر مرا اندیشه مذکور که متعلق باسبانی مسلمانان و شهر مسلمان است نباشد هر آینه در دار
الملک و در حوالی دار الملک خود نباشم و لشکر کش کنم و خزائن و ذخائر و فیلان و اسپان را برابر
و رایکان دور دست نگذارم و از جنین چشمی مستعد و مرتب که دارم و با راز مخالفان دین و دشمنان
دین برارم فاما در ضبط اقلیمها و عرصها بسیار نباشم و اگر خواهم که اقلیمی را بگیرم و ضبط کنم را
زبان ملکی باز آرد و اما بنی که سلطان طغلق در گرفتن و گذاشتن و ضبط کردن اقالیم دیگر گفتی
که اگر من اقلیمی از اقالیم مضبوط شده و ضبط کرده بگیرم و آنرا خواهم که در تصرف آرم و ضبط کنم
مرا دالی بزرگ که در او صاف پادشاهی باشد و لایق سری و پیروزی بود انجا با امرا و عمال
و متصرفان دیوان و چشم جنیده و کزنده نصب باید کرد و ده دوازده هزار سوار مستقیم
گشته از لشکر خود با زن و بچه در ان اقالیم باید فرستاد و اگر جندین مردم از شهر انجا بفرستیم
آن تعالیم هرگز مضبوط نگردد و مستقیم نماند و بمرانیه یک لک آدمی از اتباع و اشیاع آن والی

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وامرا و عمال و کارکنان و سوار و پیاده از اقالیم و ملک ایشان دران اقالیم رود و آنجا
شود و بس من جمع کرده باشم که از اقلیمی مضبوط خود یک آدمی مستقیم شده را کم کنم و در اقلیم
دیگر که بواسطه دوری اقلیم مستقیم ماند و یا نماند بفرستم و اقلیم خود را که چندین آدمیان مرده از
از سبب دوری از واسطه حادثه دیگر فتنه زاید و بغی و شطط روی نماید و ایشان را سر از من
بکردند مرا ضرورت شود که بر لشکر خود لشکری باید کشید و بر بندگان و چاکران قدیم خود جنگ
و مقاتله باید کرد و اگر برایشان ظفر یابم از برای انتباه دیگران همه را پیش در سرای خود بساط
باید کرد و از خون مسلمانان جوی روان باید کرد و بیند چه اگر در آمدن مغل مرا مانع نباشند می
توانم داد جهانگیری بدهم و بگرات و سومنات و سواحل و جهاز مالوه و دهاب و احمد آباد پیش
گجرات و دمن که نیکو میدانم که پیش کردملی لشکر هیچ بادشاهی ایستاده نتواند کرد فکیف رایان
هندو را تا اندک برایشان یک لک بایک و دو لک بود کجا تاب لشکر من تواند آورد و ازین
نهب و تاراج ایشان شش هفت هزار سوار دهلی کافیست و من لعلت معتبر سماع دارم که سلطان
بلبن صاحب تجارب ملکی بود و دولت تجارب کرد و گرات با مقربان خود گفتی که از آستکه
ملکت هندوستان از فیل و اب است و هر فیلی در هندوستان موازنه با نصد سوار است و من
عرصه سند پیش بزرگ داده ام و اسب برجی و تتاری چنده بسیار در تنگاه من از آنجا میرسد و در ولایت
سوالک و در زمین شام و شامانه و سرهند و بهتیز و تلوندها کوکران جوان و مند اسپان
هندوی چهند و گزنده بسیار میخرد و لشکر را از ایشان اسب بسیار از زان بدهد
و کفایت میکند و حاجت نمی افتد از ولایت مغل برسد و من اقلیم لکهنوتی و بنگاله پیش خود

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

داده ام و سالهاست آن اقلیم مضبوط شده است فیل در فیلخانه مرا از انجا میرسند و تجکاه
از فیل بسیار و اسب بیشمار آراسته و پیراسته می باشد پیش از بادشاهان تخته دگرم و سرد روزگار
چشیده گفته اند که مملکت خود را مضبوط و مستقیم داری و حق آن بگذاری بهتر ازان بود
در اقلیم دیگران دست زنی و آنرا تهدانی داشت و مملکت خود را در هوای ملک دیگران
زلل و خلل اندازی و این فایده ملک سلطان بلبن کفتی خداوندان رای و تمیز دانست که
چند بهلو دارد و سهم در سال سنه اثنی و ستین و ستمایه که جلوس سلطان بلبن بود شش نجوم
فرستاده تتار خان پسر ارسلانخان از لکنوتی حضرت دهلی رسید از ستدن فیلان
اول جلوس بلبنی خلق امن گرفته و بر استقامت بلبنی علاقی پیدا آمد و در شهر فرشتند
و شادیانها کردند و سلطان بلبن در جبوتره ناصری پیش صحرا دروازه بداوند و باعام داد
و ملوک و امرا و صدور و اکابر و معارف و مشاهیر شهر بهمه خدمتیات مبارکباد
گذرانیدند و خلعتها گوناگون و اسبان بنک بست یافتند و بنیام هر یک از مقامان
و ملوک فضلها مشبع خواندن و بازی آراستند که از آراستگی آن مار بعد از سی سال تقل
سلطان شمس الدین رسوم اکاسره از سر عیان شد و هول هیبت و آراستگی دربار
بار که اول بار یکسی بود روزها از سینه خلق نکم نشد و همان نبکه سلطنت و هیبت بار اول
او سالها در دل خلق متقش ماند و رعب بادشاهی او در خاطر خواص و عوام دار الملک
بنشست و سلطان بلبن را با وجود اشتغال بعد و بنی استغراق مصالح جهانداری در
علوو اتمام تمام بوده است و از غلیه هوسی که در شکار داشت امارستان را غنیمتی

شمرد

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

شهر دی و فصل مستانرا بارزدها طلبیدی و تاکید فرمان داده بود در حوالی شهر تاده میکرده
شکارها و مرغزارها محافظت نمایند و شکار بسیار از مانند و در نوبت خان و عهد سلطانی او
میر شکار ازمرتبه و منزلت بزرگ حاصل شده بود و خاصداران و متهران شکاردار ان
عزتی تمام پیدا آمد و دو زکار ایشان ساختند و در شکرخانه سلطانی شکره کامکار بسیار
گرد آمده بود و شکرداران و صیادان پیشمار را جاگرفته بودند و سلطان بلبن در ایام
آخر شب از کوشک لعل سوار شدی و بدان وقت دروازه باز کردندی و هر روز مارا
و پیشتر ازان برفتی و شکار کردی و شکر برانیدی و تا حدی که ثلث شب گذشته بودی دولها
و نوا ها زنان در شهر در آمدی و بمقدار یکهزار سوار قدیم از حشم سوت خانی که سلطانی
بشناختی و یکهزار بنده قدیم از جنس ناوک انداز و تیر انداز که معتمد علیه سلطانی بودند در شکار
برابر سلطان بودی و بر سر طعام نخست و خام از مایده سلطان یافتندی حکایت مواظبت
نمودن و بسیار شکار رفتن سلطان بلبن بهلوان در بغداد رسید بلغو گفت که بلبن را سالها
بخته است و تجربه ملکی بسیار مشاهده کرده است ظاهری نمایند که او در شکار می رود و مقصود او
از سواری بی حساب و تاختن بی دریغ عادت کردنش و خون کردن خانان و ملوک عجم
و برق کردن اسبان است تا در حالت محاربها بزرگ و جنگ سخت ایشان را کاهلی و تهاری
باز نیارد و چون لشکر از تاختن خوشنود و اهب در دویدن برق کرده رو جنگ را فرا
خصم غلبه نتواند کرد و آن بادشاه یعنی بلبن باعادتی است که در شکار کرد و او ملک خود را آباد میدارد
سلطان بلبن را رسید که بلغو همچنین گفت او را خوش آمد و بر سخن بلغو آفرین کرد و گفت صلاح ملکداری

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

کسانی دانند که جهان دار گردیده باشند و ملکها گرفته و داشته فامانور ستکان عزم تخت گاه در سیاند
ومن از ناقدان معتمدان شنیده ام که سلطان بلبن در آخر سال بر تخت نشست در قلعه حکمای
دهلی و قمع مینوان که بعد نقل سلطان شمس الدین کسی دنبال دفع نسل مینوان نکرده بود مشغول شد
دفع و از شهر بیرون آمد و لشکر گاه ساخت و از جمله مهمات ملکی مهم می توان کرد که فسادیشان بسیار شده
بود معلوم داشت و آنچنان بود که از جوانی و هوا پرستی و غفلت و شراب خوردن و عیش راندن
پسران شمس الدین که بیست
پسران شمسی و بی قوتی و بی استعدادی سلطان ناصر الدین پسر کهتر سلطان شمس الدین
سال بر تخت بادشاهی بود و مینوان حوالی دهلی قوت گرفته بودند و شبها درون شهر در می آمدند
و خانها را حفره میکردند و مزاحمت مینوان خواب و آرامی نمی بود و بسرایها حوالی شهرات مینوان
غارت می شدند و از بی ضبطی و بی استعدادی و بی استقلالی پسران شمس الدین در جمع امور جهانداری
خلل راه یافته بود و نفاذ فرمان و ضبط رعایا از میان برخاسته و چنانچه مینوان حوالی
بودند و چیده کشته و در حوالی دهلی جنگها کشتن و انبوه بسیار رسته بود و متمردان میاد و ادب و مفسدان
سمت هندوستان از بسیاری تمرد و زنی میکردند و از چهار طرف راهها مانده بود و کار
و سود اگران محال آمده شد نمانده و از غلبه فساد مینوان حوالی شهر در و از با سمت قبله در غایر
بستندی و محال نبودی که کسی بعد نماز دیگر دران سمت بیرون آید و بزیارت بزرگی رود و
سلطان بود و تماشا کند و یا رنا مینوان نماز دیگر بر سر حوض می آمدند و سقایان شدند و کنیزکان
آب کشی را مزاحمت می نمودند برسنه میکردند و جامها ایشان می بردند و از فساد مینوان در حوالی
شهر تغیر خاسته بود سلطان بلبن قمع فساد مینوان را از مهمات دیگر هم در سال جلوس مقدم داشت و در یکسال

سال

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

سال برانداختن میوان و قلع جنگل حوالی مشغول شده جنگلها را بتمام قلع کرد میوان بسیار را
علف تیغ گردانیدند و در کوه بالکیر حصار بنا فرمود و در حوالی شهر جنید جایها بنا ساخت و با فغانان
داد و زمین تنها تنها مقرون گردانیدند و درین لشکری یک یک آدمی بنده خاص سلطان بلبن
از میوان شهید شدند و سلطان تیغ بسیار بندگان خدا را از مزاحمت میوان رهانید
تاریخ خلق شهر از شر میوان خلاص یافت و بعد آنکه سلطان بلبن میوان را قلع کرد و جنگلهای
حوالی شهر بیرانید قصبات و ولایات میان دوآب را بمقطعان برسایه داد و فرمود تا دیهای
متمردان را نهب و تاراج کنند و متمردان را بکشند و زن و فرزندایشان را غنیمت سازند
و جنگلها را بکلی قطع کنند و فساد آن مفسدان از میان بردارند چند نفر از امرای کنار هم
بسیار در مهم مذکور درنشستند و دمار از متمردان میان دوآب برآوردند و جنگلها را قلع کردند
و مفسدان را از میان برداشتند و رعایا میان دوآب سلطان بلبن از برای کشادن راه
هندوستان و قلع مفسدان راه هندوستان دو کرت از شهر بیرون آمد و در حدود کنبیل
و تبیالی رفت و نجکان و پشتکان راه دران حدود بماند و مفسدان و متمردان را بکلی قلع
ساخت و بی دریغ کشش کرد و راه هندوستان بگشاد و کاروانیان و سوداگران را
درآمد و شد و از سمت غنیمت بسیار در دهلی رسید و برده دستور و موشی از آن کشت
و در کنبیل و تبیالی و بهوجپور که رخنگاه بزرگ زه زنان راه هندوستان بود حصارها محکم و مساجد
رفیع و وسیع برآوردند و سلطان بر سر حصار مذکور را با فغانان داد و زمین زری حصارها
مذکور مقرر کرد و آن قطعات بجمعیت افغانان و مسلمانان متقرر شد تا راه هندوستان بقطع

حال سلطان بلبن در قلع و قمع مفسدان راه هندوستان و برانداختن میوان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

والی یومسا کرا زبرا فرازان حصار و استقامت آن نهایت قریب نه قرن گذشته است راه
هندوستان مسکوک گشته است و ره زنی بکلی مرتفع گشته و هم دران منتها حصار جرالی عمارت
فرمودند و آن حصار را هم با فغانان داده آنچنان در دره خانه را تهانها ساخت و زمین جرالی را
هم معزز کرده جرالی که مسکن قطاع الطریقان بود و همواره انبا سپیل هندوستان را آنجا راه
افتادی موطن مسلمانان و حارسان راه گشت والی یومنا مستقیم ماند و سلطان بلبن
در کشادن راه هندوستان و استقامت تهانها و برآوردن حصارها مشغول بود که از
کاتیهر خبر متواتر می رسید که مفسدان کاتیهر بسیار شده اند و راهها و شهارستها را
نهب و تاراج می کنند و ولایت بداد دن و امروه را با نواع مراحمت مینمایند و فساد و
می کنند و جنانچه مستقیم و با قوت شده اند که از مقطع امروه چشم نمی زنند و آن سیاه را
ایشان والیان جواب کرد ایشان نمی توانند گفت سلطان از کنبل و بتیالی مراجعت
کرده در شهر آمد و در شهر قبا بستند و شادی کردند و سلطان در استعداد قلعه مفسدان
کاتیهر مشغول دار برای قلع مفسدان کاتیهر که فساد ایشان تجاوز نموده بود سلطان
فرمان داد تا خشم قلب را مستعد کنند و در میان خلق آوازه شکار بسمت کوه بایه در اندازند
ولی انگه دهلیز سلطان و سراپرده خاص بیرون آرند سلطان بلبن از شهر بیرون آمد
و با خشم قلب اعلی الطریق لگام ریزه و دو سه روز در میان کرده و از آب کنگ در گذشته
بکدشت و در کاتیهر رفت و پنجه هزار مرد تیر انداز را برابر برده بود و فرمان داد تا جمله
کاتیهر را بسوزند و نهب و تاراج کنند و مردان را بکشند و جز زنان و طفلان کسی را زنده بگذارند

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

ومرجانند جنس مرداست برتیغ درآورند وچند روز در کاتیهر وقفه کرد وکشتن فرمود
جنانک جوی خون مفسدان کاتیهر بزمین روان شد ودر پیش هر دیهی وجنبکاهی بوی
کشتگان بربود وکندکی تا کنار لب آب گنگ رسیده وازکشتی که در کاتیهر کردند تپه
اطراف بلرزیدند وبسیار مفسدان مطیع کشتند وتمامی دیهارا نهب وتاراج کردند وغنیمت
لشکر شد وچندان غنیمت شد که همه لشکر سلطانی را وسقها پیدا آمد وهم بداون نیان از
کاتیهر بیاسودند ومرد تیرزن وحشر بداون درجنگاه انبوه بزخم تیر راههای کشادند در
درمی رفت ودوارزمندوان برمی آوردوازان تاریخ که آن مفسدان سیکباری قلع شدند
تا آخر عهد جلالی هیچ مفسدی درکاتیهر سر بزنکرد وولایت بداون وامروسنبهل وکاتیهر
از شرف ومفسدان کاتیهریان سلامت ماندند وسلطان غیاث الدین بلبن الجمان مفسدانرا
بیخ کرفته را بالکلی قلع کرد وکر آثار نماند ومظفر ومنصور درشهر آمد وچندکاه درشهر ماند بعد ازان
قلع وقمع متمردان سر برکرده فارغ الطریق ازمیان برخواست سلطان بلبن وعزم لشکرکوه
کرده ومصمم کردانیده وسلطان بالشکر آراسته درکوه رفت وآن کوه راوحوالی آن کوه را
تمام اسبان بمالید ونهب وتاراج کرد ولشکررا درلشکری کوه اسب بسیار آمد وازسیاری
وغنیمت وبهای اسب درلشکرش جهل تنکه رسیده بود ودرآنجه سلطان بلبن درلشکری کوه رفت
کرات بسمع مبارک سلطان رسانیدند که اقطاع داران خشم قلب شمسی بشتری قوت شده اند
ودرلشکر نمیتوانند رفت وانانکه می توانند آمد نویسند کان دیوان عرض رارشوت میدهند
ودرخانهای مانند ومحصول دیهارا ایکان می برند وچون سلطان ازان لشکری مظفر ومنصور

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بازدر دهلی آمد و فسا بستند و شادیها کردند و رسمی شده بود که سلطان بلبن و لشکر او را
گزدی صد و رشهر و معارف شهر دو سه منزل استقبال رفتندی و نثار جتر در جمله ولایتها
شدی و من که مولف تاریخ فیروز شاهی ام از بدو وجود خود با رها شنیده ام که در بر مهمی که
سلطان بلبن خواستی که لشکر کشد پیش از عزم و نهضت در برآمد و آن مهم اندیشها بسیار کردی
که اگر در رای او باز خواندی دل قرار گرفتی که البته آن مهم برآمدنی است الگاه دران مهم نهضت
کردی و پیش از انکه عزم مهمی کند در دیوان وزارت و دیوان عرض فرمان رسانیدی که
ما را امسال عزم مهم مصمم شده است استعداد کارخانها مرتب کنید و حشم را مستعد دارید
روز سواری هیچکس را مهم و سمت معلوم نبودی و در شب آن روز از شهر بیرون خواهد آمد
و بعضی خانان کبار و ملوک عظام را پیش طلبیدی و با ایشان راز بگشادی که فلان سمت چنین مهمی
دارم و فردا سواری کنم الگاه خلق را عزم مهمی که سلطان را در خاطر بودی معلوم شدی
و من از جده و مادر خود که وکیل در بار بیکرش سلطانی بود شنیدم که ملک بیکرش از حاجب
هیچ بنده نزدیک سلطان بلبن خواص تر و محرم تر از سودا و انیز بر اسطر سلطان بلبن
کدشتن دو سال که سلطان بلبن از مهم کوه در شهر آمده بود بطرف جونپور عزیمت کرد و
حصار لاهور که مغلان خراب کرده بودند و در عهد سلطانی انچنان شهری خراب کرده را
از سر عمارت فرمود و لاهور و دیپالپور را که مغل خراب کرده بود و مندرس گشته در
وقت که سلطان بلبن انجا رفت باز آن خرابها را سر اباد ان کرد و آن جای کماشتگان
و معماران نصب فرمود و در بند سواری همه بسمع او رسانیدند که اقطاع داران همیه

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

رایگان خوار شده اند و در نامردی لشکر نمی آیند و در حمایت نویسندگان عرض دیها
رایگان سلامت می برند و در خانها رخود می باشند و وذوق و راحت میگیرند و در آن سال
که سلطان بلبن را بازگشت از لاهور در شهر آبد دیوان عرض فرمود تا دفتر اقطاع داران همسایه را
پیش آرند و سع و تفحص ایشان بکنند و در باب ایشان از پیش تخت اعلی حکم بستانند و آنجنان
بود که در قلب سلطان شمس الدین تمغا پس و نهار سوار را بنواخت در دیها حوالی دهلی و میانه
دواب که بوجه اقطاع یافته بودند مستقیم ماندند و آن حشم را اقطاع داران گفتندی و بنواختندی
و اندی دمحن صد سال بلکه پیشتر از استقامت حشم بر آمده بسیاران از ان سوار
پیر فرتوت شدند و پیشتر قتل کردند و فرزندان ایشان میراث بدران و مهار را خورد
و نامهار خود در دیوان عرض نمی یابند و انانک از بدران طفلان ماندند غلامان را
بجای ایشان بجرامی داشتند و آن اقطاع داران و فرزندان ایشان خود را ملکی و ایمانی
تصور کردندی و گفتندی که سلطان شمس الدین ما را این دیها انعام داده بود و در عهد
شمسی و فرزندان شمسی از بعضی اقطاع داران یکسوار را بر کستوانی در دیوان عرض دادندی و از بعضی
دو سوار و از بعضی سه سوار در دیوان بگذرانیدندی در لشکر نامردی برفتندی و دیها از
بگشیدندی و غدر و عجز ایشان در دیوان عرض مسموع داشتندی و در قرن دیها در تصرف
ایشان بودندی و در آخر رسوم شده بود که بعضی اقطاع داران باستعدادی سهل در لشکر
رفتندی و بیشتری غدرها بگفتندی و در خانها و بیتها رخود ماندندی و بنیابت عرض
دفتر داران صاحب عهده را باندازه در بست خود شراب کوستند و مرغ و کبوتر و روغن

بیست و یکم ذی الحجه یوم الاربعین نهاد کرده شد

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وغلّه از دیها خود رسانیدندی و دیوان عرض را از بابت عرض ها سهم الختمان و نقیبان از
اقطاع داران قلب شمسی کسی نمیگیرد و چون ملک سلطان بلبن استقامت گرفت و در ان سال
سلطان بلبن اقطاع داران را بر سه قسم حکم کرد قسمی که پیر فوتوت و جای مانده شده بودند
و انگاه عزوبکلی مانده ایشان را احبال تا پنجاه و یک اوزار فرموده دیهای ایشان را بالخالصه در
و از ایشان بگشاد و قسمی که کهل و جوان بودند مواجب ایشان باندازه استعداد تعیین فرمود
و فرمان داد تا خواصل حاصل دیها قسم دوم هر سال از دیوان طلب نمایند و دیها از ایشان نگشایند
و قسمی که اطفال و ایتام بودند دیهای بردند و غلامان را با اسب و سلاح که می توانستند در
عرض میکذرانیدند در باب ایشان حکم فرمود تا ایتام و بیوکان را هم از ان دیها بقدر کفاف قوت
و ملبس بدهند و محصول دیهای ایشان در دیوان جمع کنند و از ایشان بگشایند و از ین حکم
سلطان بلبن که در باب اقطاع داران در میان اقطاع و از ان قلب شمسی کم پیش قومی بسیار
بودند مصیبتی و تغیری افتاد و در هر محلتی در شهر شوری آمد و پیران و مسران اقطاع دار جمع شدند
و چند دیگی و چند طشت نیاز در خانه ملک الامرا فخر الدین کوتوال حضرت دهلی بردند و پیش او
زاری کردند و بگریستند و گفتند که از عهده شمسی الی یومنا که پنجاه سال گذشته اند دیها حوالی و میاه
و آب اقطاع ما بود و ما این دیها را که آن بادشاه داده بود بر طریق انعام میدانستیم و ما و زن و بچه ما
بدان میگذرانیدیم و بقدری که ما را دست میداد از استعداد لشکر و اسب و سلاح در دیوان
عرض ممالک میگذرانیدیم و خدمت درگاه بادشاهان میکردیم و اکنون از ما می توانستند و قوت
رفتن لشکر داشتند در لشکر میرفتند و ما میدانستیم که پیران سال ما را رو خواهند کرد و بیوکان و ایتام

مهراران

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

سپهداران و یاران معروف را بستگان وسی کان سکه خواهند فرمود و از جوانان و کهلان
برحکم چشم اطلاق اسب و سلحه و استعداد لشکر خواهند طلبید و بعد ده قرن دیها داده سلطان شمس الدین
بخانه باز خواهند آورد و ما در کوچه قدیم عجز خویش باز نمود و از ملک الامرا شفاعت التماس کردند
و ملک الامرا بر حال ایشان رحمت آورد و چشم بر آب کرد و خدمتی اقطاع داران نیز باز گردانیدند
و گفت که اگر من از شما چیزی بستانم شفاعت من در حق شما در پیش پادشاه موثر نباید و هم دران حال
او از رفت دل جامه بوسیده در سرای رفت و در محل خود پیش سلطان بلبن متامل و متفکر بایستاد
و سلطان چون در شیره ملک الامرا را کوتوال نظر کرد دریافت که اندوهی دارد فرمود که محرا بدین
جرا متامل و متفکر شده ملک الامرا سلطان را جواب گفت که شنیده ام که در دیوان عرض
مملکت پیراز اردو میکنند و واسطه رزق ایشان در دیوان باز می آرند بر سیدم و اندوه
و باخود گفتم که اگر فردای قیامت همه پیراز اردو کنند و در بهشت جای نباشد حال من که پیر و فرتوت
شده ام چه شود سلطان بلبن را از سخن او رحمت آورد و از زار زار بگریست و عهده داران دیوان
عرض را پیش طلبیده بر جمله اقطاع داران جنانچه داشتند دیها مسلم داشت و فرمان داد تا آنکه
تذکره که در ان اقطاع داران به قسم کردند و حکم ایشان حکم سنوات گذشته دانند و همگی
مولف تاریخ فیروز شاهی یادگار دارم که بسیاران از ایشان اقطاع داران تا آخر عهد جلالی زنده
بودند و دیهای بر دند و گاهی در سرای جلالی حاضر شدندی و سلطان جلال الدین را در بار عالم خدمت
کردندی و همواره دعای سلطان بلبن و دعا ملک الامرا کوتوال گفتندی و بعد چهار و پنج سال از
جلوس سلطان بلبن شیر خان عم زاده سلطان بلبن کیخانی بس معظم بود و سی سال بعد قتل سلطان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

شمس الدین در میان مسلمانان و مغل سد یاجوج و ماجوج گشته نقل کرد و از بعضی معتبران شنیده ام که
او در دهلی نمی آمده سلطان بلبن از قفای او او را در بادشاه شد بادشاه لکنوتی شده بود و هیبت و اعظا
و بذل و ایثار و شجاعت او از مشاهیر است و محمد پسر سلطان بلبن از دیگر محمد آن مذکور مورد
بد و مورث مذکور و سلطان بلبن این پسر را از جان خود عزیز تر دوست داشتی و مجلس محمد سلطانی
از دانایان و معتبران و فاضلان و هنرمندان مملو و مشحون بودی و در مجلس او بدیمان او شنیدی
و دیوان خاقانی و خمسه نظامی خواندندی و در اشعار بزرگان مذکور دانایان در پیش او بحث
کردندی و امیر خسرو و امیر حسن بخدمت آن شاهزاده حاکر بودند و سه سال در ملتان
خدمت کرده اند و میان ندما آن بادشاهزاده مواجب و انعام یافته و دانشی که در آن
شاهزاده بود در چند مجلس فضایل و لطایف و دانش و سر این و شاعر از ادراک کرد و از
ندمایان شان را برگزید و نظم و نثر این هر دو استاد خوش کرد و هر دو را از مختصان
خود کردانید بنسبت دیگر ندمان در باب ایشان پیشه لطف کردی و انعام بیشتر و جامه بهتر
دادی و مؤلف تاریخ فیروز شاهی هم از امیر خسرو و هم از امیر حسن کرات شنیده ام
وصف خان شهید که بادشاهزاده آن خان مودب و مهذب کرد خان شهید بود کمتر دیده ام
که اکر تمامی روز و شب در سند امارت و منصب فرمان فرمایی بر سر دو زانو نشسته بودی
زانوی ادب بالا نکردی و وقتی ما او را در خان جای مربع نشسته ندیدیم و وقتی از مجلس شراب
و غیر شراب لغوی و قدفی و فحشی از زبان او نشنیده ایم و شراب خان بصرفه خوردی که
بیخودی نکند و سوگند او لقط حقا بودی و آنچه شیخ عثمان مریدی که بزرگوار مردی بود در ملتان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

رشید خان شهید از معرفت و اعتقادی که داشت او را بسیار فراتر تواضع کرد و فتوح بسیار داد
جهد کرد که آن بزرگوار را در ملتان بیارد و برای او خانه و خانقاه سازد و دیها و شیخ مذکور
اقامت کرد و روزی خان شهید شیخ عثمان زاد شیخ قدوه بن شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا
را در مجلس خود طلبیده و بغزلهای عربی سماع فرمودایشان و درویشان دیگر در حالت وجد
رقص میکردند خان شهید تا آن زمان که درویشان در سماع و رقص بودند دست بسته ایستاده
بود و از ارسیکریست و در مجلس خان مذکور شعری از شعرای متقدمان که متضمن وعظ و نصایح
لغته اند میخواندند و در حالت استماع نصایح بزرگان ترک مصالح دیگر دادی و نصایح
را باتفاق شنیدی و بسیار بگریستی چنانک حاضران از فهم او و از رقت او حیران ماندندی و در
تعجب شدندی و خان شهید از وفور دانشی که داشت دو کرت از ملتان در طلب شیخ سعدی
قاصد و عابدکسان و خرج در شیراز فرستاد و شیخ سعدی را در ملتان طلب کرد و خواست
بجهت او در ملتان خانقاه سازد و در دیوان فرمان داد که دران خانقاه دیها وقف کنند و
خواجه سعدی از ضعف و پیری نتوانست آمد و در هر دو کرت یکان سفینه غزل بخط خود بر خان
فرستاد و عذر نا آمدن خود در قلم آورد و مقصود را در مقدمه مذکور آنست که خان شهید
که چون اهل معانی را بجان و دل خریداری میکرد و آنک آواز اهل دانش نبود نزدیک او
سب و نسب و معانی را اعتباری و مقداری نباشد و کوهر چیز مهذه را بیک نظر پسند کند انکس
خردنه خوانست شیراز چون سرکزمانست و بارها از امیر چیره و امیر چیز شنیده ام
که بر طریق حسرت و نالش روزکار گفتندی که ما را و هنرمندان را بخت بودی خان شهید زنده ماندی

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وبر سریر تخت بلینی ممکن کشتی تا هر همه ماهرا رسنر مندرا در زیر عرق کردی ولیکن سر آمد کان هنر را
بخت کمتر بودی و روزگار بچشم انصاف جانب هنر مندان ندیده است و هرگز صاحب هنر را
بدولت و نکنت نتوانند دید و فلک غدار سفله نواز کجا طاقت تواند آورد که آنجنان بادشاه زاده
کریم خلق هنر شناس و هنر پرور بر تخت بادشاهی ممکن گرداند و هنر مندانرا بکام دل نرساند و کار
فلک و پیشه فلک همه شر کرده است بی نظیران عدیم المثال محتاج و مستمند بی خردان بی تمیز بسته
و نامعلومان خلعت بی فلاح را که آب بارکی و علف سرکین در خلق ایشان دریغ باشد بانواع
نعمت و ناز و خوشی و راحت برورد و خرس و خوک را مرصع و مکلل پوشاند و عندلیب را در قفص
خواری و زاری مهجور و مایوس و محبوس دارد و آنچه فلک نابکار روزگار ناسازوار با هنر
در باخت اگر از شرح دهم و جلد شکایت نامه تالیف باید کرد و انواع بی وفائی چرخ دون را قلم
باید آورد و باز گشتم از شکایت چرخ و نالش روزگار در و بیان اخبار و آثار سلطان بلبن
او گفتم که چون چند گاه ملک بلبنی مستقیم گشت مر سالی خان شهید از ملتان با خزانه و با لشکر و عدتی
بر بدر بیامدی و چند روز خدمت کردی با هزار نواز بش باز گشتی و دران سال که بعد ازان
میان هر دو پسر ملاقات نخواهد شد خان شهید بخدمت سلطان آمد و برقرار معهود خدمت
میکرد و روزی سلطان خان شهید را در مجلس خلوت پیش خود طلبیده با او گفت که ای فرزند من
پیر شدم تو میدانی که دو قرن است که مراد ر ملکی و خانی و بادشاهی میکذرد و در ین مدت دراز
بسی تجارب ملکی حاصل کرده ام و امروز نمیخواهم که چندین وصیت که لازمه امور جهانداری است
با تو که ولی عهد من میکویم وصیت نامه از تو نویسانم چون بر تخت جهانبانی ممکن کردی انچه ترا

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وصیت میکنم قدر و قیمت وصایا، پدر خود خواهی دانست و بعد ما اجرا نمود کور سلطان فرمود
که دوات و قلم و کاغذ آورید و بدست خان شهید دادند سلطان او را فرمود که ای فرزند
بدان و آگاه باش که وصایای من در حق تو بر دو نوع است نوع اول وصایای است که من
در مجلس سلطان شمس الدین از بزرگانی که مثل ایشان باز ندیده ام شنیده ام و میدانم که
عمل کردن بدان وصایا اندازه من و تو نیست و لیکن از روی شفقت پدری آن وصایا را
وصایای ترتیب بادشاهی خواند از تو می نویسانم و نوع دوم وصیتهای است که اعمال آن اندازه
ما قوت علامات و نایب ما قوت علامات است و آن وصایا را اگر معمول ندارم ملک خندکاه
در خلل و ذلل افتد و ما در وبال و نکال در دنیا و آخرت در مانیم وصایای پسلاطین سلف بر خلف
و هم آنانک خود را در دین محمدی بادشاه اسلام گویانند بدین وصایا کار کرده اند و سلطان
از خان شهید نویسانیده بود و در خواندن آن وصیت کرده ای فرزند من ترا اولی عهد خود
کرده ام باید که چون بادشاه شوی و تختگاه دهلی ممکن کردی جهانداری و جهانبانی را اندک
کاری و سهل مصالحی نشماری که دل بادشاه منظر ربانی است و این منظری بس شگرف است
و با منظرهای دیگر فوز ندان آدم نسبتی ندارد و احکام عامه بندگان حق بدل و زبان
متعلق است بپرداخت نپیوندد که کار و بار خواص و عوام مملکت بادشاه متکلف از دل و
زبان بادشاه بیرون می آید و خوالج حاجتمندان از دل و زبان بادشاه تمام میشود
اگر دل بادشاه دایما منظور نظر ربانی شود چندین معاملات نیک و بد خلق از دل و زبان
تمام نشود و اگر بادشاه بادشاهی امر بزرگ نداند و بزرگی را خدای عز و جل تا غایت قضا و قدر

خود در منظر الله نگرند معاملات

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

خود او را داده است وخواص وعوام بندگان خود را محتاج امر او نیاز مند او و بیچاره
او عدل و احسان او گردانیده وقدر و قیمت نشناسد و خود را بجا هدت و ریاضت شاکر آن
نعمه بفضایل کوناکون آراسته و بپیراسته نسازد و اینچنین نعمتی و عطیتی را بقبایح اعمال و افعال و
رذایل اوصاف و اخلاق بدل کرده اند و دراری که انفر الامور است ایاد اخلاق اسافل و لئام
و کم اصلان و بد دینان و بد مذهبان و ناخدا ترسان را شرکت و بد کسانی را که خدای تعالی
بمعایب کوناکون آفریده است و خیل و دولت خدا داد خود کرداند نه او در نعمت باری تعالی
کفران ورزیده بود بخلاف آفرینش در ملک خود تصرف کرده باشد بس ای فرزند ان بند
جائی بدان و نیکو بدان که بادشاه شاکر نعمت که در ازل زیر سایه بان عنایت خدائی یافته باشد
او را گزیده و او را دانند که عطایا ختم ربانی را بقدر الوسع و الامکان در اشکار او نهان با قوال
و افعال خود شکر گوید و حقوق نعم ربانی بشناسد و حق اینچنین نعمتی که بادشاهی است بگذارد
و چنان زید که قول و فعل و حرکات و سکنات او در میان اهل اسلام و رعایت و نهایت
اعتبار گیرد و متبع بادشاهان خلق شود و از اقوال و افعال پسندیده و رضا را یزدی سمت
بدست آید و واسطه نجات و در عبادت او گردد و حق نعمت بادشاهی گذارده باشد که هر معامله که
او در امور جهانداری با بندگان خدای و زر و بندگان خدا از امر و امارت و قول و فعل و
و اخلاق بر جاده شریعت و متابعت زندگانی و در زندوا از فسق و فجور و معاصی و مناهی
بطاعات و عبادات و خسنات و میرات گردانید و در دنیا سزاوار احسان و در عقبی مستحق نجات
گردد حق نعمت بادشاهی گذارده باشد که قهری و سطوت و قوت و شوکت و حشم و خدم و خزاین

و دفاین

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

و دفاین داده جهانرا بالحقیقه راه اسطه قلع و قمع کفر و کافری و شرک و بت پرستی و ضلالت
محو و فسق و فجور بغی و طغیان کرداند و دشمنان خدا و رسول خدا و مخالفان امر خدا و دین مصطفی را
از بیخ و بن برکند و اگر آن نتوانند دشمنان خدا و مصطفی را خوار و زار بیمقدار و لا اعتبار
و در درجه بدترین عزت و جاه و بیغی و بی التفاتی ایشان در ملک خود داند از دو اگر فسق و
فجور را در کام فاسقان و فاجران و عاصیان و بدبینان تلخ باز زهر ساز و اعلانا و افشاء که
مباهات و معاصرت در ملک و معاصی و مآثم در ملک خود بسندن و حق نعمت بادشاهی باد
دارده باشد که تمام مملکت او بعلم او و برضای او یک کافر و یک مشرک در هیچ معامله از اهل
اسلام بفوق نکند و از دایره خواری و زاری و بیمقداری قدم بیرون ننهد و شعار کفر و
رایی و بهت و هرس رواج و رونق بپذیرد و حق نعمت بادشاهی گذارده باشد که در عصر
بادشاهی او فساق و فجار و حرفت گیران معاصی پیشه سازان مآثم درم و افسرده و خجل و
شرمنده و شرمسار و لا اعتبار در عالم بسر برند و حق و نعمت بادشاهی بادشاه گذارده باشد
که عدل و احسان از و دار اعوان و انصار و ولات و عمال او در ملک منتشر گردد و ظلم
و عدوان و تعدی و حیف بقلع و قمع و تشدیدات طلبه و اعوانه آن بلاد و ممالک او مندفع شود
و حق نعمت بادشاهی گذارده باشد و کثرت مباشرت فضایل اخلاق و بسیاری او صاف
حمیده و اعوان و انصار و ولات و عمال و رعایا ملک از رذایل بفضایل گرایند و از شعار
و دثار بد دور راغب و مایل خیرات و حسنات گردد و حق نعمت بادشاهی بادشاه گذارده
که از اهتمام دین پروری و دین نباهی او قضات و حکام و امیران و محتسبان منعی و مقدر

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وخدا ترس وصلب وحق شناس وحق گذار بر سپر تیکان خدا نصب شوند واحکام شرع بر
خواص وعوام امت مبرهنقاد و دولت جاری گردد و رونق بامر معروف ونهی منکر پیدا
اید شعار اسلام بقبه آسمان رسد وحق بادشاهی بادشاه گذارده باشد که از صلابت دینداری
وکمال حسن اعتقاد وراست کاری وراست روی امراء ان وانصار وولات وعمال او
وتلبیه وغداری ومکاری وتزوری وتصنع ونفاق وزرق وریا وبی دیانتی در بادیه احتکار را
از اهل مملکت او یکی نپرسد ودر عامه رعایا راستی وراستکاری وراست روی ظاهر شود وحق
بادشاهی بادشاه گذارده باشد که معنی الناس علی دین ملوکهم نیک دریابد و در غور آن فرو
شود ویقین بداند که اگر بادشاه واعوان وانصار وولات وعمال بادشاه بعدل او
وخیرات وحسنات وفضایل ونیکوکاری وخدا ترسی ودینداری وطاعت وعبادت وصدق
وامانت ودیانت راشعار خود سازد وتمامی اهل مملکت او راخورد وبزرگ وزن ومرد وپیر
وبالغ ونابالغ بعدل واحسان وخیرات وحسنات وطاعات وعبادات وامانات ودیانت وراستی
وراستکاری کرایند واوصاف مستحسنه واخلاق مرضیه راشعار وشعار خود سازند واگر بادشاهی
وانصار وحکام وولاة وعمال او بظلم وتعدی وخدا ناترسی وبی دیانتی وفسق وفجور معاصی
ومآثم وتزویر وتصنع وتلبیه وخیانت ونابکاری کرایند ورذایل اوصاف واخلاق
خذلان راشعار وشعار خود سازند ورعایا همین راه گیرند وهمه فاسق وفاجر شوند
ای فرزند دلبند ارجمند که پسر در بادشاهان بود بسیار گفتی که رغبت متبع ومقتدی مامور
بادشاه است در هر چه بادشاه راغبی ورغبت بیند از نیک وبد وطاعت ومعصیتم بدان چیز

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

رغبت کند و بالخاصیت میل بادشاه در رعیت پیدا آید و حق نعمت بادشاهی گذارده باشد
و تواند گذارد که او و اعوان و انصار و قضاة و حکام و ولاة و عمال او که در آرایش ظاهر کوشش
نماید و نیکو نمایند که نجات در رجحات دینی و عقبی در زیستن باطن است و در آرایش ظاهر اصیل و کم اصل و
... معدود و مشرک و معتبر و غیر معتبر و شریف و لئیم و عالم و جاهل و غافل و نادان و هنرمند
و بی هنر و احرار
بر بادشاه و اعوان و انصار بادشاه و قضاة و حکام بادشاه
در آراستن ظاهر کوشش نمایند و اهتمام ایشان در آراستگی باطن بود و حقوق نعمت بادشاهی که نعمتی
عظیم است که تواند گذارد و ای فرزند دل بند بدانک حقوق نعمت بادشاهی چنانچه شاید و باید عز
و عمر عبد العزیز تواند گذارد کجا اندازه ماکر قدیم خدامان باشد که حقوق نعمت بادشاهی تواند گذارد
و نوع دوم وصایا که در جهانداری با بنت همچو ما قرة غلامان بود که هیبت بادشاهان و نیز ادامت
مصطفی که حقوق نعمت بادشاهی با قوال و افعال مرضیه و اخلاق و اوصاف سنیه گذارده اند و شعار اسلام را
با سمان رسانیده قرة غلامیم آنست که در این نوع دوم تو پیا بیدم ای فرزند دلبند در همه حالی
در درون و برون خلوت با حشمت و عظمت بادشاهی باشی و حق و حرمت بادشاهی در هیچ حالی
غفلت نه ورزی و با زن و فرزند دلبند خود و کنیزک محرم خود حشمت بادشاهی فرو نگذاری و این مثل
شنیده باشی که سر که در خانه نیک نماید بیرون نیکتر نماید و باید که نشست و خاست و گفتن و شنود و
محالست و مخالطت تو با انکابر و اشراف و معتبران و اصیلان و نیکنامان و وفاداران و دانایان
و عبرت آموزان و خردمندان و حق شناسان و شاکر نعمتان و صاحب همتان و حلال خوارگان بود
و اکرام و انعام و الطاف و اشفاق در باب طایفه مذکور صرف کردن تا از اکرام و انعام خود در دین

باطن بیشتر از آرایش

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

برخورداری کردی و از نوازش و نواخت نیکان و نیک اصلان در دنیا و آخرت بشیمانی نخوری
و تاسف نکشی زنهار و هزار زنهار تا لئیمان و سفلگان و بد اصلان و ناکسان و ناکسن نکان و بی هنران
و احمقان و بی ادبان و سفیهای مراعوان و اعوان پشکان و ظالم خرفستان و سنگدلان و بی رویان
و بد اعتقادان و بی دینان و کافر نعمتیان و خدانا ترسان را کردخود کشتن نکذاری و آن روی
ایشان و کام روائی ایشان در درکاه خود رو انداری و از نوازش بدان و بد اصلان و بر کشیدن
سفلگان و خدانا ترسان خود نکذاری و در دنیا بدنامی و مضرت و در عقبی عقاب و ملامت
و از برای راحت و آسایش و تنعم و تلذذ راندکان درکاه بی نیازی و کرفتاران را زایل
خود را در عذاب نیندازی ای فرزند دلبند یقین بدانی که هیچ بد اصلی و سفله و دونی و
بی نعمتی را کاری نکشاده است و از نواخت و نوازش بد کوهران و ناکسان و ناکس نکان خرابی
و خسران چیزی دیکر بار نیاورده است و اکر لنزه و لاشی را بر تو حق خدمت قدیم بوده است باندازه حق
او در حق او واجبانی و منزلی در میان آری فاما هیچ دونی و ناکسی و لنزه و لاشی اعوان و انصار
نکنی و خدای بر تو خشم بادکه اکر لاشان و کنیزکان و ناخلفان و بد اصلان را در صدر دولت خود
روا داری و تا هیچ سفله و رذاله و ظالمی اعوانی را بزرک کردانی و شغل دینی و مصلحت فرمائی
که عزت پادشاهی و مکنت جهانداری خود را به بزرک کردانیده و سفلکان و بد اصلان و بر
ناکسان و ناکس نکان نخواری و بیعتداری پیدا نکنی و صلاح ملک و دولت خود در نظر کرداری
لطایف مذکور دانی و از انک طوایف مذکور را کردکشتن در سرای خود ندهی نجات دین و
دنیا را امیدوار باشی و دیکر بدان ای فرزند بادشاهی همت دو برادر تو امان تند ملک بادشاهی

می

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

همت تشخص است و امانت کان بی همت بادشاهی را نشاید زیرا که همت لازمه بادشاهی است
و همت بادشاه بلند باید تا بادشاه باهمت باشد که اگر بادشاه همان دهد که دیگر رعایا میدهند و در
بزرگی و بزرگ منشی همچنان زیدکه دیگر مردمان می زیند میان او و میان رعایای او فرقی نبود
و عزت اولوالامری را که بزرگ منشی آشته باشد و بهر بادشاهی که عزت اولوالامر یرا پاس ندارد
اولوالامری نباشد و در معاملات خواص او صاف بادشاهی که همه داد و عدل و سخاوت و شجاعت
و همت و بزرگ منشی است بادشاه را از رعایا منفرد باید زیست و چنان معاملات باید زد
از قول و فعل و حرکات و سکنات و اعطا و اکرام و شدت و خامت او همت عالیه بر زند
که بادشاهی بی همتی مرکز جمع نشود و بی نسبت نادانی و ای فرزند من بدانک بادشاهی بلند را
بچند چیز قایم است و اگر دران چیزها خلل و زلل افتد در بادشاهی قایم نماند و آن چند چیز این است
عدل و احسان حشم خدم و خزائن و دفاین و راعیت رعایا و اعتماد رعایا و اعوان و انصار
بسیار چیده و گزیده که اگر بادشاه راعدل و احسان نباشد مملکت را ظلم و تعدی گیرد و در
انتشار ظلم و تعدی بادشاه را بایدار نبود و حشم و خزائن خود دو می رکن بادشاهی است
که بی آن بادشاه نباشد و اگر رعیت رعایا بتنفر بدل شود و رعایا را بر بادشاه اعتمادی نماند
نشست و تفرقه روی نماید و در تفرق رعایا بادشاهی در ظل زلل افتد و بی اعوان و انصار بسیار
بادشاهی ممکن نگردد و اگر اعوان و انصار چیده و گزیده نباشد از لاشی و لنزه و بد فعل و بد کردار
بادشاه را در دنیا و آخرت زرد روی بار آرد و در مندکی پیش آید ای فرزند بر تو باد که اول
پیندیشی و در اوصاف و اخلاق شخص نظر اندازی و در حسب و نسب او شرط احتیاط بجای

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

آری اگاه شخص را ترکشی و بزرگ کردانی وچون بزرگ کردانیدی از بهر خطائی بزرمین نیندازی
وبهر که عقوبت فرمائی جای آشتی نگاه داری و مرد مخلص وهوا خواه را باید که بی جفا و بی معنی
دشمن و بدخواه نگردانی و در بی آب رو کردن اشراف خواری دولت تو باز آرد و سایعیان
وعمارا ن را بر صدر دولت خود جای ندهی و پیش خود آمدن نگذاری که از مدخل سایعیان و تقرب
غماز ان مخلصان و مطیعان دولت در پرده پیش شود و ان که سر جمله معاملات ملکی است از دلها
برود و در هر مهمی که عزم کنی و آنرا بر نیکوی پیش گیری در مهمات تا برآمدنی بادشاهان را قصد نباید کرد
والا عزت در سینهای ایشان منقش نماند هر بادشاهی که همه عزت است خواری و بیقدری نباید
وزنهار زنهار در قولی و فعلی که وهم خواری بود کردآن نگردی و احتراز و اجتناب کلی
وتا وهم پسری و مرادی بر تو لشکر نکشند در مقابله بهر دونی و بی سر و پائی لشکر نکشی و در مهمی که
از دیگری برآید در جهان مهمی نروی و تا بتوانی نخوردائی خود را مشهور نکنی و بی مشورت رای زنان
مهمی در پیش نگیری و تا شخص مخلص و یگانه و صاحب تجربه و فراست و دور اندیش و عاقبت بین
نه بینی از رای زنان ملک و دولت خود نکردانی و محرم اسرار ملکی سازی و از هر زندان و برادران
واعوان و انصار و مقطعان و والیان و کارکنان و عاملان و حشم و رعایا خود غافل نباشی
و سر جمله ملک داری باخبر بودن از نیک و بد خلق دانی و جمله کارها بیخبری برنیاید و در ورزش
معاملات بارعب میانه روی در کارآری و با ایشان محض تفقد و پرسندی و بدخوئی و قهر و
سلطنت را کار فرمائی که از و اوصاف مذکور سر عام خیره و نه نرمی و بیغمی و سهل گیری دامان گذاری تا
در میان آری و تغافل و زری که از معاملات مذکور مطیعان متمرد گردان متهمان بغی و طغیان پیش آیند و فتن و خروج

پیش

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

پیشه و حرفت مردمان کرده و از کثرت فسق و فجور زندقه و الحاد باز آورده که پیش از ما بزرگان
گفته اند که ایزد از انجمان شیرین نباید شد که مامورات را طمع رسیدن در دل افتد و همواره با وقار
و نیکوکاری و سرسری و بیکی را در امور جهانداری در میان بود نیاری وای فرزند باید که در محافظت
خود از بی باکان و بی التفاتان که شدت حرص و طمع و غلبه شرف و خبث خود را در آب روان و آتش
سوزان اندازند با تغافل باشی کوشش نمائی و در رو در کاه خود بتر غاکیان و با سپاهیان و جاسوسان
و جاوشان مخلص مشحون و مملو داری و با دشاهی را غنیمت داری و در چنین دولتی بزرگ و قدرتی
کامل نام نیک در دنیا و رستگاری آخرت افتی و بدنامی و عذاب آخرت میفکنی و در باب برادر
کهتر مهربان باشی و بد گفت کسی در حق او نشنوی و او را دست و بازوی خود دانی و اقلیمی که
او را دهم بر و مقرر داری و تو میدانی که من جز شما دو پسر فرزندی دیگر ندارم باید که تو برادر خود
جانان زندگانی کن که نسل بریده نشود و سلطان بلبن پسر بزرگ را در باب بجا آوردن وصایا
بذکوره بسیار وصیت کرده و او را با دار و گیر با دشاهی و بصد اعزاز و اکرام جانب ملتان باز
گردانیده و مدت آن سال که سلطان بلبن پسر بزرگ را در امور جهانبانی وصیتهای بسیار کرده و با
هر چه تمام بجانب ملتان که مقام او بود باز گردانیده پسر خود را نغر خان خطاب و ناصر الدنیا
لقب او بود و سامانه و سنام با جمیع لواحق و توابع و مضافات آن با قطاع داده و در سامانه فرستاده
و این نغر خان هم پسر شایسته و بایسته بود و لیکن با خلاق و اوصاف برادر متصف نبود
سلطان او را فرمود تا سامانه رود و چشم قدیم خود را مواجب زیادت کند و آن قدر که
چشم قدیم دارد و چندان چشم جدید دیگر جا گیر دهد و معارف درگاه و مخلصان و دولت خواهان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

خود را که شایسته سری و امری نپندارد مرا کردند و اقطاع دهد و لشکر سامانه را در اتمام آن
کار داران و کار کرده و تجربه یافته و کرم و سر در وز کار جسته مرتب و مستعد دارد و جز آن
فعل را مستجیر باشد و از آنک بغراخان را دانش بسر مقرر نبود سلطان او را فرمود که در
کارها عجلت نکنی و در برداخت مصالح حشم و ولایت با کار داران و محرمان خود مشورت کنی
و برداخت هر کاری که بر تو مشکل شود و بر ما عرض داری و هر چه در برداخت آن کار فرمائیم
همان بکنی و از آن بیش و کم نکنی و بغراخان را سلطان از شراب خوردن منع کرد و او را گفت
که اقطاع سامانه اقطاعی بزرگ است و آنجا حشم بکار آمده بسیار است که اگر تو بر عادت شراب
با فراط خوری و در لا یعنیها مشغول باشی و ترتیب حشم و اقطاع ندهم و در میان بیکاران و
و سلطان بین بسر مریدان کمانست و در کار تبع بسیار کرد و اهم راست استاد و لا یعنیها را ترک
داد و او کردان ایام سوار مغل از آب بگشتی در آمدی سلطان بلبن خان شهید را از ملتان و بغراخان را
از سامانه و ملک باربک بیکرس را از دهلی نامزد کردی و تا آب بیاده ایشان برنشستندی و مغل را
باد مجال آمدن نبودی و موازنه سر لشکر هفده نبرده هزار سوار بودی و از بس آنک با نبرده سال
سال از ملک بینی نکندت و بلاد ممالک مضبوط و مستقیم گشت و مخالفان و منازعان ملک را از میان
برداشتند و ترتیب اقطاعات و حشم شاه زادگان استقامت بذیرفته و تصرف بلاد ممالک
و اعوان و انصار و مخلصان و بندگان بلبن باز آمد خبر بغی و طغیان کافر نعمتی
در دهلی رسید و این طغرل بنده ترک زاد بود در غایت جستی و جالاکی و شجاعت و تهمت
و سخاوت و سری مشهور شده و سلطان بلبن او را والی اقلیم لکهنوتی و بنگاله کرد انیده بود و

و مجرد

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وتجربه یافتگان لکهنوتی را المعاکهور خواند غرض که از قدیم الایام باز که سلطان معزالدین محمد
سام دهلی را فتح کرده هر والی را بادشاهان لکهنوتی داده اند از جهت آنک لکهنوتی دور است
وعرصه بس فراخ و دراز است و از دهلی با آنجا عقبات بسیار است بیشتر آنست که آن والی ایمن
وطغیان ورزیده است واگر والی یاغی نکرده است دیگران بر و یاغی کرده اند و او را کشته و ملک
فرو گرفته و سالها فراوان بهمت و اهل آن دیار را یاغی و ورزیدن خوی و طبیعت گشته و هر والی
که دران ملک نصب شده است شططان و بلغان انجا سی البته او را از ولی نعمتان گردانیده اند
بدین طول در لکهنوتی رسید و چند بار هم از و برآمدند و جانب جنگر را برده و مال و فیل بسیار آورد
شططان از جائی پیش آن کافر نعمت رفته و رخاصت کردند و او را گفتند که سلطان پیر شده است
و هر دو پسر را بر روی مغل داشته و هیچ سالی نیست که مغل در هندوستان درنمی آید و با او
برنمی سد و استقبال و دفع بادشاهان دهلی را اشتغال دفع مغل گیرند و در و یار لکهنوتی لشکر کشی
تواند کرد و برابر مقابل تواند شد جبر بگیر و بادشاه شود و از سلطان بگردان بدروزی هم تعلل
بد آموز فریفته شد و او جوان و خود کام و بی باک بود و سالها در سر او غرور سری پیدا کرده از
و انتقام بلبنی اندیشه نکرد و مال آورده جانب جنگر را بر خود داشت و در دهلی نفرستاد و از غرور
آن جبر بر گرفت و خود را سلطان مغیث الدین خطاب کرد و در خطبه و سکه با زیاده از انک او با نزل
بود و سخاوتی با فراط داشت خلق شهر که آنجا بودند و خلق آنجائی یار شدند و مال بیدریغ بصرف
مردمان رسانید و حرص زن عاقبت اندیشه را در گوشه نهاد و مشاهده قهر بلبنی که بر اندازد
لشکرها و شهرها بود از سینها برفت و بهمه از دل و جان یار او شدند و سلطان بلبن یاغی و طغیان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

طغرل که بنده و بروردهٔ او بود بغایت در آمد از غصه و جور خواب و خور بر و تلخ گشته و حتی
وسکه و بخشش او متواتر در دهلی میرسید و غصه سلطان و خشم سلطان بر فزونی می شد و جوزاکه از
بغی طغرل بجایی رسیده بود که کسی را در ان ایام عرضه داشت کران بخدمت نمانده بود و سلطان
روز از استماع خبر طغرل در کار رهین می بود و در اول کرت سلطان بلبن امکین موی در از کرده اورا
امیر خان گفتندی و بنده سلطان بلبن بود و سالها او ده اقطاع داشت و در میان لشکرها
اعتداد یافته سر لشکر گردانیده و تمر خان شمسی و ملک تاج الدین پسر قتلغخان شمسی را با دیگر امرا قتلغخان
هندوستان نامزد لکهنوتی کرد و امیر خان با لشکرهای هندوستان از آب سرو بگذشت و بر
لکهنوتی مستعد حرب و مقاتله شده پیشتر شد و ازان طرف طغرل با جمعیت بسیار و فیلان
کامکار و بایکان نامور از لکهنوتی بیرون آمد و بر سمت لشکر دهلی پیشتر شد هر دو لشکر
مقابل یکدیگر فرود آمدند بر طغرل کافر نعمت جمعیت بسیار گرد آمده و از بسیاری بخشش او متوطنان
آن دیار و نامزدیان دهلی تمامی از دل و جان یار شدند و مایل و راغب دولت او گشته و بحضه
وطماعان از اسطوت سیاست بلبنی در دل نمیگذشت بمجرد آنکه هر دو صف لشکر مقابل یکدیگر
شد طغرل امین خان را بشکست و لشکر دهلی منهزم شده و بسی طماعان بی دولت با آنکه
سیاست سلطان بلبن را نیکو میدانستند از لشکر امین خان بگشتند و بطغرل پیوستند و از او
زر ها یافتند و خبر شکست لشکر امین خان بر سلطان رسید غصه و خجالت او یکی بصد شد و ازان
خجالت و غضب خون و قهر خدای عزوجل از سینه او برفت و نقشی بی نسبت او را در کار آورد
و فرمود تا امین خان مقطع اودهه را در دروازه اودهه بدیاویختند و ازین سیاست فاحش که

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

از و در وجود آمد و ایام عصر او استقلال کرد و ندرا نچه دولت بلبنی حسرت رسیده است و قت
تتمه او ملک او نزدیک آمده و سلطان بلبن در سال دیگر در مقابل طغرل سر لشکری دیگر تعیین داد
و او را با لشکر هندوستان در لکهنوتی نامزد فرمود و جانب لکهنوتی فرستاد و طغرل از تعین
امین خان خیره شده بود و قوة و شوکت او زیاده شده با لشکر بسیار استعداد تمام از لکهنوتی
پیشتر آمد و با لشکر دهلی محاربه کرد و این لشکر را هم بشکست و زیر و زبر نهاد و از این لشکر هم
عافیتان بران کافر دهلی بسلطان رسید سلطان از اخجالت و غضب بیشتر روی نموده و عمر و
منغص کشت و باز و ها را از غصه بسیار بدندان میخایید و آخر همت و نهمت بر قلع طغرل کما
و عزم کرد که خود را برساند و پیش از نهضت فرمان داد تا در جون و کبک بحرها بسیار مستعد
و مرتب کردانند و سلطان بلبن را لشکر کشی سمت لکهنوتی بر سم و سنام راد او ملک سونخ
سرجاندار را نیابت سامانه تفویض فرمود و او را بر دیگر سامانه سر لشکر کردانید و بغرافاغا
فرمود تا لشکر خاص خود را ساخته دارد و مستعد شود و نبال رایات اعلی گیرد و سلطان از
سامانه باز گشت و در میان دو آب فرآمد و در کنار کنک جبره کرد و سمت لکهنوتی گرفت و بر
بسر بزرگ در ملتان کس فرستاد که من در لکهنوتی کرانیدم تو دانی و آن دیار جنانچه دانی
و توانی جواب مغل باز گوئی و لشکر سامانه را هم نامزد تو کرده ام و بر ملک الامرا فخر الدین
کوتوال حضرت دهلی که از بزرگان و دولتخواهان سلطان بلبن بود فرمان نیابت و سناد
و بر و لیت که من در نبال طغرل کردم و هر جا که او خواهد من در نبال او رها نخواهم کرد و تا از و واز
یاران او غصه و انتقام نگشم باز نگردم و شهر دهلی تبو نسپرم جنانچه دانی و تراد است دید

نسخت رفتن سلطان بلبن بجانب لکهنوتی و گرفتن طغرل را و کشتن او و دیگر فتنه‌ها که در ان ولایت بر خاست

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

ورعیت من مصالح ملکی بپردازی و محرمان و دیوان وزارت و دیوان عرض و اتابک برپریشان
نصب اندیشی خود کار فرمائی و جواب عرض داشتها امرای و کارکنان اطراف جنانک تراصلحت افتد
بنویسانی و در برداخت مصالح غیبت ببرسیدن من محتاج مباشی و کار خلق در توقف مداری و
عزل و نصب محافظت نمائی و سلطان بایان بالشکرهای اطراف طلب کرد و بکوچ متواتر سمت لکهنوتی
شفت فرمود و از نهایت غصه و خجالت و آمدن برشکال و آمدن بنکال نظر نینداخت و چون در
اودهه رسید عرض عام کردند و لک آدمی از سوار و پیاده و بایک کرد و بازاری و قلم آمد و بانک
و کهار و کرانی و خود رسید و تیرزن و غلام و جاکر و سوداگر و بازاری و قلم آمد بحرها بسیار بر لشکرها
اطراف سلطان روان کردند و سلطان بالشکرهای بایان از اب سرو عبره شد و برشکال در آمده
و اگرچه بر لشکر سلطان بحر بسیار بود اما در منزل نشیب و کنارها از آب از کثرت خلق و بسیاری چندان
و نزول بارانها متواتر و هکان روز لشکر مکث میشد و بیش از انک طول نشنود که سلطان عزم لکهنوتی
کرده است بایاران مخلص و معارف در سرای خود بگفتی که هر گه خبر سلطان در مقابل من خواهد رسید جنان
اومی توانم داد و با او خواهم آویخت فاما اگر سلطان غصه در سر کند و ترک مصالح دهلی کیرد و خود
بیاید جواب او نتوانم داد و خود مقابل لشکرها از آب سرو عبره کرد و در استعداد کوشش شد
و سلطان از اسبب برشکال در منازل و قفهای بسیار شد طول نخست یافت و خلق بسیار از خوف
بلبنی در قرار یاراو شد و بحر دانک ستاره سهیل طلوع کرد و طول فیل و مال بستند و لشکر چیده و معروفها
در مقربان و در پیوستکان خود را بازن و بچه مستعد کرد و از هر جنس خلق کما آنکه لکهنوتی رسیدند
سلطان نیز رسیدند نه را بر نوبت و سراه خود کروانید و راه جا جنگر گرفت و یک منزل از لکهنوتی

در راه

کردم و دران کرسلطان ابخانها را رسید بارانرا از آسمان نازل شد

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

و در راه خشکی پیشتر رفت و فرود آمد و او میان رمیده و مردانه و کار آمد را در لکهنوتی رها کرد و خلق
از خوف سلطان و طمع لطف او با او موافقت نمود و سلطان در سی و چهل کروهی لکهنوتی رسید و با
جمعیت خود پیشتر رفت و بر قصد انک جاجنگر را بگیرد و همانجا بنشیند بر سمت جاجنگر کوچ متواتر
روان شد و خلق را فریب داد که من چند گاه در حدود جاجنگر خواهم گذرانید سلطان لکهنوتی
توقف نتواند کرد و بجرد انک بنشینم که سلطان بلبن باز گشت ما غنایم جاجنگر بگیریم و برو همان شده باز
در لکهنوتی آیم هر گاه سلطان در لکهنوتی رها خواهند کرد و تاب ما نتوانند آورد و چون او بشنود که ما
نزدیک لکهنوتی رسیدیم او باز گردد و در شهر رود و بدین تعبیه و فریب خلق بسیار را برابر خود می برد و
در لکهنوتی رسید و چند روز معدود توقف کرد و خلق اسلحه و استعداد نو کرد و سلطان بر جمله
بتعجیل تر در تعاقب طول بر سمت جاجنگر روان شد و شحنگی لکهنوتی بحد ما در بن مؤلف سپرد بار
حسام الدین که وکیل در ملک بار بک بود و تفویض فرمود و او را فرمان داد که هر هفته سه چهار
کرت اخبار شهر دهلی و عرضه داشتها که ملوک و امرا دهلی بر سمت لشکر روان کنند متعقب روانه سازد
و چون سلطان بلبن غرم الملوک را در کار آورد و یا خود راست کرفت که هر چه خواهی بکو ما
انتقام از طغرل بکشم باز نکردم بدین غرم بکوچ متواتر در تعاقب او عزیمت فرمود و بجمله
روز در حد سنارکانو رسید و انجا کر نوچ رای سنارکانو با سلطان ملاقات کرد و سلطان از
کوچ رای سنارکانو عهد نامه سند کرد که اگر طغرل در بحر بنشیند و در راه تری گیرد و خود را در آب
اندازد از عهده او باشد و سلطان بلبن در ان لشکر بارها بر سر جمع کفتی که من دنبال طغرل رها کردنی
نه ام و ملک دهلی را در کار او باخته ام اگر او در دریا خواهد نشست من دنبال او رها نخواهم کرد تا خود او

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

و یاران او نیز رزم من مرکز جانب دهلی باز نگردم و نام دهلی نگیرم و از انک خلق لشکر را مرا سلطان
بلهن معلوم بود و درستی خرم او نیکو میدانستند از مراجعت نومید شده بودند مردمان از لشکر
در خانها خود وصیت نامها فرستاده خلق لشکر و خلق شهر از فراق عزیزان یکدیگر مخبر و معلوم
می بودند و فراق نامها از طرفین بدست قاصدان جاری گشته بود و سلطان بلهن بکوچ متواتر ما
اعتقاد کرده جا جنگر رسید هیچ آفریده نشان طغرل نمیداد که او کدام طرف رفت و کجا است
سلطان بلهن ملک بارک سکرس سلطانی را فرمود تا با هفت هزار سوار جراره مقدمه لشکر
و دوازده کروه پیش شده رود و هر روز چند سوار را بر طریق زبان گیری از لشکر مقدمه دوازده
کروه پیشتر فرستند تا خبر طغرل سد ملک بارک سکرس برسم مقدمه پیشتر شده میرفت و لشکر
سلطان چند بر کیاز لشکر مقدمه نامزدی شدند و چند کروه پیشتر میرفتند و از پیش و از جانب
راست تفحص و تتبع طغرل لشکر او میکردند نشان او نمی یافتند تا روزی از لشکر مقدمه ملک محمد
شراب دار منقطع گول برادر او ملک مقدر و طغرل کش کشیران شرزه وصف دران نامور بود
با سواری سی چهل بدست ایشان بر رسم زبان گیری نامزد شدند و سواران مذکور از لشکر
مقدم دوازده کروه پیشتر میرفتند و تتبع و تفحص طغرل میکردند ناگاه دیدند که
از لشکر طغرل بقالان سودائی کرده بود و بار گشته جانب دیهای خود میرفتند مرکبان آن بقالان
را گرفتند و ملک شراب دار فرمود تا دو نفر از بقالان گردن زدند بقالان دیگر چون بیش آن
سواران گفتند که از شما تا لشکر طغرل نیم کروه مانده است و طغرل بر سر چوش سنک بسته فرود آمده
و امروز مقام کرده فردا در زمین جا جنگر خواهد رفت ملک شراب دار دو بقال مذکور را بدست دو سوار

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بزرگی او و بر ملک بارک پیشکر مقدمه فرستاد و پیغام داد که ما لشکر طغرل را یافتیم فلک بارک
زود تر برسید که نباید که آن جراخوار بگریزد و سواران یزکی پیشتر شدند و بر بلندی برآمدند
دیدند که بارگاه طغرل برامده است و طغرل لشکر گرد بر گرد آن بارگاه خیمه زده است و فرود
آمده اند و سرمه بی غم و خبرند و بعضی مردمان لشکر در ان حوض سنگ بسبب جامه می شویند و بعضی
شراب میخورند و سرود میگویند و فیلان از درختها شاخ می شکنند و میخورند و استور در
چراگاه کرده اند و لشکر طغرل ایمن و بیغم فرود آمده است آن امرایان یزکی با خود گفتند
گفتند که اگر لشکر کشی را افتاده باشد و ما بیغتند آن کافرنعمت را خبر کند او بگریزد اگر چه ما
پیلان و خزاین او بدست ما افتد و او گریخته باشد ما از سلطان پاین چگونه زنده مانیم و جواب ما
پیش تخت فلک رفعت چه باشد پس مصلحت ما درین باشد که از پس خون خود بگذریم و کورا
کو در لشکر او در ایم و بر بارگاه بزنیم باشد که او بدست ما افتد و جون پسر او بریده ما
از لشکر او کسی گرد ما نتواند گشت و لشکر او در بند و نریمت و گریزاست نخواهد و آنچه
جهل سوار پیش در آیم بلک خواهند دانست که لشکر سلطان رسید هر همه در گریز خواهند
کنان این اندیشه کردند و تیغها از نیام برکشیدند و آن صفدران صف شکن طغرل
کنان در لشکر در آمدند و در بارگاه او در رفتند و طغرل در ان هول از زره طشخانه بیرون آمد
و برابر نشست و برنه سوار شد و آب نزدیک لشکر او بود دست آن آب گرفته و لشکر
خوف لشکر سلطان بتمامی در نریمت و گریز شدند و هولی و هیبتی در لشکر او افتاد
و کس در پی طغرل نرفتند و طغرل اسب دوانیده و جفه زده نزدیک آن آب رسید طغرل گفت بیکبار

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

در پهلوی او زد و او را بینداخت و معذر از ناپاک فرو آمد و سر او ببرید و تن او را
در آب انداخت و سر او را در زیر دامن کرد و خود را در کنار آب بدست و روشستن مشغول
کرد و جاندار ان و سلاحداران طغرل خداوند خداوند عالم کنان طرف آب می آمدند و طغرل
را تفرقه شد میجستند و معذر ان زمان ملک باریک انجا رسید با لشکر طغرل تفرقه شد
ملک معذر طغرل کش را پیش ملک باریک بردند و او در ساعت سر طغرل و بشارت فتح را بر
سلطان بلبن فرستاد و زنان و فرزندان طغرل و خزاین و فیلان و خواصان و مقربان
و کاردار ان طغرل را ازن و بچه بدست لشکر افتاد و لشکر مقدم از لشکر طغرل چندان مال و
اسباب و اسلحه و غلامان در دست آمد که سالها ایشان را و فرزندان ایشان را کفایت کرد
و دو سه هزار مرد و زن کاری از بود دستگیر لشکر شد و سلطان بمدران منزل که خبر طغرل رسید
بود مقام کرد و ملک باریک با ازمه اسباب که بدست افتاد با فتح و نصرت و سر طغرل
بریده و اسیران لشکر او بخدمت سلطان رسید و ماجرای فتح یکان یکان پیش سلطان بلبن
عرض نمود سلطان بلبن بر ملک شراب دار تغلب شد و گفت که خطائی بس بزرگ کرده بودی
از بخت مرد از دل کاری لشکر دهلی آن خطائی صواب افتاد و بعد عتاب جامه بر یکیان را باندازه
مراتب و منازل ایشان خلعتها و انعامها داد و ملک شراب دار را بنواخت و بهر یکی از
بر یکیان نسبت مرتبه که داشتند بلند تر کرد ایند و زنده سم شکار پیرا طغرل اکش نام کرد
و او را و معذر را که سر او بریده بود جامه و انعام برابر داد و خلق لشکر که از مراجعت
نومید شده بودند شادیها کردند و قوام الدین علاوه دبیر خاص جانب دهلی فتح نامه نوشته

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

آین فتح نامه دستور دیران شده ارث واز رسیدن فتحنامه لکهنوتی در دهلی بهر خانه
شادی شد و مهمانی کردند حشمت وهیبت سلطان بلبن بر دلهای اهل مملکت او یکی بصد شد
وازان منزل که بر سلطان سر طغرل آورده بودند سلطان بازگشت در لکهنوتی آمد فرمان
داد تا در بازار بزرگ لکهنوتی که طول آن بازار که از نیک کرده زیاده است در هر دو جانب بازار را
فرو بردند و پسران و دانایان و کارداران و سفلداران و غلامان مقرب و سپهسالار
و جامداران و سلاحداران و مالکان معروف طغرل را می کشید و بر سر دار با کدو درویشان
بودند می آویختند تا بحدی که قلندری پیش طغرل تحمل و مرتبه یافته بود که او را سلطان
میگفتند طغرل او را سه من زر داده بود تا او از این آلات قلندری بکند چنانچه دیگران از
آهن چیزی پوشیدند او را و یاران او را دران سیاست جمله بابکشتند و بر سر دار با آویختند
و دران دو سه روز که سلطان بلبن بعزم فتح طغرل در لکهنوتی آمد سیاستی کرد که از هیبت آن سیاست
چندین تنظارگیان لکهنوتی قالب خالی کردند و بجان شدند و من که مولف ام از چندین هزاران
معمر سال خورده شنیده ام که سیاستی که سلطان بلبن در لکهنوتی کرد کسی نکرده و نام او و
طغرل در بوستان او را زنده نگذاشت و در دهلی هیچ بادشاهی نکرده بود و کس باور ندارد
که در هندوستان هیچ بادشاهی کرده باشد آنچنان سیاستی که کشته است و سلطان مغیث
که طایفه بندیان از دهلی و حوالی دهلی بودند ایشان را بند ها سخت کرده و بر ابر لشکرگاه می
دوان کنند تا آن قوم را در دهلی سیاست شود سلطان بلبن چون از کار سیاست فارغ شد
چند روز در لکهنوتی مقام کرد و اقلیم لکهنوتی بهزاخان پسر خود داد و او را خرقه و

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وامارات بادشاهی فرمود و کاردران و اقطاع داران او پیش خود تعیین کرد و هر چه
از کارخانهای طغرل افتاده بود بغراخانرا بخشید و پیش خود در محل خلوت سوگند داد که
پیش از آنکه اقلیم بنگاله را بدست آورد و در ضبط خود مستقیم کند در روان مجلس ناز و ناز
نخورد و بلهو مشغول نشود و روزی در ایام سیاست سلطان بلبن از بغراخان پرسید که
وثاق تو کجا است او جواب داد که نزدیک بازار بزرگ در خانه ملکی از ملوک قدیم لکهنوتی
می باشم و بغراخان را محمود نام بود سلطان از او پرسید و گفت محمود دیدی تغراخان
از سوال مهم سلطان امیران بماند و هیچ جوابی او را فراهم نیامد و باز همان زمان سلطان
گرت دوم او را گفت ای محمود دیدی باز در حیرت شده و ندانست که سلطانزاده چه جواب گوید
پس سلطان گرت سیوم او را گشاده گفت که سیاست من در بازار دیدندی تغراخان
خدمت کرد و گفت دیدم سلطان گفت اگر روزی شطلی حرام خواری با تو بگوید که
بادشاه دهلی بیاید چسپد و سر از تن او بیاید تافت از این سیاست که در بازار بزرگ دیدند
یاد آری و بدای و سخن مرا فراموش نکنی که هر که از اقلیم داران هندوستان و مالوه و گجرات
و لکهنوتی و سنارگانو بادشاه دهلی باغی شود و تیغ کشد و سزای او و فرزندان او و اعوان
و انصار و خیل و سع او همین شود که از ان طغرل و فرزندان و کسان او شد روزی دیگر
در ایام بازگشت سلطان بلبن بغراخانرا با چند مقرب دیگر در مجلس خلوت پیش طلبید و بخصوص
بزرگان را گفت که ای محمود من اگرچه در تو شایستگی اولوالامری دیدم و میاندیدم فما
از جهت شفقت فرزندی مصلحت دیدم که دنیا و صلاح دنیا ملک خود را اقلیم لکهنوتی و عرصات

بنگاله

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بنکاله را که بدست آوردند اقران جهدین خون خورده ام بتو دادم و از برای استقامت
آن اینچنین فرعونی کردم و خلقی را برذار کشیده بتو دادم و دنیا و صلاح دنیا که مردم عالمش است
البته رفتنی و فناشدنی است و هر وشواری که در دست آوردن آن پندارند دری انگ سری
سهلست اما دشوار کار آخرت است و جواب عقبی است که اگر فردای قیامت مرا به پرسند
تو میدانستی که بسر تو در فسق و فجور مشغول می باشد و از شراب و سماع و لهو و طرب دست
می تواند داشت امرت اینچنین اقلیمی و بادشاهی اینچنین دیاری دور دراز بدو چرا دادی
نخاستی را پرسندگان خدا جرا کما شتی جواب من پیش قضا کرسی چه باشد و من میدانم که جواب من
پیش منزل لکهنوتی جانب دهلی خواهم رسید تو در عیش و طرب خواهی گذاشت و تو و جمیع اعوان
انصار و خیل و تبع و حشم و خدم تو در فسق و فجور مشغول خواهند گشت و هر کاه خلق این
دیار بادشاه را و اعوان و انصار بادشاه را و حشم و خدم او را در شراب و شاهد
مشغول خواهند شد و بر مرتبه خورد و بزرگ و زن و مرد مسلمان و هندو در فسق و فجور
رخواهند شد و چندین کفر و شرک که در هندوستان این دیار است زنده و اباحت در مسلمانان
هم از بسیاری فسق و فجور پیدا خواهد آمد و چنانچه هندوان و مشرک و بت برست خدا را فراموش
کرده اند مسلمانان هم فراموش خواهند کرد و نام خدا بیاکی و تصدق بر زبان کسی نخواهد رفت
و بواسطه آن من و تو در عذاب ابد گرفتار خواهیم ماند و بعد ما جرای مذکور گفت که ای
محمود تو آن علما و مشایخ و بزرگان را که من در خدمت خداوندگار خود شمس الدین دیده ام
و مواعظ و نصایح ایشان شنیده ام ندیده و نشنیده و درین وقت علما و مشایخ چنان متدین

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وخدا ترس نمانده اند که برروی بادشاهان دقت توانند کفت ومواعظی توانند کرد
راخوش نیاید او را اقلیمی دیکر و تو را اقلیمی دیکر وخوش در خواب غفلت خواهی خفت تراید اکه خدا
کردو که بیدار تواند کرد وسلطان بابن کلمات مذکور بانعز اخان کفت وچشم بر آب کرد و
فرمان داد تا دمامه کوچ بنواختند وجانب دهلی مراجعت فرمود و بعز اخان چند منزل بر
پسلطان رسانیده آمد و آن روز که دوم آن روز بعز اخان را وداع کرد و خواهر شد
سلطان بابن مقام کرد و بعد از کردن نماز اشراق بهیچ کاری مشغول نشد و در مجلس خلوت
جند امرای پیل خورده را پیش من سار خود طلبید و بعز اخان را کفت که شمس دبیر خود را
با دوات وقلم پیش من سار چند بند در باب تواز د بنویسانم چون بعز اخان شمس دبیر را
در پیش سلطان آورد پسلطان هر دو را نشستن فرمود و روی سوی حاضران کرد و
کفت که من میدانم که هر بندیکه در کار جهانداری این بستان خواهم داد از غالب هوا
ونفس پرستی کوشش جانب بندها من نخواهند داشت و بدین کار نخواهد کرد لیکن حقیقت
بدری مرابران می آرد و بحضور شما پیران که بسیار دقایع ملکی دیده اند و صاحب تجربه
شده چند بند در باب این پسر می نویسانم باشد که خدای تعالی او را توفیق دهد که
کار کند این سخن را جمع بکفت و شمس دبیر را کفت که بنویس اول بند در باب محمود در
رائی او آنست که چون اقلیم لکهنوتی بدو مفوض شد فرمان بردار پادشاه دهلی
خویش باشد و خواه پیکانه کی نکند خواه پادشاه دهلی خویش و برادر باشد خواه پیکانه
امرای لکهنوتی را از ان پادشاه کشتن و بغی ورزیدن از مصلحت دور باشد زیرا که

لکهنوتی

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

لکهنوتی باانک ملکی دور از بست از مضافات دهلی است وازان تاریخ که دهلی فتح
شده است همواره والیان لکهنوتی از دست بادشاهان دهلی رسیده نصب شده
از لکهنوتی از مامور امیران دهلی بوده است وانک بابادشاه دهلی یغی و زیده است
از دست بادشاهان دهلی دیده است آنچه دیده است ومحمود یقین داند که امر لکهنوتی
بادشاه دهلی که بس نمانده است وهر کز بس نخواهد آمد فاما آنک محمود در دهلی نرود واز
بادشاه دهلی خوف جان کند بدان معذور باشد که دو صاحب خطبه وسکه در یک ولایت
جمع نشوند فاما بر محمود از روی داری وردیت واجبست که بادشاه دهلی سبب اتباع چند
جهان زندکانی کند وتحف وهدایا وحدمتیات ومراسلات ورسولان معتمد تکثیف و
امیر درکاه او باشد بردوان دارد که قصد ملک لکهنوتی را از اهم المهمات خود شمارد
وکه کاه چند فیل در دهلی بفرستد تا بادشاه دهلی از رسید نش اب برونه بندد واکر
اتفاق که بادشاه قصد لکهنوتی کند یقین کند از پس او کدبت وخود می آید تا او مقابل شود
ودو دست رود وفیل ومال وخلق کار آمده وزن وبچه ایشان را خود برده ودر دست
که لشکر دهلی آن جا بد شوار بتواند رسید برود وخود را نکاه دارد واسبان خود را
محافظت کند وبا بادشاه دهلی مقابل شدن هوس نکند وهوای محاربه او در خاطر
نکذراند که بادشاهان دهلی توانند که یک لکام زیر لکهنوتی را بکیرند وامیران لکهنوتی
را زیر وزبر کردانند فاما چون خصم لکهنوتی را در بناکوش هند هر کس را در لکهنوتی
نتوانند که نشانند که اقلیم لکهنوتی از نهایت غامه وکامکار مستقیم کردد وماند وهر کاه

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بادشاه دهلی را بشنوند مراجعت کرد محمود باز در لکهنوتی آمد و ضبط کرد که بی یاد شاه دهلی
با محمود دیگری مقابل نتواند شد و این معاملها را بتجربه معلوم شده است تا بداند
در باب محمود آنست که محمود را مقرر باشد که طریقه ولایت داری خطا شود و سهو افتد و یا دکارها
غفلت کند و شرایط ولایت داری بجا نتواند آورد و بدان خطا و غفلت از بادشاه
معذول شود و او را در حساب کشد و از خشم بادشاه مصادره مال و اسباب او بستاند فاما
او را ترس جان نباشد و امید بازگشت او منقطع نشود و زن و بچه و خیل و تبع او پیش بجاری می
طریقی از تلف نکرد و لیکن در اقلیم داری اگر اقلیم داری را خطا و سهو افتد و کارها را صواب
از و در وجود آید هرآینه از خطا و غفلت و بی رسمی او در جمله اقلیم بیماری شود و رعایا از اقلیم تفرقه
و پریشان گردد و حشم برقرار نماند در چنین خطاهای پریشانی اقلیمی بار آورد و جهانی را مصالح
پریشان و ابتر نشود و غل نیست در وی آستی نبود و فرامی نظر نتوان داشت و در پریشانی
اقلیم داری کار بجان اقلیم دار و فرزندان او و بجان پیوستگان و اعوان و انصار او تعلق
دارد و این قصه محمود را اقلیم داری پیندیشد و خیر و صلاح و فساد و معاملات اقلیم داری
را از قوافت بخت و یاوری اقبال بر خلاف رای و رویت دانایان جند کاری بر مراد او
نماید و خطا را صواب افتد و از معاملات سهو و غفلت او پریشانی در مملکت او پیدا آید
و بر حسب هوای دل او کارها برآید این معنی را عین بی دولتی باید شمرد و عین خذلان باید دانست
و بر دلیلی که اندیشها خطا و کارهای ریا باطل روی نماید فرو نگذاشته نباید شد و تغرب این چنین مصلحتی
که کدورت راست نماید و خطا صواب افتد پنهان نباید کرد و نباید دانست که هر که

و رایق

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

... و خطا و رزد و صواب پیش آید از قبیل مکر و استدراج باری تعالی است
جنانک همه عمر با خدا و بندگان خدا باختند و آنچه کردند همه عمر با خدا و با بندگان خدا
کرنا ختند و همه خطا و رزیدند در همه عمرایشان هرجا افتاد همه راست افتاد و هر خطائی که
کردند کارها ایشان بر نهج صواب آمد و همچنین بسیار پادشاهان باشند که ایشان غلبه و
فجور و لایعنی و هوا پرستی و تهجری و غفلت و کارهای ناشایست مشغول باشد و خلق را
بس ایشان گذراند و از فسق و فجور و شرک خلق و کفر و مأثم رعیت و کارهائی که بر مخالف
شرع و موافقت هوا رود ایشان را غیرتی نبود و جمعیتی اسلام ندانند که چه باشد و خیر
از دین نباشد و دین بروری ندانند که کدام چیزها را کویند و امر معروف و نهی منکر را
بی نیفتند و از شنیدن انک خلق در رزق و راحت و عیش و کامرانی و فسق و فجور
و زندقه و الحاد خوش شوند و این بدبختان خلق را از عدل و احسان و کم آزاری
و رعیت بروری خود تصور کند و بواطن ایشان از رونق احکام شرک و کفر از رواج فسق
و فجور و تعمیه و تلجمه و خیانت و زنا و احتکار و تزویر بضع و بدکرداریها رخواص و عوام
رعایا بر مدد و تشفر کند و منجیات را مهلکات دانند و از راست داشتن و بر جاده شریعت
و معاملت رفتن رعایا و راست کاری و راست روی رعایا که نجات و در جات پادشاهان
در انست پادشاهان غافل مست دولت و جوانی را علمی نبود و وقتی در دادن بهره رعایا
کنند و رضا دادن از انچه از اقوال و افعال رعایا شوند کاری شمرند و از انچه باجتنبین افعال
ناستوده مذکور که ملک و دولت ایشان سلامه ماند و بلای و حادثه بدیشان ترسد

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وخزائن و دفاین و فیل و اسب ایشان زیادت شود از تاثیر رواداری و کم آزاری
خود تصور کند تو دیگ دانایان دین و دولت در حق اینچنین بادشاهان پیغمبر
سلامتی ملک و دولت ایشان نیز کرد استدراج باری تعالی بود و منم که بلبن سلطان شمس الدین
ام از تو که محمود بسر منی خی برسم که تو با رعایا ممالک خویش همچنین زندگانی خوای کرد که من در دین
تو نوبنیدم و همچنان ترا غم دین و رستگاری خود ندارد غم دین و رستگاری اهل مملکت
خود هم نخواهد داشت و انچه در دروغ گوئی چند دست بالائی چند فریب خواهند داشت و احمق نخواهند
کرفت و در پیش تو خواهند گفت که زهی بادشاه سعادتمند که در جایگیری و جهانبانی او رعایا در
راحت و در آسایش و ذوق و تنعم و عیش و عشرت و هوا برستی مشغول اند و شب و روز کام
میرانند و دعا بادشاه میکویند اینچنین عیش خواص و عوام خلق را در هیچ عهدی و عصری نبود
و تو از سخنان براندار کردی براندازکران باد در بروت خواهی انداخت و در سینه تو در آن
حالت شیطان نظر خواهد انداخت که اکر من در ذوق و عیش و عشرت مشغولم و از دولت
و بادشاهی من چندین هزار در هزار رعایا ملک و دولت من در عیش و عشرت و شراب و
شاهد و قمار و لواطت مشغول اند و من از عیش و عشرت رعایا نیکنام می شوم و پسزاد
بهشت میکردم در باب محمود چند وصایات است که اکر آن وصایا را محمود بجا
آرد چندکاه ملک بجاری مستقیم کردد و مستقیم ماند و اکر ازین وصیتها محمود منافع ملک پسندیده
بدرخود در آبد عار خیر و دادن صدقه بروح او یاد آرد چند الاول وصیت در انچه ملک بجای
چند کس مستقیم رود آنست که در مصالح و معاملات فرمایش اقلیمداری از قانونهائی که بدان رعایا

در جهانکیری

ملک

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

ملک مضبوط و مستقیم گشته باشد و نه آسوده و بی نواشده بکرد و زیادت طمعها و خزانه را
از رعایا مطیع و منقاد کار نفرماید و نه ارامر خود در کارها طلبد که بادشاهان دیگر بدان
امر را بر رعایا کرده باشند و از خود کارهای جدید و حکمهای نو بیدا نیاورد و در هر چه
رعایا را نه هم رضا باشد و نه هم سخط بود انچنان معاملات با ایشان در کار آرد و همچنین
درستدن خراج بر رعایا میانه روی در کار فرماید نه چندین ستاند که رعایا بی نوا و بی
اسباب گردند و نه چنان اندک ستاند که از بسیاری اسباب متمرد و سرتاب شوند فضول
بسیاری مال که فضولی بس بزرگ است و بر سر رعایا پیضه نهد و دست و باکم کند و از بسی
مال بد هوس باشد و تمنای حرمانی کردن در سینه ایشان موج زند و چشم و رعایا بادشاه را
بر موازنه باید داشت که سال بسال ایشانرا از مواجب و زراعت بکفایت وسعی کرده و نه محتاج
باشند و منعول گردند و موازنین مذکور در باب رعایا و حشم که با عمال چندین رای و رویت
محتاج الیه است از امور عظام جهانداری و از مصالح بزرگ جهانبانی است و از معاملات
بعیس سلمانی و سکندریست و ضابطه بیدا آوردند که حشم را مواجب کذرد و رعایا را از زراعت کفایت
کیند و احتیاجی و زیادتی در میان نشد بیشتر از ربط طالیس آن عصر و هنر روز جمیر آن عهد
تواند بود تا بادشاهان ترک هوا پرستی نگیرند و وزرای دانا که از آینه رای در احکام
کوچ محفوظ نظر اندازند بیش آن بادشاه نباشد هرگز مهم مذکور که اهم المهمات جهانداریست
در ملک و دولت او بکفایت نرسد و ای محمود بدانی که وصیت مذکور من بهلوهای بسیار
دارد و در مجلس رای زنی و خلوت رای زنان خود را بفرمائی تا درین وصیت بحث کنند

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بند دوم واسطه صلاح ملک و دولت آنست که رای زنان خود را نفرماید و در برداخت
مصالح ملکی ضابطها بگذارد و بحکم خود رای [illegible] خود در اول روز حکمی کند آخر
روز حکمی میکرود در شب فرمانی دیگر را در کار نیارد که بطلان امور جهانداری از همین جا
و ناستقامتی امر و مزاج بادشاهان دوالیان روی می نماید و نباید که شیطان جوهر
محمود را در کامکاری و کامرانی پندد در دل او اندازد که مرا بادشاهم و برهمه آمرم
هرچه مرا در خاطر گردد و رضای من و هوای من در ان باشد آن بکنند که همین القاهای
شیطانی است که صابره و واعظه را در تخت الثری انداخته است و پیرا و اورا در
آبدی گردانیده **بند سیوم** در باب محمود آنست که هیچ روزی بر محمود نگذرد که
او خود را از تتبع و تفحص حشم خالی باید که احتیاج حشم و کار با حشم همواره باشد
و غفلت و بیخبری در کار حشم هیچ مرفه در خاطر ملک نیامد و باید که در کار حشم پیش او
سخنی گوید و خود را هوا خواه و دولتخواه نماید او را دوشمن دولت و بدخواه خود تصور
کند و بادشاهی خود برسته بسیاری و حشم قدیم و استقامت داند و باید که دیوان
عرض در اشتغال برورش حشم قدیم و کرفتن سوار و پیاده حد مدد ایم کرم و بازپرس
باشد و روزینه کیفیت حشم و صلات بحسب [illegible] **بند چهارم** در کیفیت
صلاح ملک و دولت محمود آنست که محمود را معلوم باشد که بادشاهی صد بنده کار
و همه کامرانی و کاریست و مسلمانی ضد کافرانی و خود کامیست که اگر هزار
بکویم که بشکر نعمت بادشاهی پیشانی را در زمین بندکی باید و حق این نعمت بجای

آورده

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

آورد بی بندگی‌های کوناکون بگذاردن او نتواند و بادشاهان الا ماشاء الله
این معنی نتوانستند فاما اگر خود را ادا کند و اگر نمازی فوت شود البته از او خواهد
بندهٔ خدا او را فرستد خواه در شب و خواه در روز قضا کند و مهمل نگذارد باشد که عاقبت او بخیر گردد و بعد بندهای
مذکور و وصیتهای سلطان یمین تغراخان را گفت ای محمود من ترا بندها دادهام که
آن اندازهٔ کار تست فاما اگر ترا نصایح بادشاهان دیندار کنم و گویم که همت و نهضت
خود را بر قلع و قمع کفر و شرک بگمارد و مشرکان سرب را خار و زار و پیمودار تا ترا میان
انبیا جای دهند و برهمنان را از بیخ برآند تا کفر برافتد و در استماع سنت مصطفی حبیب
باشد و لوازم آداب بادشاهی را خلاف سنت و برعکس سنت و آن از برای بادشاهی
خود اجازت خلفاء عباس بیاران و دارالملک خود را از علمای و مشایخ و سادات
و مفسران و محدثان و حافظان و مذکران و فاضلان و ماهران مرهنری برکن
مصر جامع کرده و نماز جمعه اجازت خلیفه و از انک در مصر جامع بگذارند درستی بندرد
اینچنین بندها و وصیتها نه بابت کفتن و شنیدن بمنست و نه لایق انک با هیچ توی
مغلوب سوا تواند گفت فاما آخرین وصیتی که دران صلاح دنیا و نجات عقبی
هیچ تو گرفتار هواست بگنم از انجا تواند آورد خزائن وصیت آنست که اگر توانی
باید و شب بیاره زاری و عجز خود در پناه کسی اندازی که او صورت و معنی از روی
دنیا و دنیا داران گردانیده باشد و کلی و جزوی خود را در بندگی خدا وقف کرده
و زنهار و زنهار انک از تو و از غیر تو خبری نمی ستاند و با نوعی طرف دنیا و

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

میل کند در شبه آن خان کسی معنی و او را و نیا طلب دانی و از مردا... اعتقادی
و من که بلبن بنده شمسی ام از قاضی جلال عروس بسن بزرگوار قاضی بود سیر
او از بغداد بر سالت در حضرت دار الملک دهلی آمد این مواعظ بجهة سلطان شمس الدین
از وصف هارون الرشید آورد و سلطان از این مواعظ خبان بر قاضی جلال الدین
عروس خوش شده که خواست که نیمی ملک خود بدو ایثار کند و این مواعظ که قاضی
جلال الدین عروس بخط مامون در بغداد دیده بود و عین خط امیر المؤمنین مامون
از خلیفه درخواست کرد و بتحفه بسلطان شمس الدین آورده است اینست که امیر المؤمنین
مامون در کتاب سفینة الحنفی بخط خود نبشته بود که بدر مرا امیر المؤمنین هارون الرشید
با جندان جلالتی که داشت شبها در خانه داود طائی و محمد سماک که از جمله زاهدان
بغداد بودند بیاده با جند نفر خادم برفتی و یکان یکان با پس پشت در های ایشان
بر زمین مجرد نشسته بماندی و ایشان بر بدر مرا در بانگشادی و بدر مرا درون نطلبیدی
و باز خلیفه بر در های ایشان برفتی و هیچ تنگ نیامدی و تجمل ننمودی و ایشان را دوستر
و اعتقاد در حق ایشان بیشتر کردی ... آرزو بودی که کی باشد که با ایشان
ملاقات کنند و بحث این معنی مرد مارا مالها وعده کرد و یارا و مقربان ما دیگر را
رفتن خلیفه بروی آن درویشان و اعراض کردن ایشان از خلیفه بغایت دشوار
نمودی و ایشان گدایان و مسکینان را درون طلبیدندی و امیر المؤمنین را نطلبیدندی
تا روزی چون که مامونم در خدمت خلیفه نشسته بودم و امام ابو یوسف قاضی در آمد
امیر المؤمنین

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

امیر المومنین او را گفت تو انی که نوعی مرا با داؤد طائی ملاقات شود و من نشنیده ام گفت
تو ده او نیکجا پیش ابو حنیفه تعلیم میکردند ابو یوسف قاضی خلیفه را جواب گفت که در آنجا با فقیر
بودم او مرا درون خانه طلبیدی و بعد انک قاضی شده ام بست کرت زیارت او رفتم
او رفتم او مرا درون خانه نطلبید خلیفه گفت ازین سخن که گفتی من او را دوست گرفتم
و اعتقاد در حق او پیشتر کردم ابو یوسف قاضی بخدمت خلیفه گفت که مشایخ کبار و انک
درویش مصطفی اعتبار دارد از ربع مسکون بدرگاه خلیفه می آمد و ملاقات خلیفه را کرد
هم امرا مت است و هم ابن عم مصطفی عهد دولت خود میدارند که این دو کس از بغداد حرف
امر خلیفه و قرابتی رسول و بزرگی خلیفه نمیگذارند بجز ابر دایشان میرود و این خبر که
خلیفه بر داؤد طائی و محمد سماک امشب رفته بود و ایشانرا درون نطلبید ند میان خلق
شایع شده خلیفه گفت هم ازین جهت که ایشان معتقد ترمی شوم و ایشانرا دوستر میدارم
که از معاملات ایشان محقق میشود که ایشان دنیا را صورت و معنی بشت داده اند
و از محبت خدای دنیا را دشمن گرفته و امروز در عالم دنیا مخلص و در دنیا متجرد هستم و جاه دنیا
عین دنیا بر من گرد آمده است و ایشان چون دنیا را بصدق باطن دشمن گرفته اند من که در صورت
و معنی دنیا شده ام چگونه دشمن ندارند و درون نطلبند و دوست نگیرند پس ایشان را که جمع
و برپسر آن نشسته ام از برای خدا یرا دشمن گرفته اند و دشمن میدارند و من ایشانرا که دنیا
دشمن گرفته اند و خدا یرا دوست گرفته از برای خدا یرا دوست میدارم و دوست گرفته ام
و ایشان از دشمن داشتن من متابند و من از دوست داشتن ایشان متابم و جهد میکنم که اگر

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

تارکان دنیا بنوعی مرا در حمایت خود گیرند از جمیع طبعات دنیا دار[illegible] مایم و از یک

از برای دنیا و جاه و طمع و ادرار و انعام بر در من می ایند بزرگی دین خود

میفروشند قرار قیامت از من مفلس تر خواهند بود من بدایشان چرا التجا کنم و در دنیا

افتادن من در حمایت آنچنان مردمان هیچ منفعتی نکند مگر اینک جاه دنیای من فزونتر شود

امیر المؤمنین این فایده فرمود و در گریه شد و گفت که من قول و فعل و حرکات و سکنات خود را

بر خلاف سنت مصطفی می بینم نمیدانم که فردای قیامت مصطفی را چه روی خواهم نمود

و در دنیا در حمایت که افتم که از حساب قیامت خلاص یابم و ابو یوسف قاضی از استماع

فایده مذکور را از خلیفه برسید و گفت که من چندین علم خوانده ام اما معرفت مرد خدای

امروز از خدمت خلیفه التوختم و مرا دلبان از گفتن حکایت مذکور با محمود آنست که سلطنت

بدری مرا بران می آرد که از محمود قولی و فعلی آید که از عذاب آخرت خلاص یابد و سلطان

بلبان چند دو صبای مذکور نعراخاز اسم بزبانی گفت و هم از دیبر او نویسانید و او را

داد و ببوسید و در کنار گرفت و بوسه داد و قدری بگریست و او را وداع کرد و هم از آن منزل

در کنار آب سراو آمد و آنجا چند روز توقف کرد و خلق را انعام دادند و فرمان داد که ادای

برابر رایات اعلی در اقلیم لکهنوتی باشد و از اقلیم للهسوی [illegible] بزمان کسی جانب دار الملک

نرود و بعد تفحص و تدقیق سلطان از آب سرو عبره کرد و بر سمت دهلی مظفر و منصور عزیمت

فرمود در هر خطه و قصبه که رایات او میرسید و از خطط و قضات که رایات اعلی میرسید

همه قضات و علماء و مشایخ و بزرگان و معارف و کارکنان و متصدیان و عمال و گرد[illegible]

[illegible] و رایات

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

و بیجاپور و معتمدان بتهنیت فتح استقبال میکردند و تحفه و هدایا و خدمتیات
میگذرانیدند و خلعت و نوازش می یافتند و شاکویان باز میگشتند و در خطه و
بعضیات بزرگ قبایی میستدند و شادیها میکردند و چون از بداؤن بگذشت و در گذر که
آب گنگ را عبره کرد سادات و قضات و صدور و معارف و بازرگان و میران قوم
از دهلی استقبال کردند و تحفه و هدایا و خدمتیات گذرانیدند و خلعت و مراحمت یافتند
و در شهر قنات شکرف بستند و سلطان بعد سه سال در شهر آمد و در مرخانه از رسیدن پادشاه
و غیر آن شادی و مهمانی میکردند و سپرودها میکفتند و سلطان فرمود که تا خلق روزه
باشی را صدقات دادند و سلطان جمله بزرگان سمت قبله را زیارت کرد و آنانک از
علماء آخرت در صدد رحیات بودند و در خانها ایشان رفت و فتوحی بهریک رسانید
مالی را فرمود تا از بندیخانها آزاد کردند و مطالبه بخشید و بقایا را فرمود تا از دفاتر دور
کنند و دران روزی که سلطان در شهر در آمد بزرگان ملک نثارها بخشیدند و سلطان
در دولتخانه نزول فرمود و قبایی که پوشیده بود ملک الامرا کوتوال دهلی را داد و از حسن عنایت
و محافظت نمود خندان نوازش و مکارم اوارزانی داشت و دیگر از ازان افراط
غیرت امد چندان نگذشت و از لکهنوتی بجانب ملک الامرا سلطان در زمان
فرموده بود و برادرم ملک الامرا نویسند و ازین مرحمت ملک الامرا بمرتبه بزرگتر بود
سر افراز گشت و در اولیاء خلق شد و از آواز بزرگی مرتبه او پیرامن برادران و برادر
زادگان سلطان را غیرت آمد و بعد چند روز که سلطان بلبن در شهر رسید و خلق سامان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وشادیها وضیافتها آخر رسیده وجامها رقبه فرود آوردند سلطان فرمان داد تا
از دروازه بداؤن تا منزل ملهت دارهای دورویه فرود بردند و بندیانی که از سنگنه شهر
وقصبات حوالی دهلکهنوتی رفته بودند و باز طغرل شده و آخر اسیر و گرفتار گشته و ایشانرا
برابر لشکر آورده بودند سیاست کنند و بردارها بیاویزند ازین خبرها دل خلق تنگ شهر
شد که خویش و قرابت اهل شهر درمیان اسیران بسیار بودند از جهته ایشان بعضی شهریان
محزون و مغموم گشتند و از سوز و فریاد و گریه و زاری اسیران جون بجای آب از چشم
مسلمانان شهر بیرون می آمد و این خبر بقاضی لشکر که او از جمله معتصران و منقبان آن عصر
بود رسید و پیش او رپا نیدند که فردا جندین مسلمانان را سیاست خواهد شد و بردار خواهند
آویخت قاضی لشکر طاقت استماع مذکور نیاورد و در شب جمعه بر سلطان رفت و از هر جانب
سخنان رفت امیر در انداخت و جون سلطانرا در گریه و رقت دید بر بای ایستاد و
راکه در باب ایشان سیاست حکم شده بود شفاعت کرد سلطان بلبن شفاعت او قبول
کرد و فرمان داد تا آن ذاریارا سر فرو برده راه دور کنند و بیشتر یرا از انک باسکی و نای حبس
آزاد کردند بعضی معارف را در قصبات نزدیک جلا فرموده و جند کس را که از بزرگان شهر بودند
جند گاه در حبس داشت و انانک معروفتر بودند فرمود تا ایشانرا بر نرگاوان
سوار کنند بر سبیل تعزیر در شهر گردانند و بعد جند گاه از شفاعت قاضی لشکر بر همه
رها کردند و جون خبر رسید رایات سلطان بلبن در دهلی بفتح فیروزی در اطراف ممالک
رسید هر که از مسلمان و هندو ترک و تازیک و عربی در شهرتی و ملک و ازادی و هم تهیت فتح

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بدرگاه آمدند و شرایط بساط بوسی بجای آوردند و اسباب و شتران و تحفه و هدایا
شاه گذرانیدند و چهار صد و چهار فیل و هفت شهباز افتادند و در تمامی بلاد نثار خبر قسمت شد
از این وجه سال بسیار در خزانه رسید و بعد از پسر بزرگ سلطان بلبن که اورا خان ملتان
میگفتند و بسند اقطاع او بود آنچه در مدت سه سال غیبت سلطان از اسبان بهره و نقد
مال از عرصه سند جمع کرده بود بتمامی در دهلی آورد و در کارخانهای سلطانی رسانید
و تذکرات پیش بر گذرانید سلطان را بغایت بر مزاج افتاد و شفقتی و اهتمامی که سلطان
بلبن را در باب این پسر بود یکی بده شد و سلطان او را چند گاه در دهلی پیش خود نگاه
داشت و در مجلس خلوت در امور جهانداری و احکام شریعت او را وصیت میکرد و
از پس چند گاه این پسر را که عزیز تر از دو بر سلطان دیگری نبود با غزا و اکرام تمام
ملتان باز گردانید و از فتح لکهنوتی و قلعه طغرل و سیاستی که در لکهنوتی گذشت عزت
و عزمت و هیبت سلطان بلبن در دلهای خواص و عوام اقالیم بلاد و ممالک هند و ستان
سند برفزیدگشت و بعد فتح لکهنوتی و قلع طغرل ممالک بلبنی استقامت گرفت و خاطر
پادشاه از مهمات ملکی فراغتی روی نمود و منازعی و مخالفی نماند و مقصود بر آمد آن
بانقضیه وقت رسید و ولایت ملی در کار شد.

ذکر سند اربع و ستین و ستمایه

خان ملتان را که پسر بزرگ سلطان بلبن بود و ولی عهد و پشت و پناه ملک او بود
در میان لاهور و دیپالپور با تمر گاز جنگیز خان بود محاربه و مقاتله افتاد و از قضا و قدر
باری تعالی خان ملتان با امرا و سران و معتبران لشکر داران محاربه افتاد شهید شد و حق

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بسی بزرگ در ملک بلبنی افتاد و بسی کار آمده و دران حرب شهید شد و حرمی شهادت
یافتند و در ملتان از مصیبت عام در هر خانه تعزیت داشتند و جانه کبود بوشیده زد و شور و
شغب و نوحه تا آسمان رسانیدند و ازان خان ملتان را خانان شهید میخوانند و امیر خسرو دران
حرب اسیر مغل شده بود و بنوعی از دست ایشان رهائی یافت و او در مرثیه خان شهید دو
شعر گفته است و ساحریها کرده و چون خبر شهادت خان شهید و انهزام لشکر ملتان که
بس لشکر آراسته بود بسلطان بلبن رسید سلطان بلبن بگلی بشکست زیرا که این
پسر را از جان خود عزیز تر داشتی و هر نظری که بعد از خود در کار جهانداری داشت
بر خان شهید مصروف گردانیده بود و خان شهید با وصاف جهانداری آراسته بود در
ایام که او شهید شد عمر سلطان از هشتاد سال گذشته بود و بعد از شهادت این
پسر هر چند سلطان تجلد میکرد و خود را بستم می نمود که در شهادت این پسر چند
بسر قوة من کم نشده است روز بروز شکستگی در وی پیدا می آمد در روز بازدادی
و بمصالح ملک مشغول شدی و خود را هم چنین نمودی که غم مصیبت پسر بدر راه نیافته
است و شبها گریه ها زدی و زاریهای عرب کردی و خاک بر سر انداختی و بعد از سه
واقعه خان شهید سلطان اقتناع خان شهید و هر چه از جتر و دوربانش و امارات بادشاهی
بخان شهید داده بود به پسر او که کی خسرو نام داشت تفویض کرد و کیخسرو اگرچه
در عنوان شباب بود که در نظر سلطان پرورش می یافت با امرا و وزرا و کارکنان جدید
از دهلی در ملتان فرستاد و ازان تاریخ روز بروز در ملک بلبنی فتور پیدا می آمد و او از غم

لشکر

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

[illegible] می شود و نیز که مؤلف تاریخ فیروز شاهیم از ثقات معتمده شنیده ام که در عصر سلطان محمد
بزرگان امت اند سید قطب الدین کتبهلی شیخ الاسلام شهر بدر بزرگوار قاضی
بدایون و سید منتجب الدین و سید جلال الدین پسر سید مبارک و سید عزالدین و سید معین الدین
بیانه و سادات کرد رسید حجور و سادات غظام و کرام کسهل و سادات حمر و سادات میانه
و بدایون و چندین سادات دیگر که از حادثه چنگیز خان ملعون درین دیار آمده بودند و بهری
بست و بزرگی حسب عدیم المثال بودند و بکمال تقوی و تدین آراسته بودند و عصریکه بجذبه سادات
مشرف بود آن عصر چگونه عصر عصار نباشد و همه در عصر بادشاهی سلطان بلبن چندین علماء
اعلام که از نواد در استادان بودند و بر صدر افادت مسند میگفتند جناب مولانا برهان الدین
نراز و مولانا نجم الدین دمشقی شاگرد خاص مولانا فخر الدین رازی و مولانا سراج الدین
سجزی و قاضی شرف الدین دنوالی و صدر جهان جرجانی و قاضی رفیع الدین کازرونی و قاضی
جلال الدین کاشانی پسر قاضی قطب الدین کاشانی و قاضیان لشکر قاضی سعید الدین و قاضی
ظهیر الدین و قاضی جلال الدین و چندین استادان و مفتیان سرآمد کان که از سادات و
علمای شمسی در کفتن سبق و نوشتن جواب فتوی معتبر بودند و در جمله عهد بلبنی بچندین استادان
و بزرگان که کمی از ایشان اقلیمی را میارزید پر [illegible] و از مشایخ که مثل ایشان در روزگار
پدید آید کار عهد و عصر بلبنی زین و زینت گرفته بود چنانچه در اوایل عصر بادشاهی شیخ شیوخ
العالم فرید الدین مسعود و قطب عالم مدار جهان بود و اهالی این دیار در پناه او گرفته زندگانی
لذات او ظاهر می شد و از آثار قرب او در میان انفاس نفیسه او خلقی بتبلا هاردین و دنیا نجات

قاضی سراج الدین بن قاضی [illegible]

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

می یافتند و قابلان از ارادت او بدرجات عالی ترقی میکردند و شیخ صدرالدین پسر شیخ الاسلام
بهاؤالدین ذکریا و شیخ بدرالدین غزنوی خلیفه شیخ قطب الدین بختیار کاکی اوسی رحمه الله
و شیخ ملکیار بقال و بی سام و سیدی مولد و جندین مکاشفان دیگر زنده میکردند و آثار و
و برکات ایشان در عهد و عصر سلطان بلبن فیض و رحمت آسمان متواتر برین دیار نازل می شد
و همچنین حکما و اطبای عهد بلبن نظیر خود در طب و حکمت نداشتند چنانک مولانا حمیدالدین مطرزکه
هم در نجوم و هم در طب بقراط و جالینوس آن عصر بوده است و مولانا بدرالدین دشتی که
در علم طب نظیر خود نداشت و در تقوی و زهد یگانه بوده است و مولانا حکیم الدین مارتکله
و جندین طبیبان ماهران عصر آراستگی داشتند و در عصر سلطان بلبن وزرا و اشراف و کبار
و معارف بسیار بودند و از فضلا و بلغا و هنرمندان و مقربان و قوالان و مطربان عدیم
المثال آن عصر مملو و مشحون بوده است و از جمله آنگ در عهد او معتبران بسیار بودند اعتبار
او در اطراف عالم پیدا آمده بود در آب و آداب بادشاهی و رسم و رسوم جهانداری واجب
الاقتدار و الاتباع دیگر بادشاهان شد و از نوافق دولت بلبنی جندین ملک از نو اورملوک
روزگار در عصر او پیدا آمده بودند و اعوان و انصار ملک و دولت او گشته و یکی از نوادر
عالم دران عصر ملک اعلاالدین کشلی خان برادر زاده سلطان بلبن که از بسیاری بذل و کثرت
جود گوی سبقت از حاتم طائی ربوده بوده و من از بسیاری از اهل اعتبار خاصه از خسرو شنیده ام
که همچون ملک علاءالدین کشلی خان که برادر سلطان بلبن بود مارک شد و جوکان در و اقطاع
گوالیار یافت خواجه شمس الدین قدیم خاص ملک قطب الدین حسن غوری که در محامد و مآثر آن ملک کتاب

در گشتن دهلی و دیگر ولایت و کشتن و غارتی که در آن شهر کرد

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

مجلدات برداخته اند برصد حیات بود نظمی در مدح ملک علاء الدین مذکور گفت و غزلی از نرود
دران نظم یاد کرده بود ... ه بلبنی داد و ابیات نزآن نظم و آن غزل بیاموخت و او مطربانه
شکرانه ببذیرفت و برراه کرد و آن غزل ساخته خواجه شمس معین را در روز چین نوروز بوقت
انک خدمتیان خانان و ملوک میگذرد و بنام هریکی فصلی میخوانند در صفه بار پیش سلطان بلبن
بگویند مطربان سلطانی این را با غزل پیش سلطان بلبن بگویند مطربان سلطانی این را با غزل
پیش سلطان او کردند ... شه علاء الدین الغ قتلغ معظم یار یک بود کشلیخان اعظم خسرو
خیین ملک علاء الدین تمامی اسباب بارگاه خود را بخواجه شمس معین بخشید و مطربانرا
هزار تنکه انعام داد و هم ازین یک عطیه عطایای او قیاس میتوان کرد و از بس که جود و بذل
کوی باختن و شکار انداختن ملک علاء الدین کشلیخان در خراسان و هند و سامان مشتهر
شده بود سلطان بلبن را با انک عم او بود غیرت آمدی و از بخشش بسیار او از و بر بدی
و منهاز خواجه زکی خواهرزاده چین بصری وزیر سلطان بلبن استماع دارم که در عهد بلبن خبر
بخشش و مردستادن و کوی باختن ملک علاء الدین کشلیخان بهلوی ملعون در بغداد شکاری انداختن
رسید بلوو کار و کز لک بوجه یاد کار بر ملک علاء الدین فرستاد آرنده کار و ... ملک علاء
وکیل سلطان بلبن بود بهلو او را پیغام داد که ملک علاء الدین را از من بگوئی که مرا بوی
باختن و شکار انداختن تو شنیده ام میخواهم که ترا به بینم که اگر بر من می آئی همی از عراق
میدهم و از شنیدن پیغام مذکور سلطان بلبن بر خود بپیچید و او را خوش نیامد و غیرت او
بر ملک علاء الدین زیادت گشت و ملک مذکور را آماج بیداد است و او امیر حاجب سلطان بلبن
بود

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

و در سماعت و شجاعت جنابچه سری و سپهروی است نظیر خود نداشت و بارها با یکه خود را
غارت کنانیده بود و از جمله ملک و اسباب ملکی خجسته رای که در تبن داشت هیچ چیزی بر خود
آه و نزار آه که آنچنان کریمی را روزگار بکشت و آنچنان اعجوبهٔ روزگار را فلک در زیر تبن کرد
و من که مرتبه نویس کریمانم و از پیراهن کبود هنوز بیرون نیامده ام و از پیراهن هنرمندان آفتاب رویی
یادگار مانده ام فلک بر من آن می بارد که در هیچ کبرستانی روا نباشد و از فراق کریمان و هنرمندان می زارم و میگریم که این دهری و غابا این چه خواست کوئی و دوم ملکی که از
نواد ملوک در عهد سلطان بلبن عماد الملک نایب عرض بوده است و این عماد الملک بنده
شمسی بوده است و هم در عهد شمسی از عرض لشکر به عرض ممالک رسیده و در مدت سی سال مهود
و فرزندان شمسی عرض ممالک هم او داشت و در نوبت سلطنت خود سلطان بلبن عرض ممالک را
عرض داد و رتبت عرض در عهد شمسی از یاران معتبر سلطان بود و فی الجمله قرن که شصت و دو سال
مصالح دیوان عرض ممالک با مر و اشارت رودات عرض معوض بوده است و سلطان بلبن
وحشت رودات عرض بوا هبی مراعت کردی و فرموده بود که زیر دست خانان و ملوک
او نشینند و در دیوان عرض او مطلق السنان شد و هر سواری که در وقت عرض
عرض را مستعد و خلاک نمودی و مواجب او از گذشته زیادت کردی و او را جامه
دادی و بنوانختی و اگر از چشم حضرت سوار یرا حادثه افتادی و آن سوار عماد الملک را
راقصه دادی که مرا چنین حادثه افتاده است و اسب و سلاح من و زارت حادثه تلف شد
راتب عرض او را دست کرفتی و از خانه خود مدد و معونت کردی و گفتی که چون من سپاهی

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

باشم وچشم را در افتادگی فریاد رسم سری من بر چشم بر عجب و بهره بود که اگر اسب سواری
لاغر دیدی تفحص کردی که این لوند و شراب خوار نیست که اگر لوند و قمار نبودی او را اسب
فربه از بایگاه خود دادی و یا بنجاه تنکه را گره در دست او دادی و گفتی که اسب خود را
ازین وجه توبه کن و راقب عرض مذکور رسال دیوان عرض را در خاطر پسند و مرکبی را رفتن
داران جامه دادی و مهمان داشتی و بیست هزار تنکه اسباب خانه خود دادی ایشان را کردی
تا در میان خود باندازه عهد و خاتر قسمت کرده بستانند و ایشان را بیش نشاندی و دست
نیز یکی ببوسید و بر طریق منت و سپاسداری گفتی که من از شما التماس میکنم با شما بر پادشاه که خداوند
و مهتر کار چشم است و بر من که عارض چشم و بر چشم که حارسان رعایا و بلاد و ممالک اند بخشایند و مهتری
بوجه رشوت و غیر ذلک که از چشم توقع میکنند و اگر شما از بنیان عرض ملوک و جندان و سپاه
جندان بر چشم قسمت کنند و خارج مرسوم خود آن مواجب ایشان وضع کنند بستانند و ثلثی
و ربعی شما را دهند و ثلثان و ثلثه و ربع از میان ببرند و چشم مسهلک شود و روا ندارد که
یک جزو از مواجب چشم بوجه ناکان کم شود و یا بنوعی بچشم آزاری و جفای رسد و بر شما
بسند عرضی نشسته چنان بگفتی که سه حاضران بستیدندی و خازن جهانداری و مهتر
و محرر جهانبانی بادشاهان منم که چشم بدست من داده اند و حل و عقد و قبض و بسط ایشان
بمن سپرده که اگر من در کار چشم غفلت کنم و شب و روز در اندیشه فراسم ایشان نباشم
و چشم را از برادران و فرزندان خود بهتر و عزیز تر نشمارم در دنیا حرام خوار کی منسوب
شوم و در عقبی پیش کرسی قضا شرمسار شوم و سالها در دیوان عرض طعام عمال ملک

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

عرض خرج شدی و همه شصت خوان طعام همه از نان میده و کوشت کوسفند و چیز
و کبوتر نجه و مرغ و قرص و بریان با نقاع و شربت و شبول در دیوان عرض آوردندی
و جمله نویسندگان و سهم الخشمان و نایبان تبهم و جاوشان و نقیبان و نایبان عرض ملوک
و یاران معارف امرا و انانکه در دیوان عرض اسمی و محلی داشتند همه دران فایده بستندی
و آن طعام خرج شدی و سرجه بماندی بدرویشان دادندی و چندین پیل ایشان را محل نشستن
نبود از مانده عماد الملکی نوالهٔ یافتندی و شبول دادندی هرکه در ان مجلس نزدیک او نشسته بودی
بودی از شناخت و غیر شناخت همچنان شبولیان او در دادن شبول مشغول بودندی و تا آخر انکه
او در دیوان نشسته بودی بنجاه و شصت غلامان شبولی شبول میرسانیدند و واقف عرض مذکور
با داب و آداب ملوک قدیم و طرق و طرایق و خانان کبار آراسته بود و او را خیرات حسنات
بسیار بوده است و چندین دیهها را وقف کرده بود و تا امروز که از مرد و آثار نها
گذشته است از اوقاف او مانده است و محصول آن بارباب استحقاق میرسد و بروح او طعام
میدهند و ختم میخوانند و سیوم ملکی نوا در ملوک در عهد سلطان علاء الدین ملک الامراء
فخر الدین کوتوال حضرت دهلی بوده و او در بسیاری خیرات و حسنات در شهر معروف
و مشهور بوده است و دوازده هزار ختمی در ساعتی قرآن شروع کردندی و بعضی از ایشان
تمام قرآن ختم کردندی و سیصد و شصت روز سال تمام در زمستان و تابستان و کال
قبا و یکتا و پیراهن و ازار و یک دستار نو پوشیدی هر جامه را که یک کرت پوشیدی دیگر
وجود او فرود آمدی آنرا بصدقه انعام دادندی و همچنین کرات و مرات نو بودی و هرچه ازین

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بابت جمع شدی در جمله جهاز انتیام و دختران مستحقان تعیین کرده بودی و در سالی یکبار
دختران بی مایه را جهاز دادی و هر مصحفی که کاتبان و کتابیان پیش او آوردندی
البته بشکرانه بدادی و پسندیدی و بمستحق که خواندن ندانستی و یا خواستی که قرآن یاد گیرد بدادی
و خیرات و مبرات دیگر او را بدانچه نوشته ام قیاس باید کرد و روضه خود پیش در بزرگ مسجدی
ساخته بود و خلق بروح او فاتحه میخواندند و جهارم ملکی از نواده ملوک در عصر سلطان بلبن
بود و او را از بسیاری بخشش حاتم خان گفتندی و بدانچه او در دیوان امیر خسرو سیاست
جاگیر او بود و اسب نامزد بنام او گفته و دو بیت ازین است بیت شاه عهد اختیار دولت و دین
آفتاب شرف بخانه زین هم علی نام و هم بشیر ولی شیر دل دل سوار هم مجلی و هم
مولازاده کریم نفس و غریب و عجیب بود که او را شاه عهد گویند و خاتم خان خواندند و تا جه حد
آن بادشاه را عظمت و بزرگی باشد و بنده زاده او را هم در عهد و عصر او و هم را نقصان
عصر و عهد او شاه عهد گویند و بخشش و اعطا ملک امیر علی سرجاندار هم سرآمد بود چنانک
امیر خسرو در مدح او گفته است بیت بحر گفتم نمانی بدست او کرم روان بلرزه در آمد که
این محال نمایست که سخاوت در و یاقوت مایه کف اوست که عطا حس و حاشاکه مایه
کف اوست و لیک کمتر بودی کم ار ضد تنگ نبودی و سر کراجامه و اسب دادی بی بدرقه
ندادی و درویشان کوچه گرد را تنگه نذر و تنگه نقره دادی و لفظ چیتل از زبان او بیرون
نیامدی و هر چه خبر بذل و بخشش او بسلطان بلبن رسیدی تا جندانکه نازکی در مزاج او بودی
خوش شدی و خدا را شکر گفتی که مولازاده من اینچنین بانذل و جوان مرد خاسته است که دانم

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بر سپر کریمان عهد میدهد و کوی کرم از همه عمران ربوده است و نه شرف خود او بمن باز
میکرد و هر چند بخشش او بیشتر شنیدی انعام اقطاع او بر و زیادت کردی و یکروز
و یکروز ما سلطان بلبن او را گفت که ای علی می شنوم که در مجلس شراب از سر مستی چیزی می بخشی مروت
دانم اگر هشیاری کسی را چیزی توانی داد و از آن روز که سلطان بلبن این سخن گفت حاتم
خان شراب را ترک کرد و در هوشیاری بخشیدن گرفت و چند ملک از او در ملوک شنیدی بر
طریق یادکار در عهد سلطان بلبن مانده بودند عهد و عصر او از خان ملکان رونقی دیگر
و بعد از ایشان مثل ایشان بچشم ندیدم و نه بگوش شنیدم و من که مؤلف تاریخ فیروز شاهم
از جد و مادر خود و سپهسالار حسام الدین وکیل شنیده ام در میان خانان و ملوک شهمی ظاهر
و بعضی طبعی هم از برای بزرگی اقطاع و بسیاری مال و غیرت و عداوت چه نبودی و رشک
و غیرت تاثیرات علو همت بودی که اگر خانی و ملکی شنیدی که در مایده فلان خان و یا فلان
ملک در وقت سواری دویست تنکه صدقه میدهد او را غیرت آمدی و بر بند آن شدی که در وقت
سواری خود چهار صد تنکه صدقه دهد و اگر یکی از بزرگان در مجلس شراب بنجاه اسب بخشیدی
و دویست کس را جامه دادی دیگری که این معنی را شنیدی رشک بردی و بجوامع همت
و اهتمام در رشتی و بخشیدی و جامه دادی و ملوک و خانان و بزرگان آن عصر از بسیاری
بخشش و انعام و صدقات دایما مدیون بودندی و خرد در مجلس خانه ایشان نبودی و در نقره
در خانهای ایشان کم بودی و از بسیاری اعطای ایشان خیره و نشته شدی و مرات و موارث
طلبی ایشان در قبضه اعطا و ایثار بندی و ملتانیان و شاهان دهلی را که مالها حاصل شدی از دولت

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

ملوک و امرا را علی که ایشان با مرحمت میکشیدند و از سر اقطاع و ادرخواها نزا و انرا ایشان را
بانعام دیگر میدادند و بجز و انک خانی و ملکی که مجلس ساختی و بزرگانرا مهمان طلبیدی کارکنان
جانب خانهای ملکان و شاهان میدویدند و قبضها بنام خود میدادند و انضا هاشوند میکشیدند
و ما نگشتم از میان ما تر نوا در ملوک که در عهد شکسته شده ارحن سیار رنجور شد و نغراخان
پسر خورد را از دهلی در لکهنوتی فرستاد و در دهلی آمدند و او را کفت مرا فراق برادر مهتر
صاحب فراش کرد اند و من آفتاب زرد مانده ام که کرد اند چه شود این ایام آن نیست که توقع نشیند
و من خود تو بسر دیگر ندارم که جای من تواند داشت و این کنجیر و کیقباد که بسر ان شما نه
و من ایشانرا بمرورش کرده ام در عنفوان جوانی اند و کرم و سپر در روزکار جوانی و هوای
نفس خود بادشاهی نتوانند کذارد و مال و ملک دهلی همچنان بچه بازی شود که بعد از سلطان
شمس الدین یکقون شده بود و اکر تو در لکهنوتی باشی در تخت کاه دهلی دیکرے نشیند تر اش او
جاکری باید کرد و اکر تو بر تخت کاه دهلی تمکین یابی هر که در لکهنوتی امر شود ترا او جاکری کند
این معنی نیکو پسند نیفتاد و از بهلوی من دور شود و تمنای رفتن لکهنوتی نکرد و نغراخان
زاده عجول شب بود و نمیدانست که در پیش ملک کار ها بکرداند و از هر طرف بلا باز اید در دو
ماه در دهلی بهلوی بدر بماند و سلطان از ان رنجوری اندکی صحت یافت و نغراخان از هوای
لکهنوتی غلبه کرد و بهانه انکه تخت و بی رضای پدر باز جانب لکهنوتی مراجعت کرد و نغراخان
پسری بود که او را کیقباد نام بود و او تربیت و پرورش سلطان بلبن بزرک شده بود و هم او بهلوی
سلطان ماند و نغراخان در لکهنوتی رسیده بود که سلطان باز رنجور شد و این کرت

نغراخان از عقد جوانی

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

رنجوری بر سلطان غلبه کرد و سلطان نیم دریافت که قضای اجل نزدیک رسیده است
دست از حیات شسته روز دوم ایام مرض مذکور که از سیوم روز نقل خواهد کرد ملک الامرا کوتوال
حضرت دار الملک و خواجه حسین بصری وزیر و خجند بنده مقرب مزاج و آنرا ملک ایاز طلبید
و با ملک الامرا کوتوال گفت که تو پیری و تجارب بسیار یافته و گرد شهای ملکها دیده
که آخر کار بادشاهان چگونه بود و من می بینم که کار من آخر رسیده است و دولت کهنه
شده هیچ اندیشه که در خاطر من میگذرد باز نمیخواند و دنیا نمانده و نمانیده است و جند
سالی با هم نمود و این زمان می رباید و آنچه بر همه بادشاهان ساخته است با من هم میسازد
باید که بعد از من کیخسرو را که پسر مهتر منست و مزاد را بعد از پدر او ولی عهد گردانید هم
و شایستگی ملک دارد بر تخت بنشانی و اگرچه او جوان و خورد سال است و حق جهانداری
نتواند گذارد ولیکن چون کنم محمود که از و کاری آید و مردمان از و چشم زنند در لکهنوتی رفت
تا او را طلبی صد کاسه بدانکی شود و تخت بادشاهی کردن را نیز مشق این وصیت کرد
و ملوک باز گردانید و جاودر پرسکشید و همان زمان بجوار رحمت حق تعالی پیوست و کوتوال و
کوتوالیان در شهر حده ضابط قدیم و مزاجدان شده بودند و ایشانرا از حق آن تعلق
بکشف احوال عورات دار و باجان شهید نیکو نبود اندیشیدند که اگر کیخسرو و پسر او باد
ایشانرا الفت برسد در رو کیخسرو و پسر خان شهید در ملتان روان کردند و بر تخت ملک
نشاندند و سلطان معز الدین را از کوشک لعل آورده بر دون آوردند و کیقباد را سر جای
را سلطان معز الدین خطاب کردند و بر تخت ملک نشست و سلطان معز الدین را در دار الامان

بردند

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بردند و دفن کردند و آنجنان ضابطی و قاهری و کامکاری که سالها بقهر و سطوت
جهانداری کرده بود امیر خاک گشت و در جهار کز زمین مدفون شد ملک آب و آتش رفت
آن آب و آتش اکنون خاکپیر و خاکش منی و در ان زمان که جنازه سلطان تغلق از لشکر
لعل بیرون آوردند کل ملوک و ارکان دولت خاک بر سر انداخته و پیرهنها پاره کردند
و سرهای برهنه و نبال جنازه میرفتند و چون جنازه سلطان دارالامان فرود آوردند
هنوز سلطان را بخاک نسپرده بودند که ملک الامرا کوتوال که پس صاحب ملک بود باز
بر سر گور و باواز بلند چنانچه جمله حاضران را در گوش افتاد و گفت بعد از مردن این پادشاه
که دو قرن بادشاهی راند بر تنگ و بد خواص و عوام مملکت واقف شده بود و خلق را باد
داد و با خلق جفوق بسیار ثابت کشته کسی که او را آدمی توان گفت آب خوش نخورد و هیچ
سالی و فصلی و ولی را از قبله و حادثه خالی نگذارد و هر ناشایستی و نالایقی را هوس بادشاهی
در دل افتد و تمنای سری در سر زاید و این جمعیتها که از تاثیر جهانداری این بادشاه بهم
آمده بود پریشان شود و خاندان های قدیم و خانه کهنه برافتد و کوتوال در وقت
سلطان تغلق شاه بر زمین خفت و دیگر ملوک و امرا و صدور و اکابر و معارف شهر
جمله کان را در بر زمین خفتند و دانایان و کارداران و نخستکان از ملوک سلطان تغلق
شدند و همه بزرگان شهر بروح سلطان طعنها دادند و از ان تاریخ که سلطان تغلق
مادر و پدر مطیعان منقادان و سلامتی طلبان و عاقبت اندیشان بود در برده شدند
اما جان و مال از میان خلق بخاسته و وثوق ملک از دلها محو شد و عمدان نزدیکی

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

مغز الدین نشسته او تا یکسال برنیامده بود که از عداوت یکدیگر خانمانها جندین اطراف ولوله
افتاد و بسی پیران بتوهم وطن کشته شدند و خلق را از روی ملک بلینی آرزو شانها پریشانها
و تا بتها سالها در سینه بماند و ذکر خیر آن بادشاه رطب اللسان مردمان من کیه خیار بر
مؤلف تاریخ فیروز شاهیم و در تالیف ساحر بها کرده ام و دانم دانایان علم تاریخ که سیخ
و کیمیا شده اند هم دانند که از هزار سال یاز مثل تاریخ فیروز شاهی که جامع اخبار و احکام جهانداری
هیچ مورخی دست نداده است آه جکنم و پیش که نالم و در خدمت که عرض دارم که تا این
تاریخ را بتواریخ دیگر مقابله و موازنه فرماید و انصاف خونخوار دل من بدهد که در هر سطری
بلکه هر کلمه لطایف و غرایب انتظامی در ضمن اخبار و آثار پیلاطین درج کرده ام
و منافع و مصالح جهانداری جهانداران چه بتصریح و چه بکنایت و چه بعبارت و چه باشارت
و چه کشاده و چه بروآورده ام و از نهایت حیرتی که مقدمان دانایان تاریخ و قدر و
قیمت شناسان تاریخ و حق گذاران مورخ در دل میکذرد می گویم و بس کرد میکویم کم
بغره الله جلاله که اگر جمشید و کیخسرو که بادشاهان ربع مسکون بودند و با نوشیروان
و پرویز که دادبادشاهی میدادند بر صدر حیات بودندی این تاریخ را بر ایشان بر دمی
و از و فور دانش و عشقی که ایشان را در علم تاریخ بود اگر مقابله تالیف این تاریخ شهرها
دادندی راضی نشدمی و در پیش تخت آن شاهان نازها کردمی و از نوازش و ستایش
ایشان هم عزت من هم نفاست تاریخ من در دلهای خواص و عوام متنقش شدی و اند
مذکور ماندی بشه کیخ رد ایشان نیست ولا یمکن تا یست و هزار بیت که ارسطاطالیس نوزده هزار

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

تاریخ نظر اندا ختندی تاجه انصافها نخشتها درحق سن مبذول فرمودا کر این تمنا را
نیز تمنا، دیوانکی و دیوانگان شمرند باری اینچنین تاریخی مولفی را در عهد سلطان محمود
سلطان سنجر دست دادی تا عزت تاریخ و مورخ در بلاد ممالک اسلام پیدا آمدی و ما این
حسرتها که دریں جند سطر بوسیله سرقی کرف ترا ذین چیزها در دل گشته است کرنا
عهد دزمان ما را که نزار سال عمرش باد در علم تاریخ شفقی تمام است و از ین علم بهره وحظی
نهایت دارد ولیکن چون شنیدم از حضرت او و از قرب او مراد و رانداخته نمیشود
در نظر همایون او بکذرانم کا کر این تاریخ که بنام میمون او مشرف کردانیده ام بعضی آثار
و اخبار و خیرات و حسنات او دریں تاریخ آورده در پیش تخت او بکذرد و بعطالعه آن
یابد از همه حسرتها خلاص یابم و مرتمنائی که از ین باوری نخت در دلم میکذرد از سینه
وبالله الطالب الغالب المدرک الحی الذی لایموت که بغایت شکسته ام و دریں شکستکی در حضرت
بی نیازی مناجات میکنم و میکویم الهی بحرمت شکستکی خاطر من در نظر خداوندعالم
بنی آدم فیروز شاه السلطان خلد الله ملکه و سلطانه بکذرد و چندین رحمت و مدد
نشود و ذلک علی الله بعزیز و انه بالاجابة جدیر السلطان الاکرم معز الدنیا والدین
کیقباد بن سلطان بن ملک تاج الدین قرسالسه خان ملک جلال الدین خلج حاتم خان امیر
علی شیر جامه دار کشلیخان ملک احیاء الدین فخوار رخان ملک شاهک خان خراسانی
ملک الامراء فخر الدین کوتوال کیومرث بسر سلطان شمس الدین قاضی صدر جهان جلال الدین
کاشانی ملک نظام الدین و اوبک ملک قوام الدین علامه کیر ملک اختیار الدین برکی عرض

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

ممالک ملک ایتم کهن ملک سلطانی بشیر ملک محمد تق تق بارک ملک غرالدین خوارزم ملک نصرت
ملک غرالدین ناصحه ملک تاج الدین ناصر ملک فخرالدین کوچی ملک علیشه باکره چوبی ملک فخرالدین
العجمی ملک تاج الدین تاجدار ملک نصیرالدین فضل الله ملک عین الدین سنرش مار ملک ضیاءالدین
جنجی ملک عین الدین ترمش ملک رکن الدین پیر ملک سیف الدین حرسک ملک ناصرالدین
نکرباری ملک کمال الدین مهیار ملک اختیارالدین الب غازی ملک نصیرالدین نروم سلطانی
ملک غرالدین مقاخان ملک زین الدین شرف شکر ملک اختیارالدین مکت ملک خیام
پسر خان ملک عزالدین نبه فرع ملک الملک جلی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب
العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد وآله اجمعین وسلم تسلیما کثیرا کثیرا چنین میگوید
دعاگوی ضیا برنی مولف تاریخ فیروزشاهی بران جمله که این ضعیف در جلوس سلطان
مغرالدین کیقباد نبه سلطان غیاث الدین خرد سال بوده وآنچه اخبار واثار جهانداری
او درین تاریخ نوشته ام از موید الملک پدر خود واستماع از ان خود که علامه روزگار بوده
سماع دارد واز یشان شنیده ام در شهور سنه خمس وثمانین وستمایه سلطان مغرالدین
کیقباد که پسر بغراخان نبه سلطان ملین بر تخت ملکی جلوس کرده عمر این بادشاه در ان
ایام که بر تخت گاه دهلی متمکن شده نقده مرده ساله رسیده بود واین سلطان مغرالدین بادشاه
صاحب مکارم اخلاق وطبع ناظم وخلق پاکیزه وجمالی وافر داشت وآرزوهای کامرانی
وتمنای استیفاء هواخوانی وشوق وتنعم وتلذذ در سینه او هجوم آورده بود واز طور
طفولیت تا روزی که بپادشاهی رسید در نظر جلد بر وی شاشته وجندان رقیبان در سر جوره
بودند

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بوقت بند که او را بروای کرفتن هیچ لذتی امکان اسعاد هیچ هوای نبود و از ترس سلطان
بلبن رقیبان او نکذاشتندی که طرف روی نظر کند و بیاله شرابی بخورد و شب و روز تا با کان
بسر راح که بر پسر او نصب بودند و در تادیب و تهذیب او کوشیدندی و استادان خط و ادب
و علم تعلیم کردندی و تیر و زه کردن باختن و نیزه کردانیدن آموختی و بی طریق بودی
و بی ادبی کردی و سخن بی ادب کفتن او را نداد ندی و چون ناکاه ناامید شده و ناحاظر
کدرانیده بر جهان بحی که عظمی بس وا فر کرفته بود و بر جهان مملکی که بر کناره دریا رسیده بود ممکن
و کامیاب کشت و بر جهان دست کاهی که دیکران سالها خون میخوردند و جان عزیز را در
آرزوی آن دستکاه می باختند و بدان تمنا نمیرسیدند دست یافت و بیکبار در کامرانی
و کامکاری مطلق العنان کشت از هر چه خوانده و شنیده و آموخته و دریافته بود فراموش
کرده سبق و تعلیم و تادیب را در طاق نهاد و بیکبارکی در عیش و عشرت مشغول شد و کام
در غایت و نهایت آغاز کرد و استیفاء هوا های جوانی را بر مصالح جهانبانی و مهمات جهانداری
مقدم داشت و چون صعوبت قهر و سطوت بلبنی و شدت و خوف و سختی بهت شصت سال
هیچ کرفته و از میان زنجات و نادشاهی سری و لحه سال خورده قاعده ضابطی مزاج او
مهر بری شیری کرده بود ترس سیاست و خوف تعزیرات و هیبت بند و زنجیر و تعریک و تشدد او
آزروی او لعب و تمنای شراب و شاهد در حاظ خانان و ملوک نمیکذشت و نام هوا و
خود کامی و مزاح و خنده و مسخره و مطرب بر پسر زبان ارکان و اعوان ملک نمیرفت
سر خلق برفت و بجای او بادشاه جوان خوبروی و خوش خلقی و خوب طبعی مغلوب هوای
آرزومند عیش

کبریای اکبر کبیر

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

والا عشرتی عاشق کامرانی که خبرا صلاح امور جهانداری و علمی از پیدا د مصالح جهانبانی
و تجربه از حوادث فلکی و آزمایشی از بیوفائی چرخ نداشت بر تخت بادشاهی نشست جهان
بکام بطالان شد و خوشی طلبان و مجلس آرایان و نشاط جویان و لطیفه گویان و مضاحکه
سازان که جب کرده بودند و در کوساجواری بیکاری و بیخبر یداری مانده بودند در تاشتند و در شاه
سر دیوار بری روئی ظاهر شد و از سر بابی صاحب جمالی جلوه کرد و از هر جا صاحب الحانی و غزل
خوانی پیدا آمد و از هر محلتی سرود گوی و پیرو دستانی سر برزد و عیاشان و خوشباشان را
بروزگار بساخت و حریفان و ندیمان را نخه روی نمود و مزاحان و مسخرگان را اقبال مستقبل
گردد و مطربان و خوبرویان را زهره در خانه شرف آمد و مه چنان و مهوشان را قمر در نفس
طلوع کرد و سلطان مغزالدین و ارکان ملک و دولت سلطان مغزالدین و جان زاد گان
و ملک زاد گان عصر سلطان مغزالدین و مترقبان و متعمل و هوا برستان و لذت گران
عهد سلطان مغزالدین بیکبار که در ذوق و راحت و عیش و طرب مشغول شدند خواص
عوام ملک و دولت در شراب و شاهد و مطرب مسخره میل کرد و آثار الناس علی دین ملوکهم در
خرد و بزرگ و پیر و جوان و عالم و عاقل و جاهل و ابله و هندوان مسلمانان پیدا و ممالک پیدا آمد
جهان کاری و کارستانی دیگر پیش افتاد و از هر طرف در قعر کامرانی عاقبت خلاق
در بحاک شده و سلطان مغزالدین ترک سکونت شهر داد و دار الملک طالقان کوه لعل
بیرون آمد و در کنار کوهی کنار لب آب جون کوشکی بی نظیر و باغی بس بدل انشا فرمود
و با ملوک و امرا و خواصان و مقربان و ملازمان در گاه انجا رفت و سکونت گرفت و سایر

ملوک

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

ملوک و امراء معتبران و معارف کاردارن نزدیک کوشک سلطانی فرو خانها ساختند
و چون دیدند که بادشاه در سکونت کیلوکهری راغب است قصرها و خانها در محلتها خود بنا کردند
دستور هر طایفه از شهر کیلوکهری رفتند و ساکن شدند و کیلوکهری را آباد و ان و معمور گردانیدند
و آوازه اشتغال و استغراق عیش و طرب سلطان و خواص و عوام درگاه سلطان معزالدین
و باطراف ممالک رسید و از اطراف ممالک مطربان و خوشگویان و خوبرویان و خوشالحان
و مسخرگان و بهندان بدرگاه رسیدند و طرف طرب آبادی آباد ان شد و فسق و فجور رواج
گرفت و مساجد از نمازگزاران خالی مانده و خمارخانها معمور گشت و در زاویها کس نماند و مصطبها بلند
برآمد و بدل خراب زیکی بده رسید و خلق در عیش و طرب مستغرق گشته اند و نام خوف و اندیشه
و فکر و خوف و ترس منع در هیچ سینه نمانده و ظریفان و خوب طبعان و لطیفه گویان
کل و جزو شهر شدند و مطربان و خوبرویان را بازارها در سراست و بیمانها خماران و عرقها
ارسکمار و نقره بر دوام شد و چشمان و کد آغازیان و رنجکان معروف در زر و زیور غرق شدند
و اکابر و معارف را کار نماند مگر شراب خوردن و مجلس آراستن و حریفان طلبیدن و سرود
شنیدن و قمار باختن و بخشش کردن و ذوق کردن و نصیب عمر از زندگانی و فا بردن و دن
روز در خوشی و راحت بودن غرض آنست که مجلس سلطان را بخوبرویان و خوشگویان چنان
می آراستند که آن را دیدن و شنیدن تا باقی عمر لذت آن دیدن و شنیدن از سینه او
فراموش نشد و صاحبی و حسام در پیش کرظرفاء زمانه و شیرین کلام اعوزه و ندیمان
نادره و آمده گویان بوالعجب بودند و در مجاورة و مکالمة نظر خود نداشته اند و در مجلس سلطانی

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

ندیم شدند و در هر لطیفه و آمدگه گفتندی مذاحی بود که پیش سلطان مغرالدین میکردند
و جاها و اسباب تنگ بسته می یافتند و سلطان مغرالدین لیلا و نهارا در عیش و عشرت
و کامرانی و کامروائی مشغول می بود و ملک نظام و اما و برادرزادهٔ ملک الامرا کوتوال
حضرت و در سرنایب ملک شدند و برداخت امور عظام ملک داری بدو باز گشت و ملک قوام الدین
علاوه که در فضل و بلاغت و انشا و اختراع طرف پیری مثل خود نداشت عمدة الملک و نایب
کل در سرو از انجمله که مصالح ملکی بملک نظام الدین و اما و ملک الامرا باز گشت و امور جهانداری
برای او مفوض شد و او مردی بر کار و مستقیم و رای زن و مزاج دان و مکار بود ملوک بلنبی
و بندگان نعمتی که بس بسیار بودند و قوت و شوکت تمام داشتند و همه اعوان و انصار ارکان
دولت معزی شده بودند هر همه از برادر ملک نظام الدین بریشان خاطر گشتند
و متردد شدند و ملک نظام الدین را سری در سر افتاد و سلطان مغرالدین بعیش و طرب
مستغرق گشت سرداران سرکه صاحب تجربه بودند و کرم و پرورد روزگار چشیده بودند
دریافتند که ملک نظام الدین ایشانرا سلامت رها نخواهد کرد و فرقه فرقه می شدند و از
خواطر ملوک کارها در سر از استقامت گشت و مناصب و سناجق در میان ارکان دولت بیدادانه
بعضی ملوک خیلخانه دار را دید ملک طمع افتاده و از مشاهده آن احوال عیش سلطان مغرالدین
و غفلت و بیخبری او ملک نظام الدین در طلب ملک پیشرو افتاد سر کرده و اندیشید و با خود
راست کرفت که پیری که کرک کنه بود و شصت سال ملک دهلی ضبط کرده بود و اهل مملکت را
بطرف متبوع در مشت خود آورده از میان رفت و سیرکه قابل جهانداری بود هم در حیات پدر
نیز شهید شد

و تعزاعان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

و بتعزیت خان پسر خورد آن پدر در لکهنوتی فرو ماند و همچنان ملک کبیر فرو برده بود و روز بروز
بست میشود و سلطان مغرالدین از غلبه هوا پرستی سر جهانداری ندارد کاگر کبیر خسرو
خان شهید را از میان بردارم و چند ملک قدیم را هم از سلطان مغرالدین دفع کنانم ملک
دهلی آسانی فراوست می آید مثل این اندیشهای مذکور که آن جمله خیالات کج اندیشانست
ملک نظام الدین در طلب ملک دهلی در بازیده بود و پسر از کیخسرو گرفت و سلطان مغرالدین را
گفت که کیخسرو تراشریک ملک است و او با دشاهی منصف است و ملوک را
جانب رعیتی پیشتر است و میدانند و می عهد سلطان اوست اگر بعضی ملوک ملتجی باو شوند
در روز رایزا آید بس مصلحت ملکی آنست که او را از ملتان بباید طلبید و هم از میان راه دفع
باید کرد این اندیشه تبه در پیش نهاد و خذلان بطلب کیخسرو و پسران شهید فرستادند و ملک
نظام الدین در حالت مستی از سلطان مغرالدین رخصت ستد و از درگاه بکیان و ستاد
و نامزد کرد و در قصه ملک کیخسرو را بقتل رسانیدند و از قتل کیخسرو کل سران ملک بلبنی
که ارکان و اعوان دولت سلطان مغرالدین خایف شدند و رونق ملک بشکست و همه
بهر سان کشتند و ملک نظام الدین مسوی برکشت و بر خواجه خطیر که وزیر ملک مغرالدین بود در حیرت
بهانه در میان آورد و فرمود تا بر خر سوار کنند و در جمله شهر بغریزند و از نغریز او
خوف ملک نظام الدین در سینه اکابر و معارف شهر متشقش تر گشت و ملک نظام الدین در دفع او
و چیلخانه داران کرمیت کرد و در خلوت با سلطان مغرالدین گفت که امرای تو مسلمانان
که شغل دار و منصب او شده اند یکدل شده اند و تو ایشان را حریف و خلیف خود گردانیده و

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

میخواهند که با تو عذر کنند و یکایک در کوشک در آیند و ترا از میان بردارند و ملک بگیرند
و همین امرای مغل در خانها مجلس میسازند و کنکاجها نمی کنند و هم میگریند و چشم بسیار دارند
و بشت بر بیعت شده اند تا کاه بلغا خواهند کرد و چند کرد و چند روز از کلمات حالت مستی
ایشان بدر شده بود سلطانزا نمود و از سلطان رخصت ستدند و همه را بیکبار در کوشک
گیرانید و بیشتر را از ایشان بکشانید و در آب دن رود آن کرد و خانهای کبار بودند
و خیلخانه بسیار داشتند و با آن امرای نو مسلمان شیفت و خانت و قرابتی داشتند بند
کنانید و در حصارهای دور دست نگاه داشت و خیلخانهای قدیم و بیخ کرفته ایشانرا
کرد و هم در عقب آن ملک شانک امیر ملتان بود و ملک نوزکی که اقطاع بزرکی داشت
ممالک داشت و از عهد سلطان بلبن با قوت و شوکت شده بودند هر دو را و جمله اهل
سراو اکابر شهر ایشان نهاد ملک نظام الدین مذکور مهر من کشت و ملجای خواص و عوام شد
و او سلطان معز الدین را چنان مسخر خود کرد انید که هر که در دنیا و در دنیان همه از بیم او نهاد
و از راه خلاص و حلال خوارکی بسمع سلطان معز الدین رسانیدی سلطان در زمان ملک
نظام الدین را کفتی که فلان در باب تو چنین کفته است همه کس را کرفتی و ملک نظام الدین
دادی کاین میخواهد که میان من و تو در اندازد و کار رقوب و برزکی و استیلاء ملک
بجائی رسید که زن او که دختر ملک الامرا بود مادر خواندهٔ سلطان شد و در درون حرم
مقرب و حاکم کشت و از مشاهده استیلاء ملک نظام الدین جمله بزرکان در سر او آمدند
و مقطعان بزرک سر در کس نمی ماندند و نظاره میکردند و ببدایع حیل و از ملک نظام الدین

و بهر جمله

زان ن را غارت کن شد و بعضی مولانا زاده کان سلطان بلبن کرد از ملک

بهر سامان کرد است از میان برداشت
و از عهد سلطان بلبن با قوت
و شوکت شده بودند

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وبهر حیله که بود نزاع دست میداد خود را در حمایت ملک نظام الدین در سنگکان او می
انداخت و بارها ملک فخر الدین کوتوال که در عهد معزی عمر او نود سال رسیده بود ملک نظام الدین
را که داماد و برادر زاده او بود در خلوت پیش خود طلبیده او را در طلب ملک و دشمن
امرا و ارکان ملک و کشاندن معتبران نصیحت کردی و گفتی که ترا من پرورده ام و فرزند
و مرا و پدر مرا هشتاد سال شد که در دهلی کوتوالی میکنیم و جون در ملک نمی و زیدم سلامت
مانده ایم و سلامت می باشیم ای فرزند تو بدانک با سر سنگ نیم و تو یکی از فرزندان مائی و
را سر سنگ کوتوالی باشد و سر سنگ چون بزرگ شود و بدرجه اعلی برسد کوتوال شود و تا چند
سالها باشد که کوتوال شده ایم تو این دماغ بادشاهی را بگذار بما بادشاهی بر قدر صفدر
و صف شکنان که یکزمان لشکر ها از شجاعت و مردانگی خود تنه و بالا کنند و راست و درست آید
بر قد ما که اسب نتوانم تاخت و تیر انداختن و نیزه گردانیدن و تیغ از نیام کشیدن نداریم
و روی حریها و قتی ندیده ایم بادشاهی راست و درست نباید و ما شایستگی و بایستگی جهانداری
و جهانبانی نداریم و اگر تو این خیال گذرانی که بواسطه قرب و اختصاص با دشاه در رو کار شویم
از خاطر او در نخواهی گردید مرا که مربی و نگهدار خیر توام خود را و فرزندان و خیلخانه ما را در
انداخت و خان و مان ما بر خواهد افتاد و از پیش نهادی گردد و بیچ غرض حاصل نخواهد شد
و بعد از این نصیحت ملک کوتوال او را گفتی مصراع ای روبهک جرا نشینی بجای خویش
و تجنین ملک نظام الدین را ملک کوتوال بمثابه فرمود که اگر تو سلطان جلال الدین را در طریق
ملک او را و اعوان و انصار ملک او ندیدی آخر سلطان جلال الدین را و اعوان و انصار ملک او را در طریق

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وطرایق محمودی و شجری او را دیدی که از هیبت و حشمت او خانان و ملوک و متمرد
و حاصان او را زهره نبودی که جانب تا دیری توانند دید از هول کوکبه و دبدبه او زهره شیران
آب میشد تا که سالها دور باش و شیحه بر کتف گرفته پیش رکاب بندگان دولت بادشاهی دویدیم
و سرسنگی و مغروری کرده از بادشاهی و جهانبانی روحه انکه بر ی چگونه آید از ین کلی تازه و کمسند
سپید و قبای زربفت بهوشی و استی تازی با ... و مغروری چند بسنگ خواره
و جندی بی نان در پیش و پیش خود بینی هوس بادشاهی میکنی تو نمیدانی و نشنیده که کجت بادشاهی
و سند او تو الا مری لایق کسانی باشد که در نسل ایشان بزرگی و مهتری بوده باشد و ایشان را
باشند که جانباز را بازیچه شمرند و در وقت تردد ما را از خصمان برآرند و جویهای خون
و آسمان و زمین را یکی کنند تو بدین صورتی و بهیتی و شکلی و طریقی که داری بقالی را بجوب
نتوانی زد و جانب شغالی کلوخی نتوانی انداخت و خود را از مردان می شماری و تمنای
جهانبانی میکنی مگر این بیت بزرگان نشنیده که صولت مردان طلب کن در میدان
نقش بر ایوان چه سود رستم و اسفندیار ... گر قسم آن بادشاه زاده مدهوش بیخرد غافل را
گفته درین چند روز امر او شاه زاده را بی هوم کشانیدی این سیاه روئی از تو و امثال تو
تا باقی عمر و تا قیامت نرود ... م که بعد از روزی چند بر پشت بنشینی و تخت گاه دیبای را
قیمت و رسوا کردی اعوان و انصارت کو برادرانی که دست و بازوی بادشاهی را
شاید کو پسران که ایشان را شاه زادگان توان گفت مخلص قدیم و بروده مرت قدیمی
غلامانی که گرد بر گرد تخت بادشاهی باشند و مقربی و خواص بادشاه را شایان بوند که چه

از کثرت

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

از کشتن جندی که کرد برگرد تواند ولاشی خبری که ایت نزاد ولنخواه خود میدانی و جالاکی میکنند و عاجزی
خوب بوشند و زرکمر ها می بندند و عطریات می مالند ایت نزا اعوان و انصار ملک و دولت
جمشیدی و کیخسروی سازی و ابروی سلطنت را از بزرگی بخیلان و ممسکان و بی سروپایان
و خیانت کران و نادیدکما[illegible] خواری و بیمقداری فیروزی و اشتغال خطر کرانند
و درگاه سلطنت را که بزرگان و سروران را شاید بناکسان و ناکس نگران و ناجلفان
که از زنده خود برنتوانند خاست و از برای تنگه وجیلی حرام شیشه خود را از آسمان
بر زمین اندازند تفویض کنی و تو جندین کرت از من نشنیده که صفت اعوان و انصار
سلطان شمس الدین پیش تو کرده ام که کیان بودند و تاجه غایت مهتری و بزرگی و سروری
داشتند که سلطان شمس الدین بارها بر پسر جمع مکفتی که من چگونه توانم که خدایرا نگروم
مرا با عوان و انصار بزرگ گردانیده که ایشان مرا بار بیزار آمدند و هر بار که ایشان
سلاطین پیش من میکنند و در باب پیش از من ایستاده می شوند من از بزرگی و سروری
ایشان شرمنده می شوم و میخواهم که از تخت فرود آیم و دست و پای ایشان ببوسم
بلین همت سال ملک و سیسان و رخانی خورده ام و اعوان و انصار معتبر و صاحب همت
و بزرگ منش و اعتبار بدست آورده و چون بر تخت نشستم از جنان معتبران و بزرگان
[illegible] شدند لاجرم با دشاهی مرد و با دشاه از اعوان و انصار جنده گزیده
بر صواب رعیت و جهانداری و جهانگیری کردند آنچنان کردند که مغاخر و مآثر ازایشان
خواهد گرفت و در تاریخها خواهند نوشت بعد ما جرای مذکور که تو ان نظام الدین کفتای با

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

کار خود شود و فضول بادشاهی آید رتبه که از ما و امثال ما مرکز بادشاهی آید نشیند
نظام الدین جواب داد که همچنین است که خدمت ملک میفرماید لیکن خلق را جمع
کردم و همه دریافتند که مرد و مثال این کارم که اگر درین معرض ترک تدبیر دست آورد
بخت هم زنده نام ملک الامرا گفتوال او را گفت که این طلب که نه اندازه تست از دل
دور نمی توانی کرد و حیات را خیر باد کن و خطه خود را عمارت کن خدا مارا داده که
از فضولی بود و طلب تو مرحمه گشتیم و نصایح و مواعظ ملک الامرا گفت و آنچه جواب
و صلاح گوینده و شنونده بود باری تعالی بر زبان او براند بسمع بزرگان و معتبران
و زیرپیشگان دوزیران و صوبه و راکابر شهور رسید مرحمه ملک الامرا را آفرین کردند
و انصاف دادند و مواعظ او را بگوشش و اعتقاد و عاقبت جویی و سلامت طلبی
در باب ملک الامرا کی بصد کردند اما ملک نظام الدین را هیچ سود ندانست و چب بادشاهی
چشم و گوش او را کور کرده و کر دانیده و او هر روز در تخت شطرنج بادشاهی بیاد
میرانده دیگر روز کار غدار از برای سلطنت خیلی نه را مزاحمان ملک بلبنی از دست او و قبع
میکردند و فلک بر دلش و سلت نظام الدین خام طمع خند میزدند و خیلی نه را بنیاد
بادشاهی میگفت و سلطان غیاث الدین را همه معلوم شد که نظام الدین در بند آن است
که او را از میان بردارد و اندیشه نظام و خام طمعی او در خواص و عوام دار الملک دهلی
کشف شد **در احوال سلطان غیاث الدین** در دهلی بر تخت نشسته تغرا خان بدر را و خود را
سلطان ناصر الدین خوانانیده در لکهنوتی خطبه و سکه بنام خود کرد و میان بدر و پسر سلامت

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

روان شد الاغان تا قاصدان متواتر با توشتهای یکدیگر می آمدند و میفرستادند و از سلطان
معزالدین تحف و هدایا در لکهنوتی به بدر میرفت و از سلطان ناصرالدین یادکارها در
بر پسر می آمد و بر سلطان ناصرالدین در لکهنوتی از استغراق عیش سلطان معزالدین
و از انچه نظام الدین پسر ملوک و امرا کار آمده را از پیش سلطان معزالدین کشیده و
رسانیده است که سلطان معزالدین را از میان بردارد و ملک دهلی را فروگیرد و مشورت
رسید سلطان ناصرالدین به بدر سلطان معزالدین مکتوبات نصایح و مواعظ بر مشورت
و از اندیشه بناه ملک نظام الدین را مستی جوانی و جهال و بادشاهی و هوا پرستی
دنبخو دکرده بود که کوش جانب نصایح بدر نمی توانست نهاد و از اندیشه عذر
نظام الدین التحات نمیکرد و از استغراق عیش و عشرت در هیچ کاری که متضمن جهال
باشد نمی پرداخت و از گرشمه پیانی جوانان و دورهای دمان دم مناهیان و صوتهای
دانش خوش گویان و استماع مضاحک و الحان برای هیچ کار نمی گذاشت ساعتی
از عیش بفضی میگذشت و زمان زمان داد عشرت میداد و سلطان ناصرالدین به در لکهنوتی
از استماع این خبرها و غفلت و بیخبری سلطان معزالدین اخر دل میکاهید و ملالها در
تجربه معاینه میکرد و در یافت که در غیبت مواعظ او موثر می بد حوالت که با پسر فرستاده
و انچه گفتنی است محصور کرده مکتوبات اشتیاق انگیز بپسر روان ساخت و در انمکتوب
مکتوبی نوشت که ای فرزند بادشاهی داری عیش و طرب و کامرانی از دست مکن و اما
خبث دارکه مدار از اشتیاق ملاقات تو طاقت نماند که این غیبت در انمکتوب در قلم آورد

بر داشتن سلطان معزالدین سر از رای
و وسوسه ناصرالدین

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بیت هیچ به از نعمت معبد از نیست ۞ گرچه که فردوس مقامی خوشست و سلطان معزالدین از
خواندن مکتوب مهر آمیز پدر رحم نخشید و شوق ملاقات در کار شد و آب از چشمهای او
بدوید و جمعی معتبر را در لکهنوتی فرستاد و مکتوبات متضمن ملاقات در قلم آورد و میان او و پدر
میعاد شد که سلطان معزالدین از دهلی در اودهه - سلطان ناصرالدین از لکهنوتی کنار آب سرو
رسیده میان پدر و پسر انجا ملاقات شود سلطان معزالدین میخواست که جثه ترا از دهلی بجا
نهضت فرماید ملک نظام الدین عرضه داشت کرد و گفت که بادشاه را جندین دور رفتن
از مصلحت دور بود و از دهلی تا اودهه مسافت بسیار است با داب و دارات بادشاهانه
و لشکر مستعد و مرتب غریبت باید فرمود که در ملک پدری و پسری منظور نباشد و پیش از
ما قدما گفته اند که الملک عقیم و مراد قدما ازین دو لفظ عربی آنست که از غلبه هوای ملک پدر
پسر را بکشد و پسر پدر را تلف کند و از حب ملک شفقت پدری و پسری در نظر نیاید و در دل
تخلد و ازینهم ازین جهت در هر دینی پدران از برای صلاح ذات خود پسران از کشته اند و پسران
از غلبه هوای ملک پدران را تلف کرده اند و پدری و پسری در کار ملک مانع نیامده است
درین نهضت که بادشاه را با پدر ملاقات شود و پدر صاحب خطبه و سکه و وارث اصلی
ملکات که داند که چون دو لشکر جمع شود جز اینست بهتر آن باشد که بادشاه با لشکر انجا
نهضت فرماید و سر بادشاهی همه عظمت و حشمت و اعتبار و عزت داشته است
بادشاه جانب هندوستان غریبت خواهند کرد و جمله رایان و رایکان آن دیار بخدمت او
درگاه خواهند آمد که اگر بادشاه را جریده خاکبوس کند هیبت بادشاهی بادشاه از دلهای جمع

عوام

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وعوام آن دیار کم شود و باطاعت سیاران متمردان بدل کرد و سلطان مغرالدین نصیحت مذکور
را مخصوص آب بود بر مزاج موافق افتاد فرمود تا لشکرها بطلبند و استعداد کارهای خانهای
سلطانی مرتب کنند و سرخذ روز مرتب کردند و سلطان مغرالدین با داب و اداب پادشاهی
و لشکرها آراسته جانب او دسته نهضت کرد و چون سلطان در اودسه رسید و مار کاه
سلطانی در عمارات در کناره آب سرو برامد سلطان ناصرالدین شنید که پسر با لشکری آمد
دریافت که نظام الدین او را تحریف کرده است او هم با لشکر و فیلان از لکهنوتی بیرون
آمد و بکوچ متواتر در کناره پسر رسید و آن طرف آب نزول کرد و هر دو لشکر در هر دو کناره آب
چنان عزم آمده بود که یکدیگر خیمهای لشکر در نظر می آمد و دو به معارف طرفین بر بدر و پسر آمدند
شد کردند و از بدر و پسر پیغامها می آوردند و آخر قصه ملاقات بین آمد شود که سلطان
ناصرالدین تعظیم و حشمت بادشاهی دهلی را مراعت نماید و آنرا از آب پسر و بگذرد و دیدن
بیاید و پسر بر تخت باشد و او شرایط دست بوسی بجای آرد و سلطان ناصرالدین گفت که
مرا در خدمت کردن پیش پسر هیچ القبی در خاطر نمیگذرد اگر او زاده منست ولیکن بجای پدر
در تختگاه دهلی نشسته است و تختگاه دهلی تختگاه بزرگ است و جمله بادشاهان اقالیم دیگر
تعظیم داشت بادشاهان دهلی واجب است و من رسیدها همچنین میدانم که بمن رسیده که
مردان من بدو رسیدند که اگر در حیات من بدو رسیده مرا خوش آمده است و ملک دهلی هم در
باز گشته است که اگر درین معوض من حق تعظیم بادشاه دهلی نکنم ندارم و پیش پسر خود خدمت
و دست بوسی نکنم و نه ایستم و قرار بادشاهی دهلی شکنند و هم مرا و هم پسر را زیان دارد و تیر

و مراد اگر بر سلطان [illegible] دان تختگاه حق

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

کرده است که مطیع و مخلص بادشاه دهلی باشم وحق حرمت دانست دهلی را بواجبی چهارم
برقصه مهمان درگاه برحسب طالع بدر و پسر روزی میشود از برای ملاقات بدر و پسر اختیار
کردند و دران روز دربارگاه سلطانی که نزدیک جوتره طاسی برآورده بودند آداب دربار سوم
بجا آورده استند و سلطان مغزالدین بر تخت نشسته بود و ارکان دولت و اعیان حضرت
فرود آمد و در میان حجاب درآمده در مقام زمین بوسی سر بر زمین نهاده و بوسه جای
شرط زمین بجای آورده و همچنانک نزدیک تخت رسید مذلت بدر طاقت نیاورده ترک محبت
بادشاهی داده از تخت فرود آمد و در بای پدر افتاد و در حالت ملاقات و معانقه حشمت پدر
سطوت بادشاهی فراموش کرد و از طرفین شفقتها و رقتها بخشید و از غایت رقت پدر و
پسر در گریه شدند و کنار گرفتند و بدر چشم پسر را می بوسید و بر رخسارهای او بوسه میداد
و پسر میگریست و چشمها بر پای پدر می نهاد و می مالید و از بسیاری رقت و گریه پدر و پسر
غیر از حاضران مجلس نمیدانست و بعد از ساعتی که اندک سکونی در ایشان پیدا آمد پدر
پسر بگرفت و بر بالای تخت نشاند و خواست تا در پیش تخت زمانی بایستد و پسر از تخت
فرود آمد و دست پدر بگرفت و بر بالای تخت برد و بطرف راست خود نشاند و بجود مشغول
شد و بزانوی ادب پیش او بنشست و چندین طبق دینار ها از زر و نقره و حوضکها پر تنکه از زر و نقره
بر پسر پدر و پسر نثار کردند و استادگان نزدیک آن تخت دینار ها و آن تنکها را میچیدند
و طبقها و حوضکها نثار ملوک را پیش افتادگان در و گهر می ریختند و خلق در نثار حشمت بغایت
مینمودند و شاعران مدایح ادا میکردند و مطربان نیک آهنگ سرود میگفتند و سهم الحسنا

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

شان و تیقبان تاک و فریاد برمی آوردند و خلق نثار غارت میکردند و دران حالت که
حاضران باره بهر چیزی مشغول گشتند بدر و پسر در ملاقات یکدیگر چنان فرو شدند که آب از چشمها
میدوید از نهایت شوق مدهوش شده بودند و مجال تکلم نداشتند تا آن هنگام که مائده عام
خرج شده و هر دو بخاسته و از بیکدیگر جدا شده در مجلس خلوت برفتند و زمانی نشسته و با یکدیگر
و مکالمه کردند و غم دل گفتند و شنیدند و سلطان ناصرالدین بازگشت و آب و اعره کرد و در بارگاه
خود رفت و زمان زمان بدر بر پسر تحفه و میوه لطیف دیار خود میفرستاد و پسر بر پدر ساعت بساعت
شربتی و نقل و شرابی شاهانه میداشت و دوم روز ملاقات بدر و پسر سلطان معزالدین محمود
بادشاهی من بادشاهی بدر منست و دوئی و مخالفی درمیان نیست لشکرهای طرفین را حکم کرد که لشکرگیر
و مردمان طرفین خویشان و قرابتیان و دوستان خود را ملاقات کنند و در خانه یکدیگر
مهمان شوند و بیایند و بروند و خرید و فروخت بازارهای هر دو لشکر با یکدیگر کسی را نباشد و بعد
چند روز که رفت و روز وداع نزدیک رسید بر بالای پل هر دو لشکر مذاکره کردند که از
پس از لشکر دهلی بفرمان در دریاهای لکهنوتی بماند و از دیار لکهنوتی در اقلیم دهلی بیاید و چند روز
فرستاد سلطان ناصرالدین بر پسر می آمد و هر دو با یکدیگر شده و مجلس مرا راست کردند
و داد عیش میدادند و ماجرای گذشته میگفتند و بر بزرگان و مادر بزرگان شبها میخوردند
و ملاقات یکدیگر را غنیمت میشمردند و نام وداع که از مرگ و شوار تر است بر زبان نمی راندند
دران ایام عیش سلطان ناصرالدین از برورش پدر خود سلطان شمس یاد آورد و بسیار گریست
و با پسر گفت که چون من و برادر مهتر من مفردات لغت و نوشتن پیش خطاطان تمام کردیم

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

رقیبان پیش سلطان عرضه داشتند که بعد ازین شاه زادگان از نحو و فقه و صرف تعلیم کنیم
و کدام استاد تعلیم کند فرمان درین باب چه نوع صادر می شود بدرمن فرمود که خطا طا را جامه و انعام
بدهند و معزز کنند و پسران مرا مرحان دانا و پیشکان استاد کتاب آداب السلاطین یا لیقین ما تر السلاطین
که از بغداد برخواجه زادگان پسران سلطان شمس الدین آورده بودند تعلیم کنند و بعد ازین بهلوی
پسران من پیران کار آمده و تجربه یافته که در علم تاریخ و احوال بزرگان ایشان را مهارتی بوده باشد
و با حفاظان دور سمت که اطبع را کرد کشتن پسران من نرهند که علمی که ایشان دانند و ایشان
آموزند پسران مرا در جهانبانی کار نیاید و آنچه بنماز و روزه و حکم وضو و جز آن تعلق دارد
ازان جاره نیست انقدر خود آموخته اند با هر دو برادران کتاب آداب السلاطین را پیش خواجه
تاج الدین بخاری که از بندهای سلطان شمس الدین بود تکرار کردیم و مرا اوله و آخره در خدمت
ایشان گذرانیدم و چون کتاب تمام شد در خدمت سلطان گذرانیدم سلطان خواجه تاج الدین
که پیر معمر شده بود و مدیه ملک چتیل انعام فرمود و من در اوایل آن کتاب خوانده ام که
جهانگیری بسن بزرگ بود بارها با پسران خود بگفتی که مرد سپر خیلی که او را ده سوار حمله نیک
او را سپر خیلی نگویند و هر سپهسالاری که او را ده سپر خیل جاکر بنود و در تبع او یاران دیگر این ده
سپر خیل نگذرد او را سپهسالار نخوانند و هر امیر را که ده سپهسالار در اهتمام بنود او را امیر
نتوان گفت و هر ملکی که او را ده امیر در تبع نباشد او را نام ملکی بر و هر زه شمارند و در
هر خانی که ده امیر ملک نباشد او را خان نتوان گفت و اگر متبوع او ده ملک نباشد و خود در خانگاه
گویا ند خلق را بر ریش خود خندانیده باشد و هر بادشاهی را که ده خان از اعوان و انصار او

نباشند

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

نهشت او را نام جهانداری و جهانگیری بزبان نباید راند و آن جبالی مایه زمین داری
صاحب عرضه و والی اقلیمی باشد و شرط بزرگ در بادشاهی بادشاهان آنست که از سر خیلان با
زان و یا خانان هر که باشد صاحب فراست و اصیل و معروف زاده باشد لئیم و سفله و کم اصل و نا
دوبی سروبن نباشد بعد تقریر موعظت مذکور جمشید با پسران خود گفت که اگر بادشاه را
اعوان و حشم و جمعیت بسیار باشد که گفتیم مصالح جهانبانی بر وقف مطلوب بیابان را
بادشاهی و حشم نکردد و این بند برما از کیومرث که جد اعلی ماست میراث رسیده است و در
وحکما در پیش کیومرث شرایط بادشاهی صحیح کرده اند سر جمله شرایط بادشاهی کی این
از روی انصاف او را بادشاه نگویند و بادشاهی او بر هرزه و عبث گذرد شرط مذکور
و جمشید فرمود که تا امروز که من بادشاه شده ام شرط مذکور معمول شده است و چنین
و آداب داده و کیومرث رسم و رسوم و کوکبه و دبدبه و طرق و طرایق بر گفته کیومرث بزرگ
و مراد کیومرث از بند مذکور آنست که بی این مقدار جمعیت و حشمت که در بند مذکور
بادشاه نباشد فاما اگر زیادت از این باشد و بتر از این باشد نور اعلی نور بود و
جهانداری آراسته و راست مسرود و هیچ مهمی از مهمات جهانداری در پرده نماند
تقریر بند جمشیدی سلطان ناصر الدین بسلطان معز الدین ت که ای فرزند نو رسیده و
منی و از جان من نزدیک و عزیزی ترا از عیش و عشرت و کامرانی و هوا پرستی کجا باز
که گوش جانب بندهای بادشاهان بزرگ نهی و آنچه جهانداران و جهانبانان گفته باشند
والا همین یک بند که ما در اول بار داب السلاطین خوانده ایم بادشاهان غافل و بیهوشیار را

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

ازل و ابد بودند تا قیامت کافی و شافی است و سم در زبانه تقریر بند مذکور سلطان
ناصر الدین پاسخ گفت که من در زبانه این بند سم در اول باب است اداب السلاطین خوانده ام
و جمشید گفته است بادشاه را جهاندار و جهانبان بکرند و نکوینند که اگر در خزانه او انقدر
نباشد که در حادثه خصمان بنوازی و غلبه دشمنان مخالف او را بکار آید که او آن مال را صرف
و جواب جمله خصمان کند و با اهالی ممالک او را در بلاء قحط درمانند و پس بر بادشاه که از جمله
مال می ستاند انقدر مال بیاید که در حادثه قحط و درماندگی چنانک حشم را فریاد خواهد رسید و رعایا
را هم بفریاد رسید و چه بادشاه که دعوی بادشاهی کند و خود را خداوند کار و مخدوم و آمر
رعایای ملک خود داند و گوید و در حوادث و درماندگی که رعایا مملکت خود فریاد نباشد
و روا دارد که رعایا از گرسنگی هلاک شوند بلک بادشاه از راه انصاف و حق گذاری او را
نشاید گفت و او را نشاید دانست که یک آدمی در بادشاهی او گرسنه و برهنه بخسبد و ضابطه تی
پیدا آرد و موازی بندد که از محافظت آن ضابط و موازی هیچ گذاری از رعایا او را در ماندگی
که از آن درماندگی هلاکی جان باز آرد روی ننماید و سلطان ناصر الدین بعذر نشنیدن بدها گفت
در گوش پسر خواند که تا نگردد سلطان مغز الدین او را گفت که بادشاه رسیده است که
از دولتخواهان دانا و تجربه یافته کان چند مرد در سرای من جان نمانده است که هر چند نا را نصیحت
کند و از خواب غفلت بیدار کرداند که اگر بادشاه از راه شفقت بدی او غریب و عجب نشود
سلطان ناصر الدین گفت که ای فرزند بجای پدر مرا نشسته و میراث من بجناب سپرده است
بدان و آگاه باش که من که چنین زحمت دیده ام و ترا اینجا آورده ام و من بر تو آمده ام مقصود همان

دانم

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

دارم که چند بندی در گوش تو سپارم و از تلخی کلمات بند عیش ترا تلخ کردانم رو
وداع کنم آنچه در دل دارم گفتنی ام روزی که میان پدر و پسر وداع معین کنم سلطان ناصر الدین
پیش از طلوع آفتاب بر پسر آمد و او را گفت که بفرما تا باره نهاری جاشتگاه فراخ توقف دارند
من چند سخنی با تو دارم میخواهم که امروز در مجلس خلوت با تو گویم بفرما تا نظام الدین و قطب الدین
که امروز عهده امور ملکی ایشانند درین مجلس حاضر شوند تا آنچه گویم بحضور ایشان گویم تا ایشان را
در دل گمان دیگر نبندد سلطان فرمود که در مجلس نامحرمی نگذارند و ملک نظام الدین امیر داور و
قطب الدین علاقه داران مجلس طلب شدند و فرمان داد که هر دو در پیش پدر و پسر بنشینند و
سلطان ناصر الدین در آن مجلس خلوت که چند بند بسمع پسر خواست رساند اول از زبان بگرفت و گفت
که ای فرزند اگرچه تو زاده منی فاما امروز که تو بر جای پدر من نشسته محل پدر من شده هیچ
کس از آدمیان بهتر از خود دیگر ترا نخواهد مگر که پدر که پسر خود را بهتر از خود خواهد و من ترا
بهتر از خود میخواهم و در آن ایام که من نشستم که ترا گویند تو الیان بر تخت ننشاندند و دست
شدند بغایت خوش شدم و دانستم که مملکت لکهنوتی داشتم مملکت دهلی هم در خانه میاید
و بملکت من یکی نزار شد و از قوت بادشاهی تو سکه و خطبه آن دیار بنام خود کردم و بعد آن
دو سال شد که حکایت عیش عشرت و غفلت و بیخبری تو چندان شنیدم که حیرانم تو چگونه
تا این زمان بر تخت ملک را من گذاشته اند و تو مسکر نمیدانی که خدای عز و جل شیرین
از دنیا هیچ چیزی در جهان نیافریده است و از تمامی دنیا شیرین تر و عزیز تر از ملک که
نیابت خدائی است چیزی دیگر پیدا نیاورده و نه از نهایت نهایت شیرینی ملکداری را هیچ

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

و فرزندی ازمیان منقطع میشود و از و فور شیرینی بدر پسر را میکشد و پسر بدر را
کردن میزند و زمر میدهند و شب و روز در آرزوی مردن بدر می باشد و هیچ سری که او را
توان گفت و سر توان دانست در جهان نباشد و هیچکه او را هوای پسری در سر نبود و از آنکه
تا تاریخ که حال غفلت و دوام عیش و عشرت تو شنیده ام تغریب ملک بدر خود میدارم و ترا
و خود را و ملک خود را و ملک ترا بر شرف زوال می بینم و از آن گاه که بمن رسید که تو چند
از بندگان و برگشیدگان بدر مرا کشتی و هر آینه از کشتن آن جنان معتمدان با اعتماد دیگران
اند تو خاست خواب از سر من رفت است و تو نمیدانی اما من میدانم که بدر من در دست آورده
و هلی چند خونها خورده است و چند کرت معرض هلاکت افتاده و چند سال در بی این ملک بوده است و از
دست چگونه متولیان و برمایکان و نامداران که ملک شمسی را قسمت کرده بودند و از هر جایی
بادشاهی برآمده و بدر من آنجنان مخالفان و مزاحمان را بحند حیل دفع کرده و ملک بدست آورده
ولیکن چون ملک بدست تو رایگان و آسان آمده تو قدر آن نمیدانی و اینقدر رحم نمی اندیشی که بر
کرشایسته و بایسته جهانداری بود دوم در حیوة بدر من شیخصد شد و پسر او را تلف کردی و مرگ قباد
ملک لکنوتی شدم و تو بعیش مستغرق کشتی و چون جهار پسر در ملک بلبنی وارث نبود ند نجرم ملک
ترا از میان برخواهند داشت این ملک بدست اصلی دیگر و قومی دیگر خواهد افتاد و ایشان نام و
نشان بر روی زمین نخواهند گذاشت و خداوند و بس که اصلی دیگر از نیک نفس و بد نفس ما
اتباع و خیل و تبع و غلام و کنیزک ما در این ملک چه خواهند یافت و چگونه رسوا و فضیحت خواهند
گردید بدست کیان خواهند افتاد و بدر ما سلطان بلبن در تجارب ملکی و خانی و بادشاهی پخته بود

بارها

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

یکفتی که من میتوانم که از زنان و کنیزکان پسران و دختران بسیار برایم ولیکن از
بزرگان دین و دولت شنیده ام که بادشاه را پسران و دختران نشاید زیرا که اگر ملک
بدست یک پسر افتد همه برادران و برادرزادگان را شریک خود داند و تا همه را نکشته و یا
اقلیمها را بدست خود جدا نکند و داماد آن بادشاه را از جمله دختران بادشاه بوی بادشاهی
در دماغ افتد و همان بوی ایشان را زنده نگذارد و هر بادشاهی که خود را بدست هوا دهد
و فرزندان بسیار زاید بس او کوئی بدست خود بفرزندان خود بسمل کرده باشد و اگر ملک
پسر بادشاه نیفتد و بدست بیگانه افتد او را خود کار نباشد تا آن بادشاه و اعوان
و انصار و اتباع و اشیاع بادشاه گذشته را تلف کند و آثار او در جهان نگذارد
ای فرزند بدان و آگاه باش که دو سال ملک بس تو مانده است از عمر پدر و مادر تو
و همچنان بادشاهی در باغ ملک جهان فرو برده بود که مرغ بادی در جنبش نشود و الا بامر تو
باشی نگردد و در بادشاهی کس را میسر نگردد ای فرزند ترا از نفس خود خبر نیست
مگر آینه نمی بینی که رنگ تو که از لعل تر بود از بهر زر جو مرزرد تر شده است و کسی را که از نفس خود
خبر نباشد او را از مصالح جهانداری و جهانبانی خبر نباشد و از آنرا که غم جان خود نبود
و غم هیچ آفریده و امن نگیرد اینچنین بسنجری بی سوخته اقوال و افعال تو ام و بدر تو ام
که از سر دل سوزی سخنان درشت درشت در سمع تو رسانم و الا غیر من هیچ آفریده
بر تو مشفق و مهربان نشد نتواند که صلاح تو بیش بکوید و میدانم که از نخوت بادشاهی
چند روزه که بر سر تو سر شده است و همه خلق را محتاج درگاه خود دیده شنیدن سخنان من ترا دشوار

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

ولیکن کم روزی چند اگر بهوشیار توانی بود و در همه هوشیاری پندیشی که مرترا گفتم قدر سخنان مرترا
معلوم کرد ای پسر بدرم گفتی که جهانداری را بنج چیز است که اگر آن معاملات و رزیده و
بادشاهی برقرار نماند اول عدل و احسان دوم استقامت دادن چشم و پرورش رعیت
و سیوم جمع آوردن خزینه است و چهارم پرورش کردن در حق اعوان و انصار دولت
و بنجم باخبر بودن از دوران و نزدیکان اهل مملکت است و تو که از هر بنج معامله جهانداری
خبری و اثری نداری چگونه جهانداری بر تو قایم ماند و ای پسر طریقهای که من در تو دیدم
و عادتهای بد که درین دو سال بادشاهی کرد تو بدان خو کرفته تو هرگز از سخنان من بهیچ
و کسانی را که عیاشان و خوشباشان و دلجویان و حرافات گویان که در مجلس مشاهده کردم
ترا نکذارند که یکساعت از استیفای هوای نفس باز آیی اما شفقت پدری مرا بران داشت که
چند سخن که در صلاح کار تو باشد در باطن من مجلد بسمع تو رسانم و ترا کناری بکیرم و تو سر بر خشم
در خاره تو نرم و وداع آخرت کنم و باز کردم و سخن اول بدرآنست که بادشاهی را عزیز تر از
خود دانی از ان عزیز تر شمار و هیچ کسی اگرچه از خدا و رسول خدا و خلق بتر سی تو برای بقای نفس خود
ترک کیری و حریفان و ندیمان و خوبرویان و مطربان که تو در عیش و طرب میدارند خود دور
و دنبال تو اولی نفس خود شود کاری که مرا از کفتن آن شرم می آید و کار تو از افراط تا انجا رسیده است
بکلی ترک آن کار کن و بر جان خود بخشای که پیش از ما بزرکان کفته اند اول جان و انکه جهان
و هر کاه جان در خلل افتد جهان چکار آید و جان تو ای پسر در خلل افتاده است و تو نمیدانی
و سخن دوم بدر تو آنست که کشتن ملوک را در باقی کن و بکفت هر کس اعوان و انصار خود را

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

خود هلاک کنی کسی را از ملک تو بر تو اعتماد نماند و چون اعتماد رعیت از پادشاه در باقی شود
ملک پادشاه بقائی نماند و این دو پیش تو نشسته اند اعنی ملک نظام الدین و قوام الدین
در درگاه تو نیکو اند و کاردانان و کارگذارانند و دو دیگر را همچنین ایشان از درگاه خود
و از دار الملک خود بگزین و هر چهار را چهار رکن مملکت خود ساز و قصر مملکت خود را بچهار
رکن و یک را ازین چهار پیش دیوان وزارت ببار و در هر چه او اعلی تر از دیگران کن و دیگر
را دیوان وزارت بده و برگفت او و عرضه داشت او اعتماد کن و سیوم را دیوان عرض
حوالگی کن و کار و بار چشم بر سر او گذار و چهارم را دیوان انشا بده و سوال و جواب عرضه
داشتهای ولاة و مقطعات و عمال برای رویت او مصلحت دید او حوالت کن و بهر چهار
پیش را در موازنه قرب برابر بدار و رای زنان ملک خود که عجز و بخل ملکی ایشان را وقوف خواهد افتاد
هم ایشان را ساز و هر کارهای ملک را بر اغلط مکن و بدست یکی تمامی کارها مده و هیچ یکی را
ازین چهار پیش از نزدیکان و مقربان دیگر بر خود استیلا مده و بر خلق مسلط مگردان
و همچنان مقربان دیگر مکن که کار خلق بیکدیگر باز گردد و سخن سیوم بدر تو آنست که چهار
پیش چیده و گزیده و کاردانان و کارگذاران و حق شناسان وفادار در برداخت
مصالح ملک رائی خود برگزیده باشی و محرم سر ملکی کرده و اصول امور ملکی بدست ایشان
سپرده هر حکمی که بکنی و هر رائی که بزنی و هر کاریکه در ان چهار دیوان بفرمائی و هر
که از سر ملکی بکشائی باید که بحضور همه چهار پیش باشد و اگرچه در رجه وزیر بلند تر بود
فاما ترا مصلحت ملکی آنست که یکی ازین چهار پیش ارکان ملک خود ساخته باشی چنان خاص

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بدنی کرآن سه دیگر دل خود را از تو گران کنند و متنفر شوند و از احوال نیکی و بدکا
باخبر باشی و از ضابطهائی که جد تو بران ضابطها ملک ملک راندی بگذرد و حکمهای خود را
در برداخت مصالح مگردان و داد و ستد آن بادشاه روی زمین را کم و بیش مگردان
جنان شیرین مباش که نیش خونی و رعیت هراسی در دل کسی نکند که اگر خوف و هراس
بادشاه از دلهای رعیت برود تو با رعیت برابر باش و امر تو
ممکن نگردد یا تو دست از شراب خوردنها باز داری و سخن چهارم بدرآنست که نشنیدم
ناپرهیز کنداری و روزه ماه رمضان نمیداری و حیله گری از دانشمندان نمی دیدیانت مسلمانی
از برای طمع شکم و چیل مرد یک برادر روزه خوردن رخصت داده است و گفته که هر روزه
که نخوری یا بروده آزاد کنی یا شصت مسکین را طعام دهی این سخن را ازان بدبخت شنیده
کرده و از مردم معتقد شنیده که هر که روزه ماه رمضان بی عذر نخورد جوان مرگ
فرزند جد تو که بد رحم بود بسیار کفتی که بادشاه را و سیار مسلمانان را بر قول علماء
اعتقاد و عمل نباید کرد و دانشمندان حیله گر بدآموز بادشاهان دین دار را
نباید کدانست که اگر بر حیله و تاویل یک روزه مسلمان نخورد عاصی شود و هزار بد خود را
ام که علما بر دو نوع اند علماء آخرت و علماء دنیا علماء آخرت آن اند که ایشان را خدای دنیا
و محبت دنیا و حرص دنیا نگاه میدارد و علماء دنیا اند که ایشان از حرص دنیا و دوستی دنیا
بجوشک تافته و سوخته در بدر سرا امیدوند قضا و بلا و حیله و تاویلها را بکار بسته و خدمت
ایشان بادشاه دنیا و دین دار او را توان گفت که بگفته علماء دنیا کاری نکند و علمای

دنیا

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

دنیا که نزدیک ایشان دنیا از جان عزیز تر است کردن تن امرت احکام شرع بگذارد و شرع
مصطفی نسپرد ایشان نی آب نکرداند و مسلمه دین خود از چنین مریضان و طماعان که دنیا معبود ایشان
باشد نبرد و اگر نجات دین و دنیا خواهد طلبد احکام شرع مصطفی را بعلمائی حواله کند
روی از دنیا گردانیده باشد و تنگه و حیل ایشان را مجوا روگردم نماید و مسلمه دین خود از چنین
علما برسد جو بر فتوی خدا ترسان کار کند اکنون ای فرزند تو جد خود را خدمت کرده و دیده
که در روزه و نماز فرض و نوافل تا چه حد مشغول داشت و هیچ سخنی دانشمندی را از ان مقدار طاعت
و عبادت و صیام و قیام نبود که سلطان بین جد تر اگر اگر از جد بشنیدی که از ما در و برادر
وقت فوت شده باشد و یا خفته مانده ایم و نماز بجماعت نگذارده ایم یکماه با ما سخن
نکردی و اگر از ویک وقت نماز فوت شده شنیدی هر بار که او را خدمت کردی رواز
گردانیدی و ما پیشتر از پیران شنیده ایم که هر که روزه رمضان بخورد جوان میرد و اگر
نماز نگذارد او را مسلمان نگویند و مسلمان نخوانند و در بختن خون او مباح باشد ای فرزند
بدانکه مرد را سخت مشکل چیزی است فکیف بادشاه را که چندین نعمتها را کوتاه کند و از
هیچ مشکل تر مردن بادشاه جوانست که از زمین تا آسمان حسرت با خود دارد و آخرین سخن بندر
که روزه رمضان نخوردی و بهر طریق که دانی نماز بگذار و یک دانشمند خدا طلب را از نزدیک خود
دور مکن که چندین هزار آدمی غم دنیای تو میخورند تا غم دین تو نخورد سلطان بابا الدین بعد گفتن
نصایح مذکور رسم های بگریست و پسر را کنار گرفت و داع کرد و در ان حالت که بر شتر
رخساره پسر بوسه بسیار داد و باز کنار میگرفت خفیه تر پسر را گفت نظام الدین را زود تر

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

ازمیان برگیرکه اگراد بعد ازین فرصت یابد ترا بر تخت نگذارد بگفت و گریان گریان کنند
و در وقت بازگشت دو سه کرت این بیت بر زبان راند بیت بگذارتا بگریم چو ابر در بهاران
کز سنگ گریه آید روزی وداع یاران و آنگه آن رفت و آن گریه و آن سوز و داع پدر و پسر
مشاهده میکردند خون میگریستند و روز دیگر رفقایشان معاینه کنند گان بگفتند
که روز مراجعت سلطان ناصرالدین بغرزند و سوار شد و چنان تا پشت منزل رسید
و طعام نخورد و با مقربان و نزدیکان خود گفت امروز پسر را و ملک دهلی را وداع میدادم
و نیکو دریافتم هم درین نزدیک نه پسر ماند و نه ملک دهلی ماند و سلطان معزالدین از آنجا
طرف دهلی رهبت فرمود و چند روز معدود وصیت بدر را پیش داشت و گرد مجلس عیش و طرب
نگشت و شراب نخورد و سماع نشنید و خوبروی پیش خود نطلبید و از انگه صیت بخشش و استغراق عیش
عشرت و لطافت مزاج و موزونی طبع او را در بلاد ممالک منتشر شده بود و بدو نزدیک
رسید و جمال پرستی و عشق بازی او عامه خلایق را روشن گشته که آغازیان نامدار روزگار بلخ
برغبت که پیش کش و خدمتی سلطان نامدار خود ان خوبروی بانیک و شنگ و نازو کرشمه
و شوخ و زه دیده و کان نمک را سرود گفتن و رباب زدن و غزل خواندن و لطیفه
گفتن و نرد و گوره باختن آموخته بودند و سر مبارک را گر آفت شعرگ و آشوب عالمی
بودند بر و شهاب گونا گون بر و رده و پیش سلطان شکوفه بستان در بستان خوبی آیشان
برآورده و اسب تاختن و گوی باختن نیزه گردانیده باید نزاجستی و چالاکی آموخته
و انواع غمزهای دلفریب جان نواز که زاهد از زنار بند دارند و عابد از سوی خانه

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

برسم کشاندند آن فتنه کار را تعلیم کرد و حیلت کشان هندوستان غلام بچگان پیروقامت
و کنیزک بچگان ماه پیکر سرود بارسی آموخته و بزر و زیور و جامهای زردوزی و زربفت
آراسته و آن بعبتان جان نواز را داب و آداب خدمت و طرق و طرایق بندگی درگاه
کرده و غلامان امرد بی بدل و درها در گوش انداخته و کنیزک بچگان بی نظیر را مانند عروسان جلوگاه
آراسته و مطربان بحتماد و پیکاران بامرو پیرو دبارسی و هندوی در سرپرده ساخته
و مدایح سلطان در قوالب غزل و کیرجت و کنداهی درآورده و مسخرگان بندای نیک تخته
و سلابی برغاز را درخنده قهقهه آورده و عیاشان را از خنده بسیار شکم گیرانیده در هوای
بخشش سلطان معزالدین از دیار دور دست رسیده و غماران کول و میت عرف مشکیبی
پنجاره بچگانیده و داروی کهنه دوساله و سه ساله دربار و انبار برکرده پیش آورده و همچنین
سلطان معزالدین از اوده جانب دهلی مراجعت فرمود و چهار و پنج منزل قطع کرد
هر روز قوجی از مهوشان پیرو قد و پیروقدان کلغذار که برخیز کاران رابت برپا ستادند
و دین دار اترا زنار بندانند بر سر راه می ایستادند و بوقت آنکه کوکبه سلطانی معزالدینی
رسیده داشتها میدارند و مطربان سرود میگفتند و طرایقه دیگر نمودار میکردند سلطان
را با آنکه دل بجانب آن پیکران میکشید و خاطر بطرف آن یارنازنینان میدوید و لیکن
از شرم و حیای پدر که مضمون آن خاص و عام لشکر رسیده بود بر خود زوری آورد
و برمیکتا میداد و دردیده تری از گوشه چشم بجانب دلربایان میدید و ساعت ساعت
شوق ملاقات آن جان نوازان در دل سلطان میرسید که روزی در اثنای سواری

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

که اغاز زنی بجه ماه باره شبنکی شوخی بلائی آفتی بی دلی قبای زنکاری بوشیده دیر کشر
در کمر بسته و دم شیر در کش آویخته و کلاه شاهانه تابنده بناکوش بر سر نهاده ابی سرخنک
دوسره افراشته بلمع نزار میخی بر نیک شکاری انداز ان جابک سوار شده و بر حسب سیه
در پیش سینه اسب آویخته آن شهسوار از میدان خوبی از میان فوج خاص بیرون آمد
را تباخت و پیچانید و پیش کوکبه سلطانی بدوانید و نزدیکان حضار دولت
خاص بیر فتند کمان افتاد که منک ملک زاده دنبال شکاری دوانیده است که از
شنک و جست و جالاکی و تاخت و باخت او دیده نظارکیان خیره میشد و آن آشوب جان
و بلای سینا از میدان داری باز کشت و از پیش مقابل جتر سلطانی در آمد و جاندار ان او جهان
و نقیبان که پیش کوکبه سلطانی حضار او کرزها بر دست کرفته بیر فتند جنان از جمال آن جانان
بر ورو آن مه پیکر بدهوش کشتند که از در آمدن او مقابل جتر منع نتوانستند کرد و
جشم بر جشم زدند آن جشم جراغ خوبی نزدیک جتر سلطانی رسید و از اسب فرود آمد و
ب بغلطید و این بیت با لحان نازنینان و آهنک برمان بخواند بیت کر قدم بر جشم ما
خواهی نهاد دیده در ره می نهم تا میروی و با سلطان کفت که شاه جهان مطالب کر
غزل در بندکی حضرت مناسب ترست می ترسم و نمی توانم خ سلطان در مشاهده او و آله
کشت و از کلام او مدهوش شد و اسب را باستانید و بزربان خوب با او کفت که نخوانی
مترسی آن تو به شکستن بر میز کاران بر زبان راند بیت سرو سیمینا بصحرا میروی
نیک بدعهدی که بی ما میروی و بعد خواند مطلع مذکور با نزار نازو کر شمه سلطان کفت که

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

ما جندین نوبان غمزه زن در آرزوی جمال بادشاه از کجا بآمده ایم و بادشاه از ما
برشکنا کرده میرود آخر تماشائی هم نمی ارزیم سلطان از ملاقات آن برانداز کرخانها
واز کلام و کرشمه آن مایه آسایش خانها آشفته و دیوانه اوشد و در نیک و شک و جستی
و جالاکی و شوخی و سخن گوئی او حیران و متحیر مانده و از نهایت مدهوش خبر است که
فرود آید و او را در کنار گیرد و ولوله مشاهده آن تو به شکن جنبان غلبه کرد و الحان خوش
و آواز جان نواز سلطان را از طاقت برد و از غایت بی طاقتی تو به شکست و هم در زمان
شراب طلبید و جام شاهی بدست گرفت و بر روی آن ماه روی سپر و قدح نوش کرد و در
حالت تو به شکست این بیت بر زبان راند بیت شب زمی تو به کنم از بهم ناز شاهدان
با مداد ت روی ساقی باز در کار آورد و آن آفت دین مسلمانی چون از زبان سلطان
بیت مذکور شنید بیت دیگر بالحانی خوشتر و آوازی جان نوازتر خواند بیت
غمزه عابد فریبم زاهد صد ساله را نمودی پیشانی گرفته پیش خمار آورد و او تنها
او را میخواند و با نواع ناز و کرشمه جستی و جالاکی می نمود و نظارگیان از مشاهده او و از
لطافت اکلام او حیران و متحیر می گشتند و بصد آرزو میخواستندی که خود در بر او
بگیرد و او در بر او در بر او بر خاطر بندگی دهند و او اسب را میجهاند و کمان را بدست گرفته
کبر را با کمان وصل کرده و در زیر نیک دراج مجت و از تماشای خوبی و نظاره جمالی
او فوج خاص را بستی باز آورده بود و عنانها از دست رفته و دو نظر بر او داشته در ره
دولت و جان و دل من نظارگیان بر سر آن مایه ناز طواف میکرد و بمجرد آنک سلطان در بارگاه

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

نزول فرمود مجلسیان عیش بیاراستند و آن فتنه انگیز بلا آشوب را پیش طلبیدند و او
دل او را گفت که امروز ما میخواهیم که شراب از دست تو خوریم و ساقی مجلس تو باشی
و آن مایه ناز کرشمه کنان سلطانرا جواب داد که ما گرچه خوبتریم ما هم بنده شاهانیم
این بیت بگفت و جامی برگرد و بدست سلطان داد سلطان جام را از دست او
بستد و بیاله بر دست گرفته و در نظاره جمال جهان فروز او حیران مانده این بیت
بیت قدح چون دور من آید بنزدیکان مجلس دو
مرا بگذار تا حیران بمانم چشم و ساقی
و آن ساقی سرو قد سیمین بناگوش کرشمه کنان سر بر زمین نهاد و بشوخی و طناز
کره در ابرو انداخته تبسمی و تغنجی غمزه زنان عربده در میان آورد و با یکی برم بر او
دو بار گفت شاه جهان نوش شاه جهان نوش سلطان فرمود اگر ساقی تو
بود ما را که میگوید که می خوردن حرام است و سلطان در این معرض که سلطان بیاله
نوشانوش نیز در جانب ضیاء الدین نمی دید و خندید و فرمود که بحکم ساقیان بدست
ضیاء الدین نهاد و گفت بیت بحکم کردن ساقی جهان نیست جهان
این خود در جهان نیست سلطان فرمود تا دو هزار تنکه نقره آوردند و بر سر او
نثار ستان جمال نثار کردند و آن طناز طنز کنان و خنده
پیش تخت عرضه داشت
کرد و گفت که این نثار حق کسانیست که همچو من مهی را برای همچو تو شهی پرورده اند
درگاه منتظر آمدن تو چشم باز مانده سلطان فرمان داد که میان این همچو منی
مست او گفت شاه جهان همچو منی را ما در زاید ولی جمع همچو بروین صفت اند که ماه
آسمانرا

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

آنها را فرو برطرح تیمند و از بس که سیر و خوب میکویند زهره را در باکوفتن درمی آرند و اگر
ایشان را در بیت السعادة شاه جهان در آرند از سرود و ایشان مرغ از هوا فرود آید و در دیوار
در رقص شود و فرمان شد تا آن طایفه پیش آورند چون در حال ایشان نظر انداختند یکی از
و از صبا تر و شیرین تر بودند چون در پیوستند و کفتن و باکوفتن در آمدند حاضران مجلس را از نظاره
مه وشان حور پیکر از کرشمه ان خوبان ماه منظر ارسک آن پیوسته قامتان [illegible] و از [illegible] آن
لطیفه
خلعت ان جان نواز حیرت روی نمود سلطان را از شوخی آن بزه دیدگان آمده کو لطیفه
کفتن ان بُرد باران عربده جو از باکفتن آن دلربایان سیمین ساق و از بابت دل ان جان نواز از
تسکین او از بند بدر خواهش شد و رشته نصیحت بر بند و تخته موعظت در کوشه تهاد و لب و
تو به شکنان در عیش عشرت مشغول شدند بدر رفع شد و در عیش و عشرت ثغاه را از ملاقات
آن نازنینان سایه بر و رد و از مشاهده آن سیمین تنان نازبرور عیش زنار در کردن انداخت
دستی ز سر کرفت و بتمامی خود را در عیش عشرت داد و داد طرب میداد و انصاف کامرانی
می شد و از بزه و قطع باجتن آن دلبران و کره بازی و کعبتین غلطانیدن آن سمن بران
طایفه
هوش تیشه و هر روز در هر منزلی مجلس نوی آراستند و ایشان را حاضر میشدند آن
بیکرا نبوت پیشه بند و سلطان جهان و فیقه ایشان میشد که هیچکدام سیمکان نیز از سکه
طایفه نمی نخشیدند و هر کاه از ان مهوشان حریف و جلیس سلطان میشدند و با سلطان و
سلطان نرد و کوره می باختند و با ندیمان و هم صحبتان سلطان آمده و لطیفه میکفتند و در
و در زمان لعب شوخی و زه دیدکی عربده جوئی در میان می آوردند و دلهای ربودند و

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

می نواختند از عطایای سلطانی چند نفر خلاصه وجیده را در زر و زرینه وجواهر مروارید
غرق کرده بودند و در هر منزلی که پیرایه سلطانی بر می آوردند از هر جانب سر انجها که
خوبرویان خوش آواز بر می آمد و از صوت نازنینان دل نواز که در کوشها میرسید زهره در
سیوم آسمان معلق میزد و فلک کر در سرایشان نمیگشت و از نظاره آن شکرستان نوش
و از تماشای آن کرخان سیمین ناگوش نظارگیان و تماشاگران مست و مدهوش میشدند و از
زاریدن چنگ و رباب و نالش کمانچه و نای و ناله و طنبور ایشان مرغ از هوا فرو می آمد و خویش
مدهوش میگشت و در خیمها در میرفت و از پیروان ساده بسیران جهان را برد و از رقص آن
ناکوبان عربده جو و از کرشمه آن پرنیکان دلربا و آن غمزه آن برجفایان بی وفا و خوب طبعان
لشکر و سرداران و راآن دلاور دیوانه و عاشق میشدند و در وصف آن خوبان تا مروز بے
خونهای جدید میگفتند و جوانان آشفته خوبی ایشان و اشتگان و دانه سرو و پیراسته
میکردند و جعدها می بریدند و زناری بستند و قرار از دلهای بی دلان می بردند و فرمان
عاشقان دل بیداد داده بآسمان میرسید و جمال پرستان در هوای خوبرویان ناموس
میکرفتند و خوبرویان بهجوت می برستیدند و خرجی که عاشق پیشگان بی سروسامان در
داشتند در تماشای آن جان فزایان دلربا بر پیرایشان نثار کردند و دلهای دانا و کامل
بی خان و مان اسب سلاح و غلام و کنیزک و خیمه و ستور میفروختند و در زیر پای خوبان میریختند
و چون هیچ نماندی کلاه در سر و سر در کمر می بستند و سر جه در دست ایشان می افتاد و
پیکان آن دلربایان میکردند مساکین عاشقان مستمند از غلبه هوای بتان آدمی رود از شوق

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بقای سیاده پسران بدخو خواب و خور فراموش گشته بود و روز همه بیهوش می بودند و شب
همه مدهوش می ماندند و از سخن مسخرگان و ناداشتی بندگان و بوالعجبی بازیگران و دلبری
نادانستان که از اطراف بلاد و ممالک بدرگاه رسیده بودند و در اطراف سرایهی جهانی سلطانی
مارسای گشیده بنرد و نهرهای خودی نمودند و داد سخن میدادند و ناداشتی و بیهنایی را بنهایت
نیز ... زهر طرفی خنده ها قهقهه برمی آمد و تماشاگیران را بحیرت روی می نمود و بانگ
واد یک از وجوه فواضل اقطاعات هندوستان و عنایم جنوب و حدود ایاز آن سمت و قسمت
نقار چیره و بقایای سنوات ماضیه حاصل کرده بود و در خزانه لشکر گرد آورده سلطان معز الدنیا و
مالها را بطوایف اهل طرب که گرده گرده تا اوده بدرگاه رسیده بودند خرف فرمود و
تا دهی همه روز عیش کنان و سرود و شنوان و شراب خوران و انعام دهان و کام دلران
قصر کیلوکهری رسید و در هر قصر و ملی آن شادی رسیدن سلطان قبا بستند و کوچها
آراستند و سرود گویان خوبرو و باکوبان صاحب جمال از قدیم و جدید از سرود گفتن و باکوفتن در
قبا بلائی برآورده و خلق شهر بر جمال ایشان عاشق تر و دیوانه تر گشت و نهایز او در هوای
... ن و در عشق آن سیه و قامتان بایها صرف شد ملکها و کروفها و خانها و سرتها
رفت و اعیان برگردید ... آمد و بملک زادگان دیوانه شدند و خواجه زادگان آشفته و دیوانه
ملتانی بجگان از سوده و سودا برافتادند و تونگر زادگان را افلاس رخ نمود و بنجان و بهار
شدگان راه لکنوتی گرفتند و عاقلان رشید اشتدی و عالمان در معصیت افتادند و زاهدان
زهد از دست دادند و عابدان در های خماران گرفتند و ننگ و نام از میان رفت و ابرد

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

در سوائی منتشر شد و فضیحت در و دیوار گرفت و در قسمای شهر شراب سیل کرده بود و
و خمهای خمر فرو برده تمنا را از اسباب عیش خان آراستند که همچنان آراستگی قبه پیش ازان
مشاهده نبود و بعد ازان معاینه گشت و عیشها و خوشیهای که در عهد سلطان مغرالدین معاصر
آن عصر دیده اند نه پیش ازین همچنان دیده اند و نه بعد آن انچنان دیده شود و نه انچنان
ذوق و راحت و آسایش و بیغمی خیشی دیده است و نه کوشی شنیده و بعد آراستن قبها سلطان
در شهر آمد و قبها را تماشا کرده در دولتخانه نزول فرمود و از شهر باز آمد کیله کهری رفت و
کامرانی مستغرق گشت و من که بعد از دو قرن بلکه زیادت تاریخ معنوی نوشته ام و ذکر
عیش و عشرت آن بادشاه هم عصر آن بادشاه کرده در مطالعه نوشته خویش از ایشان
لذت عیش آن بادشاه و عیاشان عصر آن بادشاه و خوبان و صاحب جمالان عهد آن بادشاه
و مونس گویان و سرود سازان عصر آن بادشاه و عاشق پیشگان و دل بای دادگان
عصر آن بادشاه مدهوش نمیشوم و در چنین هنگامی که از پیری و ضعیفی یک دندان در دهنم
نمانده است و بریشان خاطر و دشمن کام گشته ام و زیر لگد کوب دشمنان و حاسدان
شده جوانیهای ام از سر یاد می آید و مجلس بای که گذشته که در میان عالی همتان و بزرگ منشان
گذرانیده ام و در مجلس خوب طبعان نادره و ظریفان بی دل و خوبرویان طناز و کلعذاران
و ساقیان پری قد و امردان شکر لب و مطربان و مسازو غزل خوانان ممتاز بسیار بوده اند
و در دلم میخلد و امروز جز از محط طوایف مذکور و جاز بی سبی و بی زری در کنج محنت و گوشه
مذلت خوار و زار و بی خریدار مانده ایم چکنم و این تاریخ را بر که برم و از که انصاف خواهم و الا همین

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

... رقمی که اخبار و آثار منعی نوشته ام و اوراق اخبار عیش و عشرت او را با عصر
او را قبله التاریخ نام کرده و معانی غزلهای دیوانی در وصف جمال خوبرویان درج کرده
اگر در نظر سخن دانان پسندیده آمدی و در نظر محترمان سلف بگذشتی از تحسین و انصاف
غبار اندوه از سینه ام برفتی و زنگ غم از دلم بزدودی شدی هم بروح آن صاحب سخنان
که یاران و صحبتیان من بودند در تمامی عرصه بلاد ممالک هندوستان سخن دانی سر آمده و سخن
استاد در خاطرم نمیگذرد که تالیفات خود در او برم و از تحسین و انصاف او تسلی و تسکین
در باطن خراب خود نیابد شده و خود احساس کنم و اگر میخواهم که اوراق مذکور را که از هر کلمه
کلمات این او راعیش میجکد و از هر نقطی از الفاظ این مسوده عالمی می زاید در خدمت صاحبدلی
دوستم که او راعیش و عشرت خوب طبعان و از شوق و ذوق نازک مزاجان و از بزرگی
متان خبری و اثری و تمنائی و آرزوئی بود بدان خدای که در اول و آخر عزیز و خوار کرده
او ایم همچنین خوب طبعی و صاحب همتی و عالی نژادی در پیش نظرم نمی آید و اگر در زمین
بیکار کی خواهم که خان زاده و ملک زاده که هوسناک و خوب طبع و عیاش و راحت رسان
و دولت جویلات عاشقانه و عیاشانه کلمات مذکور را بطبع موزون و مزاج لطیف دریابد
بکلمات مذکور بفرستم و نقدی از و توقع کنم نخوی و روی نازنینان و سازو کرشمه
مهرچنان نمی بینم و نه نشانه نشان می یابم بس چار و ناچار نوچه روزگار خود میکنم و
و بهر نومیدی که در بن سینه ام می آید از چشم خون می تراود و موجی از دریای خون از دیده
روان میشود و از زبان قلم میجکد و بر روی کاغذ منقش میشود و بار کشتم از تحریر چیزها

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

خود در میان عیش و عشرت عهد و عصر مغری که در خواص و عوام اهالی مملکت او پیدا آمد
بود و جهانی در عیش مستغرق گشته و منجمان دار الملک دهلی بیک زبان میگفتند که در عهد دولت
مغری اگرچه سپهر پیر در ذروه است و زحل در احتراق و مورخان از ایام مغری بهرام
می شمرند که در هر سپهر عصر مغری خلق را کار نبود مگر در عیش و طرب و خوشی و خوشدلی مشغول
بودند و مجالس عشرت ساختن و شراب خوردن و سرود گفتن و شنیدن و عشق بازی
و با خوبان در آمیختن و گره و نرد باختن و لطیفه آمده گفتن و در هر سپهر عهد آن بادشاهی
غمی را ندید و بهی فراهم نگشت و خطی و بلائی هم از آسمان بارید و مردمان عیاش و اعیش و کامرانی
دانند و از لذت و نعم متنوعه هوا پرستان انصاف نا ستدند و جه درست و بر پایه
سخنی است که قدما گفته اند که مورخ هر چه از خیر و شر و طاعت و معصیت و محاسن و مساوی
که رعایا در بادشاه پسند راغب و مایل الخیر شوند هیچ سیاستی و امری و غلطی و خشونتی
از بادشاه اثر نکند که اعمال و افعال بادشاهان اثر کند و البته با خاصیه رغبت و خصایل نزد ایل بادشاه
اقتدا و اتباع نمایند و سلطان معز الدین بادشاه خوب طبع صاحب مکارم اخلاق و سهل گیر و
کذار بوده قهر و سطوت بادشاهی که در انقیاد رانده متمردان و قوت ناکامانست در طبیعت
او نبود و در بادشاهی خود همه آسانی و سهل گیری را کار فرموده و نخواست که مورخ از او
و جنانکه خود در عیش و عشرت مشغول بود همه خلق را همچنان در عیش و عشرت خواستی مشغول باشند
والزامی و ایرانی بکسی نکرد و نی دانست که مجموع معاملهٔ بادشاهی قهر و لطف است و بادشاهی
با وصاف متصاده قایم نمی ماند و بلطف بی قهر هرگز بادشاهی نتوان راند و بزرگان دین و دولت

(دیگر)

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

در قدیم الایام گفته اند و نوشته اند که جهانداری در اصل خلافت خدائی است و مرتبه امر الو
الامری ردیف امر خداست و رسول خدا اینچنین امری معظمی و مسحل مباشرت لطف و
نوازش و مالش و نواختن و کداختن و عفو و سیاست و حلم و غضب و اخذ و عطا بر نیاید و
و منقادان بلطف و مهربانی در زیر سایه امن و امان نگذارند و سرکشان و متمردان بقهر و عنفا
و کوشش نیابند ابروی بادشاهی و رونق او لوالامری پیدا نیاید و بی ابروی او لوالامری احکام
جاری نگردد و شعار اسلام بلندی نگیرد و تا باهتضاد و دو ملت باوصاف متضاده معا
و رزند سر رشته مصالح جهانبانی راست نه ایستد و کار بادشاهی استقامت نه پذیرد و کار و بار
نه بلطف صورت مستقیم شود و نه بقهر محض فراهم کردد و لطف بجای لطف باید و قهر بجای قهر شاید
ضیاء برنی مولف تاریخ فیروز شاهی در وصف ملک نظام الدین و علاقه قوام الدین که در عهد
ملک مغزی بودند از مآثر ضیاء الدین سرمائی شنیده ام که ملک مغزی بدان استغراق عیش و عشرت
و تفرقه و تشتت بزرگان ملک یکمفته برقرار نماندی که ملک نظام الدین امیر واد بک قوام الدین
علاقه عهده ملک و بنودند و هر دو ملک مذکور از ملوک تهمی و بلخی بادکار در میان خلق مانده بودند
و در رای و تدبیر کاردانی و کارکشتی بی نظیر خود نداشتند هم هنرمند و هنرپرور بودند و هم معرفت
خلق و مواری سر طایفه ایشان را حاصل بود و ملک نظام الدین مذکور بسی عالی همت ملکی بوده ا
و هر روز صد تنکه بوقت رفتن در سرای و صد تنکه در وقت بازگشت صدقه دادی و انا
شهر از علماء و عقلاء و منجمان و طبیبان و مقرئان و قولان و هنرمندان و مساوحیده و کزیده
مجلس او بودندی و در باب هر یکی باندازه دانش سخا و کرم کردی و بنوافق و خواهش

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

نادر دهر بود و مخصوص کرد و آدمی شناسی همچو او در عصرها و قرنها پیدا نیاید و بهزار افسوس
آنچنان اصف رائی و بندر جهیری را غلبه هوای ملک و شدت طمع تخت بباد داد و او را
داشت که در لیقه اول مجلس بحث فضایل هر دو ایل شخص دریافتی و اگر دویست آدمی پیش او
بودندی بدانستی که از هر کدام یکی کار خوب آید همان کار او را فرمودی و در هیچ چیزی سخن
رواندداشتی و خر را با اسبی و عیسی را بر زمین نسپندیدی و هیچ فضولی و خودنمائی و تعمیه کری و مرفوری
و حرفائی و باد پیمائی کرد او نتوانستی کشت و هیچ سخنی ناسنجیده از زبان او بیرون نیامدی و در
آداب ملوک و سلاطین را نیکوئی دانستی و دوم ملک قوام الدین علاقه که سم عمدة الملک و سم
ممالک بود در کار فضل و بلاغت و دبیری دانشمندی بوده است و در کاردانی و کارکشائی
معروف و مشهور گشته و در کاربندی و هنر دبیری مهارتی داشت که اگر بهاء الدین بغدادی
و رشید و طواط و معین ناطم که دبیران و منشیان اعصار گذشته بودند مراسلات ملک قوام الدین
را بدیدندی انگشت حیرت بدندان گرفتندی و تاجر نه ساحر بهاست که در فتح نامه لکهنوتی
کرده است

اندم در بیان همه ملک مغربی که چگونه بوده است و بعد انکه سلطان مغرالدین از اودهه بخدمت
دهلی آمد و چند مهمی مکدست نفس او در تخلخل شد و کثرت وقاع او را ضعیف و زرد کرد و اندیشه خواجه
بر حکم وصیت بدر نظام الدین را از میان بردارد و اندیشه نکرد که جای نظام الدین دیگر
عمدة الملک نشود و دفع کردن نظام خلل و زلل بسیار بار آرد و ازین جمله نظام الدین را گفت که
تو در ملتان برو و تربیت کار ملتان بکن نظام الدین دریافت که او را بدر چیزی نصیحت کرده که
مرا از پیش خود دور میکند رسید که در غیبت ارکان ملک که دشمنان او بند فرصت خواهند یافت

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

واو را تلف خواهند کنانید در رفتن تعلل میکرد و قربان و نزدیکان سلطان مغزالدین در یافتند
که سلطان در بند دفع اوست این روز جراع برکرده میطلبیدند از سلطان و رخصت
ستدند که نظام الدین را در میان شراب زهر هلاهل دهند همچنان کردند و نظام الدین زهر داد
واد در روز نقل کرد و جمله اهل وملی دریافتند که او را زهر داده اند و بعد نقل نظام الدین بدرک استقامت
که در ملک مغزی در آمد و چون کار کذار مستقیم الحال در در سرای نمانده بود در هیچ کاری
روی ننموده و دران ایام که نظام الدین را زمیان برداشتند سلطان جلال الدین نایب سامانه
و سرجاندار درگاه بود او را از سامانه آورده اند و عرض ممالک برن بد و تفویض کردند او را
بشاشتخان خطاب شد و ملک اتیمر کجن بارک شد و ملک اتیمر سرخه سرجاندار و وکیلدری یافت
هر دو از بندکان سلطان بلبن بودند و اشتغال در پسر او میان امر اقسمت شده همچنین را
سری در پسر افتاد و بعضی بندکان بلبنی که از نظام جسته بودند در کارها در آمدند و پیش
مغزی در خضر کردند و کارها در سرای خلل پذیر شد و در هیچ کاری استقامتی نماند و همدر
ایام سلطان مغزالدین صاحب فراش گشت و بزحمت تعوه در ماند و کشت و روز بروز
برمزید شد و بوسر جند کاه جهان شد که از کارها بماند و هر پسر از ملوک صاحب اشتغال خطیر خود
حاکم مصالح ملکی شود و هر یکی را با دیگری در مراتب مساواتی بود نمیتوانست که یکی بر همه علبه
و مطلق العنان کردد و چون در زحمت سلطان امید صحت نماند بندکان بلبنی از ملوک و امرا
و سرخیلان و پسر کوبان جمع شدند و اتفاق کردند که پسر سلطان مغزالدین با الکه نوزده
از رحم پیرون نیاورند و بر تخت ننشانند و بالجمله باتفاق همه در ملک رانی تعین شود و ملک در خاندان
سلطان بلبن بماند و در قومی و اصلی دیگر نیفتد و از اصل ترکان نژاد بهمین اتفاق پسر سلطان
مغزالدین را از رحم پیرون آوردند و سلطان شمس الدین خطاب کردند و بر تخت نشاندند و

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بلبنی اعوان وارکان دولت او شد ... ن رشغلی و خطابی و اقطاعی معین گشت و سراپرده
سلطانی در جوتره ناصری برآوردند و سلطان شمس الدین مذکور را انجا بداشتند و ملوک و
امرا گرد برگرد سراپرده سلطانی فرود آمدند و سلطان مغرالدین رنجور و قبای تاب در کوشک
کیلوکهری بود تداوی میکردند و چون سلطان جلال الدین که عارض ممالک ... و با جمعیت بسیار
قرابتان فرود آمده بود و تفحص لشکری و عرض بود نداور اترکان از بطانه خود میدانستند و ایتمر کجن
بار بک و ایتمر سرخه و کیلدی را اتفاق کردند که چندامرا پیکانه می نمانید از میان بردارند و تذکره نام
ایشان کردند و در سران تذکره نام سلطان جلال الدین نوشتند بدست سلطان جلال الدین افتاد و
جلال الدین هشیار شد و خود را گرد آورد و ملوک و امرا خلج را یکجا بگرد لشکرگاه در سابور ساخت
و لشکرای بزرگ در سرباو یار شدند و ایتمر کجن با سواری چند رفت تا از سابور سلطان جلال الدین
بفرسد و بیارد و در سرای شمسی کار او آخر رساند سلطان جلال الدین را حال روشن شده بود و هشیار شد
بحدی که ایتمر کجن بار بک بطلب او پیش در او رفت در زمان او را از ... فرود آوردند و تیغ در
پسران سلطان جلال الدین که هریک از ایشان شیر شتره بودند بانجاه سوار آنکار از بارگاه
سلطانی در آمدند و پسر سلطان مغرالدین را از تخت بربودند و بر بدر رسانیدند و ایتمر سرخه
و نبال پسران سلطان جلال الدین کرخند او را در میان راه تیر زدند و بغلطانیدند و پسران
ملک الامرا را در سابور بردند و گرمکان داشتند در شهر سیعه شد و خواص و عوام و خورد و بزرگ
ا... انوده دروازه بفرصت پسر سلطان مغرالدین بیرون آمدند سابور گرفتند جمله شهر را
سری خلجیان بغایت دشوار نمود و از بادشاهی جلال الدین سفر کردند کوتوال از واسط پسران خود
سیعه عام نرا فروشانده و شهر یاز ابازگردانیده و جمعیت پیش دروازه بداد و تفرقه
و لسدلان از ملوک و امرا که اصل ترکان نبودند با سلطان جلال الدین یار شدند و لشکرگاه او
رفتند

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

و فرود آمدند جمعیت خلج انبوه شد و بعد دو روز از ماجرای مذکور ملکی را که بدر او را سلطان
مغیث الدین کشته بود و عرضه کیلوکهری فرستادند و او را در دفع کردن مغیث الدین اشارت کردند
و در قصر کیلوکهری رفت و سلطان مغیث الدین را که نفس و دمی مانده بود و در جا نخانه بیمار
لگدی چند بزد و در آب چون روان کرد و ملک جیجو برادرزاده سلطان بلبن را که وارث ملک بود
انقطاع کرده و جانب کره روان کردند و مخالفان و موافقان با سلطان جلال الدین بیعت
کردند و از سیاپور سلطان جلال الدین با جمعیت بسیار شد و در قصر مغری کیلوکهری فرود آمد
و آنجا بر تخت پادشاهی نشست و در استعداد حشوت و شوکت پادشاهی و داد و دهش اشتغال و آوازه
او را مشغول کشت و عامه خلق شهر را با دشاهی او دشوار نمود و از هر پس شهریان درون
برفت و بر سم سلطان پیشینه در دولتخانه فرود نیامد و بر تخت قدیم نشست و جنبگاه او را
تمکین کرد و نه او در بند شهر میرفت و نه شهریان از دل و جان مبارکباد پادشاهی او در
می آمدند و ملک خلیجان شهریان را بغایت دشوار می نمود و ایشان را در نظر نمی آوردند
ایام معارف و اکابر در خیلخانه قدیم و خانه داد های بزرگ در دهلی بسیار بوده است
نقل سلطان مغیث الدین ملک ارکان برفت و در اصل خلجیان افتاد و قوتی الملک مجد
و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر
اما سلطان الحلیم الکریم جلال الدین فیروز خلج خانخانان پسر محمد جلال الدین ایرج
پسر میانکی سلطان جلال الدین قدر خان پسر کهتر سلطان جلال الدین سلطان علاء الدین
برادرزاده و داماد الغخان برادرزاده و داماد ملک قطب الدین سد ملک کشلو
ملک احمد چپ نایب باربک صدر جهان قاضی ضیاء الدین ساوی سابقه خان خانخانان
خواجه جهان خواجه خطیر ملک اختیار الدین خرم و کیلدر ملک فخر الدین کوچی و ادبک

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

کوچی ملک علاء الدین کرشاسب برادرزاده ملک مغرالدین و ماس ملک احریک ملک تاج الدین
کدائی ملک نصرة صباح سرودندار ملک نصیر الدین خاص حاجب ملک عین الدین علیه ملک
امرعلی دیوانه ملک امیر کلان ملک محمد برادر امیر کلان ملک سالار خلجی ملک نصیر الدین کلازر
ملک بدر الدین اصغری سرودندار ملک عثمان امیر اخر ملک عیسر سرحه ملک اباجی امیر اخر ملک
امیر شکار ملک سونج سرجاندار ملک طرغی سرجاندار ملک ماجی دل سرسلاحدار ملک مجی
مقطع
مکون ملک نصیر الدین شحنه خیل ملک معین الدین علوی مقطع سمانه ملک تاج الدین علوی
مقطع الکروه ملک جلال الدین علوی مقطع تاوک ملک نظام الدین خریطه دار ملک منیر
امیر مجلس ملک موید الدین جاجرمی ملک سعد الدین منطقی ملک تاج الدین زرغون
شهری بسم الله الرحمن الرحیم اللهم سهل بکرمک الحمد قدرت العالمین والصلوة علی
رسوله محمد واله اجمعین چنین گوید دعاگوی مسلمانان ضیاء برنی که آنچه این ضعیف از اخبار
و آثار جلالی و علائی گوئیا اخر درین تاریخ نوشته است برحکم مشاهده و معاینه در قلم آورده
و در شهور سنه ثمان و ثمانین و ستمایه سلطان جلال الدین فیروز خلجی برورده ملک ترکمان
بتوفیق بادشاهی خلجیان و شوار سیمود و سلطان جلال الدین درون شهر نرفت و خلق شهر
از صدور و اکابر و علماء و مشایخ و معارف و مشاهیر و شران مرقوم که شهر بطوایف مذکور
دران ایام مملو و مشحون بود از شهر دو ملی کیلوکهری می آمدند و بر سلطان جلال الدین هیبت
میکردند و جامه می یافتند و در اول جلوس جلالی شهریان از وضیع و شریف و لشکریان
حق حق و کروه کروه از شهر در کیلوکهری رفتند و در بار عام نظاره سلطان جلال الدین
کردندی و در سکت شدندی و حیران ماندندی و ایشان را تعجب میبود که خیلی خلجیان
چگونه بجای ترکان بر تخت نشیند و بادشاهی از اصل ترکان در اصل دیگر رود و سلطان

جلال الدین

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

جلال الدین را ضرورت شد که درون شهر در نرود و بطرف از الملک در کیلوکهری ساز دولت
کپر و ازین جهت فرمود تا قصر کیلوکهری را که سلطان مغیث الدین بنا کرده بود تمام کنند و بنقشهای بهار
و در مقابل کوشک در کنار آب جون باغی بی نظیر نهال کردند و سلطان جلال الدین و ملوک امرا
و اعوان و انصار خود را و صدور و اکابر شهر را فرمان داد تا در کیلوکهری خانها برآرند و عمارتها رفیع
کنند و بعضی بازاریان را از شهر بیارند و در کیلوکهری بازار معمور کردانند کیلوکهری را شهر نو نام برد
و حصاری از سنگ در غایت رفعت آنجا بنا فرمود و ملوک و امرا را الکها تعیین شد و عمارت حصار
قسمت کردند و بر حسب بکمود برآمد چنانکه در وصف حصار کیلوکهری امیر خسرو گفته است بیت
شها در شهر نو کردی حصاری ۞ که رفت از گنبدش گردون غباری ۞ و اگرچه عمارت کرد خانها
بزرگانزاده شهر یا زاد شوار نمود و لیکن چون سلطان همانجا سکونت ساخت در مدت نزدیک
جانب خانها برآمد و بازارها معمور گشت و بعد از جلوس سلطان جلال الدین در درون شهر دلگشا نرفت
و جنه گاه بگذشت و اعوان و انصار جلالی با قوت و شوکت شدند و مکارم اخلاق و عدل و احسان
و دین داری سلطان جلال الدین مثل هر یا نیز در دلها متمکن شد و تنفر و انقت کلی از میانه خاست و دلهای
خلق آناطوعاً و کرهاً ارادت و انقیاد طاعات و ولایات بلاد و ممالک در تصرف مخلصان ملک
و پسر مهتر سلطان جلال الدین ندا خانخانان و پسر میانگی را ارکلیخان و پسر کهتر را قدر خان خطاب
کردند و هر یکی را در ری و در کهی پدر آوردند و برادر سلطان را بعد ازین خطاب شد و عرض ممالک
مفوض گشت و سلطان علاء الدین و الغخان که هر دو برادران برادر زاده
سلطان بودند یکی امیر بزرگی شده دوم احکمی یافت و دو اوین بمخلصان دولت مستقیم
گشت و ملک قطب الدین علوی کیتلی و ملک احمد جب نائب باربک و ملک خورم و کیلدر و ملک
تاج الدین کوچی و برادر او ملک فخر الدین کوتوال و ملک کمال الدین ابو المعالی و ملک نصیر الدین

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

کهرامی و ملک نصرة صباح و ملک تاج الدین کهرامی و ملک سوبج ترغی و ملک امیر کلان و ملک
امیر علی و ملک آباجی و ملک سرمار و ملک فرید سریک بخته و تجاه ب یافته و کرم و سرد روزگار
چشیده و گرد و شن سلاطین و تقلب فلک دیده و بتدریج بمراتب بزرگ رسیده بودند و معتبر و
مشهور و نیکنام گشته و خلق در دولت ایشان خدمتکار و عوان ملک دولت بملازمت
شدند و شغل ... بر قطاعات بزرگ یافتند و وزارت بخواجه خطیر بهترین وزرا بود مفوض شد
کوتوالی شهر ملک الامرا فخر الدین کهرام و ضابط سالها بود مقرر داشتند خواص و عوام خلق را نگاه
دارش سپاه آمد و رو در گاه ملک بملوک و ... برو معارف شهر و حشم قدیم ایام ملکی
و مخلصان و معتمدان دولت درون شهر رفت و در دولتخانه فرود آمد و دو رکعت نماز شکرانه
بگذارد و بر تخت سلاطین ماضیه برفت و جلوس فرمود و دران حالت ملوک و امرای دولت را نزدیک تر
طلبید و بیانک بلند با ایشان گفت که مرا چه کوته شکر خدا تو انم گذارد که در پیش تخت جهانبانی
گاه سر بر زمین نهاده ام بای بران نهادم و بجای شاهی نشستم یاران من و خواجه تاشان من
و پسران من کی عمری با ایشان بر طریق دوستان و برادران زیسته ام دست بر کمر بستند
... ایستاده شدند این بگفت و از دولتخانه سوار شد و در کوشک نعل آمد و سم بر قراقدیم
از اسب فرود آمد و پیاده شد و ملک احمد نایب باربک که عمده ملک جلالی بود و حب و داغ
داشت دران محل که سلطان پیش در کوشک نعل از اسب فرود آمد و پیاده شد و پیش سلطان
عرضه داشت کرد که کوشک خداوندعالم است در و اخواجه افرود آید سلطان او را گفت کای
احمد کوشکی که بدر و جدم برآورده باشد و ملک ایشان بوده باشد آن کوشک ملک مرا زیبا
باشد و این کوشک سلطان پیش است و در ایام خانی برآورده است ملک فرزندان
و بندگان اوست و من بتقلب تصرف نمیکنم با راحمد چب عرضه داشت که مصالح ملک موروث و غیر

موروث

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

موروث بادشاهان گذشته برنیاید سلطان بار او را گفت که ای احمد آنچه تو می گوئی من هم
میدانم اما چه میگوئی که از برای مصلحت ملک چندگاه با جندیده روزه ما از پسلمانی بپردازیم
واعتقاد بر خلاف احکام شرع کنم و تو میدانی که کسی از اسلاف ما بادشاه نبوده است که
از نخوة و کبر بادشاهی نمیزیرت رسیده باشد و مرا این زمان همچنین وهم افتاد که سلطان جلال الدین
در درون این کوشک بر تخت نشسته است و بار داده و من پیش او می روم و من آن بادشاه را
درین کوشک بسیار خدمت کرده ام و مرا دل میزند و هیبت حشمت او هنوز از دل من نرفته است
و سلطان جلال الدین در درون کوشک پیاده میرفت و احمد چپ را که مایه تکبر و نخوت بود
مذکور میگفت و چون در درون کوشک لعل در آمد و در هر مقامی که سلطان غیاث الدین بلبن را
خدمت کرده بود و پیش او ایستاده شده بود دران مقامها از تعظیم و ادب او نشست از آن
مقامها منحرف شد و در خیمه ملوک خانه آمد و بنشست و پیش از انکه با کسی مکالمه و مجادله کند
بر دو کرفت زار زار بگریست و با ملوک در سخن در آمد و گفت که بادشاهی همه فریب و مکر است
و اگرچه بیرون نقش و نگار می نماید و لیکن درون زار زار است و خانه ایتمر کجن و ایتمر رخه از آن
خراب تر کرده شد که من از ترس انکه آیا ش ن مرا میکشند درین بلا افتادم و من سالها عمر
در امین و ملکی گذرانیده ام و همه وقت بیغم زیسته و راحتها کرفته و به پیری رسیده و این زمان
از روی تجربه می اندیشم که آنچنان بادشاهی که سلطان بلبن بود چهل سال در خانی و چهل سال با
ملک راند و آنچنان پسران شایسته و برادر زادکان نامور ارکان ملک بندکان
با چندان حشمت و عظمت که او داشت که هیچ هریکی از اعوان و انصار دولت ما را
بود و هیچ کدامی از شریکان و مخالفان و مزاحمان در ملک او نمانده است و سه سال
او تقل کرده و از زمان او درین جمع نکه میکنم تجربه خمار پس ازان جهانی بینم و از چندان کوه

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

ودبدبه وانبوهی پیش و نظر من نمی آید و ماکه جاکران او بودیم که میبیشتر شوه آنچنان ملوک
و امرا اعتبار یافته و هریکی را خیلخانان شده بر ما کردند و اعوان و انصار دولت کرد
و آنجنان با دشاهی قاهر و کامکاری و فراخ دانی و تجارب ملکی دیده با دشاهی ماند
از خانکه ماند و پرسید بر مالک جکونه خواهد ماند و بعد زندان من جلوه بمیراث خواهد رسید
برای این چند کاه سر و شعب نا بایسته و دیده و دانسته خود را و فرزندان خود را
داشتم بر سر این چند کاه ... کدام کونی پیش ملک میرسید پیک داد خود را و فرزندان خود را
و تبع خود را می باز داد و بر شرف هلاک می ... سلطان جلال الدین کلمات ندکور در حق ملوک
بکفت و چشم بر آب کرد و بعضی ملوک و امرای حاضر که بخته و کرم و پیر در تجربه یافته بودند
از استماع سخنان سلطان جلال الدین بکریستند و بعضی مدتعان و نو دولتان و جوانان را که
در آن مجلس حاضر بودند کلمات بخته و تجربه یافته سلطان جلال الدین دشوار مینمود و با یکدیکر
کفتند که سلطنت همه قهر که سطوت و دعوی انا و لاغیری است کار این مرد نیست این مرد
سلطان جلال الدین هم از اول کار با دشاهی سر انداخت و در رعایت اندیشی زوال ملک نیافتاد
بیاستها و سطوتها که از آن خون روان شود از این مرد چکونه خواهد آمد و بزرکان شهر
و صدور و معارف شهر که کلمات انصاف و محافظت از لب سلطان جلال الدین شنیدند
و همه تحسین کردند و در ملک او راغب شدند تحسین کردند و در ملک و معتقد و هواخواه ملک
جلال و سلطان جلال الدین در آخر آن روز که در درون شهر در آمده بود باز کشت و در کیلوکهری
آمد و منکه مولف تاریخ نام مرا و منزل آوردن ماجرای ندکور آنست که تا مطالعه کنندکان تاریخ
فیروز شاهی را از دین و دیانت و اسلام و اعتقاد و انصاف جلال الدین مبرهن کردد
که شهر هی از بزرکان و اشراف و اکابر و خاندانهای قدیم و خیلخانهای کهنه و قدم

کار آمده

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

کار آمده و بنیادی چنان مملو و مشحون بزر له بادشاه از هر پس سعه و مخالف شهریان
بدین کاه نتوانست که در شهر در آید و در پس ان جلوس جلال الدین کیلوکهری را تخت گاه ساخت
و در مصالح استقامت دار السلطنت و استعداد و تقویت اعوان و انصار ملک با قطاع
و حشم مشغول شد و در دوم سال جلوس پسر ملک جهجو برادر زاده سلطان بلبن
و خطبه بنام خود خوانانید و امیر علی پسر جاندار مولا زاده سلطان [illegible] اورا خان تخشی
و اقطاع او وه واشت با او شد و بعضی امرا و برکشیدگان بلبنی که در سمت سند و ستان اقطاع
داشتند بملک جهجو پیوستند و ملک [illegible] سلطان مغیث الدین خطاب کرد و در تمامی هندوستان
خطبه بنام خود خوانانید و بیاده بسیار جمع کرد و با سوار و بیاده هندوستان بغم و طن الکه
خلق شهریان مس خواهند شد و جتر بر گرفت و جانب حضرت دهلی لشکر کشید و در طلب ملک عم خود
جانب شهری آمد و بسیار شهر از سکان دهلی و خطط و قصبات حوالی که در خاندان بلبنی از بهر وجه
وسایل و منافع داشته رو جبر آمدن ملک جهجو شنیده از باطن یار شدند و با یکدیگر کشاده دیی التفات
میکفتند که مستحق ملک بلبنی و میراث دار الملک بلبنی ملک جهجو کشلیخان است که برادر زاده حقیقی ملک
بلبن است و خلجیان را در تخت گاه دهلی استحقاقی و نسبتی نیست هیچ خلجی وقتی بادشاه نبوده است
سلطان جلال الدین برفرزند سلطان تغلب کرده است و ملک ایشان فرو گرفته و سلطان جلال الدین
با اعوان و انصار خود و امرا از خلج که پشت او بودند و لشکر معتد که بر وفاداری ایشان اعتماد بود
از کیلوکهری بیرون آمدند و در مقابل ملک جهجو در سمت هندوستان روان شد و چون در حدود
رسید از کلیخان پسر میانکی خود را له و بهلوانان و صفدران لشکر عمده بود و معتد به لشکر آشنا
ب و امر ایک دلی را تخلص و نیکانه خود میدانست و سوار چیده و از موده را نامزد لشکر معتد به
کرد و خانخانان پسر مهتر را در دهلی نیابت غیبت خود گذاشت و از کلیخان با لشکر معتد به بعیاس

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

دوازده کروه پیش لشکر سلطانی میرفت و سلطان جلال الدین در بداون رسید از کلیخان با لشکر
مقدمه کلا همکه عمده کرد و ازین طرف لشکر ملک جهجو پیشتر آمد و در لشکر ملک جهجو اوتان و بایکان
هندوستانی مانند موروملخ گرد آمده بود و راوتان و بایکان معروف پیش قراری ایشان ملک
چیره تنبول برگرفته بودند و دعوی کرده که بر جسر سلطان جلال الدین خواهم زد و چون هر دو لشکر
مقابل شدند و لشکر مقدمه سلطان جلال الدین بر لشکر هندوستان تیراندازی کردند هندوستانیان
آب گرفته مست مزاج مخ دار نیزاب کجیه خوار که شوری و سعی میکردند دست و پا گم کردند
و شیران افگنان لشکر مقدمه سلطان جلال الدین بینداز نیام بکشیدند و بر لشکر ملک جهجو حمله کردند
و اثر آن در همه هندوستانیان آب گرفته که در نصف محاربه مقابل لشکر مقدمه ایستاده کرده بودند
بشکست و منهزم شدند و پشت دادند و جمعیت او تفرقه شد و ملک جهجو بر تخت و همدران نزدیکی
مواسی بود دران خزید و بعد چند روز مقدم ان مواسی او را بر سلطان جلال الدین نمودند و بعد انتهام
لشکر ملک جهجو امرا و مقربان و معروفان و راوتان و بایکان معروف که همه مایه آن شده بودند همه
اسیر لشکر مقدمه شدند و ازین کلیخان ایشانرا دو شاخه در گردن انداخته و بند کرده بر سلطان جلال الدین
و شما و سلطان جلال الدین با لشکر سلطانی همدران منزل رسیده بودند و همانا که موکب ظفر
فیروز شما هم ازین خبر که مقرب درگاه سلطان شده بود شنیده ام که چون ملک آمد
بلغاکی را بر سلطان جلال الدین آوردند سلطان را رعام داد و سلطان بر سریر نشسته بود و من نزدیک سلطان
ایستاده بودم که ملک علی سرجاندار و ملک الغی پسر ملک طرغی و ملک تاج دروله و ملک تاج دیگر امرای
بزرگ را دو شاخه در گردن انداخته و دستها کرده بر شتران سوار کرده و خاک لشکر بر سر و روی ایشان
نشسته و جامهای ایشانرا همه یکسان شده پیش سلطان درآوردند و خواستند تا ایشانرا
همچنان در تمام لشکر سلطانی نشهیر کنند و بگردانند چون دانگه نظر سلطان جلال الدین بر ایشان افتاد و

تشهیر

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

دستار جبه پیش چشم نهاد و ببانگ بلند گفت نه بس این چه میشود و در زمان فرمود تا امرا
معارف را از شتران فرود آوردند و شاخها از کمر ایشان بگشادند و ستهاکش
واز روی و پشت جامه ایشان خاک و گرد فرو آوردند و آنانکه میان اسپیران در عهد
بودند ایشان را از میان اسپیران جدا کردند و ایشان را خود کمی جدا
داشتند داران و جاندران سلطان بر ایشان زدند و سرها از ایشان بستدند و غلغله
وایشان را جاههای کسوت سلطانی بوشانیدند و بارگاه خاص رفت و مجلس
شراب آراستند و آن چند نفر ملوک را نشانده در مجلس شراب پیش خود طلبید و حریف
وایشان دور میخوردند و از خجالت سر فرو انداخته جانب زمین میدیدند و سخن نمیکردند
و سلطان با ایشان سخن میگفت و دل میداد و از برای تسکین خاطر ایشان میفرمود که شما را خواجگی
نکرده اید بلکه حلال خوارگی کرده اید که از جانب ولینعمت زاده خود بر من تیغ کشیده اید و بر
سلطان جلال الدین ارشاد و شفقت با آن امرای اسیر کشته میکرد و میگفت امرای خلج را
خویش بخدمت آمده و بایکدیگر میگفتند که سلطان جلال الدین بادشاهی کردن نمیداند و بلغاکان شیشه را
حریف شراب میکند و ملک احمد جب که مهم صاحب رای و مهم نایب امیر حاجب و مهم قرابت
سلطان بود همدران روز که سلطان بلغاکیان را در مجلس شراب حریف کرد و نوازش فرمود
با سلطان گفت که بادشاه را با جهانداری رای باید کرد و رسوم جهانداران را اتباع باید نمود و با هم
بدان ملکی که سالها بدان گذرانیده است قناعت باید فرمود و در باب این ملک
عالم چندین نوازش فرموده و حریف شراب گردانیده و بندهای ایشان فرو آورده اسیران
سلطانی که همه سیاست کردنی بودند از او کرد و ملک جهجو را که چندین مهم هندوستان خطبه او
خواندند و سکه بنام او زدند بر محافه سوار کرد و در ملتان فرستاد و فرمود که آنجا او را در خانه

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بحرمت نگاه داشتند و هر چه بطلبد از شراب و میوه و طعام و جامه بر سیاستند و هر گاه در
حرم ملکی چه حد جرمهاست سیاستی نشد بعد ازین چگونه باشد که دیگران بلغاک نکنند و فتنه
نه بندارند و از کدام سیاست بادشاه مردمان غیرت و عبرت گیرند و سلطان بدین گونه
وهیبت او خداوند عالم فراموش نمیشود و در جنین بلغاکیان جزو هما ملکی تا چه حد سیاست کرده
و چه خون ریزیها کنانید اگر ما بدست ایشان می افتادیم ایشان نام و نشان جلیجانی در ملک
هند و ستان رها نکردندی سلطان جلال الدین ملک احمد چپ را گفت که ای احمد آنچه تو میگوئی
من هم میدانم و سیاسات بادشاهان در بلغاکها من پیش از تو دیده ام لیکن چه کنم من
مسلمانی پیر شدم و خونهای مسلمانان ریختن عادت ندارم و عمر من از هفتاد سال گذشته است
درین مدت حج اکبر انگشته ام و در پیران سال از برای بقای ملک چند گاه که تو
دیگران مانده و نه بس ماخواهد ماند چه کنم مسلمانی را و احکام شریعت را پشت دست زدن
که مسلمانی را بی دریغ کردن زنند و امروز بهر طریق که هست بگذر و فردای قیامت جواب من
خدای تعالی چه باشد و اگر ما بدست ایشان می افتادیم و ایشان ما را بکشتندی و مسلمانی را
پشت دادندی جواب قیامت من نزدیک ایشان طلب نندی و از کشتن مسلمانان
در دوزخ میرفتند و اکنون حق تعالی ما را بر ایشان ظفر داد شکر ظفر آسمانی آن باشد که
آزاد کنیم نه آنکه ایشان را بکشیم فاما آنکه تو در صلاح ملکی سخنی میگوئی در ان هیچ شبهت نیست که
رای جهاندیدی قهرمان جهاران آن اقتضا کند که تو میگوئی که هیچ بلغاکی را بروی زمین
نباید گذاشت من بعد هفتاد سال در مسلمانی پیر شدم ازین اعراض نمیتوانم کرد و خود را
وجباری نمیتوانم ساخت در باب ملوک و امرای که اسیر گشته اند اندیشه کردم و جان
جان ایشان نکردم و در جنین بلغاکی ایشان را نکشتم ایشان هم آدمی اند و سالها میان مسلمانی

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

از خدا و خلق شرم نخواهند داشت جنبانید ... ایشان ممنون جان من شوند بعد ازین قصد
ملک من نکنند و بلغاکی پیدا نیارند و بعد جواب دادن سوال احمد جب سلطان اورا گفت ای احمد در
گریبان خود کن بیندیش تا کیانیم و از ما بادشاه که بوده و در سالها گذشته من برادر مهتر ملک
شهاب بدین ... و برادران بزرگتری سلطان بلبن کرده ایم و حق نعمت او در گردن ما
بسیارست چه انصاف باشد ملک ایشان فرو گیریم و همه اعوان و انصار و امرا و پیشکاران
ایشان را سیاست کنیم و سلطان گفت ای احمد تو ... یافته دولت شده و سهلت کرده از
عمر تو چند سال گذشته است اما بدر تو قرا ... دیک من بوده و دیده بود که این ملوک که من از
ایشان دوشاخها فرود آورده ایم و در مجلس خود حریف شراب کردم در عهد سلطان بلبن
چه بزرگ بوده اند و تا چه حد کروفر داشته و ما مرده برادر و پسرای سلطان بلبن در ازدهی آن
می بودیم که ملک امیر علی سرجاندار وقتی سلام ما را علیک گوید و بعضی ازین امرا که من ایشان را
نوازش کردم ما را در عهد سلطان بلبن و سلطان مغزالدین بارها در خانهای خود میهمان طلبیده
اند و ایشان از دوستی و برادری در خانهای ما میهمان آمدند و یکجا شرابها خورده ایم و دو قبا
گرفته ایم و قمار باخته ایم این زمان که ایشان را بند و زنجیر کرده پیش من آورده اند و خانه
در چنین جباران و قهاران که ترس خدا از دل ایشان برگردد باشد بغرما یم تا همه را گردن زنند
و من مردی مسلمانم و در مسلمانی بزرگ شده و در مسلمانی گذرانیده ام مسلمانرا نتوانم
و قهاری و جباری و بی شرمی نتوانم کرد و هر کرا از پسران من و از شما که برادر
مینید آرزوی بادشاهی و تمنای ... ری و جباریست من ترک میکنیم مرا در اباد شاهی
کردن جول کن و خونهای ناحق بریزد من در ملتان میرودم چنانچه شیر خان با مغلان جهاد
میکرد و جواب ایشان میگفت من هم همچنان جهاد خواهم کرد و جواب ایشان خواهم گفت

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وبخواهم گذاشت مغل را که در ولایت مسلمانان درآیند اگر بادشاهی کردن بی ریختن
خون مسلمانان میسر نمیشود مرا طاقت خون ریختن مسلمانان نیست که هرگز نبوده است مرا بادشاهی
ترک همی آرم طاقت خشم خدا ندارم و سلطان جلال الدین بوقت مراجعت از بداون بعد فراغ
فتنه ملک جهجو سلطان علاء الدین را که برادرزاده و داماد و پرورده سلطان جلال الدین بود
انقطاع کرد و از وی بجا فرستاد و هم در اول سال سلطان علاء الدین منقطع گردانید و رفت
بسی کارداران و متربانش را که جهجو که مایه فتنه ملک جهجو شده بودند سلطان جلال الدین
ایشان را آزاد کرد و جاگیر سلطان علاء الدین شدند و پیش او درخور کردند و هم در سال اول
از بلغاکیان و مشطهان در دماغ سلطان علاء الدین نشاندند که در کره لشکر بسیار مستعد
و مرتب میتوان کرد و ممکن است که از کره دهلی بدست آید زر همی باید که اگر بر ملک جهجو زر بودی
ملک دهلی بدست او آمدی و اگر از جائی زر فاخر بدست آید ملک دهلی گرفتن آسانست
سلطان علاء الدین آزرده خوش نگشت و هم سلطان جلال الدین و از دست زن خود بود و میخواست
سر برزند طرفی برود از گفتنها و شطهای بلغاکیان دماغ ملک برپسر او پیچید گردانید
از اول سال که کره اقطاع یافت و نبال آن شد که جائی دور دست برود و در بسیار بیارد
و شب و روز از سیاقان و جهاندیدگان تفحص اقالیم اطراف میکرد و چون سلطان جلال الدین
مظفر و منصور از بداون بازگشت و در کیلوکهری قبها بستند و بعد فراغ هم خصم گرفتن ملک
و وارث ملک بود سلطان جلال الدین کارهای جهاندارا جنان بپرداخت میدانست که
مورچه از رعایا ربلاد ممالک او آزرده نمیشد و لیکن ملوک و وزرا و امرا و معتبران
و اکابر بر صدر و عهد را و گفتند نعمت میگفتند که سلطان جلال الدین مرد جهاندار نیست
و از سطوت و قهر بادشاهی نیاید و او عمر در عیش و ذوق و راحت گذرانیده است و کار او

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

پیشه او جهاد با مغل است ازو محاربه و مقا[تلان] لان خوب آید و چه در شجاعت صف شکن
... ناک است فاما ملک رانی و جهانبانی کردن نمیداند و اعوان و انصار و کاردان
او همه دانا و بخته و کارکذرانند ملک جلالی مضبوط شده است ولیکن او این کار
مجلس بزرکان عصر جلالی ... ین میکفتند که دو چیز بهبود جهانداری بادشاهان شرط است
رسلطان جلال الدین آن سر و صفت نیست و هر کاه که آن دو صفت در و نبود جهانداری
ازو چکونه ببرد اخت رسید یکی ازان دو چیز که بی آن جهانداری و بادشاهی میسر نرود
فاخراست و عطا یا برون از قیاس است که آن در ... ی مملکت و استمالت امور مملکت
اخراجات کارخانها و سپاه بر مصارف دیکر معهود و معتاد بادشاهی شده است و دوم چیزکه
معهود ملک رانی و جهانبانی بادشاهان شده است قهر و سطوت و سیاست که ازانها
دفع میشوند و متمردان مطیع میکردند و بی آن نفاذ امر بادشاهی که پ[ایه] ملک و ازان
دست نمیدهد و رعب بادشاه در دلها رعیت متنفش نمیکرد و بهر دو وصف مذکور
جلال الدین نمی نماید که سلطان جلال الدین مردیست نه خونخوار می دریغ که خلق را ازان جهت
آزو تواند کرد و انعامهای بادشاهان بود تواند داد و نه قهر و سطوت را
کار می تواند کذارد و بارها پیش سلطان دزدان را می آوردند سلطان جلال الدین ایشان را
سوکند میدهد که بعد ازین دزدی نخواهی کرد رها میکند و باز جمع میکوید که من آدمی را
که بسیه پیش من آرند نتوانم کشت اما در جنک خونریزی توانم کرد مرا از کشتن آدمی شرار
می آید که کسی باید که طفل شیرخ[وار] بیار آید و بیست سال بر و بکذرد تا او مرد شود چکونه
و ... باشد که دل او برند و آدمیانرا بجو ترب و تره بدروند و باجا کیری کنند و نکشند
که که سلطان جلال الدین بادشاهی است که اخراجات بکارخانها تنکی آید و از علف دادن

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

فیلان بیفرماید که مرا فیلان چه کار می آیند چه مرد باشد که از قوت فیلان خوف کند و در وقت
سلطان جلال الدین بسیار ترکان در شهر گرفتار شدند و شخصی هم از میان هزار یکرا
گذاردند سلطان جلال الدین یکی را از ان ترکان نکشت و هر همه ترکانرا فرمود تا بر گشته سوار
کنند و فرو دست برند و در پرحد زمین رها کنند تا آن ترکان بضرورت
در اقلیم لکهنوتی افتند و باز درین دیار نیایند و مقصود از ایراد قصه مذکور آنست که
کشتن و بر انداختن و بمصادره و مکابره زر ستدن و ملک و اسباب مسلمانان سلب
کردن و بر آورده خود را باز بر زمین زدن و ما در باب هیچ هوا خواهی و مخلصی و بنده
جاکری که حق ثابت کرده باشد ایزائی و جفائی و بی آبی و مذلتی روا داشتن در طبیعت
سلطان جلال الدین پسندیده نشده بود و بسیار شیر خواران و غافل و ناحق شناسان ناسپاس
قدر سلامتی آنجنان پادشاه نمیدانستند و از سر آزردگی و بوالعجبی و ناحق شناسی و کافر
نعمتی هر چه بر زبان میگذشت او را میگفتند و عیب میکردند و از وفور حلم و کرم سلطان جلال الدین
در پوستکان خود را سیاستی و جفائی نکردی بعضی امرای ناخدا ترس او سر انتظار کرده
کنان نعمت در مجلس شراب از برای کشتن سلطان جلال الدین سوگندها کردند و هر چه
بزبان ایشان آمدی گفتندی آن پسلطان رسیدی کی بر شکنان داوی و کی گفتی که مستکه در
حالت مستی یاوه‌های بسیار میگویند و ناز ها مینمایند در مجلس شراب پیش من میارید
و همدران ایام روزی در خانه ملک تاج الدین کوچی که امرای بزرگ بود لایق پادشاهی
ساخته بودند و امرا را دران مجلس میهمان طلبیده و چون حاضران مست شده بودند
بر پسر ایشان برفت ملک تاج الدین را گفتند که لایق پادشاهی توئی سلطان جلال الدین
نیست و بعضی از ستان گفتند که خلجیان لایق پادشاهی نباشند و اگر خلجی را بپادشاهی

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

احمد چب است نه سلطان جلال الدین و مثل و مانند این کلمات مذکور دران مجلس بسیار میگفتند
و ژاژها میخایند و همه امراء حاضر دران مجلس با ملک تاج الدین کوچی بیاد شاهی بیعت کردند
و دران حالت یکی از نوکالان او را عاقبت گفت که من سلطان جلال الدین را یک نیم شکار بیک
خواهم کرد و دیگری ازان بی سعادتان دانوغت از سرمستی تیغ بردست گرفت و گفت که
بدین تیغ سر سلطان جلال الدین را بچوگان خواهم برید و کلمات خوش و بی عاقبتی دران روز
بسیار بزبان ایشان رفت و آن جمله میگفت و مشرح بسمع سلطان رسید و سلطان بیش
ازان هم محادثه مجالس ملوک درین باب می شنید و بر سخنها میکرد و بر روی کوچیان
پیدا نمی آورد و دران روز که در مجالس ملک تاج الدین مبالغت بسیار رفت و آن همه
بسلطان رسانیدند سلطان طاقت نیاورد و همه بخاستند طاقت نیاورد و سلطان
همه را پیش خود طلبید و در مقام عتاب بایستاند و با هریکی عتاب میکرد و زنخی
میگفت و همه ان گمان می بردند تا این امرا را چه خواهد کرد و آخر مجلس سلطان تیغ
شده و تیغی در پیش داشت و آن تیغ را از نیام بکشید و جانب آن امرا انداخته و گفت
مردکان مست شده در میان خود لافها میزنید و میگوئید که تیر خواهم زد و چنین تیغ
کذار در میان شما کدام مردست که این تیغ بردست گیرد و آن شکار را بر من زند آنگه
که می آید دران کوه و ملک نصرت صباح که ملکی بس طریق و سر دو تدار بود و دران مجلس او هم
وکلمات نافرجام بسیار گفته او سلطان را جواب گفت که خداوند عالم می داند که مستان
حالت مستی ژاژها میخایند و جهد و خداوندی ما تراکه ما را همچو فرزندان می پروری نخواهم
و با دشمنی دیگر از تو حلیم و کریم تر خواهم یافت و یا تو ما را از سبب ژاژ خائیدن آن و
کردن و ناکردن ما کردن خواهی زد و همچو ما بندگان و ملکان و ملک زادگان دیگر خواهی

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وسلطان محمد ران حالت که شراب میخورد مرا را عتاب میکرد از جواب متحیر میرملک نصرت
صباح
صباح چشم پر آب کرد و آنچنان کناهی که کاز نجان داشت ازان امرا عفو فرمود و بعضی
را بیاله از دست خود داد و حریف مجلس کرد و امرای بدکوی و بداندیش کرا را
خدا و وسکالی پیش طلبیده بود تا ایشان را بر سر اقطاعهای که دارند روانه و
ایشان را فرمان رسانند که یکسان بر سر اقطاعهای خود باشند و در شهر نیایند و با
جلال الدین با آن امرا بدکوی و بداندیش که در مجلس شراب هرچه از زبان آن ناقرجام
بیرون آمدی در باب سلطان گفتندی فرمود که شما در شراب خود نها هیچ نمیدانید که
از زبان شما چه بیرون می آید و از زبان خویش باک نمیدانند که آنچه شما دران مجلس
میگوئید اگر بادشاه دیگر گفته باشد دیر بودی که سرهای شما همچو ترب و تره بدر انداختی
فاما من فرمودی مسلمانم و بادشاهی و جباری و قهاری نمیکنم و کشتن و بر انداختن در
طبیعت من نیاورده اند و آزار همچو شما بزرگان باک هم نمیدارم شما که شکاری در شکار
نتوانید انداخت جز لوندی و شب و روز شراب خوردن و شاهد بازی کردن و بی
ادبی و کلمات زیانکار گفتن کاری ندارند شما را آن دل و زهره کجاست که با من تیغ بدست
آیند که اگر من تیغ بکشم در وقت نفیر همچو شما مردکان پیش کرده جدا نم و من بر سر میدان
تنها سواری می ایستم شما همه که سخنان فضول میگوئید که همچنین کنیم و همچو با سلطان
جهل و خبار باره سلاح بسته با من در آیند بینم که من با شما چه خواهم کرد و شما با من چه خواهید
ای خاکپاران شما مرا سرته میخوانید و میگوئید که با دشاهی کردن نمیدانند شایا ریا دشاهی
نیست که چه گویند همین زمان بغریایم تا هر همه را پیش داخول برنده و ذره ذره کنند که ایزد
کشتن و بر انداختن است از من نمی آید و من هرگز نخواهم کرد و منم که روزی سیپاره قرآن
و هیچ

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

و پنج وقت نماز بگذارم و من کوینده لا اله الا الله محمد رسول الله بگفتن کلمه باندیشه معنوی
جگه نه گذشم که در شریعت پیغامبر ما جز کشنده را و مرتد را و آنکه با وجود زن خود با دیگر
زنا کند دیگر براکشتن نیامده است و گویم که شما از من نمی ترسید و از کلمات پریشان گفتن باز
نمی مانید آزار کلیخا پسر میانکی منی ترسید و نمیدانید که او چه درشت که آنچه شما میکنید و میشنوید
نشنود شما را زنده نگذارد و صد ناکردنی با شما بکند و اگر من صد بار منع کنم و منع من نشنود
و با جندان مکارم اخلاق بود سلطان جلال الدین بود رسمی و عادتی دیگر در غایت بسندیده
و زیبائی داشت با ملوک و امرا و کبار ایشان و برادر زادگان خود بندگفتی و بندنبرد
و هرگز ایشان را در جزا یم ایشان لت و چوب و بند و زنجیر و حبس نفرمودی و یاد کردم
بر ایشان روا نداشتی همچو مادر و پدر مهربان که فرزندان عزیز خود را ببرو رند همچنان
و برادر زادگان خود را ببروردی و اکابر اعوان و انصار و نزدیکان خود برگزیدی و ثقت
شدی ایشان را از پسر میانکی خود که وقت فراج بود بتر سانیدی و در عهد ملکی و عنفوان
خود هیچ یکی را از برادر زادگان خود نه مصادره و مکابره کردو نه اقطاع
و نه از شغل معزول فرمود و سلطان جلال الدین بگفتی که مرا شرم می آید که یکی را اقطاعی
داده باشم و از ان خود کرده و باز او را معزول کنم و اقطاع او بستانم و بر نجانم و اگر
من در پیوستگان خویش بد کنم دیگری بر من جگونه اعتماد کند و از انکه ملوک و امرا و کبار
داران و سایر مردمان قدر سلطان جلال الدین ندانستند و حق او و حق نعمت او
و آنچنان نعمتی را شکر نکفتند بلکه بکفران او را تعییب میکردند و بد میگفتند که او
و جهانبانی کردن نمیداند و حق تعالی همه بدست علاء الدین و خوی زفت و فراج درشت او
کرفتار کرد که آثار آن ملوک و امرا و بزرگان و کاردران بر روی زمین نگذاشت

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

از مشاهده حکایات خلق باکیزه سلطان جلال الدین یکی اینست در ایامی که سلطان جلال الدین
شرجابندار سلطان ابن بود کیتهل اقطاع یافت و نایب سامانه شد و در سامانه رفت با لشکر
از دیوان سلطان جلال الدین در دیه مولانا سراج الدین ساوی که از شعراء معروف سامانه
بود خراج برگرفتند و برنسب دیه داران دیگر زیادتی کردند و مولانا سراج الدین مذکور
در مدح سلطان جلال الدین مذکور کفت و هم از دیوان او در پیش او استغاثتی کرد و انکه
سلطان جلال الدین در کار او غفلت ورزیده و دیوان خود را از ایزای او منع نکرد مولانا
سراج الدین ساوی از رنجشی که بدو رسید متالم شد و خلجی نامه برداخت و سلطان جلال الدین
را در ان خلجی نامه هجو کرد و بد کفت و مبالغت نمود و آن خلجی نامه که هجو سلطان جلال الدین
مشحون بود هم در ایام نیابت او بدو رسید و سراج الدین را معلوم شد که سلطان جلال الدین
انتقام شده است بترسید و ترک سامانه داد و بطرفی دیکر رفت و همدران ایام که
سلطان جلال الدین نایب سامانه و مقطع کیتهل بود دهی از دیهای مندا سر ان کیتهل را
نهب کرد و در او ان زد و کیر نهب مندا هری با سلطان به تیغ در آمد و بزوی سلطان
زخم انداخت چنانکه تا آخر از زخم تیغ آن مندا هر بر روی سلطان نموده شدی وچون
سلطان بازکشته شد و سالی از بادشاهی او برامد مولانا سراج الدین ساوی که سلطان را
در ایام نیابت سامانه هجو کرده بود و این مندا هر کیتهل که بر روی سلطان جلال الدین
زخم تیغ زده بود خانهای خود را وداع کردند و دادو ستدی که با خلق داشتند
آخر رسانیدند و بر ثبت کشانیدن خود پیش و احوال آمدند و شتابان در کوچ خود انداخته
پیش در ایستاده شدند سلطان جلال الدین را از کیفیت آمدن و منتظر سیاست ایشان
خبر کردند سلطان در زمان نهرد و کس را پیش خود طلبید و در پیش مولانا سراج الدین ساوی

ایستاده

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

ایستاده شد و او را در کنار گرفت و جامه و انعام داد و نشستن فرمود و در خیل خاص گردانید و دیه او را بر وی سلم داشت و یکی دیگر بوجه انعام با آن ضم کرد و مثال داد تا فرمود تا در زمان بنویسند و بدست الاغ بر فرزندان او در سامانه فرستند و آن منداهر مجرم را پیش خود طلبید و نیواخت و خلعت و انعام داد و با حاضران مجلس گفت که من نزدیک در حرب و حمله در نصب با چندین کسان تیغ کرده ام اینچنین مردی که این منداهر است من نگیر یا ندیده ام و آن منداهر را یک لک چتل مواجب تعیین کرد و فرمود تا او را وکیلدر باشد میان دیاران معارف رسم داین منداهر را در اسلام پیش تخت بگذارند و از استماع ماجرای مذکور کابر و معارف و اهل سلطانزاد عاکردند و حکایت عفو او بر روی روزگار باقی ماند و بایت نوشتن تاریخ شد

دیگر از مشاهیر معاملات صدق سلطان جلال الدین آنست که سلطان جلال الدین را در ایام پادشاهی در خاطر گذشت که در محل جهاد کرده خطبها روز جمعه المجاهد فی سبیل الله بخوانند بر محل بود و سلطان جهان مادر فرزندان گفت که چون قضاة و صدور شهر بتهنیت کار خیر و مبارک بادشاهی پیش آیند تو از من ملک جهان برایشان ازمنه درخواست کنید که مرا در خطبها المجاهد فی سبیل الله خوانند و بقضاء الله بعد ران تردیکی کار خیر قدر خان با دختر سلطان مغیث الدین اتفاق افتاد و صدور بزرگان حضرت بمبارکباد کار خیر شاهزاده پیش در حرم آمدند و شرط تهنیت بجای آوردند ملکه جهان چنانچه سلطان او را برا کرده بود و بر صدور بدیع پیغام فرستاد که شما را پیش سلطان التماس کنید تا او بفرماید که در خطبه المجاهد فی سبیل الله خوانند صدور شهر پیغام ملکه جهان را بسندیدند و گفتند که در همه وجوه واجب و لازم است خواندن آید که اینچنین بادشاهی را که سالها با مغل تیغ زده است بر بالا منابر المجاهد فی سبیل الله

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وجون صدور واکابر بشهر وذخره ما بسا کبا د سلطان آمدند و شرف دستبوس
یافتند قاضی فخرالدین ناطله که علامه عصر خویش بود متضمن مطلوب و مناسب مقصود
سلطان بالتماس صدور واکابر حاضر آمد نزفصلی مشبع بخواند واز زبان حاضران التماس
کرد که سلطانرا در روز جمعه بالای منبر بالمجاهدی سبیل الله خواننده سلطان جلال الدین بخ
فضل شنید دریافت که ملک جهان درین باب ایشانرا پیغام کرده است سلطان چشم
پرآب کرد وصدور راگفت که مرا در محمود اعنی ملک جهانرا گفته بودم که درین باب برشما پیغام
فرستد تا شما درین معنی از من التماس کنید و بعد آن هم دران سه جهار روز اندیشه کردم
مرا یاد نیامد که هرگز وقتی در عمر خویش فی شایبه طمع و طلب وصیتی الله و فی سبیل الله بخ
زده ام و تیری طرف دشمنان خدا فرستاده ام و جهادی از برای خدا کرده ام ازین روز
که گروه بودم همدران ایام مبتلا شدم و پشیمان گشتم که هرگز مقاتله که با مغل کرده ام از
برای صبت صفت و خودنمائی کرده ام و مطلوب من درین محاربه نام و رئی و ذخره و زادی
بود دات و بالکه دشمنرا دران محاربه از خود دفع کرده ام فاما حکمی که بجهت اعلاء کلمه
حق جهاد کند و تمنای شهادت متضمن آن بود همچنان جهاد نکرده ام و هرچند صدور درین
باب پیش سلطان جهد کردند و مبالغت نمودند سلطان روا نداشت که او را در خطبها
المجاهدی سبیل الله خوانند و صدق معاملات ظاهر و باطن سلطان هم ازین معنی روشن
میشود و سلطان جلال الدین پادشاهی هنرشناس و هنرپرور بود و طبع موزون
و توانستی که دوبیتی و غزلی بگوید و کدام برهان براطافت طبع و شناخت هنر اورو
بود که امیر خسرو که سرد فتر شعرا بود هم دران ایام که سلطان جلال الدین عرض ممالک
بود بنواخت و بصد نوازش
داشت برخود برد و هزار رود بیت تنگه نواب

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بدر امیر چپرو امیر خسرو مقرر فرمود و اسب و جامه و انعام خاصه خود داد و چون سماع
رشید را امیر چپرو از مقربان درگاه او شد و شغل مصحف داری فرمود و جامه که ملوک
کبار یافتند امیر چپرو و همچنان جامه تا مگر بند سعید یافتی و ملک سعد الدین منطقی را که در مجلس
شکرستانی بود از جامه بلا من قلندری پیرون آورد و خیل الله اکبر آیند و نیابت
و حشم و خرم و طبل و علم و اقطاع داد و چنین خلق و مزاج معتدل او دل
سلطان جلال الدین بود که مجلس عیش جهان بحریفان بی بدل و ندیمان بی نظیر و ساقیان
سرو قد و خوبان بناگوش و مطربان جان نواز را استند که آنجنان نگردد هشت تو
آراست و از نهایت چنین خلق و لطف طبع سلطان در مجلس شراب ترک بحوت بادشاهی
و بادشاهی دادی و حریفان را فرمودی تا جامها در سر افروآرند و موزها بکشند و با
بنوشند بحاطر جمع بنشینند و حریفان مجلس سلطان با یکدیگر بی هشت و هر سر آمده و لطیفه
گفتندی و سلطان با بعضی حریفان نرد و شطرنج و گوره باختن و حریفان قهار در
سلطان محابا نکردندی و مناومت را کار نفرمودندی و از تغیر مزاج سلطان حذر
در غیر مجلس یمن بودندی و خوف و هراس کشتن و بستن نه حریفان را نیز حریفان
دیگر را اصلا در میان نبودی و حریفان مجلس سلطان ملک تاج الدین کوچی و ملک
فخر الدین کوچی و ملک غر الدین غوری و ملک قرمیک و ملک نصرت و ملک احمد
و ملک کمال الدین ابو المعالی و ملک نصیر الدین کهرامی و ملک سعد الدین منطقی بود
و مثل و مانند ملوک مذکور که هریک در لطافت و ظرافت طاق بودند در مجلس سلطان
شراب خوردندی و حریفی کردندی و هریکی از حلیان سلطان در مجلس آمدی و لطیفه
گوئی و شیرینی کلام و دانش سخن بنظیر خود نداشتندی و در رزم و نرم یگانه بودندی و بعد

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بمجو ایشان دیگری در نظر نیاند و ندیمان مجلس سلطان تاج الدین عراقی و امیر خسرو موید
جلجری و بسر ایک دعاگو و موید دیوانه و صدر عالم و امیر ارسلان کلای و افتخار یاتاج و
خطیب که در انشا سخن و دانش سخن و علم تاریخ و آداب ملوک مثل ایشان دیگری نبود
و غزل خوانان مجلس سلطان امیر خاصه و حمید اب بودند و مرو و زامیر خسرو غزلهای نو
دران مجلس آوردی و سلطان شیفته غزلهای امیر خسرو شده بود و امیر سرور انعام بسیار
دادی و ساقیان مجلس سلطان پسران همچان و نظام خریطه دار و یلدر ساقی بودند و
و نازو کرشمه داشتند که مرزاهدی و منعبدی که نظر در روی ایشان کردی زنار در میان
بستی و مصلا را بوریای خمارخانه ساختی و سوی خمار ان بر سر کشیدی و در عشر ان
دلان تو به شکن فضیحت و رسوائی و از مطربان مجلس سلطان شاه محمد جنکی چنگ زدی
و دختر قفاعی و نصرت خاتو حرود گفتندی که او از ساده و ماده او
آمدی و هوش از سامعان برفتی و دلها بطپیدی و جانها در نوا بر شدی و دختر خاصه و نصرت
پیچی مهرو رکه از نهایت حسن و غایت ننگ و شنگ از هر جائی که میدیدی و
هر غمزه که میزدندی کان نمک میریختند در مجلس سلطان باکوفتندی و سر که در باکوفتن و گرد
نازکردن در ایشان بدیدی خواستی که جان خود را بر ایشان نثار کند و تا زید چشم از زیبای
ایشان بر نداشتی و مجلس سلطان مجلس بود که آنجنان جز بخواب نتوان دید و امیر خسرو که ملک
الشعرا بود در مجلس سلطان هر روز در وصف جمال ساده پسران نامرد در چین و گرد
امردان جهار لبرد و در دل ربودن نوخطان شکاری اندازد و در جان نوازی دل ربایی
یا زغزلهای تازه تر آوردی و در حالت نوشانوش را ز ساقیان و زفت گرفتن و بیدی
کردن امردان و سرود گفتن و نازکردن و هوشان و باکوفتن و انگنه کردن سیمین بران غزلهای امیر

خواندی.

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بخواندی و در چنین مجلسی که از مجالس دنیا نتوان گفت و نتوان دانست بی دلان جایگاه
او شد و خوب طبعان بهشت برین را مشاهده کردند و نازک مزاجان بهجت بینی
و دران مجلس که حوران را در رشک افگند و پریان را خاکروبی فرمایند مرگ نه مست شود بیخود بود
و مرگ نه دیوانه کرد و سنگ و سنگدلان باشد و من پیر زال گمراه که در تیه ناکامی متحیر گشته ام و نفس
و می مانده ام در زمانی وصف مجلس مذکوری نوشتم که بیاد آن جوانان جان نواز وان
مه پیکران مایه ناز که بعضی از ایشان را و ناز و کرشمه ایشان را دیده بودم و پیرو دو
شنیده و با کوفتن ایشان مشاهده کرده ز. رسیدم و تکه بر همان درپیشانی لعنت و دو
خود را سیه کنم و در تغریت و مصیبت آن شاهان جهان حسن و آن آفتابان آسمان جانی
مه کوچه و بازار افتم و فضیحت و رسوا شوم و بعد شصت سال از فقدان ایشان نوحه
کنان و جامه د. ن و سر و ریش کنان بروم و در زیر پای کور ایشان جان دهم و
برمتاوصه. هزار وای بر من نه در کار دینی رسیدم و نه از دنیا چنانچه باید و شاید و
طبع لطیف و مزاج نفیس بود برخورداری کرفتم و دریں ایام که پیر و کوز و جای مانده
نوا و بیچاره شده ام جز حسرت نمیخورم و بارها ابیات مذکور برحسب مشاهده رو
خود میخواندم نه کافرم نه مسلمان نه دل بدست نه دینم خدای بر دل من دارد
که چنینم نه راستم با بیدی نه واقفم بنجاتی هزار جای خلل یافت و الی یقینم
کجا روم و چه کنم حال خویشتن بکه گویم نه راه رفتن دارم نه روی آنکه نشینم
مثال سینه مورست شرق و غرب جهانم نسبان حلقه تنگست آسمان و زمینم مگر خدای
کند یاد دری ز رحمت خویشم که سخت عاجز و بیچاره و غمگین و خسته نیم و باز آمدم
در بیان مکارم اخلاق جلالی که آنچه در وصف محمد ... ی بدل او نوشتم برمثالی قانع

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

و دلیلی واضح بر لطافت طبع و مکارم اخلاق و حسن معاشرت و لطافت محاورت
و فضایل فراوانی او غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و در اثر جلالی که مجمع اکابر و ذوی فنون
عالم بودند جند ملک بعلو همم آراسته بودند چنانکه ملک قطب الدین علوی کیتهلی و
تاج الدین کهرامی و ملک موید جاجرمی و ملک سعد امیر محرر و خواجه جلال الدین امیر حاجب و وزیر
و مولانا جلال الدین هبکری مستوفی که هریکی از ملکان مذکور دو صد فرمان دهی و سند اشتغال
خطیر ممکن بودند و در زمانی که در دواین امرت ستندی بوقت حکم و غیر حکم سخن نامسموع
از زبان ایشان بیرون نیامدی و در عصر آن پادشاه مجال نبودی که فرمان دهان بمکابره
یا جلق معاملت ورزیدی و اگر کسی غیر احکام شریعت و معاملت با مردم آن زمانه پیش
آمدی انگشت مطعون مردمان شدی و لا اعتبار گشتی و در عهد جلالی جند ملک با وصاف جمیل و
بزرگی و علو همت و شرف ذات موصوف بودند و یکی از آن ملوکان ملک قطب الدین علوی
کیتهلی که نایب ملک شده بود متنی پیش عالی و کرمی پیش وافر داشت و با مردم اخلاقی زندگانی
می ورزید که اگر در جهان جانی بخیالی خلاف معاملات و ورزیدن کسی را میسر نشود و از علو همتی
بدان مجبور بود در جهان ایامی زر نخته و نقره خام بمردمان کمتر بودی و دلک آدمی را موازنه
چندلک تنکه در کار خیر پیوسته بزرگ خرج کردو در روز عقد عذاب تنک بسته بداد و مقرر
کلاه و قبا پوشانیده و تمامی عمر او در مباشرت خیرات و مبرات بود و ملکی از نوادر ملوک
در عصر ملک احمد حب نایب امیر حاجب بود در رای صواب ملکی و اندیشه داشت امور
جهانبانی بنظر خود نداشت و آنچه در مصالح ملکی باید و شاید و برداخت امور جهانبانی
بهمنان واجب و لازم آید در خاطر جهان نمای او جلوه میکرد و در فرو شدن و سختی
و درشتی تیز ضرب المثل آن عصر شده بود و در دیوان خاقانی شعوری داشت و از

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

سلاطین باخبر بود و هم نظم نیکو دانستی و هم شطرنج خوب باختی و هم همت عالی داشت
و شبی ندیمان و مطربان مجلس سلطانی مهمان طلبید یک لک تنکه انعام داد و دو لک
سیصد پس را قبا و کلاه بوشانیدند و صد اسب با زین بسته پیشکش دادند از جهت آنکه فضایل را
بسیار داشت مکنت و حشمت او در نهایت باریکی از مکنت و حشمت بارنگان نجا
کرده بود و بزرگی منشی او اندازه تجرب نیست و تمامی در سرای جلالی برسته اشارت او
بود و ملک تاج الدین کوچی و برادر او ملک فخر الدین کوچی از بقایای ملوک بزرگ
مانده بودند و باشتغال خط و اقطاعات بزرگ آراسته گشته و ملک تاج الدین کوچی
در مهتری و سروری و لطافت و ظرافت نظیر خود نداشت کوئی فلک قبا طلعتی و
برقداو دوخته بود و هر چه در او صاف ملوک کبار از بزم و رزم آرائی و آدمی مهمان
و هنر پروری و ... پروری دیده و خوانده اند باری تعالی ... را بران آراسته
بود و معلوم کرده و مسبح لطف و جهان لطافت و عالم ظرافت آفریده شده و در عصر جلالی
او دیعه اقطاع داشت و قبا را قبول عامه و زیب جامه روزگار بر قداو دوخته بود و ملک فخر الدین
برادر او داد یک حضرت و جلیس رای زن درگاه جلالی بود و هر دو برادران مذکور
ملک زاده بودند و داد ملک و بزرگی میدادند و آنچنان ملکانی که هم بسخاوت و هم بشجاعت
و هم برای ملکی و هم بطریق و طرایق سپهری آراسته و پیراسته باشند بعد از ایشان کمتر
در نظر نیامد و آن سر دو برادران ملکانی بودند که از شرف و بزرگی ایشان اکابر و معارف
شهر به پیوستن و متعلق شدن ایشان بدیشان مفاخرت کردند و در سرای ایشان
از هم لطایفه هنرمندان که در چنین دار الملک مشهور و معروف بودی آراسته و پیراسته نمودی
و هر دو برادران قدر و قیمت احرار و اشراف و غ... نهایت هنر نیکو دانستندی و

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وسروری سایلها نامور شده بودند و ملک نصرت صباح که از سماحت و لطافت و ظرافت
و شیرین سخن و ملک زادگی و برتوش معارف بارگستی با هزاران آرایش ملک جلالی بود اورا
از بسیاری جود و کثرت بذل و ثنائی علاء کشتیخان کفشدی و در هر مجلسی که بشیشی از زبان
کلام او و لطایف حرکات و سکنات او حاضران مجلس منتعش شدندی که چشم از جانب او
بر ندارند و جای دیگر نکردند و عامه مطربان و اهل طرب شهر و اطراف ملازم درگاه او بودندی
و هر که از ان ملکان ملک زاده که معدن کرم و منبع جود بودند چیزی نخواستی و حاجتی
عرض کردی که اگر صد حیله و چاره در میان بایستی آورد و بهر سودی و ریائی که دوام
آمدی بدان سایل و حاجتمند بدادی و هیچ روزی برود شوارتر ازان نگذشتی که در آنکه
روز اعطا و ایثار او بخلق نرسیدی و اینک سایل و حاجتمند از درگاه او بی غرض باز گردد
و مکتر بودی و باندک شغل مروت و تداری و انقطاع کانودی و چهل و هفصد سوار دائم
دایم مدیون بودی و متقاضیان وام از درگاه او دور نشدندی و در مجلس او مهمان
شدی و دست در قدر تردی بازان تنگه و چتل بر سر مطربان و غزل خوانان و شاهدان
بباریدی و من آن کریم ابن الکریم را دیده بودم و در خانه پدر من او بارها مهمان شده بود
و اگرچه من درین ایام سخت مانده و عاجز شده ام و خواهندگان از در حرم و حرم باز میگردند
از انکه زاده کریم خلق گرامم مردن را ازین روزها هزار بار بهتر از زیستن میدانم
و نه چیزی دارم و نه از کس وام می یابم و شب و روز در حسرت انکه ایثاری کنم و بذلی
دسم می نالم و میمیرم و اگر در تالیف تاریخ منقتی دیگر نمیرسید بار دگر گریبانی که کرم
و بذل ایشان از بدو وجد خود شنیده ام و بعضی را بچشم خود دیده ام در ین تاریخ
آورده ام و از یاد کرد او ذکر او تسکینی و تسلیتی در باطن شکسته خراب خود احساس
میکنم

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

میکنم و مرده از نام ایشان زنده میشود منک مولفم در عهد جلالی قران تمام کرده
بود [illegible] از مفردات گذشته و خط آموخته که از خدا ترسان و از دانایان که بر بدایم
مؤید الملک آمد و شد داشته شنیده بودم که در مجلس مختلف پیش بدر من میگفتند
که عهد جلالی از نوادر عهود است چگونه عهدیست که مکابره و مصادره و در مال و اسباب
و دیگران بازیدن و در املاک و اوقاف مردمان دست زدن و در میراث گذشتگان
و در زخایر و دفاین ایشان نظر انداختن و بلت و جوب و بند و زنجیر از مسلمانان
مال ستدن اصلا مشاهده نمیشود و از صاحب فرمانان این عهد نامشروع گفتن و
کردن از معایب بزرگ مینماید و از ظلم و تعدی بادشاه و نایبان و نصب کردگان
بادشاه [illegible] عام و باطنها خواص و عوام رسته است و در بادشاه جز حلم و خدا ترس
و در اعوان و ا[illegible] ملک او جز علم و عقل و کرم و شفقت و بر احکام شرع و ملات
کار کردن چیزی دیگر معاینه نمیکرد و دو لیام و اسافل و کم اصلان و جلغان و بازاریان
و [illegible] بچگان را درین عهد خیر رواجی و رونقی نمانده و از مشاهده سری راه بچگان
کم نام و از ثروت و نعمت دون زادگان بدنام خون در تن اکابر و اشراف نمیجوشد
و از کامرانی زرالگان مجهول النسب و از فرمان روای لاعلجان مردود الحسب کرتم
زادگان و بزرگزادگان در طشت چون نمی شنید و بدو نیان و بدمذهبان و نسقه
و بداعتقادان را درین عهد در هیچ دری مدخلی دست نمیرسد و حاسدان را از زوال
نعمت منعمان کاری نمیشاید و دست و پای ظلم و ظلمه تمتع انصاف و دسته عدل
بریده شده است و هر کس مال و اسباب بی مرا[illegible] پیرونی توانند آورد و بر خود دارند
توانند گرفت و در های جاری و براندازگری بکلی مسدود گشته است و منعمان بزرگان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

می شنیدم که بارها بر طریق تاسف و افسوس در مجلس بزم گفتندی که ما می نیم و می
خشنودیم که مردمان از ناسپاسی و انبارد کی و غفلت و بیخبری قدر اینچنین عهدی مبارک
و میمون و سلامت عاقبت نمیدانند شکر اینچنین نعمتی که باری تعالی او لوالامری خدا
ترس و مسلمان بر سر ایشان امر گردانیده بلک از کافر نعمتی و ناسپاسی سلطان جلال الدین
را بقا نمیکنند و خود رویان سایه بر ورکه از نعمت و ثروت بسیار و امن و امان بیحد کور
کور شده میگویند که با خلجیان نه بادشاهی نسبتی نیست و سلطان جلال الدین طرق و طرایق جهانداری
نمیدانند و بی سعادتان کافر نعمت تعیب بادشاه و ضد نام کاروان بادشاه نمی شنند
تا بس روزگار بگذرد که ناحق شناسان ناسپاس و از شومیت ایشان تمامی اهالی
بلاد و ممالک بدست امرا و امارت جابری قاهر مکابره کری و کشر کری و خود رائی و خود کامی و خود
که او را از احکام شریعت و معاملت خبری و علمی نبود در خواهند و بی نوا
و مفلس خواهند گشت و انگاه که بدست بادشاهی قرعون صفتی و بی باکی خود کامی و اعوان
و انصار ظلمه و اعونه او در مانند و ملک و اسباب بباد دهند و امن و بیغمی را گم کنند انگاه از
سلطان جلال الدین و کارگذاران و کارکنان او یاد خواهند آورد و بیم ایشان از بحر بیش
گفتندی که روزگار غدار ناکس روی و ناکس بر ورد هم اینچنین بادشاه حلیم و کریم و
فرمان راویان و کارگذاران مهربان و خدای ترس بر سر بندگان خدا نتوانند دید و روز
کار را رسم و عادت جفاکاری و اشراف ازاری و ایذا و ایلام احرار و دشمن داری
مندان و دون بر وری و سفله نوازی از قدیم الایام یارست و فلک از اول و جان بار
بادشاهی باشد و بر تخت بادشاهی او لوالامری را بسندد و پیشتر و بهتر تواند دید که ناقص و
معیوب و سفله نواز و دون بر ور و ظالم مزاج و بد خو و کثر کیر بود و در عهد او همین جفا و ایذا و ایلام

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

به بزرگان و بزرگ زادگان رسد و کرا در اسجاد اشراف و احرار که بوضد مزاج فلک
انداز خوی بد و طبیعت کژ و جبل و جهالت و تندی و زفت مزاجی با دشاه در ماند کیها
خواریها و بی نوائیها و عجزها پیش آید و چند ماه معدود از سخن ان بزرگان دین و دولت
بگذشت که فلک فاحشه نواز و روزگار قلبون پرور با دشاهی همچو سلطان جلال الدین را که
از آب حیاة سرشته شده بود و از باغ مسلمانی و معدلت رسته از سلطان علاء الدین
گزیر کز مزاج و نهاد او بود روزه دار را علاتا و انصار او اجبار ابکشتند و سلطان علاء الدنیا
را که با ولی نعمت خود وفا نکرد که هیچ جهودی و زندیقی نکند سالها بر تخت جهانداری تمکن و تمکن
و دهشت و خواص و عوام بلاد و ممالک از و تجربه کنند و از تاثیرات خوی بد او بس کسی را
در جگر نماند و بجاجندان مکارم اخلاق جلالی و فور حلم و کرم او در عصر سلطان جلال الدین جاده
افتاد که سیدی مولد را زیر پای فیل انداختند و بعد از کشتن او خاندان او بالکل بر باد
شد و ماجرای کشتن سیدی مولد بر این جمله بوده است که سیدی مولد در ویش بود و از
در ویشان بالادست در اول عهد سلطان بلبن در شهر آمده بود و بوالعجب طریقها داشت در
اتفاق و اطعام بی نظیر بود و لیکن در مسجد نماز جمعه نیامدی و اگر چه نماز گذاردی و لیکن با
جماعت چنانچه بزرگان دین محافظت نمایند بجای نیاوردی و مجاهده و ریاضت بسیار کردی
و جامه جادر بوشیدی و بر خبانان خورشی سهل خوردی و زنی و کنیزک و خدمتکار نداشت
و گرد استیفای هیچ شهوتی نگشتی و از هیچ آفریده چیزی نستدی و چندان خرج کردی که
حیرت نیار آوردی و بیشتر مردمان گفتندی که سیدی مولد سیم دارد و پیش دروازه خود
خانقاهی بس بلند و بوشش عمارت کرده بود و هزارها دران صرف کرده و دران خانقاه اطعام بسیار
کردی و مسافران بر و بحر در خانقاه او فرود آمدندی و وقت نیکشیدند که از انجنان مانده

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

کوتاکون خان و ملوک را میسر نشود و دران خانقاه جمعیتها کردی و دوکان مزار من میده
و نبا نصد کان مسلوخ و دویستگان و سیصد کان من شکر تری و صد کان و صد کان و دویستگان و
من نبات خریدندی و پیش در خانقاه او انبوهها شدی و او داری و انعامی ندانست و صوفی
ژوشر نبتدی و بتواتر میگفت که بهائی آنچه کس او را فروشد و معطی که را میگوید بر و زیر آن
سنگ و یا زیر ان خشت چندین تنکه زر و یا چندین تنکه نقره است بستان همچنان میکردند
در طاق و یا در زیر سنگ و خشت همچنین سکه زر و نقره بودی یافتند که کوئی این زمانه
دارالضرب آورده اند و از بوته کشیده و من که مولفم در عهد جلالی بدرم نایب ارکلیخانه
بوده و خانه در کیلوکهری بس بلند و رفیع برآورده مرا از انجا باستاوان و رضیعا این عبارت
آمدی
سیدی مولا و او را زیارت کردمی و ذمه لقمه شدمی و در در سیدی مولا بجوم خلق شنده
و آمد و شد امرا و اکابر و معارف پیشتر روی نموده و همچنین شنیده بودم که در آنچه سیدی
مولا در دهلی می آمد در اجواهن بر شیخ الاسلام فرید الحق والدین مدفت و دو سه روزی تردد
خدمت او شدی روی شیخ فرید در محاورد از سر جان با او گفت که سیدی مولا تو در دهلی چیزی
و میخواهی که در ی بکشائی و بار نامه پیدا اری تو دانی مرجع دران صواب و صلاح خود بینی
همچنان بکنی اما یک وصیت من نگهداری و با ملوک و امرا اختلاط مکنی و آمد و شد ایشان را
در خانقاه خویش از جهان تصور نکنی که مرد رویشی که در اختلاط ملوک و امرا بکشاید قیمت
او وخیم کرد و سیدی مولا را از اخواجات بی حرفه کردند و بیچکان مزار تنکه مردمان معتبر را
دادن و در اختلاط آمد و شد امرا و ملوک کشادند در عهد سلطان بلبن که امور ملکی
بذیرفته بود میسر نشد و در عهد مغزی که عهد بیخبری و غفلت بود سیدی بر حسب خواهش
دل خرجها بسیار کرد و آمد و شد خلق بر او بسیار شده بود در عهد جلالی بیشتر ازان شد که

خانخانان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

خانخانان بسر مهتر سلطان جلال الدین معتقد و مخلص و پیرخواهه سیدی شد و امرا و کارداران او بخدمت سیدی
پیشتر آمد و شدند میکردند و قاضی جلال الدین کاشانی پسر بزرگ قاضی بود و لیکن فتنه انگیز بود او را با سیدی
محبت شد و دو گان و سه گان شب در خانقه سیدی بماندی و در خلوت میان ایشان مخاورت شدی
و مولازادگان بلبنی و فرزندان بلوک را و امرا را که در عهد جلالی او مهجور و بی اقطاع و حشم مانده و
کوتوال برنجتن و بهنیا یک که ارزمی بی باکان و بهلوانان بودند و در عهد بلبنی یکان لک چتیل مان
کاشتند و در عهد جلالی بی نان شده و بعض اکابر معزول در خانقه سیدی آمد و شد بسیار میکردند و شبها
می خفتند و از و چیزها می یافتند و خلق را گمان می افتاد که رفتن مردمان در او بطریق تبرک است و اغر خبر
مشهور شد که قاضی جلال کاشانی و خان زادگان و ملک زادگان بلبنی و کوتوال برنجتن و بهنیا یک
پیش سیدی می نشینند و کنکاج میکنند و فتنه میخواهند بپا آرند و کوتوال برنجتن و بهنیا یک متکفل شده اند که
روز جمعه بوقت سواری سلطان جلال الدین طریق ندابیان در آیند و گفت رسانند و درین فتنه انگیزی
سیدی را میخواهند خلیفه سازند و دختر سلطان ناصر الدین در حبالهٔ سیدی در آرند و قاضی جلال الدین قاضی
خان شود و ملتان اقطاع یابد و شغلهای دیگر او اقطاعات قدیم میان خانزادگان و ملک
زادگان بلبنی بر حسب جمعیت ایشان قسمت شود و شخصی از معارف پنکاران که دران کنکاج یار بود
از ایشان بگشت و کیفیت فتنه انگیز بسمع سلطان جلال الدین رسانید سیدی را و همه متهمان را انکر
پیش آوردند و هر چند بسیاط ان صورت از ایشان بتتبع و تفحص کردانیدند هر همه بیک زبان منکر
شدند و دران ایام رسم نبود که شخص منکر را بر خم لت و چوب اقرار کند بروب حکم و سلطانی از او خلق را
از کنکاج ایشان روشن گشت و لیکن چون هر همه با انکار پیش آمدند و در انکار حکمی بر ایشان نمی توانستند
کردند و در صحرا بنا بود آتش بس بلند و سهمناک بیفروختند و سلطان با خان و ملوک و امرا بانجا
آمد و کوشک خاص نصب کردند دران جا بنشست و گوتک معاصر نزول کرد و انجا جمله صدور و اکابر

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وعلما و مشایخ شهر را آنجا آوردند و محضر ساختند و در آن صحرا خواص و عوام شهر گرد آمدند و انبوهی بسیار شد
شد سلطان فرمود که متهمان را در آتش دارند تا صدق از کذب روشن شود و سلطان در این معنی
طلبید علما متدین نیک زبان با سلطان گفتند که دب مشروع نیست و آتش سوزنده است و خاصیت چیزی که
بود محک صدق و کذب نتواند بود و از اینکه از حال فتنه انگیزان اینان اختیار میکند یک کس است و گواهی یک
شخص در چنین جرمی در شرع مشروع و مسموع نیست آخر برک دب گرفت و قاضی جلال را که سرجله کنکاج فتنه
شده بود در بداون او را داد و خانزادگان و ملک زادگان را در اطراف جلال کرد و دیها و املاک
ایشان بکشید و کوتوال بر کشتن و نهیا بابک را کشتن سلطان متکفل شده بودند سیاست فرمودند
مولد را به پیش کوشک سلطان آوردند سلطان بر زبان خود مباحثه کرد و دران جمع شیخ ابوبکر کوهی
حیدری با جمیع حیدران دیگر حاضر بود سلطان جلال الدین رو طرف ایشان کرد که ای دروغ
انصاف مزن این مولد بستاینده بحری نام حیدری بی باک صهنگ شده برسیدی درآمد و چند تیر
بر وجود مبارک او بزد و بحوال دوز او را مجروح کرد و از کلیخان از بالا کوشک طرف فیلبانان اشارت
کرد و فیل بر سیدی براندند و سیدی را بکشتند و آنجان بادشاهی حلیمی طاقت استماع آن نیاورد
آنجان حکمی بکرد و حرمت صورت درویشی و بیات درویشان محافظت ننمود و ناغواه
از کلیخان کرد و منکه مولف یاد دارم که روز قتل بندکی سیدی مولد بادی سیاه بخاست عالم تاریک
بعد قتل سیدی مولد ملک جلالی فتور کرفت و بزرگان گفته اند که کشتن شوم باشد و هیچ
بادشاهی را نیکو نیامده است و هم دران نزدیکی که سیدی مولد کشته شد امسال باران نشد و در دهلی
قحط افتاد و غله بیک جیتل سیری رسید و در زمین سوالک قطره باران نچکید چندان که آن زمین
باران ندیده در دهلی می آمدند و پشکان و سیکان آدمی میخایستند و از کرسنکی خود را در آب جمنه
می انداختند و غرق می شدند و سلطان و ملوک و امرا و فقراء و مساکین صدقات بر سبیل

روزده

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

روز مره می یافتند و از صدقات اغنیا خلق رینه قحط کو دانیده و در سال دوم باران های پس شیع
جنان بارید که جنان باران هیچ کس کمتر یاد دارد و آمدم باز در بیان بقیه اخبار و آثار عهد جلالی که در
شهور سنه تسع و ثمانین و ستمایه سلطان جلال الدین رنتهنبور لشکر کشید و دران ایام بنا بخانانکه
بسر مهتر سلطان جلال الدین نقل کرده بود و سلطان جلال الدین از کلیخان پسر میانکی خبر داد و در
کیلوکهری او را نیابت غیبت فرمود و خود جانب رنتهنبور نهضت کرد و رقیبان را بگرفت
و بتخانه ایشان را خراب کرد و آن بتان ایشان بگشتند و بسوختند و ولایت اجین و مالوه را نهب
و تاراج کردند و غنایم بسیار گرفتند لشکر بیاسود و رای رنتهنبور با معتمدان و راوتان و معروفان
و آرن و بجه ایشان حصاری شد و سلطان خواست تا رنتهنبور را بگیرد و محصر کند فرمود تا معبر نهها
مرمت کنند و باباطها و کرجها برانند و در استعداد حصار گیری مشغول شوند و تربیت بستن
باشیب موجود کردانیدند و هم درین ساختگی بودند که سلطان از جهاین سوار شد و در رنتهنبور آمد
و حصار را در نظر آورد و بسیار فکر کرد و در آخر آن روز باز در جهاین رفت و دوم روز آن
ارکان دولت و سران لشکر پیش طلبید و فرمود که من میخواستم تا حصار را محصر کنیم و لشکر دیگر بطلبیم
و حشری از ولایت هندوستان بیارانم دی روز چون حصار را در نظر آوردم و فکری درست
کردم و دیدم که این حصار دست نمی آید تا جندین مسلمانان در گرفتن این حصار خود را فدا ای
نمی کنند و در سر باباطها و در برابر ورنه باشیب و بستن کرجی و بر رفتن حصار کشته نمیشوند و نه
دو همچو این حصار را در مقابله تار موی مسلمانی روا ندارم و آن غنایم و اموال و اسباب دنیا مرا
چه کار آید که بعد کشانیدن جندین مسلمانان در دست من افتد و آن لحظه که زنانی بیوه گشته و اطفال
یتیم شده گشتگان حصار بیایند و پیش من بایستند هر چه من در حین حصار یافته باشم نزد یک من هیچ
تر از زهر گردد این رای بزد و حکمت بپسندید و در حصار بیستاد و روز دیگر راحت فرمود و سالم و غانم

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

گوج بکوچ در دار الملک خود بار رسید، و در این معرض که سلطان حکمت بازگشتن خود با ملوک و امرا تقریر
بکرد ملک احمد چب عرضه کرد که جهانگیران اگر غم مهم کرده اند هیچ اندیشه ایشان را مانع نیامده است
تمام کرده اند بازگشته اند که اگر خداوند عالم پیش از آنکه حصار را بگیرد و فتح کند باز گردد رای سجاتی
او را سهو شمارد و بگوید رسد افتد و رغبت جهانگیری بادشاه از سینها کم شود و سلطان او را جواب فرمود
ای احمد ترسم میدانم که بادشاهان و جهانگیران از برای آنکه کام دل ایشان برآید و صیت جهانگیری
منتشر شود و لشکر نفاذ امر در بلاد و ممالک آن بادشاه جاری تر گردد و هزاران در هزار آدمی را از مسلمانان
و غیر مسلمانان در ممالک صعب انداخته و در تنگنجا و عرفا بها تلف روا داشته و در حصار گیره تلف شد
مسلمانان ایشان را غم نداشته و در اقالیم دور دست رفته و از برای برآمدن نام جهانگیری نظر در هلاک
مردم نکرده و عزم الملوک را کار فرموده همی که عزم کرده اند و اگر چه آن برخلاف [illegible] و صواب تر بوده
و بسی خلق در آن اواره و ابتر شده اند بر نیامده است باز نگشته اند و سالها در برآمدن آن مهم مانده اند و ایشان
را دشواری و هلاک مردم مانع نیامده است مرا این همه میدانم و سالهاست که پیش من تواریخ بادشاهان خوانده
و الی یومنا که بادشاه شده ام هیچ روز نمی گذرد که هم بحضور تو چند ورق تواریخ نمی خوانند و تو نمی
باشی پیش من رایهای ملکی بر طریق پیر زنی که کودک آن تو میدانی و نمیدانم و لیکن من میگویم مسلمانی و آنچه خدا
و رسول خدا فرموده است چیزی دیگر است و آنچه جهانیره و قراغه کرده اند و انا که رسم و رسوم و قصد و عزم ایشان را
ناه و اقتدا کرده چیز دیگر و من در بادشاهی خود اندیشه کسی نمیکنم که ایشان را دل شکسته باشد که از
گفته اند راست گفته اند که قیامت قایم شدنی است و جواب نیک و بد و هر چه در دنیا کنند پیش خدا دانی
است و هر چه جباران و قهاران از برای ابروی چند روزه ملک نا پایدار خویش کرده اند و روی
چند باد بروتی بر آورده و عذاب دوزخ افگنده آن هیچ اصلی ندارد و اتباع و اقتدا اگر چه
واسطه رعب مردم و هراس رعیت میشود و لیکن آدمی را از مسلمانی هیچ نا پیروزی می آرد که

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

موی که از خمیر برون آرند بس چیزی که من میگویم و میکنم از مسلمانی میگویم و از مسلمانی می چینم و تو که
مرا بفرزند و برورده و برآورده منی بر من ولی نعمت ام از جهت قول و فعل پادشاهان برمی ای و بر
آنکه من میخواه دولت و ملکم و راههای ملکی نیکو میدانم که مراعیب میگیری ای خدا ناترس این قدری دانی
که آنچه تو در کاری امور ملکی شنیده و میدانی من پیش از تو شنیده ام و پیش از تو میدانم احمد جب عرض کرد
که من گستاخ کرده ام امید وار بکرم پادشاهم و مرا بار یافتن شده است که آنچه در صلاح ملک و دولت پادشاه
مرا فرا یاد آید عرض کنم انگاه من چیزی عرض میکنم و همدرین صورت که پادشاه نتهنبور نافتح کرده باز
می جنم که رواج امر پادشاهی در دلهای خلق کم خواهد شد دل من می سوزد و آنچه در خاطر من میگذرد عرضه
قیدارم و خداوند عالم صواب دید مرا قول و فعل پادشاهانی که دعوی خدائی کرده اند و از دایره بندگی
بیرون آمده از جمله میفرمایند چه اخداوند عالم رسم و رسوم محمود و سلطان سنجر که مرتبک بناه دین محمد بودند و جهانرا
گرفته اند و جهانرا اتباع و اقتدا می کنند و غرض ایشان نه راه جهانگیری ایشان را بس دون می فرمایند از
سخن که ملک احمد جب در خدمت سلطان گفت سلطان بخندید و گفته ای احمد دیدی که از سر جوانی
و مستی دولت غلط میکنی و خطا میکنی ای پسر سلاحداران و رکاب داران سلطان محمود و سلطان سنجر
از ما بهتر و بیشتر بودند و صد بار از ما شرف پیشتر داشتند نارا بکجا رسد که درین چند روزه که پادشاهی عارت
شکلی یافته ام در خاطر گذرانیم که آنچه جهانگیران و جهانبانیان پیشین کرده اند ما هم بجنانکه لنیم
بابا داغ توکنده شده است و غلطها میکنی آن پادشاهان اسلام و دین پناه و دین برور بوده اند
و شنیده که در تمامی ملک محمودی با چندان طول و عرض که داشت یک نی دین و یک بدنه سب را
شدن نگذاشته اند و از قوت و شوکت آن پادشاه دین دار دین پناه شعار اسلام باسمان رسید
است بت و بت پرستی را از آنجا قلع کرد و کله دانان سلطان سنجر ماشده اند و با سلطان علاء الدین
جهانسوز محاربه و مقابله کرده و گشته در گردن او انداخته و بخدمت سلطان سنجر برده و تا کدام

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

او نمیدانم و کدام بادشاهی و قوت و شوکت داریم و از اصل بادشاه و بادشاه زاده نه ایم
که در دل گذرانیم که آنچه سلطان مسخر کرده اند ما تسخر کنیم این ایله که خود را نزد خود و پور جهت
سیدانی نمی بینی که هر روز خبر میدهند که دشمن ترین دشمنان خدا و دین مصطفی اند مدال زنان و بوق
و زیر کوشک ما میکدرند و در حین می آیند و پت پرستی میکنند و چون بت را می پرستند و احکام
کفر و شرک را در نظر ما قوا و کان بی جمعیت که خود را بادشاه مسلمانان میخوانیم و بادشاه اسلام
میگوییم رواج میدهند و از ما قوت و شوکت بادشاهی نمی ترسند که اگر بادشاه اسلام
باشم و بادشاه و بادشاهزاده راستین باشم و قوت و شوکت بادشاهی دین پناه بر خود
به بینم از جهت دین اسلام و عصمت دین حق گذاریم که یکی از دشمنان خدا و دین مصطفی خاصه
هندو که دشمن ترین دشمنان دین مصطفی است پیره تنبول بفراغ دل بخورد و به سفینه
و با نوعی بر اهل اسلام حراجه زند شرم بر ما و بر بادشاهی ما و بر دین پروری ما و دین پناهی که داریم
که نام ما روز جمعه بر بالای منابر برخوانند و خطیبان ما از دروغ زنی دین مصطفی در نظر ما دار الملک
با هزار ناز و کرشمه و نعمت زنند و تلذذها و سعها کنند و در میان اهل اسلام مناهی و منافی
شند و احکام را وکشاده بت پرستیها کنند و طبل زنان احکام کفر و شرک را در رواج خاک
بر سر ما و بر سر بادشاهی و دین پناهی که ما دشمنان خدا و رسول خدا را در ناز و نعمت روا
دارم و از خزانه ایشان جویها روان کنیم و جبه تنک که بر طریق [illegible] اسم جزیه از ایشان
بستانیم راضی شویم ای برسک در نظر مردان مخمور طفل شیر خواره اند یشهای فضول در با
کن و ما را و بادشاهی ما را با سلطان محمود و سلطان سنجری با هو شاهی ایشان قیاس مکن که قرة
غلام ما یم که بادشاه شده ایم بغلامی و بندگی آن بادشاهان ما را ببخشایند و مغفرت باشد و
برزگی بود و نیزای باباکه خبر از جهانداری ایشان زاد در روز قیامت جواب خود می باید داد و ما را جواب

ما را و ما ی بالاسلام بر زبان رانده و در مجلس بادشاه اکبر و کنان خدا

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

خود می باید داد منکه پیر شده ام و عمر من بهشتاد و سال رسیده است در انتظاری مرگ می باید کرد
و کارهائی می باید کرد که در حالت مرگ و بعد از مرگ مرا منفعت کند و تو پیش من بخانی میکوئی نگه
خط جک ملکت و نیا آورده ایم ملک احذب از مجلس نجاست و در رای سلطان غلطیده و گفته که
حق و درست که علماء و عقلاء و دین داران عالم پسندند همینست که در خاطر خداوند عالم میگذرد
خداوند عالم میگوید من جوانم و از دولت خداوند عالم بهمین مرتبه رسیده ام می اندیشم که اگر تخیر
کند و همچنین باشند باشد که همچنین نشود و همچنین پیش آید و در شهور سنه احدی و تسعین و ستمائه عبد
سنه الاولی یعنی باده یازده تمن مغل قصد هندوستان کرد و سلطان جلال الدین لشکر اسلام
جمع کرد و با کوکبه بادشاهان و دبدبه سلاطین از دار الملک کیلوکهری بیرون آمده و با جمعیت
بیشتر کوچ بکوچ متواتر بسمت لشکر مغل بشیر رفت و چون در حدود برآم رسیده مقدمه لشکر مغل
نمودار کرد و لشکر اسلام و لشکر مغل آب را در میان کردند و در مقابله یکدیگر فرود آمدند و در ترتیب
مصاف مشغول شدند و دران شدند که از برای مقابله و محاربه روز تعیین شود و صحرائی بزرگ انتخاب
جمعیت لشکرها در نظر می آوردند و دران چند روز مشغولی استعداد حرب بزرگ یزکیان طرفین را
ملاقات می شد و یزکیان لشکر اسلام غلبه میکردند و چندکان نفر از یزکیان مغل گرفته پیش سلطان
می آوردند تا روزی بعضی مقدمه لشکر مغل اب را عبره کردند و مقدمه لشکر اسلام پیشتر رفته و
سر دو مقدمه محاربه و مقاتله صعب رفت و مقدمه لشکر اسلام منظفر گشت و مغل بسیار
تیغ گذاشتند و یک رو امیران هزاره و چند امیر صده مغل را اسیر کردند و پیش تخت آوردند
آوردند و در آخر کار رسولان از طرفین آمد و شد کردند و طرفین را از محاربه و مقاتله که
متضمن خطری عظیمت باصلاح باز آوردند و سلطان از او عبد الله سنه هلالی یعنی را از دور
بایکدیگر ملاقات کنانیدند سلطان او را بسر خواند و او سلطان را بدر خواند و جنگ از میان خاست

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

واز هر دو طرف تحفه و هدایا می آوردند و می بردند و بعد اصلاح هر دو لشکر با یکدیگر خرید و فروخت
کردند عبد الله با لشکر مغل بازگشت و الغو سه جگر خان با جند امیر هزاره ... رصده مغل با سلطان پیوست
و آن مغلان هر همه کلمه گفتند و مسلمان شدند و سلطان الغوری بدامادی مشرف گردانید و آنها
مغلان هر همه که با الغو شده بودند زن و بچه خود را از شهر آوردند و از سلطان مواجب و نوازش
یافتند و در عمارات کیلوکهری و غیاثپور و اندیخوت و بکوله سراها ساختند و اباد انیها را بایشان
مغلپور میگفتند و آن مغلان از سلطان جلال الدین یکدو سال مواجب را و ایشان را اهوا خوش آمد
سکونت حوالی شهر موافق تیفتاد و بیشتری از ایشان بازن و فرزند باز در ولایت خود رفتند و بعضی
از معارف مغلان همدرین ولایت ماندند و بیها و مواجب یافتند و با مسلمانان جا مخشند و وصلت
کردند و ایشان را تو مشمان میخوانند و در اخر سال مذکور سلطان در مندر رفت و بیکانه
لگام زیر مندور را بگرفت و جوانی از انجا تاراج کرد و بغنایم بسیار مراجعت فرمود و باز گشت
و دیگر جانب چیاین لشکر کشید و درین گرت هم عرصه چیاین را تاخت و تاراج کرد و درین گرت هم
لشکر را غنایم بسیار بدست افتاد و مظفر و منصور باز گشت و درآن سال که سلطان
جلال الدین در مندور رفته بود سلطان علاء الدین در آن ایام متوطع کره بود و از سلطان
جلال الدین فرمان طلبید و از کره لشکر کشید بهسان رفت و در آن لشکر او را غنایم
بشمار و بی رویین که معبود هندوان آن دیار بود در کره دیده
بخدمت سلطان آورده و آن بت در دروازه فرو برده فرو برده بی سر حق ساختند سلطان علاء الدین
برادر زاده و داماد و پرورده و پیر او بود سلطان جلال الدین نزد او رفت گرت که او از همه بیش
او را منزلت داده عرض ممالک داد و انقطاع او به بر انقطاع کرد زناشته کرد و در آنجا سلطان علاء الدین
در بهسان رفت خبر بسار رفیل و مال دیو گر بسمع ... راه رفتن دیو گر از بخانیان رسید

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

و در خاطر کرد که از کره استعداد کند و سوار و پیاده بسیار گیرد و سلطان جلال الدین را علم ندهد و جانب دیگر
[illegible] آمد و سلطان جلال الدین را بر خود مهربان تر دید از طلب فواضل
[illegible] اقطاع او و ده بنه فرصت طلبید و عرضه داشت کرد که من در حدود
و پیشتر ان ولایتها آسوده و مفت و بیخ از چشم دهی نشنیده ام که فرمان فرمای از
وجوه فواضل اقطاعات خود سوار و پیاده جدید جا کرکنند و تا انجا که نشان ای ولایتهای
ابا دان شنیده بود انم و غیاثم بی اندیشه بحضرت اعلی آرم و هم غیاثم و هم فضایل اقطاعات
خود بیک کرت در دیوان ریاستم سلطان جلال الدین از غایت صفا دل و حسن اعتقاد خود در
سلطان علاء الدین از خوش خود را از حرم خویش آزرده است و باطن او بکلی خراب گشته است
[illegible] از جغاء ملکه جهان و حرم خود و دختر سلطان جلال الدین و در دستی رود و اقلیمی و دیاری فرو
گیرد و همیجا باشد و پیش ازین دیار نیاید سلطان جلال الدین سلطان علاء الدین را در گرفتن سوار و
پیاده جدید اجازت فرمود و طلب فواضل هر دو اقطاع او در توقف داشت و از طمع اگر غیاثم
بسیار خواهد آورد اجازت مراجعت فرمود و سلطان علاء الدین با حصول مقصود از دهلی باز
گرده رفت ذکر سبب مخالفتی سلطان علاء الدین با سلطان جلال الدین که عم و خسرو مربی او
کیفیت رفتن سلطان علاء الدین جانب دیوگیر آوردن فیلان و خزاین و جواهر بی اندازه از
دیوگیر و سلطان علاء الدین از ملکه جهان که زن سلطان جلال الدین و خسو او بود از بسیار
مخالفت حرم خود که دختر سلطان جلال الدین بود بجان رسیده بود و از خوف قصد ملکه جهان کرد
سر سلطان جلال الدین بغایت مستولی بود و از حشمت و عظمت سلطان جلال الدین نمی توانست کرد
مخالفت و بی فرمانی حرم خود پیش سلطان عرض دارد و از ترس فضیحتی و رسوائی نمی توانست کرد کیفیت
در ماندگی خود پیش دیگری کشف کند و ایما در اندوه [illegible] اشی بود و در گره با هر ان [illegible]
گروی و خواستی که سر در [illegible] در دیار دیگر سر برند و بود و در انگه طراف بهیلان رفت حکایت

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

مال دیوگیر در سمع او افتاد و را امساز اسره کرده بود این کرت که فرصت طلب فوا ضل یافته در کره آمده
سه چهار هزار سوار و سه چهار هزار پیاده مال و فوا ضل بداد و مستعد کرد و برعزم دیوگیر از کره بیرون آمده
و بظاهر می نمود که بجنب و تاراج و ولایت جندیری میرود و در باطن قصد دیوگیر داشت و نام دیوگیر
پیش کسی نمیگفت و در غیبت خود نیابت کرده او را و سه بعم مولف ملک علاء الملک که از مختصان او بود تفویض
کرد و کوچ بکوچ در ایجبور رفت و از راه ایجبور در آمد و در کستی لاجوره پیر آورده و خبر او منقطع شد
و عم مولف عرضه داشتها متواتر از کره بجانب سلطان جلال الدین میفرستاد و از اخبار راجیف می نوشت
که سلطان علاء الدین در جنب و تاراج و ولایت ستمروان مشغول است امروز و فردا عرض داشت او بدرگاه
خواهد رسید و چون سلطان علاء الدین برورده و پرآورده سلطان جلال الدین بود و از انکه دل او بدست است
هیچ روشن نه سلطان جلال الدین را هیچ بد گمانی در دل نمی افتاد فاما بزرگان و سرداران و دانایان
از غیبت کردن سلطان علاء الدین گمان مند شدند که او از مخالفت خسرو پیغرمانی زن سر در جهان خواهد
کرفت و در اقلیمی دور دست رفت این معنی نظر و قیاس در میان خلق جا جک شده بود و در آنایام
که سلطان علاء الدین با سوار و پیاده انبوه در کیس لاجوره رسید لشکر را مدیو بالنسر او بطرفی
دور دست رفته بود و خلق دیوگیر از وقتی از اوقات و از زمان با معنی لشکر اسلام نشنیده و هیچ
کس زمین مرابت را لشکری نمالیده و بادشاهی و خانی و ملکی در این دیار نرسیده بود و دیوگیر از زر
نقره جواهر و مروارید و نفایس بسیار برخوان بود رامدیو را از آمدن لشکر مسلمانان خبر نشد و نشنید
که موجود داشت با سر لشکری از رانکان خود با کهتی لاجوره و فرستاد سلطان علاء الدین لشکر را مدیو را
بمالید و شکست و در دیوگیر در آمد و در روز اول سی و اند زنجیر فیل و چند هزار اسب از فیلخانه و بایگاه رامدیو
بدست سلطان علاء الدین افتاد و رامدیو در آمد و او را اطاعت نمود و سلطان علاء الدین از دیوگیر چندان
زر و نقره و جواهر و مروارید و نفایس و اوانی و افرشم آورد که دو قرن زیادت از ان تا بیح
برآمده و در هر عصری از اعصار بادشاهان در هنگام تبدیل و تحویل زرهای فاخر خرج شده همه سر بسیل

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

و مال و جواهر و مروارید آورده سلطان علاء الدین از دیوگیر در خزانه دهلی موجود است تتمه ملک
... در شهور سنه خمس و ... و ستمایه سلطان جلال الدین طرف کلبور لشکر کشید و هم دران ... جنگ
... فرمود و در لشکر سلطان جلال الدین خبر آوردند که علاء الدین امیر کوه دیوگیر را نهب کرد
فیلان بسیار و مال بی شمار آورده و از انجا عزیمت کرده است و سمت کره گرفته می آید سلطان جلال الدین
ازین خبر بغایت خوش دل گشت و از شادی باطنی خود که او فرزند برآورده منت بهره میکرد و برین بی
آرد و در شادی آمدن سلطان علاء الدین مجلسهای عیش میساخت و شراب میخورد و سلطان جلال الدین
و اعوان و انصار او متواتر اخبار محقق گشت که سلطان علاء الدین مال از دیوگیر می آرد که در دهلی در خزانه
بادشاهی نبود روزی سلطان جلال الدین فرمود که مجلس خلوت سازند و دران مجلس چند رای زنند
ملک ... عیان اسرار ملکی را طلب شد و سلطان جلال الدین بطریق مشورت از ملک احمد چپ و ملک محمد
کوچی که رای زنان ملک او بودند برسید که علاء الدین با از دیوگیر فیل و مال بسیار می آرد و ما را درین
از سه کار چه باید کرد همچنان که هستم و قصد باید کرد و یا پیشتر بر سمت لشکر علاء الدین باید رفت و یا انجا
شهر دهلی مراجعت باید کرد و ملک احمد چپ نایب باربک بود که در قسم رای زنی نادره روزگار بود
پیش ازان که دیگری سخن گوید با سلطان گفت که فیل و مال خاصه که بسیار و بی اندازه باشد واسطه
فتنهای بزرگ است و بدست هر که افتد او را چنان مست و مغرور گرداند که او دست از پای خود
نشناسد و بر ملک علاء الدین مقطع گردد مشطفان و راهبان و بلهکیا تمامی ملک جمع بسیار خواهند شد و او را
بی فرمان در اقلیمی دیوگیر برده و جان بازیها کرده و گنجها بدست آورده و بادشاهان قدیم گفته اند که مال
و فتنه و فتنه و مال اعنی مال و فتنه ملازم یکدیگر و خدای داند بس که از مشاهده همدان مال چند نوع فتنه
علاء الدین شده باشد رای صواب نزدیک من آنست که خداوند عالم هر چند زود تر ازین مقام کوچ فرماید
و سوی چندیری نهضت فرماید و از پیش ملک علاء الدین براید و راه بندی او کند و چون او لشکر بادشاه

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

را نزدیک رسیده بشنود او را ضرورت شود که آنچه می آرد خواه دل او خواهد خواه نخواهد پیش تخت اعلی آرد
و پادشاه اموال نقود و زر نکته و جواهر و مروارید و فیل و اسب که واسطه فتنه انگیزی است از و بستاند و غنایم
دیگر او را و لشکر او را مسلم دارد و او را بنوازد و در انقطاع او انقطاعی دیگر فرید کرداند خواه او را بزیر خود
در شهر برد و خواه مراجعت کرده اجازت فرماید و اگر پادشاه مهم او را مهم داند و برفرزندی و دامادی
و برادرش برو اعتمادی کند و تجارب پادشاهان قدیم و بند پادشاهان را بهیچ نشمارد و مال و فیل استده
و جواهر و مروارید جانب دهلی مراجعت فرماید و نگذارد تا ملک علاء الدین و لشکر هندوستان ما نبندین کنجها که
مایه مایه پادشاهی ده پادشاه است سلامت در کره رسند خود را در اندوه و التفات ملکی انداخته باشد و ما
همه را برانداخته و از برای ستدن فیل و مال هر کرا اینچنین محل نباید که لشکر ملک علاء الدین سته
لشکری و بی استعداد شده و برو مال و غنایم می آید و لشکر پادشاه مستعد و مرتب و تجربه آره پیش
رود و درین معرض ایشان را زهره باشد که در رسانند فیل و مال مضایقه در خاطر کذرانند و نیز بنده را
معلوم است که ملک علاء الدین را سالها باشد که از ملکه جهان و حرم خود آزارها دارد و این معنی
پادشاه را از تر پس ملکه جهان و حرم خود کسی عرضه نکرده است و آنکس که آزرده می باشد امروز وفادار
طمع نتوان داشت و من بنده احمد جب را آنچه صلاح ملک پادشاه است و در خاطر کذشته است که
در بندکی پادشاه عرض کرده ایم پادشاه راست و از انجا که اجل سلطان جلال الدین کبیر اکبر رسیده بود
و بلت بر شته رای احمد جب را خوار داشت و استماع کلمات احمد جب سلطان زاده ارشد و دکنیت
که بنجه ام در نظر من شیر میکند مینماید من در حق علاء الدین چه بد کردم که از من خواهد کشت و فیل و مال پیش
نخواهد آورد سلطان در ان مجلس با ملک فخر الدین کوچی و کمال الدین ابو المعالی و نصیر الدین کهدامی
شمارای احمد جب را شنیدید شما را درین مهم چه مصلحت روی می نماید پیش من کشاده بکویند ملک
فخر الدین کوچی خدا ناترسین با نکه دانست که انچه ملک احمد جب کفته است عین صوابست و لیکن دید که

سلطان را

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

سلطانرا رای او و سخن او خوش نیامده است مناومت و مداهنت را کار فرمود و پیش
[illegible] گفت که از کشتن ملک علاء الدین و آوردن فیل و مال او غرض داشت او تحقیق نشد
و نه از میان لشکر او در بندلی درگاه نیامده است که بر قول او اعتماد کلی توان کرد و از رسیدن
آوازه او راجیف خاسته است و آوازه او راجیف راست باشد و یا دروغ و مثل معروفست که بیش از آب
دیدن موزه نتوان کشید و اگر ما با لشکر پیش او ندانیم و راه کیری او کنیم و ایشان آوازه رسیدن
لشکر بادشاه میشنوند همه در هر پیش شوند و از بی فرمانی خود بتر شوند و هر جا که رسیده باشند هم
از انجا باز گردند و مواسی بگیرند و در جنگلی بخزند بمانند و پیشتر نیایند و مالها که می آرند غارت
شود و خلق سر خود گیرد و متفرق گردد و ما را ضرورت شود که دنبال ایشان در دیو گیریم باید
و در پرسکال لشکری باید کرد و پیش از انکه از قومی مخالفتی و عزودی مشاهده نشود قصد ایشان
کردن جائی نیامده است و ماه رمضان میرسد و در دهلی تجریره و مهیب بسیجوبات دیده است مرا
بچنین می نماید که بادشاه بدولت بطرف شهر مراجعت فرماید و ماه رمضان در دار الملک
گذراند و اگر راست است که ملک علاء الدین فیل و مال آورده است او را بگذراند که آنچه آورده است
سلامت در کره برساند و در ولایت باغی و در دست نبرد عرض داشتهای او متواتر پیش تخت آید
مزاج نیک و بد و صلاح و فساد خاطر او از عرضه داشتهای او روشن خواهد شد اگر در انواع مخالفتی
نیم دید بیک لگام زیر سلطانی او را [illegible] و راته و بالامی توانیم کرد و او از پیش ما کی رود
رفت و یکبار هم درین نزدیکی صدمت لشکر سلطانی سوار و پیاده هندوستان دیده است و چشیده
ایشان نیست که مقابل لشکر سلطانی ایستاده خواهد کرد و اگر در ملک علاء الدین ستایی خواهند دید
او را پیش خداوند عالم بسته خواهند آورد ملک احمد چپ فخر الدین کوچی را گفت که کار بجان رسیده
و کار دبانستخوان رسیده و رسیدنی است پس معوض مناومت و مداهنت چرا میکنی و حق و صواب دیده را می باید

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

که اگر ملک علاء الدین با فیل و مال سلامت درگذرد بهمند و دو سه ماه بر شکال فرصت یابد و با اموال و فیل و لشکر با آب بگذرد و قصد ملک لکهنوتی کند و ملک لکهنوتی از قوت مال و فیل که بدست او فتاده است برو فیروگیرد و زبون او خواهد کرد و یا تو خواهی کرد و سلطان جلال الدین احمد جب را گفت که تو پیوسته با علاء الدین بدگمان بوده او را من کنار کرده و پرورده ام و جندین جهتها بر کرده او دارم جگونه خواهد گشت که اگر پسران من بگردند او سم از نا نکرده و باز احمد جب مکابره کرد و گفت که اگر خداوند عالم از انجانب دار الملک دهلی مراجعت فرمود بار بدست خود کشت و احمد جب از مجلس سلطان بجاست و در هنگام بازگشتن مست بر دست خود میزد و تاسف میخورد و این بیت میخواند و تکرار میکرد

بیت جو تیره شود مرورا روزگار ۔ همه آن کند کش نیاید بکار و سلطان جلال الدین ساده دلی و درست باطنی بر سلطان علاء الدین اعتماد کرد و برای ملک فخر الدین کوچی کار کرد و از برسمت دهلی مراجعت فرمود و در کیلوکهری رسید و هنوز از رسید سلطان جندروز نگذشته بود که خبرهای متواتر رسید و هنوز از رسیدن که سلطان علاء الدین با جندین زر و فیل و جواهر و مروارید و پیشکش بخدمت سلطان جلال الدین آمد که جندین خزاین و جواهر و مروارید و پیشکش بخدمت فیل اسپان و نقایس بخدمت بندگی درگاه اعلی آورده ام لیکن چون سالی زیادت درین مهم مشغول بودم و بی فرمان در اقلیمی رفته و درین مدت نه فرمانی بر من رسیده است و نه عرضه داشتی فرستاده ام نمیدانم که در غیبت من دشمنان من در باب من پیش تخت اعلی چه سخنان گفته اند من می ترسم و کسان من هم خایف شده اند اگر فرمان بادشاه بخط توقیع بمن رسد و امدی که با من جان ما کرده اند انچه از فیل و مال آورده پیش کرم و بندگی درگاه اعلی ارم و سلطانی علاء الدین مثل فیهار مذکور بر سلطان جلال الدین روان میدانست و زور میکرفت و استعداد در فتن بلکپوتی میکرد و ظفر خان غازی در اودهه فرستاد تا کشتیهای کدشتن آب پیوسته مرتب کند و با اعوان و انصار

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

اتفاق کرد و رای زد که بجون بشنویم که دلیزسپ سلطان جلال الدین بر سمت کره پیرونه امد نصب
شد ما فیل و مال و لشکر و زن و بچه لشکر بستانیم و از آب بگذریم و در لکنوتی برویم و ملک را بگیریم و آنجا
بر ازدهای کسی نتواند رسید و ما نجا بیاشیم و جملا رکان ملک جلالی و دانایان شهر دریافته بود و تکدر
میکشند که ملک سلطان علاء الدین بر سلطان جلال الدین نیاید و نه فیل و مال و لشکر فرستد هر چند
تحیه و غریب می نویسد و با فیل و مال و لشکر هندوستان در لکنوتی خواهد رفت کسی نمیتوانستی کرد با
جلال الدین سخنی بوست کنده گوید و اگر محرمی ... سلطان علاء الدین چیزی میگفت سلطان جلال الدین
برو تفت میشد و میفرمود که مردمان میخواهند که بجا ام را از من کوتاه پرستند و مرا شیری او را نمایند
و سلطان جلال الدین عهدنامه با صد شفقت و مهر بجانب سلطان علاء الدین بخط خود در قلم آورد و بدست
دو محرم از محرمان بزرگ خود داد در کوه فرستاد و محرمان سلطان چون با توقیع آنجا رسیدند
که کار ما بکلی باطل شده است و سلطان علاء الدین و تمامی لشکر او از سلطان جلال الدین برگشته و هر چند این
محرمان خواسته اند که از حال برگشتن سلطان علاء الدین و لشکر او سلطان جلال الدین را معلوم کنند و نتوانسته
ذکره بدو بدهند چیزی نتوانستند و هم دران گفت و گو بودند که باران های رحمت از حد بیرون
از آسمان نازل شد و راهها بر آب گشت و ماه مبارک رمضان در آمد و برادر سلطان علاء الدین
الماس نیک که او هم بدیخت داماد و برادر زاده سلطان بود شغل اخریکی داشت بارها پیش سلطان
... گفت که خلق برادر مرا می ... نمی ترسیم نباید که برادر من از ترس و شرم خداوند عالم از بهر
بخورد و بمیرد و یا خود را در آب غرق کند و بعد از چند روز مکتوب مرغوب سلطان علاء الدین بر
خود الماس بیک رسید که من بفرمانها کردم اکنون زهر در دستارچه کرده میدارم اگر سلطان جریده
خود بیاید و مرا دست گیرد و بهبود من دل برآمدن تواند نهاد والا من زهر خورده خواهم مرد و فیل و مال را
پیش خواهم کرد و پسر و جهان خواهم گرفت اینچنین نامه برسید اگر باشد که سلطان جلال الدین طمع در

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وجریده در کره بیاید و مال او را دفع کنیم رای خان سلطان علاء الدین انگیختند و برادر سلطان
علاء الدین فرستادند برادر سلطان علاء الدین عین آن نامه را بیمهر باز کرده بدست سلطان جلال
الدین داد چون قضا را اجل سلطان جلال الدین نزدیک رسیده بود آن مکتوب فریبش و تعمیه و عذر
را راست پنداشت و هیچ فکری و تاملی الماس بیک برادر سلطان علاء الدین را بالاغ در کره روانه کرد
و گفت که تو هرچه زودتر بر علاء الدین برو و او را اجابی رفتن و آوارگی شدن ندهی اینک من بجزیده
در کره می ایم او فرزند منست و نور دیده منست دست او میگیریم و می آریم و الماس بیک در کشتی
سوار شد و بر سپیل الاغ بهفتم و هشتم روز در کره برادر رسید سلطان علاء الدین فرمود تا طبل شما
بزنید و گفت که جوز برادر بمن رسیده مرا هیچ اندیشه و هراسی نماند و آنانی که پیش سلطان محمود
مرتبه گرفته با سلطان گفتند که ترک عزم لکهنوتی کیر پیر می آید اعنی سلطان جلال الدین از طمع مال
و فیل که در گرفته غلو خواهد کرد و خود را در چنین برشکال در راه خواهد انداخت و بر تو خواهد آمد
و بعد ازان تو دانی هرچه باید کن و بعد روان کردن الماس بیک برادران سلطان علاء الدین
اجل سلطان جلال الدین در تفحص رسیده بود هیچ اندیشه صواب در خاطر نگذشت و سخن هیچ نیکخواهی
و مخلصی نشنیده با همه دولتخواهان مکابره کرد و از طمع مال و فیل کور و کر شده با چند نفر خواص
و یکهزار سوار جراره از کیلوکهری سوار شده و در رهائی آمد و بر تحریر جست و احمد جب را
سپهسالار کرده و او را فرمود تا با لشکر در راه خشکی فرود آید و خود بخنجر سوار شد و فرمود تا کشتیها
کرده و لاهور کشیده و هر طرف از کثرت آب سیلابها شده بهیرو تنزده بود و جهانی برآب رسیده
و اجل سلطان جلال الدین را نموی کشان می برد و هفدهم ماه مبارک رمضان بر بحر نشسته
در کره رسید و از جانب آب کنگ نمودار کرد و غلامانی چون شنیدند که سلطان جلال الدین رسید
طریق دفع و رنا خویشتن راست کرفته بودند و اندیشه کرده و سلطان علاء الدین پیش از انکه سلطان جلال الدین

در کره

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

در گرد رسید آب گنگ را از گره عبره کرده بود و با مال و فیلان و اسپان و استعداد لشکر را از طرف آب میان
گره و مانکپور لشکرگاه کرده فرود آمد و گنگ خان در جهان شده که ناگاه خبر سلطان جلال الدین در نظر
ایشان آمد لشکر سلطان علاء الدین سلاحها بوشیدند و فیلان و اسپان را بر ستوان کردند و سلطان علاء الدین
در زمان الماس بیک برادر خود را در زورق سوار کرده و بر سلطان جلال الدین فرستاد و بر راه کرد تا بر
ذیشان کرده و تواند سلطان جلال الدین را بفریبد و بران آرد که آن هزار سوار چراره را که بر کشتیها
سوار کرده برابر آورده است ایشان را همانجا گذارد و بر سیر گذر نیارد و خود با جند نفر معدود درین
گذر که من با لشکر فرود آمده بیاید الماس بیک زورق نشسته بر سپیل تعجیل سلطان جلال الدین آمد دید که
چند کشتی بر از سوار چراره بر ابر سلطان جلال الدین از شهر آمده پیش سلطان گفت که برادر مرا آواره
میشود و من برادر خود را باعتماد کرم خداوند عالم گذاشته ام و اگر من نیایم می خدای داند که او بکدام طرف
رفتی و آواره شدی و اگر خداوند عالم او را زود تر نخواهد یافت او خود را هلاک خواهد کرد و بالها غا خورا
خواهد شد و اگر این زمان سواران سلاح بوش بر کشتی نشسته بر ابر خداوند عالم خواهد دید در زمانی
هلاک خواهد کرد سلطان جلال الدین فرمود تا آن سواران و آن کشتیها که بر ابر آمده بودند همه در کنار آب
و سلطان جلال الدین با دو کشتی و چند نفر خاص و چند کس که از ملازمان در کاه بودند جانب کناره دوم
راند همچنین که هر دو کشتی پیشتر شد و اجل سلطانی جلال الدین نزدیک تر رسید باز الماس بیک خداع خوار
پیش سلطان گفت فرمان شود تا ملوک و خواصان که درین دو کشتی بر نشسته اند سلاحها از کمر بکشایند
بباید که چون نزدیک رسید برادر در بر ابر ایشان نظر افتد هراس خورد سلطان شهید شده و در جهان بیکاره
هم بر سر حرف نشنود فرمود تا خواصان سلاحها از خود جدا کنند و چون هر دو کشتی سلطانی در میان گنگ رسید
نظر ملوک و امرا در لشکرگاه سلطان علاء الدین افتاد و دیدند که جمله لشکر او در سلاح غرق شده و فیلان و اسپان
را بر ستوان کرده و جابجای سواران ایستاده شده اند جمله ملوک و امرا دانا که بران دو کشتی سوار بودند دانستند

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

که الماس بیک عم و مربی و پیر خود را بخرب زبانهای دروغ فریفته بجهت کشتن میبرد و همه آن دو کشتی سوار دست از جان خود بشستند و بخواندن سورتهای قرآن مشغول شدند و ملک خورم وکیل را گفت که تو از ما پیلاح کشتیبانی و سواران ما را همراه بر کناره آب داشتی لشکر شما همه غرق سلاح شده مستعد جنگ مینماید و فیلان آسمان شما را بر کستوانها کرده اند این چه حالتست و چه طریقت الماس بیک گفت که ملوک عذر ایشان را در نیافت جواب داد که برادر من میخواهد که لشکر را آراسته خانبوس درگاه شود و سلطان جلال الدین را اجل چنان کور ساخته بود که با انکه عذر ایشان را بچشم خود میدید باز بوجود آن همه از میان گنگ بازنگشت و کشتیها را بازنگردانید و الماس بیک را گفت که من چندین دور روزه داریم شما آمده اید سلاح را این نمیتواند و دل او نمیشکند زودتر سوار شود و باستقبال من پیش آید الماس بیک مکار نابکار سلطانی را جواب داد که برادر را مطلوب و آرزوست که چون خداوند عالم بدولت دران گذر فرود خواهد آمد او با فیلان و صندوقهای جواهر و با او خود دست بوس خواهد کرد و مست مظهر خواهد شد و ساختگی اوبطار خداوند عالم مرتب کرده است خداوند عالم در خانه بنده فرزند بر و رده خود افطار کند تا ما رنده باشیم این شرف و بزرگی در میان عالمیان حاصل بود الماس بیک از هر نوع فریبها میداد و سلطان با عتمادی که بران هر دو برادر زادگان و داماد آن بود و بر و رد کان خود داشت بر سر حرف نمیشد و بیدار نمیگشت و در کشتی مصحف و رحل پیش نهاده بود و قرآن میخواندند چنانکه بوران در خانه پسران ایمن و بی هراس بیایند می آمد و جمله کشتی سواران که پیش سلطان بودند که خود را آشکارا معاینه مینمودند و سوره یس که نزدیک مردن میخوانند میخواندند و چون سلطان ان اول وقت نماز در کناره آب رسید و با جند نفر خواص مرتب از کشتی فرود آمد سلطان علاء الدین پیش رسید و جماعت را و معارف خود شرایط خانبوس درگاه بجای آورده و نزدیکتر سلطان آمد و در پای سلطان افتاد سلطان جلال الدین بر طریق بدران مشفق و ار بر خاست بوسه داد و پیش او انگرفت و دو طپانچه محکم بدانه بر چهاره او زد و گفت کوای علاء الدین کیزی که در اوان طفلی در کنار من کرده بودی آن هنوز

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

از جائے من نمیرود تو چرا از من می ترسی در خاطر تو چیست کہ من بر تو بد خواہم کرد من ترا از سر خواہر
ای یو منا کہ مرد بزرگ مینمائی بحیث آنکہ ترا بر دردہ ام و در حیلہ تا اینجا پا نہادہ ام از برای آنکہ ترا
و تو نزدیک من پیوستہ از پسران من عزیز تر بودی و هستی چندین ترسیدن برای چیست کہ مرا دوزدہ دانستہ اینجا آوردہ
میان من و تو دیگری نگنجد و این همچنان کہ از برای زدہ و بد تو کردہ شدہ اند اگر زنہ پیند یکی از نہا کردہ تو
نمودہ وفا اگر چہان کردہ و مہر و پیوند من از تو کم نشود و من ترا بہ از بہ ندہم سلطان این سخن شنود
سلطان علاء الدین بگرفت و جانب خود بکشتی خاص کشید و گفتای علی چند از من خواہی ترسید خویشتن
آب کردی و سم در اوان آنکہ سلطان جلال الدین دست سلطان علاء الدین گرفتہ جانب خود میکشید اشارت
عذر آن سنگدل در کار شد محمود سالم کہ مغرور و مغرور زادہ بد اصل سامانہ بود تیغ کفوان جانب سلطان
انداختہ آن تیغ کاری نیامد دست آن خاکپار بدر و زبریدہ تیغی دیگر انداختہ و سلطان ہم خود را
آب دید و در حالت دویدن جانب آب از زبان سلطان زخم خوردہ بیرون آمد ای علی بد
جہ کردی و اختیار الدین ہمچو کافر نعمت بی دولت و نمک سلطان رفت و آنجنان نابکار تیغ
قلعہ کشائی بسلمانی سنی را در زمین انداختہ و پر آنجنان سروری از تن ببرید و همچنان
پیش سلطان علاء الدین نامسلمان آورد و شنیدم کہ سلطان جلال الدین در حالت سر بریدن دو بار
کلمہ شہادت گفت و نزدیک افطار روزہ دار بدولت شہادت رسید و آن چند نفر معدود مخلص کہ
برابر سلطان جلال الدین از کشتی فرود آمدہ بودند و بعضی در کشتی ماندہ ہمہ را بکشتند و در کار
نابکار و فلک بی مہر جفا کار آنجنان فاوتی و آنجنان مکابرہ کوئی و آنجنان حرامخوارگی
آنجنان تباہی سنگدلی و آنجنان بی شرمی از ان حرامخوار در وجود آورد و از دوستی ملک و
چند کاہ دنیا نا پایندہ فانی شد از مہتر آدم الی یومنا بر کسی نماندہ است و تا قیامت
نخواہد ماند برادر زادہ و داماد کہ از شیر خوارگی پرورده بودند و انگشت از نعمتہای عم و

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

دبزرگ کشته عم وخسرو مربی ولی نعمت وبادشاه ومخدوم خودرا روزه دار درهفدهم ماه صیام رمضان کشت
وسرانجنانرا سری وسر وری ازتن جدا کنانیدو برسر نیزه بنداینید بای بلغاکیان وباغیان ازترکان
کره ومانکبور کردانیدودراو دسه فرستاد انجانکردانیدوحق خون وپیوندوحق نمک وبرورش وحق عمی
وچپی وخداوندکاری وبادشاهی مسلمانی کافردلان سیاه رو رامانع نیامدوخون اوخون چندین
سینان بی گناه بوقت افطار درماه معظم رمضان چون آب برخاک بریختند واز خون بادشاه وملوک
جوئی دیگر برروی زمین روان کردند وانجنان کفران وخذلان وخیرانی که روسیاهی ازقیامت وبعد از
ازرو مهاایشان نشسته شود بحبت جاه چند روزه دنیای ناپایدار اختیار کردند وآنجنان غلطات عظیمی
از درآسمان وزمین نکنجد ازبرای تلذذ وتنعم چند کاه ارتکاب نمودند اه وصد هزار اه وافسوس
افسوس که برسرجنان کافرنعمتان مکاربروجنان حرامخواران می شدم درساعت حرامخوارکی
ازآسمان بقهرباری تعالی سنگ نبارید وشعلهای آتش سوزنده ازمین زیری بای ایشان برنیامد
جمع حرامخواران نمک سنکدل نامسلمانان نیست ونابود نکردانیدوازبران بلاهای کوناکون طوفانی دیکر
نیامد ونام ونشان آن بی سعادتان کافرخوار ازروی زمین محونکرد وسیلاب حوادث ان نکردد
درجاه ظلمات نیفتاد وبرافتادن دزه دزه کشتن حرامخواران کافرنعمت ازعبرت جهانیان نشناخت
ودرجمله سم درزمان آنجنان چون زیری کاربریده سلطان جلال الدین خون میکیدان ناجوانمردان بی عاقبت
سلطان جلال الدین بیاوردند وبرسیه سلطان علاء الدین افراشتند وشهرم ازدیدها برداشتند وازبی اندیشی
وبلغاکی ومسلمانی نه از سلطنت سلطان علاء الدین بربشت فیلان درراوندند واکرچه آن کافرنعمتان مکابره کردند
راندوسلطنت سلطان علاء الدین راچندروزی وچندسالی پشتر بایدراج دیکر مهلتی دارند فاما مهل ندادند وبرسیه
جهانسال رالغان غریب دهندونه نصرت خان اشارت کاونه ظفرخان فتنه انکیزه ودیکر عم
کوتوال ونه ملک اصغری سردوار ونه ملک جاجا دادبک دران خذلان هم داستان بودندونه انانک در مشورت

سلطان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

سلطان جلال الدین رای میزدند بروی زمین بماندند و بسر سالم دوزخی کا اول تیغ انداخت بعد یکدیگر و سال
پنت شده و اندامش بریخت و اختیار الدین هود بدبخت که سر آنجنان پسروری برید مرجه زود تر بوانه شد
و در ساعت نزار نعره می زد که سلطان جلال الدین تیغ بر تخت و در دست گرفته آمده است سر من میبرد و اگرچه
بسلطان علاء الدین از روی اضلال و یکران و استند راج بر تخت ماند و چند گاه کار ها بر حسب هوای او برآمد
ه زن و بچه و خیل سیع و مال بسیار شد و لیکن از شومیت ریختن خون ولی نعمت چندان خونهای ناحق در
اوان بادشاهی از و ریخته شد که از فرعون ریخته نشده بود و آخر فلک غدار او را پیش کشید خان و مان
او هم از دست او خراب شد و این روزگار مکار نابکار فرزندان او را هم از دست او بند کنانید
و متربان او را هم از دست او کشانید و از علام بر و رده و برآورده او پسران او را کور کنانید و هم
مولازاده غلام او سر پسران بیچ ترب و تره بر اینده و خران او را بدست هندوان و کافر نعمتان داد
و انچه هم از پسران او و برورد کان و برادر زادگان او مکافات کشتن سلطان جلال الدین نزار خان و مانیز
او کرد ست در هیچ کتب ستایند و کو ستایند نگذشته است و نگذرد مولف تاریخ فیروز شاهیم در
تالیف مذکور شرط تاریخ نوشتن کرده ام که آنچه درین خوانم نوشت راست خواهم نوشت و از انچه
و متابع کسانی که تاریخ ایشان می نویسیم در قلم خواهم آورد و خیر اشخاص را اظهار و شر ایشان را کتمان خواهم کرد
اگر سر سری بگذرم و مداهنت و ندم و معاملات خیر محض نویسم و از بد کردار بهای سر شکر گنم مرا در نظر مطالعه
گنندگان بهیچ اعتبار کی نماند و مرا عند الله تعالی نجاتی و خلاصی نباشد نباران محافظت شرط
مذکور انچه در وقت از سلطان در کشتن و لینعمت دیدم نوشتم و انچه در عصر بادشاهی از معاملات
جهانداری و جهانگیری از سلطان علاء الدین معاینه کردم در اخبار او در قلم آورده ام
بملک احمد چپ که [illegible] او در راه خشکی می آورد در رسید در آن زمان باز گشت و در روهی آمد و بر سکندر جلال الدین
باران و خلاب و خلیش و رم بر و دوم تر از و شده با گشتند و در خانهای خود رسیدند و ملکه جهان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

سلطان جلال الدین که بس استیلائی داشت از سر نقص عقل و نادانی بی صواب دید بزرگان ملک تخت گاه دهلی
ترا آمدن از کلیخان از ملتان که صفدری بس نامور بود و در توقف نداشت ... از ملتان بطلبید و عجلت فرا
اقبت اندیش را کار فرمود ولی هیچ مشورتی و اتفاقی رکن الدین ابراهیم پسر خرد سلطان جلال الدین
زادر آغاز جوانی و عنفوان شباب بود چه از علم نداشت بر تخت نشاند و با ملوک و امرا و اکابر و معارف خانه
خبر از کیلوکهری در دهلی آمد و در کوشک سبز نزول کرد و شغلهای سلطانی و اقطاعات میان ملوک و امرا
جلالی که در دهلی بودند قسمت شد و ملکه جهان جهانداری و جهانبانی اغاز کرد و عرضه داشتهای پیش او میگذشت
و حکم هم از پیش او می شد و کلیخان از شنیدن این مواجهها و بی طریقیها و ما در خاطر کرفته کرد و بسر کار
اختلاف اعتماد و سم در ملتان ماند و در شهر نیامد و سم در خاطر سلطان رکن الدین میان مادر و
اختلاف اعتماد و از حال نا آمدن از کلیخان و مخالفت مادر و پسر سلطان علاء الدین در کره شنیده و اختلاف
خانه را دشمن غنیمت شمرد و از نا آمدن کلیخان از ملتان منتظر و مسرور کشت و در خیال بشکار که مثل
آن کسی با ندارد و اما سلطان جلال الدین زر زیری کنان و زر نثاری پیشه جمعیت زیران و حشم
کنان در کناره جون رسید و ملوک و امرای جلالی بسی کان و جملکان من زر بفوقیت و ناجوانمردان طمع
در یک نظر در جلال خوار کی و جلال خوار کی نه بیند اخت و ملکه جهان و سلطان رکن الدین ابراهیم بسر خورد
سلطان جلال الدین را بشت داد و خود بسلطان علاء الدین پیوستند و سلطان بعد پنج ماه که او را در راه
به کردسی دهلی با جمعیتهای بی اندازه فرود آمد و ملکه جهان با سلطان رکن الدین ابراهیم بادشاه جهان بار
پنج ماه از شهر بیرون آمد و راه ملتان کرفت و جند نفر ملکان جلال خوار عهد جلالی ترک زن و فرزند
و خیل و بیع خود را دادند و با ملکه جهان و سلطان رکن الدین موافقت نمود و برایشان در ملتان رفتند و
علاء الدین در مدت پنج ماه که بعد کشتن سلطان جلال الدین ن شد و در دهلی آمد و بر تخت گاه دهلی
ممکن کشت جندان زر زیری کرد که قبل سلطان جلال الدین و کنون نعمت او خلقه را سهل نمود و مردمان در باد شاهی

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

او راغب شدند و سم از زر زیری او ملوک و امرا جلالی و لی نعمت زادگان خود را و مبلی زادگان
خود را بشت و اوند و پدر و پسو پستند و از حادثه سلطان جلال الدین خواص و عوام و خورد و بزرگ و عالم و جاهل
و دانا و نادان و پیر و جوان بلاد و ممالک حضرت دار الملک دهلی را برای العین مشاهده شد که سلطان
جلال الدین خود را از طلع زرکش نیده و سلطان علاء الدین که کنوان نعمت و زیده و ملوک و امرا جملا از زر
که حرامخوارگی کرو ندا زحرص زر کرو ند پت خون همه زخت زرو زر بر جا بیست کپن نیست که
طلبد خون همه ملک بمیراث نیابد کسی تا نزند تیغ دو دستی بسی السلطان الاعظم علاء الدین
خضر خان پسر مبارکخان پسر شادی خان پسر عثمان خان پسر الغخان برادر الماس بیگ برادر ملک شهاب
الدین نصرت خان و زیر قاضی عارف صدر جهان قاضی حمید الدین ملتانی قاضی ضیاء الدین
بیانه ظفر خان عرض ممالک الیخان امیر علم ملتانی ملک علاء الملک کوتوال ملک فخر الدین جوبان
ملک هائیبن بلبن اب بک ملک تاج الملک کافوری ملک عمدة الملک علاء سر ملک حمید نایب و
نصر الملک خواجه حاجی ملک غازی شحنه بارگاه ملک عین الدین ملتانی ملک کمال الدین کرک
ملک فخر الدین کهندی رای ملک معین الدین سید ملک ملک تاج الدین جعفر ملک غر الدین و پسر
کمال الدین و پسر ملک غر الدین حبش ملک محدث له ملک حمید الدین امیر کوه ملک علاء الدین کوتوال
ملک اختیار الدین ایاز افغان ملک چین بیک حاجی حاجب ملک اختیار الدین بلبن ملک اسید الملک سالار
ملک سید ظهیر الدین ملک اختیار الدین تمر ملک نایب کافور هزاری ملک کافور مرهبه نایب
شحنه نیل ملک نایب اغر بسم الله الرحمن الرحیم اللهم سهل بکرمک الحمد لله رب العالمین والصلوة
والسلام علی رسوله محمد و آله اجمعین و سلم تسلیما کثیرا کثیرا چنین گوید دعاگوی مسلمانان ضیاء برنی
که چون در شهور سنه خمس و تسعین و ستمایه سلطان علاء الدین بر تخت بادشاهی جلوس کرد زادر خود الماس بیگ را
خطاب
و ملک نصرت جلیسری را نصرت خان و ملک مهذب الدین یوسف را ظفر خان سنجر امیر مجلس خود را الیخان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

کرد و یاران معارف خود را امیر کردانید و آنها که از افغانان بودند ایشانرا در زمره ملوک درآورد
و هریکی را از در پیشکان خود بمرتبه که مناسب او بود سرفراز کردانیده خانانی و ملوک و امرای خود را
تکمها داد تا سوار جدید جای گیرند و از آنکه زری اندازه در دست او افتاده بود و کارهای ناشایسته
دین و دولت ازو در وجود آمده جواز برای مصلحت وقت و جواز برای فریب خلق در استعداد آبادی
شهر دهلی مشغول شد و لیکن اوان اشکال بود و باران نهار متواتر می بارید کمانها زه نمیشد و استعداد لشکر
بمراد دست نمیداد و سلطان علاء الدین درین اندیشه شد که ستاره سهیل طلوع کند و ارکلیخان پسر شاه
سلطان جلال الدین که پیش صفدری و اژدری مثل بود. اندیشه میکرد که ناگاه از دهلی خبر رسید که ملکه جهان
حرم سلطان جلال الدین رکن الدین پسر خود را بر تخت دهلی نشانده و ملک و امیران یار شده اند و خطا
قسمت شده و بنام هریکی تعیین کردند و بآمدن ارکلیخان از ملتان توقف نداشتند و مادر را بآنچه
که سلطان علاء الدین ازو چشم میزد مخالفت شد و سلطان علاء الدین مخالفت خصمان را که بمدد خانه
ایشان ظاهر گشت غنیمت شمرد و دانست که رکن الدین ابراهیم جوان کودک است و ملکه جهان از استیلاء
کارهای ملکی برای ملک احمد چپ و ملک سید قطب الدین کتیلی که بخته و کرم پرورد روزگار دیده اند
بپرداخت رسند و مال در خزانه دهلی چندان نیست که حشمی جدید درین حادثه بزرگ که خصم ملک از سر
است جاکر بتواند گرفت در عین اشکال از کره روان کرده بارها نه روز فرصت میداد و نه نسبت بی
کشاد و کنگ جون دریائی محیط گشته بود و هر جوئی کنگ شده لاجرم سلطان علاء الدین فرمود
تا ملاحان و ماهیگیران پیشه را بلشکر روان کنند و استعداد لشکر [illegible] پس بردارند و از کره
روان کرده با استعداد بی اندازه و کوچ بکوچ متواتر آمد و میداند که بجز [illegible] یکی سلطان جلال الدین
با چندین استعداد فیل و مال کسی پیش جزا ایستاده نتواند کرد و اگر [illegible] فرصت جویم باشد که میان آنان
اصلاح شود و ارکلیخان از ملتان بیاید بر تخت گاه دهلی جلوس کند ازین جهت در بسیاری آب و
راه نظر

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

راه نظر کرد و جملهٔ امرا و معارف خود را الکها داد تا سوار و پیاده جدید جمع کنند و در تعیین مواجب تنقیص
نکنند و بزیادتی تاکید مختاج نگردند و سال و ماه نگیرند و زرهای طی در ربع برزند تا جمعیتها کرده
بزر فریفته نشود و بدنامی کشتن سلطان جلال الدین از میان برود و نام او کسی بزبان نراند و معصیت
کسی باز دو بردارند در هر منزلی و قصبه و خطه که میرسید در ساعت آن منجنیق می نهادند و بجنگ
مشغول میشدند و خلق بی اندازه کردند، آوازهٔ او را می شنیدند و در تمامی دیار هندوستان
منتشر شد که سلطان علاء الدین کرفتن دهلی میرود و در هر منجنیق بر خلق میریزد و هر جا که سواری و پیاده
در خطه و قصبات و دیهها بیکار در رجاب خود مانده بودند در حال از هوای زر ترک خان و
من داد ند و در لشکر سلطان علاء الدین رفتند و جمع شدند و در بیست روز سی چهل هزار سوار و پیاده گرد آمد
و در هر خطه و قصبه که خطبه سلطان میخواندند دوکان و بهر کان هزار اجیو هر ریختنی می شد و چندان خلق
بستور و شتر و اسپ اجیو از بار کرده از دیوگیر آمده آورده بودند که اگر صد چندان روزی بر
رسیدند؟ و از هر قصبه و خطه که معارف استقبال میکردند انعام می یافتند و
نشینندان و فقیها را صدقه می دادند تا خبر زر ریزی سلطان علاء الدین در دهلی و حوالی دهلی رسید
و امرا طمع زر در کار شده غصه کشتن سلطان علاء الدین در سینها مستولی کشت و خلق از هوای زر
کرده پیش آمدند و سلطان علاء الدین با لشکر قلب از راه بداون و مهادر آمد و لشکر سر در برن
خان پاده و از سوار و پیاده مقابل لشکر قلب از راه کول در آمد و آوازه ریختن زر در
منتشر شد و خلق رخ بجانب لشکر سلطان علاء الدین نهادند و هر روز هزار کان نقد کان
سوار جدید در لشکر او زیادت می نصرت در ریختن زر جهد میکرد و بیانکه بلند میگفت که اگر مملکت دهلی
بدست ما نخواهد افتاد زری که با مشقتها و خونریزیها از دیوگیر جان خود را فدا کرده اورده ایم بدست خلق
و اگر مملکت بدست ما نخواهد افتاد زری که با مشقتها و خونریزیها از دیوگیر جان خود را فدا کرده اورده ایم بدست خلق

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

افتند بازان بود که خصمان و مخالفان نابستانند و بحرد انکه سلطان علاء الدین در حدود برن رسید امرای کبار
در مقابل او از تخت گاه دهلی نامزد شده بودند چنانچه ملک تاج الدین و ملک یاجی اخر بک و ملک امیر علی دلوانه
و ملک عثمان امیر اخر بک و ملک امیر کلان و ملک عمر سرخه و ملک هرمار همه بسلطان علاء الدین پیوستند و تشکر
وسی کران و بیشمار کان من زر انعام یافتند و چشم ایشان را یکنیو سیصد کان تنکه زر انعام شد دل خیلخانی
جلالی بکلی بگشت و هر همه که در دهلی بود ند متفرق شدند و دران معرض زن سلطان جلال الدین پسر را
از ملتان طلب فرستاد و بر و پیغام داد که ملک از دست میرود اگر می توانی بر سر کن چون جهانی آب گرفته و ما
کشتیها بدین طرف آورده ایم و یغرشخان برادر سلطان جلال الدین بر سر آن محافظت کرده که هر سلطان
علاء الدین سوار و پیاده بسیار جمع کرده است بی کشتی عبره نتوانند کرد و دیر باید که آب چون کم شود اگر
چنین معرض بیانی و تخت بدر را کرد بیاری باشد که ما را از سلطان علاء الدین خلاصی باشد و اگر نیائی و غصه در
دل کنی بحرد انکه سلطان علاء الدین در دهلی در اید نه ما را گذارد نه تو در ملتان رها شوی و ما را همه ملوک قدیم
حرکت دادند و بخصم ما پیوستند و ما از خوف شبعه عام دست در زن و بچه ایشان نمی توانیم انداخت تو
بیا بتخت بنشین و ما در خور را پیش خود خدمت فرما ما از انکه بخت از خاندان جلالی روی گردانیده بود با کلنجی
دیدکه کار باطل شده است و خلق بسلطان علاء الدین از دل و جان رغبت کرده و او زر ما بمنجنیق میریزد و
ما سواجب شش ماهه موجود نیست برما در جواب ناصواب فرستاد و عذر در قلم آورد و از ملتان نیامد جلالیان
بر لشکر پیوستند و سلطان علاء الدین را خبر عذر کوشتن او روشن شد فرمود تا در لشکر طبل شادی زدند و
بیانگ بلند گفت که هر کدام از کلنجیان در چنین وقت هم نیامد ملک دهلی را دست داده چون سلطان علاء الدین
با لشکر بسیار و ملخ در کنار جون رسید و جون بهنار کرده آب رفته بود و تمامی بحر ماکوتی
جلالیان از طرف برده بودند و شب و روز محافظت میبردند و یغرشخان محال نبود که یک کشتی و یک
از بحر عبر شود و سلطان علاء الدین بر یغرشخان و رستاد که بر جز بیا و صد من زرستان تو عم منی مرا از تو دریغ
نیست

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

کیست او جواب داد اگر من زر بستانم و بر تو ایم فردای قیامت برادر و مخدوم و مربی شهید خود را ابو
بنایم و ترا بر من که برادر متنفی خود را پشت داده باشم چه اعتماد ماند تو هم برادر زاده منی و آنکه بر تخت پدر
بنشسته است او هم برادر زاده منست هر که میان شما دو کس بر تخت دهلی مستقیم خواهد شد من رعیت و بر
بزار انگس خواهم شد همه دانایان آن عصر جواب بغرشخان بسندیدند و از انکار او طمع زر نکرد از فنها کفشد و
سلطان علاء الدین را اسم وفای عهد او اعتماد شد پسلطان علاء الدین کنار جون کرفته تا کذرهای کاهته
بالا دست برفت و تا انجا هیچ کذر کشتی نیافت و چند روز در استعداد کذشتن آب بکذشت و بی
کذشتن میسر نشد ناکاه ستاره سهیل طلوع کرد و بارانی خاصه ابهام شد و پسلطان علاء الدین از کذر کاهته آب
جون را بکذشت و بر سمت دهلی عزم کرد و پسلطان رکن الدین ابراهیم بغرشخان را کناره جون دوهر شهر طلبیدند و با
حشم که داشت تا فیل و دارات بادشاهی از شهر بیرون آمد و در صحرای جونپور نزول کرد و دران ایام سه
چهار ماه از بادشاهی کذشته بود و سلطان علاء الدین پیشتر شد و در مقابل سلطان رکن الدین ابراهیم
فرود آمد و هر دو لشکر یکدیکر را می نمودند و جون افتاد در لشکر سلطان رکن الدین غوغائی
برآمد و تمامی حاجی میر او سوار شد پسلطان علاء الدین پیوستند و سلطان رکن الدین نیم شب دروازه
بداون باز کنانیدند و بر مادر در کوشک تیز آمد و هر چند ملک نصیر الدین راته شحنه فیل او را دل نداد و
چندین فیلبان مست جنکی آزموده و ورم دیکر نان در مقابله لشکر سلطان علاء الدین ایستاکه کن بین کی
من چه میکنم پسلطان را کفت چشم کشت فیل نه چشم چه کار آید دل نتوانست نهاد و شبانه الاغ
غرض شد و چتر و علم زرد از خزانه بستد و با مادر و حرمها از دروازه غزنین بیرون آمد بر طریق
راه ملتان کرفت و براز کلیان رسید و ملک قطب الدین علوی کیتهلی با هر دو پسر و ملک احمد جند و مثال
ولایت داده خود در ملتان رفتند و سلطان علاء الدین با جمعیت لشکر با آراسته درآمد و در صحرای سیری نزول
کرد و دو از این شحنکان فیل و کوتوالان معارف و صدور شهر بخدمت او آمدند و بادشاهی او را مسلم شد و

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

در عیش و عشرت و شراب مشغول گشتند و در روز شنبه در جنین موضع قبا بستند و شراب و شربت تناول
سبیل کردند و در آخر شهور سنه چهار و تسعین و ستمایه با ذارات لبس خلعت
و جمعیتی بلند از دروازه شهر رفت و بر تختگاه دولتخانه جلوس
فرمود و ارکان جادر کوشک لعل فرود آمد و کوشک لعل را دار السلطنت ساخت و سلطان علاء الدین
از جمله امور جهانداری مهم ملتان را مقدم داشت و الغخان و ظفرخان با سی جمل زره سوار بهر جانب
تعجیل رجانب ملتان نامزد کرد و خود را بکامرانی و عیش مشغول کرد و در های لطف و احسان بر خلق بگشاد و از
برای مصلحت ملوک و امرای جلالی را شغلها و اقطاعها داد و خواجه خطیر را که نیکنام ترین وزرا بود
وزارت فرمود و املاک بر املاک و زمینها بر مزروزیان ه ادرارات و انعامات برادر ارخواران و انعامیان
ممالک مسلم و مقرر داشت و خلق را مشغله تازه فرمود و اناملک را بنوازش و نواخت و بخشش و انعام
راغب ملک و مایل دولت گشته برابر زریزی جنان بغریفت که نام سلطان جلال الدین بر زبان کسی نمیگذشت
و نمی گفت که سلطان جلال الدین در جهان بود یا نبود گذر بلائی است که فرزانه ظاهر و کرمی سپارد ناچقادر
دیده او بر جنایت صواب و سداد نمود ار میکنانند و در اول سال جلوس علائی خشم قدیم هر همه را
مواجب تمام دادند و خشنام انعام از خزانه فرمود و از اجناد بسیار و زرهای بی شمار و ملکی پیشانه کلی شد
و خاص و عوام خلق در عیش و عشرت مشغول شدند و الغخان و ظفرخان با لشکرها در ملتان رفتند و ملتانرا
محصور کردند و کوتوال و ملتانیان از درون میکوشیدند و بسران سلطان جلال الدین بیرون میکوشیدند الحق
و الشیخ و الدین رضی الله عنه میان آن دو برادر الغخان عهد و امان بستند و بندگی شیخ ابراهیم کردند
و با ملوک و امرا کبار ایشان بود بر الغخان آمدند ایشانرا حالیا تعظیم و تشریف داشت و نزدیک خود فرمود
و ظفرخان فرود آمدند و فتح نامه در حضرت دهلی فرستاد و در دهلی قبه بستند و طبل شادی زدند و الغخان
مظفر و منصور باز گشتند و پسران سلطان جلال الدین و حرمهای ایشانرا برابر خود روان کردند و

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

از دهلی نامزد شد و در اثنار راه بالغخان پیوست و هر دو پسر سلطان جلال الدین و احمد جب و الغو دادا را
میل کنانیدند و مهما از ایشان جدا کرده تمامی اسباب بستند و در دهلی آورده دو پسران سلطان جلال الدین
را در رو حصار هانسی موقوف کنانیدند و پسران از کلیخان انگشت و ملکه جهان را و احمد جب را در شهر فرستاد
و در خانه نصرتخان حبس کردند ودر شهور سنه ثمان و تسعین و ستمایه تشویش مغل بیش
الغخان و ظفرخان با امرای علائی و جلالی و لشکر بسیار نامزد مهم مغل شدند لشکر اسلام را در حدود
تلور با ملاعین محاربه شده و علم اسلام منظفر و منصور گشت و مغل بسیار را کشتند و اسیر کردند و سر
در دهلی رسید و سکه علائی در میان خلق محکم تر شهرت و قوت و شوکت او بر مزید گشت و در شهر طبلها
زدند و قبها بستند و شادیها کردند و جشنها ساختند بعد فتح مذکور هم در لشکر دست در ملوک و امرای
جلالی زدند و آنانکه از ملوک و امرای جلالی زر ها پنده بودند و ولینعمت خود را پشت داده بودند
روز دیگر بگرفتند و ازان جمله ملک قطب الدین علوی و ملک نصیر الدین شحنه فیل و ملک جمال الدین
ایب امیر داد بسیاست رسانیدند و تمامی زرها که ایشان را داده بود باخان و مانان بستدند
و خیلخانهای ایشان را برانداختند و حشم و خدم ایشان را از داخل امرای علائی کردند و املاک و
ضیاعها و باغها و تنهانهای ایشان را سلطانیه کردند و درین سال نصرتخان وزارت یافت و در
دو سال وزارت خود زری که در ایام فیروز بخلق داده بودند بگرفت و خشم بسیار بر خود حاصل
کرد و مصادره و در سیم سال آورد و در سیم سال چون علائی الغخان و نصرتخان در گجرات نامزد
شدند ظفرخان را در ... ستان فرستادند و الغخان در گجرات رفت و گجرات را نهب و تاراج
نهاد فتح گجرات شهر دیپ نهاوند و تسعین و ستمایه و کرن رای گجرات
آنجا بگذاشت و بر ایلغار رفت و فیلان و زن و دختران و خزانه او بدست آمد و تمامی ولایت
غنیمت ساختند و بتی را که از فتح سلطان محمود غزنوی سومنات نام کرده بودند و معبد هندوان شده

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

از انجا بگشیدند و در دهلی فرستادند و از انجا بی سپر خلق کردند و نصرت خان در کنبایت رفت و از
خواجگان کنبایت که در غایت مال داری بودند جواهر و نفایس بسیار ستد و ملک کافور هزاردینار را
که چند سال در ملک علائی ملک نایب شده بود و جمله کارها بدو بازگشته از خواجه او بزور بستد و در
مراجعت قلعه در جالور رسید از برای چشم عالم که تقاضی می پستدند و نام خسی می کرفتند با لشکر بسیار
بسیار در میان آوردند و خلق لشکر از تتبع ... پدا اتبنک آمدند امرا نو مسلمان یکدل شدند و بلغاک
کردند و دو سه نفر سوار از جنس ایشان با ایشان یار شدند و ملک غازالدین برادر نصرتخان را خواهر
زاده سلطان علاءالدین را بجای الغخان بکشتند و شعبه مستی خاست و چون دولت علائی بر افتادنی
بود زود تر آن شعبه منتهی و روی نشست و امرا و سواران نو مسلمان تفرقه شدند و سران ایشان
بگریختند و در حصارها بزرگ بر سر در فتند و در لشکر تتبع عالم بزرگ آوردند و الغخان نصرتخان
در دهلی آمدند و آنچه در نهب کجرات از فضل و مال برده دست آمده در دهلی آوردند و در انکه خبر بلغاک نو
مسلمانان از کجرات بسلطان علاءالدین در دهلی رسید فرمان داد تا هر جا که ... عالم ایشان را بگرفتند
و حبس کردند و کرفتن زن و بچه ایشان از آن تاریخ در دهلی پیدا آمد و الا پیش ازان بکناه ... بچه
ایشان کسی دست نزدی و زنان و اطفال را کسی نگرفتی و نصرتخان از سوار برادر انکپ نیز را که برادر او را کشته
بودند نصیحت و رسوا کرد و بچکان ایشان را بر پدران ایشان طرقانیدند و آن کرد که در هیچ دینی
نیامده است و همدران نزدیکی ظفرخان سیستان را بگرفت و فتح نامه در دهلی فرستاد و سلطان در انعام
او را بدست آورد و در سیستان کارزارها کرد و نام او در دیار هند بسفدری موصوف کشت
کرفت و در دهلی در انسال جنگرت قتها بستند و شادیها کردند و چون در مدت دو سال سلطان علاءالدین
فتحهای تو بر تو دست آمد و فیلان بسیار و خزاین بیشمار کرد آمد و شصت و هفتاد هزار اسب در بایگاه
خود مشاهده کرد و آنچه بر هیچ بادشاهی نبود در خزانه و فیلخانه و بایگاه او جمع شد و تشکار ملک و مخالفان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

ملک را از میان برداشت مست دولت گشت و هوا بزرگ بر سر او پیچه کرد و دو سه اقلیم را بر پشت زمانه
خود یافت و دست و باکم کرد و در ان ایام عمر او بسی دو سال رسیده بود و او مردی بود که از جا
خبری نداشت و نامه خواندن نتوانستی و در مزاج بدخو و در طبیعت شنج گیر بود در کامرانی و عشرت
مشغول شد و هر روز جشن میساخت و شکار میرفت و ترکه میکشید و کام دل میراند
و از و فور مستیها و پنجیرها و سخن نامعقول با حریفان و ندیمان مجلس خود ملازم کرده بود همچنین که
ری چند در مجلس میکشت و شراب بر سر او میرفت بکفتی که مراد و مهم پیش آمده است و آن دو مهم
کفتی و از حریفان در برامدن رای طلبیدی و از ترس درشتی مزاج او که جباری و قهاری مشهور بود هر
صدقی میزدند و مجال نبود که کسی سخن بوست باز کرده با او بکوید و ازین کلمات فضول که او میکوید یکی
منع کند و ازان دو مهم که برداخت آن با حریفان مشورت کردی یکی آن بود که کفتی که خدای تعالی
پیغامبر ما علیه السلام جهار یار داده بود که از قوت ایشان شریعت و دین پیدا کرد و نام پیغامبر ازان جهار یار
یان خلق [illegible] و هر که خود را مسلمان دانست او کفت و کویا نیده و دارا نیم خدای عز
[illegible] است یکی الفخان و دوم ظفرخان و سیوم نصرتخان و چهارم الپخان اکر من نخواهم از قوت
این جهار دینی و مذهبی دیکر پیدا کرد انم و بزخم تیغ همه خلق همه آن راه کیرد و نام من و نام یاران من تا قیام
قیامت باقی ماند یک سخن از سستی و مال و جوانی و بادشاهی و جبل و پیخبری این بکفتی و از حاضران پرسیدی که
چکونه باید کرد و دوم بکفتی [illegible] جهانکیری چه شده است چکونه کنم که همچو پیشکذر همه جهان بکیرم
دیکر این مهم کفتی که [illegible] با هم دی یک معتمدی بسپارم و خود با فیلان و مال و لشکر پیروی آیم و هر اقلیمی و حصه
و دیاری که بکیرم بمعتمدی بسپارم و خود دنبال عرصه دیکر کیرم تا همه جهان زیر فرمان من در آید و مستاصل
مجلس با آنکه می دیدند که بر سر او از جوانی و مال و فیل و اسب و کارها میرا و برآمده فضول رسته و هر دو کس
هر دو سخن او هیچ اصل ندارد و صورت از ترس او صدقی میزدند و سخنان او آنچنان میکفتند و می شنودند

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

میکردند و او را در سپه گمان می افتاد که مگر آن مخالفان که از دل بیخبر او برزیان می اندیشند نیست روزی عم مولف
تاریخ فیروز شاهی ملک علاء الدین که کوتوال دهلی بود و در پیش سلطان علاء الدین قربی و محلی تمام داشت واز
اعوان و انصار قدیم او بود در شراب حریف کرد و آن هر دو سخن که در غیبت او گفتی با او گفت و در
آن آرزوی طلبید او گفت که اگر خداوند عالم بفرماید که شراب را از مجلس بردارند و چوگان دیگر از
مجلس نگذارند مرا درین دو مهم سلطانیه تدبیر اندیشه است گشاده در پیش عرضه دارم سلطان
علاء الدین در حال فرمان داد که آورند و ملوک را باز گردانیدند و الغخان و نصرتخان و ظفرخان و
دایره در مجلس بنشستند و سلطان علاء الدین گفت که آنچه در برآمدن دو مهم تو فرا هم آمده است بحضور این جهاریار
من بگوی تا دنبال آن کار شویم ملک علاء الدین اول گفت که اگر من سخن بوست باز کرده درین دو مهم عرضه
ندارم از دایره حلال خواران دور افتم و بعد آن گفت که سخن دین و مذهب و شریعت خداوند عالم را
نباید آورد و که آن تعلق بنبوت دارد و نبوت را تعلق بوحی سماویست و آن بمحمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
ختم شده است و وحی سماوی منقطع گشته و باری تعالی نبوت و بادشاهی را از نگاه آدم بفرزندان آدم
نزاده است و کار دین بپیغامبران و کار دنیا بپادشاهان مخصوص گشته و از آدم تا امروز از همه پادشاهی
نیامده است الا سه چهار پیغامبر را بادشاهی آمده است و بعد ازین ایشان بسته آنست که سخن بتغییر
در شراب و در غیر شراب از زبان بادشاه بیرون نیاید که از سخن هم در ملک خللها و فتنها خیزد که برای همه بزرگ
فرو نشیند و انجا که از بندگی سخن سخنان در بین باب شنیده اند و دقیقه فرو گفته اند و حق خداوند بادشاه
نگاه داشته اند فما آن همه نزد خدا جگیری است بادشاه را و رخصت
و خود بچه پسکند دنبال جهانگیری شود و این خیال جهانگیران تعالی است و بادشاه را در غایت
و بنده را دران هیچ شبهه نیست که جندان خزاین و پیلان و لشکریان بر بادشاه جمع شده است که
سوار مرتب و مستعد شود و از چین لشکری بادشاه تواند گذشت از مشرق تا مغرب بگیرد اما اندیشه باید فرمود که

در مملکت

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

در مملکت و ملکی بجندین خزانه بدست آمده و مرکز دولت سلاطین هندست که گذارد و بکه دهد
وزیر و بکوه بکسان بیایند که مملکت را چنانچه دل خواست باد شاه مراجعت افتد این مملکت را بکلی
سلامت یابد و هر اقلیمی دیگر که بکه دانرا بکه دهد و بکه سپارد و به چندین هزار سوار لشکر خاص کابلیه
شاهی است ان اقلیم مضبوط کرد و مضبط ماند و در روزگار و عصر سکندر دیگر بود و در مرزبان آن
ایام طرق و طرایق بود که بر قول خود برفتندی بدانچه عهد کردندی در حالتی که بودی بران سالها
ماندندی و عذر و دروغ و تقیه دران روزها کمتر بود و همچو اسطاطالیس وزیری کجا یابند که تمامی
فرزوم بر قول و قلم و علم و حکمت و دین و دیانت او اعتماد کند و ذره از کفته او تجاوز ننماید و چون سکندر
بعد سی و دو سال از کار جهانگیری فارغ شود و در دار الملک قدیم خود آید مملکت روم را سامان
یابد اما بنده قدیم را مصلحت جنان روی می نماید که خداوند عالم در مرکز تختگاه دلهای مستقیم ما
در آمد مغل بخشم بسیار و حصارها و استعدادهای وافر و متمدان دانا و بخته و تدبیرهای صواب به
دارد و هی تا ... مدکر و می نام متمرد و شیرتاب را نگذارد و هر جائی که نازده و ناکرفته مانده است
در ... بندگان و ... دراید و بعد اگر از نشود در آمد مغل در مملکت خاص دل فارغ شود خداوند
عالم بندگان معتمد را با دهکان و پیکان هزار سوار در چهار سمت حضرت دهلی نامزد فرماید تا اقلیمهای
چند عرصهای دور دست را بنرمند جونبه تاراج کنند و خزاین و جواهر و فیلان و اسپان بدرکاه عالی
آرند و نام فیل و مال ... نگذارند و آن اقلیم و آن عرصها که بگیرند هم بر خصمان مقرر دارند و
آدمی را از لشکر ... در بارها نگذارند و سیوم عرضه داشت بنده در کاه اعلی است که باد شاه
دایما در ایام زمستان سه زیله شراب با فراط میخورد و کاه و بیکاه میشود و پیکان و بیکاه
کرده میرود و از جشم زخم روزگار غدار و بد عهدی جرخ دوار و حرص و طمع مستطعان و بیوفای
جویان و از جانبازی بی باکان و فداسان نمی اندیشد مکر ما را که بندکان درکاهیم میخواهیم را

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

تلف کند چه میدانیم که اگر نعوذ بالله مبتلا دیگری غلبه کند یک علائی را زنده بگذارد و نام عیش را از
نه حوف تهی کند و اثری از آثار رحمانی در دنیا رها نکند و اگر بادشاه را هوس شکار در غابت است
بادشاهی کامرانی است فرمان دهند تا در صحرا شهر لشکرگاه بنا کنند و صحرا را کرد بر کرد آنرا میدانی
و سوار کنند انجا شکارگاه بسازد و شکره برانند بار خداوند عالم سوار بهای ناهنگام بگذارد
و ایام بادشاهی را ایام امیری و ملکی قیاس ... ید که در بادشاهی نظر عالمیان بر بادشاه مصروف
میشود و ما را حیات بادشاه مقصود است که حیات بادشاه ما را کمی کسی و بیوه نگذارد از دست سلطان
علاء الدین چون نصایح علاء الملک بشنید ساعتی تفکر کرد و او را چهار رکن ملک او را کفایت داد
اوائل اقتضاد بخشها کردند و بر اخلاص کردند و بر اخلاص و هواخواهی او حمل شد و سلطان علاء الملک
جامه زردوزی صورت شهر را داد و اسب تنگ بسته و دو هزار تنکه و دو دیه انعام داد و او را چهار
دوکان و سکان هزار تنکه در خانه علاء الملک فرستادند و این یک نصیحت که جامع جمیع نصایح
ملکی است جمله را زبان شهر علاء الملک را بستودند و آفرینها میکنند ... سلطان علاء الدین و او را این
چهار چیز پیش و عیش و عشرت و کامرانی چنان مستغرق بود که در کار مواجب حشم و خزانه ... و فتح غلبه
و تمکش و استطلاع و تفحص ملک و امرا و کارکران و عاملان کمتر کردی و کار حشم ولایت و دیهار حکم فانی
بپرداخت رسیدی و او هر روز خوشی ساختی و در رسیدی فتح نامه و تولد پسری و کار خیری و نخجیری
قبهای بستندی و ضیافتهای کردند و شرابها میخوردند و ... ملوک و امرا و کاردار ان
و معارف هر روز خانهای خود جمعیت میساختند و قمارهای و دوبهای بکردند ... هزار کثرت
میزهای مطربان و رنگان بقسمت میرسیدند و برای یک ... مطرب خوش الحان در میان
ملوک و امرا عداوت میشد و اهل عیش و عشرت را رواجها و نازها پیکران آمده بود و عام خلق شهر و اطراف
را هر مجلس ساختن و شراب خوردن و ذوق و راحت کردن کار دیگر نبود تا مدت سه چهار سال بلغاک تو شود از
سلطان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

مشط طای ظاهر شد که اگر ایشان را آن باز خواندی خداوند بس که چند خونها ناحق ریخته شدی
وچند خیلخانها مرتب شده برافتادی اول بلغاک که نو مسلمانان بود که بالغ خان در گجرات کرده بودند
چنانکه نوشته از کیفیت آن بعد ... ماجرای فتح گجرات آمده است و دوم بلغاک که به برادرزن
از ان بلغاک الغخان بوده است و این الغخان برادرزاده سلطان علاء الدین بود و سلمان نام
داشت و در سال چهارم سلطان علاء الدین او را برسانید و الغخان خطاب کرد و کیلدری داد و با
نعل و خطاب خانی او را حشم و اقطاع داد و متصرفان از دیوان وزارت نصب شدند و آن چنانچه
پس او گذاشتند نامهای ایشان نگرفتند و در میان یاران او چند نفر مشط بودند و الغخان
احق بود او را بگردانیدند و با او گفتند و نمودند که سلطان علاء الدین او خود را کشت و بر تخت نشست
تو اسم سلطان علاء الدین او درست او را بکش و بر تخت او بنشین و بعضی کاردار او یاران او
خود اندیشه کرده اند که سلطان علاء الدین بشکار بسیار میرود و ترکه میکشد و خود با چند نفر معدود
شهامی ماند و دران حالت اگر چند نفر سوار حکم انداز شیر شیر کنان در آیند و سلطان علاء الدین را
اول تیر باران کنند و بعد ازان سر ببرند و ملک فرو گیرند ممکن است همچنین نگاهی کردند و در میان خود
راست کرفتند و امیر ماهرو نایب عرض الغخان را در خانه طلبیدند و او را یار کردند و گفتند که چون بشنوی
که سلطان را بکشیم الغخان در جهان میرود او را تو انجا بکشی او سم فریفته شد و آنچنان دانائی
کار کنی سخن ایشان را قبول کرد ... همچنین خیالی کژی انگیختند و دران ایام الغخان در جهاین رفت و در
حصار رستمبور پیچید و تا زمان از کره نامزد او شد و هر دو در حصار کیری مشغول گشتند و چون
مدتی بر آن گذشت الغخان انبار سنگ خورد و نقل کرد و حصار محکم قایم داشت سلطان علاء الدین از دهلی بیرون
آمد و بر سمت رستمبور عزم کرد و در منزلی نزول فرمود و از منزلی بر سمت دیه بادیه شکار رفت همانجا
ماند و چون روز شد تا که بکشید کاردار ان و امرا ترتیب ترکه مشغول شدند سلطان علاء الدین در آن حالت

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

با چند نفر آدمی بر موده شتر بود چون ترکه تمام کند سوار شود که ناگاه الپخان با آن سواران بلغاری که نهان
در دست گرفته و تیر باز کرده پیش کمان در آمد و بس تیر بر سلطان علاء الدین روان داشتند و ایام
زمستان بود سلطان علاء الدین قبا در بر داشت و در [illegible] از موزه بیفتاد و همان موزه برد
گرفت و سپر آن تیرها ساخت چون دولت با [illegible] اجل رسیده از زخم تیران جهان حکم اندازان
دو تیر بر بازوی او رسید و بازوی او مجروح گشت و هیچ تیری کاری نیامد و مارک بنده بزرگ بود
خود را پیش سلطان ساخت و چند تیر بدو رسید و در آن حالت سه چهار بندگان مارک بس نشت او ایستادند
شدند و خود را و سپرهای خود را بر سلطان انداختند و پناه کردند و در شکار که شور افتاد و ترکه تفرقه شد
و هر کس سپر خود را گرفته و الپخان ایله و یاران چون سلطان علاء الدین را افتاده دیدند و تیرهای بسیار
در نشاده بر تیر خود اعتماد کرده داشتند که تمام شده است احتیاط نکردند و پیشتری نشدند و دل
نهاد و ارخامی و احمقی بازگشتند و رخ در سر کار کردند و الپخان از میان راه ملک نایب امیر حاجب که قرابت
سلطان علاء الدین بود پیش آمد و الپخان بی سعادت او را گفت که من سلطان را تمام او بر سیدم که بخته کرده آن
تا گیسا گفت که بخته کرده ام آن هم الپخان باز شد و برابر او باز گشت و الپخان در بارگاه سوار شد
و خلق درگاه را گفت که من سلطان را کشتم در زمان بر تخت علائی نشسته و بار عام داد و خلق سراسیمه
و حیران و کازران درگاه ترتیب بار بیاراستند و فیلان پیش در کاه [illegible] زدند و خلق او را بوسه بر پای
بگوسپس کردند و مقربان قراءة خواندند و مطربان سرود گفتند و [illegible] خواست که
بدون حکم رود ملک دینار حرمی بی نشانی قتل سلطان او را [illegible] سلطان علاء الدین بعد ساعتی
که فراهم آمد و زخمهای بازوی او بستند خواست تا هم از انجا راه جهانیان گیرد و برادر تو ملک حمید الدین
نایب و کیلدر که بدر جمهر عصر بود عرضه داشت کرد که خداوند عالم همین لحظه سوار شود و طرف بارگاه خاص
عزم کند همه لشکر بنده و بروده بادشاه است بمجرد اگه نظر ایشان بر بادشاه افتد و بادشاه را سوار بیند و

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

سپید بنگرند سر الیخان را خواهند برید و پیش حضرت خواهند آورد و اگر او نعوذ بالله منها یکبت برنخت و دولت
باید شاید که کسی از لشکر یار نشود سلطان علاء الدین رای حمید الدین به پسندید و همان زمان سوار شد و تیر
ز کردند و جانب لشکر طرف تله روان کرد و در میان راه چهار صد با نصد سوار کرد شدند و چون سلطان علاء الدین
نزدیک لشکر رسید بر بلندی برآمد و خود را و چتر خود را بر خلق نمود ار کرد همچنین که نظر خلق لشکر بر چتر او افتاد
خلق در پیرا جانب او دویدند و فیلان پیش او بردند و الیخان از نشسته بگذشتند و الیخان از سر زین آنچه
آمد و بر اسپی سوار شد و بر سمت افغانپور راه گیر گرفت و سلطان علاء الدین ساکن پاکن در بارگاه خود آمد
و بر تخت نشست و بار عام داد و خود را بخلق نمود ار کرد و خلق فراهم آمد و هر کس بجای خود قرار گرفت و همان
زمان ملک غازی الدین تغانخان و ملک نصر الدین خان بسر بود الیخان را دنبال کردند و نزدیک دهنده افغانپور او را
دریافتند و سر او بریدند و پیش سلطان آوردند و برادر او را بکشتند و چند روز سلطان همانجا ماند و مسع
کرد هر که در آن بلغاک یار بود همه را بدست آورد و بر خم دره آهنین پیش خود بکشت و از انجا در رنتهنبور
رفت و سیوم بلغاک ملک عمر و منکرخان برادر او خواهر زاد گان سلطان علاء الدین بودند طاهر شدند و ملک
والی بداون بود و منکرخان مقطع او دیه شده بود و سلطان علاء الدین در رنتهنبور رسید که اینها
بلغاک کردند و دید که سلطان علاء الدین در رنتهنبور پیچیده است و تا آن حصار فتح نکند او از انجا خاسته
نخیزد در هندوستان فتنه انگیختند سلطان ملوک نامزد کرد و برادران را بگرفتند و در رنتهنبور بردند و
علاء الدین هر دو برادر را پیش خود طلبید و سیاست فرمود و زار زار بگریست و کسان ایشان تفرقه شدند
و بعضی در هندوستان گرفتند و حبس کردند و چهارم بلغاک هم در آن نزدیکی که سلطان علاء الدین
رنتهنبور در دهلی بود در دهلی بلغاک حاجی مولانا شد و آنجنان بود که حاجی مولا شخصی بود از مولازادگان
ملک الامرا کوتوال قدیم و این بدبخت سخت فتان و مشطط خاسته بود و در آن ایام که سلطان علاء الدین
رنتهنبور را محصره کرده بود این حاجی مولا بجنگی رتوال داشت و در آن ایام در دهلی کوتوال بزرگی نام بر خلق

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

... ظلم و تعدی بسیار میکرد خلق شهر از و تنگ آمده بود و او نزدیک سرای عدل درون فرودخانه ساخته
بود و در دروازه بداون عمارت میکنانید و هم دران فرودخانه می بود، در شهر نقیبان و رواندهٔ و امیر
احسان و مولازادگان ملک الامرا کوتوال قدیم بسیار مانده بودند ... دان او در حیات این حاجی مولا
شهر را خالی دید و خلق شهر را از کوتوال در رنج یافت ... دال قدیم را یار خود کرد و فتنه انگیخت و بابا
چند نیم روز اسلحه پوشید و در دروازه بداون در آمد و کوتوال ترمذی را از فرودخانه بیرون طلبید گفت
که فرمان آورده ایم بمجرد آنکه کوتوال از فرودخانه پیش در آمد و در حال او را کردن زدند و فرمانی از بغل
و بحاضران نمود که من او را بحکم فرمان کشته ام خلق ساکن شد و ایام ماه صیام بود در دروازها ببندانید
تا کوتوال حصار نو طلب فرستاد او را کسی از فتنه او آگاه نیاند او نیاند و هم در حصار نو منحصر شد و حاجی
مولانا غوغاییان دیگر در کوشک لعل فرود آمد و جمله بندیانرا رها کرد و با خود یار کردانید و بدر رای
از خزانه بکشید و زر بسیاری آغار کرد و علوی بود که او را بنیه شمس محتسب گفتندی و او جانب دختر
بنه سلطان شمس الدین شدی آن علوی را بسته از خانه بیاورد و در کوشک لعل بر تخت نشانده
و صدور و اکابر را بر ابر و از خانها طلبید و او را مبا کباد سلطنت کنانید و بعضی را شغلها دادند و معتمد
کردند پسر بزرگ پدر آورد و ملک حمید الدین امیر کوه با پسران و بحمیت خود در دروازهٔ غزنین در آمد
و از سر دروازه بهدر کال با حاجی مولا و کسان او و یاران او در جنگ پیوست و میان بکدگر تیر
انداز یها بیشد و دو سه روز در تیر انداز یها و جنگ بکذشت و آخر ملک حمید الدین [illegible] که صعوبتی
و صف شکنی و طلال خواهی و وفاداری بود و پسران او هر یکی شد
و یاران او محاربه کردند شیر مردان دست به تیغ بردند و ... نی را بشکستند و در میان موزه دوران
طرفین جنگها سخت شد و ملک امیر کوه رحمة الله علیه با حاجی مولا در افتاد و او را از اسب بینداخت و بکشت
و دران حالت یاران حاجی مذکور بر ملک حمید الدین زخمها انداختند و چند زخم تیغ بر و کذاردند و ملک امیر کوه

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

باانکه بروزخمهای کذارند حاجی مولارا بکشت و دست ازو ندانست و آن زخمها سالها آزبزرک
لنکه ماند و براسب سوار شدن نتوانست و چون دل ازکار حاجی مونا فارغ کردند درکوشک لعل رفتند
و سران علوی ببریدند و بکزانیدند و بر پیلطان در رستهبور فرستادند و در سه چهار روز بتمه بلغاک
آن فتنه و آنانکه ازایشان چیزی یافته بودند بدست آوردند و فتنها مهما متواتر بر سلطان علاء الدنیا
روان کردند و آنچنان فتنه که شعلها نزدیک آسمان میرسید بواسطه ملک حمید الدین امیر کوه و
خوارکی او فرو نشست و سعدران جهار پنج روز الفخان از رستهبور الاغ شد و در دهلی آمد و در کوشک
سوده وی نزول کرد و هرکرا کرفته بودند سیاست کرد و جوی خون براند و قتام. خیلخانیه کوتوال قدیم
را اجبر داشت و انکه ندانست بقتل رسانید و حسام الدین پسر ملک الامراء را با پسران در بند داشتند
و دران بلغاک جندآدمیان بی کنه کشته شدند و بسیار صدور و رواکابر را جندکس از دهلی جدا کردند
و مقصود آنست که بعد از بلغاک های مذکور سلطان علاء الدین در غضب شد و خاطر او کوشش
و بدخوئی پدر لشت خراجی و کزکیری بنیاد نهاد و مصادره و مکابره آغاز کرد و دست از انعام و لوک
بخشش کرد آورد و اول هم در رستهبور فرمان عام داد تا جمله دیهها انعام و املاک واوقاف بلادها
بکشایند و زمینها مفروز خالصه کنایند و هرکه در جلو پس و بعد در باب دیهی و زمینی و انعامی و ادراری
نشانی یافته بود و یوانیان آن آمثله را اجری نداشتند و هر مثالی که بعد فتح رستهبور صادر شود در مجری
حکم از انا باشد و بعد آن تا آخر دیهی و انعامی ندهند و دران سال چندین املاک و انعام و مفروز خالصه
باز آمد و چندین خیلی نهاما مالکیان براقتاد و خلق محتاج شد و ولایتها ویکبار رفت و بعد از فتح رستهبور
سلطان علاء الدین در شهر آمد و از غایت غضب و غیض و تفحص هر خانه درشت و سر و دران و منهیات
چندان مبالغت نمود که خلق را مجال نطق زدن نماند و فرمان شد که در خانها جمعیت نکنند و مجالس نسازند
و در سرای یکدیکر سخن بوشیده نکویند و امرا و کاردارا ن با یکدیکر قرابتی نکنند و در میان معتبران تا میس

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

تنبیه کردند و مصادره نشنوده در خانها یکدیگر نروند بر در هر یکی از امراء و ملوک و کارداران و عاملان
کان تنبی اشکار انصب شد و در هر دیوان و بازاری چندین منهیان تعیین شده بودند هر
یکی از نیکی و بد دور میکردند و بسلطان میرسانیدند [illegible] کار از برای آنکه دور خلق خود
بخواندن نامه خواندن اموخت و دور هر که شدی آنجا معارف بودی روزی دیگر در سپاه ان
دور بدست او دادندی و جواب ان از و طلب سبدی تا جواب ان بدادی و غرامت ان بکشیدی
سراو ملکشتی و اگر دور خواجگان و نولستکان و بازاریان و احاد مردمان بودی انجنان دور ریز
و دندی تا تفحص و تتبع و تدارک کنند و مجال نمانده بود که در هزار ستون امراء و معارف سر در کشند
و یکدیگر سخن گویند و یا در دیوانها کارداران سخن زیادتی و بی حاجت بی زبان رانند و کار با نشاید رسیده
بود و انچه از دور منهیان شهر و بریدان اطراف بدور رسیده بود و احوال خواص و عوام او را در شب
اصلا فروگذاشت نکردی و مکوفت او در خواندن دور مشغول و بوسیلت دور بسیار ناگفتنیها
از خلق بدر رفته بود و بعد اگر سلطان علاء الدین کار دور منهیان مستقیم کردی [illegible] منع فرمودی
کنی و بهنک و قمار از میان شهر برداشت و بسی طوایف قماران و بکنیکران را از شهر بیرون کرد
بی اندازه ایشان از دقاتر دور کنانیدو خود هم ترک مجلس داد و شکار را ترک کرفت که اگر خود
بنهان بر طریق دارو و نمانی مجلس خانه خود را از مزاحی و بطک و قدح و سعیری که مستوجب حدی و در کاهی
بود فرمان دادندار پیش دروازه بداون برند و شراب [illegible] نزد اوندها بشکنند و لوده
تا آینده و رونده انرا مشاهده کنند و خلق دست از شراب برند و خدا [illegible] شراب مجلس خانه در دروازه
بداون بر تختندی که خلاب خلیش شده بود و فرمود تا کداران بزرگ بر فیلان نشسته در شهر
در کردند که بعد ازین کسی کرد شراب و مسکرات نکردد و هر که بی فرمانی کند سزای و جزای بی فرمانی بیابد
انانکه حرمتی شان می بایست و باعزت زیسته بودند هم دران ندای بادشاهی مذبه شدند و بسیار
منبه

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بلکه اغلب و اکثر حیلها انگیختندی و در دروازها بتعمد شراب درآوردندی و بعضی بی عاقبتان
در خانهای جگانیدند نیم می فروختند و نیم میخوردند و چون بی شرمی بی شرمان بسیار شدند و بهر
چوب و بند و زنجیر و حبس [illegible] خلق الم شراب باز نمی آمدند اخیار وضع بردند و در هر کمتر
غنده و فروشنده را بزندان جاه میبرد و بیک ماه و دو ماه از زندان جاه میدانستند ازین بیشتری
بترسیدند و اغلب و اکثر خوردن و جگانیدن شراب را ترک دادند و بسیاران را عبرت کردند
در دیها رفتندی و شراب میخوردندی و ازان بی باکان و بی عاقبتان جاههای زندان بر بودی
میو سم رسید خبر فتح و روز شادی آن زندانیان از جا خلاص یافتندی و آخر منع کرد که اگر کسی
پنهان خورد و درون خانه بخورد و او را برنجانند و سلطان علاء الدین بعد از مشاهده بلغاکها در مجلس
خود بسیار گفتی که مایه شطط و فتنه ملکی اول زراست و دوم شراب و سیوم مجلسها و جمعیتهاست و چهارم
بیخبری و غفلت بادشاه است و مرا این معنی بتجربه معلوم شده است که اگر مردم از اول العیش و
نشئی و مجلس و جشنها نساختی و شراب و بکمی مجلس و جمعیت کردن منع کردی از خلق باخبر بودی و
دل نکذاشتی و زر بایر نختی و املاک و اسباب بسیار مسلم نداشتی چندین شطط و فتنه کشی یاد نیاید
و خیلخانها بر نیفتادی و راست گفته اند بادشاهان قدیم که با خلق جنان باید بود که ایشان از او
زیادتی نکنند و از انچه در مال کار و کسب خود باشد بچیزها دیگر نپردازند و از بسیاری مال در
بادشاه نظر نه بندازند و خاصه ظلمها در خاطر نکذرانند و همدران ایام سلطان علاء الدین
رسانیدند که بسیار خوطان و مقدمان حوالی میان دواب و کول و میرث امروهه سعد
واسباب سوار می شوند [illegible] نزاکین نمی شمرند و بطلب دیوان نمی آیند و قسمتهای
خود را مسلم می برند و با متصرفان و عاملان در نمیسازند و با زر قوی بر ضعیف می افزایند
سلطان علاء الدین از استماع کلمات مذکور از قاضی مغیث الدین بیانه برسید که در سر

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

سیلی وخراج گذار چگونه خندوی را گویند او گفت اگر محصل بیت المال بوقت او رسلت برند و خوی
برروی و دهن او اندازد رعیت هیچ نگوید و خدمت کند و زر بدهد می باشد او را خراج گذار
گویند و فرمان بردار شمرند و دیگر مسئله سلطان از مولانا معین الدین پرسید که اصابت کار
کنان که ده دوم میپستانند و نهر اردرم محو میکنند جائی امده است او گفت که این در دولت و هیبت
آسمان زردی و دیگر مسئله سلطان قاضی مغیث بیانه پرسید که مال دیوکیر در وقت ملکی
آورده منت و محنت خود را فدا کرده ام آن مال آورده ام اینچنین مالی ازان همه مسلمانان چگونه
مولانا مغیث الدین سلطان را جواب داد که خداوند عالم این مال را بقوت لشکر اسلام آورده
اند بیت المال مال مسلمانان باشد بادشاه را دران حق تصرف بود حق ملکت نباشد و مال
المال در میان ورثه بادشاهان قسمت نشود و دیگر مسئله سلطان علاء الدین از قاضی مغیث
الدین پرسید که مرا در بیت المال که در تغیس من و حرم من خرج شود چه مقدار رواست قاضی مغیث
جواب داد که اگر راه دین داری بادشاه می پرسد دویست و سی و چهار تنکه که بادشاه را تعیین
کرده اند بادشاه را از راه شرع روا باشد که بستاند و اگر از روی سلطنت و جرات بادشاه
می پسند جمله خزاین ازان بادشاه است سلطان گفت این چه سخن است که تو بروی من میگوئی
که اگر همچنین است که تو میگوئی من چندین مال در حرمها و فرزندان خرج میکنم فردای قیامت جواب
چندین خرج چگونه توانم داد تو نمیدانی که از چنین سخنان که تو بروی من میگوئی کشته چه بسیار
شد و من ترا خواهم کشت قاضی مغیث گفت که دین داری در بیت المال آنست که خلفا را از
کرده اند و ایشان در وجه اخراجات خود زیادت از یکران نشسته اند و برابر در دارد
زندگانی کرده جائز بر سر دین نداشته و از فلان شهید شد و خلفاء اسلام و سلاطین که بعد از
ایشان شهید شده اند همان کفن آیشان را حجت سازند و از بیت المال مالهای بسیار برداشته

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

و در حق خود و تبع خود صرف کرده و خیان با جمعیت و حشمت و عظمت زیسته که ایشان را فرزندان
و بی عاقبتان کشتن و اخراجات و زخم انداختن میتوانسته اند و علما متاخرین ایشان را در بسیاری از
امور و جمعیت و حشمت و زر زیادتر رخصت داده اند و علما گفته اند که تصرف بیت المال بدست بادشاه
بود و مصالح اخذ و صرف آن برای بادشاه متعلق است و هر گاه که بادشاه مسلمان باشد و خدا
حکام دین و صلاح مسلمانان و مسلمانی را در میان بیند هر چه خرج کند او را مباح کرده اما دیندار
مصرف آنست که من اول عرضه داشته ام و اگر باد نکنند من شهید رفته باشم و هر گاه که بادشاه
ازین مسئله شریعت می پرسد من آنچه در کتابهای شریعت خوانده ام جواب میگویم من کفن پاره می
سلطان پرسید که کفن کجاست مولانا مغیث الدین گفت دستار دانشمندان که پیش ایشان دانشمندانه
مسایل شرع پرسند و ایشان حق گوینده را بکشند ایشان را هم در دستار ایشان بپیچند
سلطان علاء الدین ازمان سیخ نگفت روز دیگر قاضی مغیث را خانه داد و نهواخت و بعد
رشهنبور که سلطان علاء الدین در دهلی آمد کار خراج ولایت علی کرد و بر متصرفان و عاملان
تعدیان و خوطان سخت گرفت و شرف الدین قائی که در خط و تحریر و کفایت و درایت و امانت
و امگیرش در خیان عصری نظیر نداشت نیابت و وزارت داد و حکم دیوان کردانیدند و در
شش ماه در مساحت زمین و فاسش و احتیاط در گرمی و جوابی بجائی رسانیدند که در داد و خراج
غنی و فقیر و متقدم و کمینه و خوط و کم اصل را حسابات پیدا آمد و همه فضولها و بوالعجبیها از
فرو ماند و در خانه خوطان در رعایا هیچ زیادتی نماند و اگر بهترین و غنی ترین دیه بودی در خانه
او تخم ماندی و هیچ ستور و دو گاو میش و دو ماد گاو و دوازده گوسپند که سیان ان خراج
ان بدادی و زمینها در مها در خانه خوطان و متقدمان که مایه تمرد و فساد است و بیشتر رعیت
خیان شده بود که مزدوری میکردند انگاه نان سیر میخوردند ازین جهت در هندوان فرمان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

واطاعتی پیدا آمده بود که یک سر سنک دیوان بیت نفر خوط و مقدم را بیبستی و از برای باقی خراج
تیماردی و مجال نبودی که نفسی و سر بکشد و یا مسلمانی را جواب ناصواب تواند داد یا بزوری بر ضعیفی
تواند کرد و شرفانی در مطالبهٔ عمال سختی پیدا آورد و پستخی اختراع کرد و از عمال و کارکنان زخم
زمت و بند و زنجیر اموال مطالبه کردی که در دی از میان نجابت و خواجکی و شرفی و عمل و مقاطعه
که مردمان بجهت ان جان دادندی خلق دوکان سال و سه کان سال در بند یخانه دیوان وزارت
افتاده می ماندند و از برای مطالبه لت میخوردند و کار خوطان و مقدمان بکدیه رسید و در خانه
عمله و پشتر مردمان زر و نقره بودی و متمردی مکر در خانه و تنکه و چتل و ملک و اسباب و از ترای
سیصد کان جهار صد کان تنکه نویسندکان در بند یخانه می ماندند و خلق دست از آموختن
تحریر داشته بودند و این مزار دشمن گرفته و زر و نقره نبودی و نمودی مکر در خانه امرا و ملوک
و کارداران بزرک و بعضی ملتانیان و سوداکران بیت بعکس ده مزار سواری و بیست هزار
امارزها فاخر و اموال کثیر بهر بهانه که داشتندی و توانستندی در خانه آوردندی و از بیم جملهٔ دراز
فتنه و فساد بسته شد و خیالهای فاسد از سر خلق بدر رفت و انانکه اخراجات معکس سال انها
می فرمودند کمتر از آنها را از آسودکان و بزرداران شمار کردندی و خلق بروزکار او غبطت بردی
و معماران شرکت که خراجها زیادت میشد و مالهای طرفین در خزاین میکشیدند و مغل متزیل در
ولایت در می آمد و مزاحمت می نمود سلطان علاء الدین در استقامت داد و مواجب لشکر
دست و دویست و جهار تنکه مرتب اسب و اسلحه و استعداد خیمه و شتور و غلام و بنکاله و
تنکه در اسب و اباستعداد اسلحه و یکجوبی و اسبی نیکو تعیین کرد و نیز دسوار قیمت اسب و زباب
شرف فانی پیدا آورد و سمه دلمانیان مقرر بپیش سلطان علاء الدین کفتند که حشم بدین مواجب
که تعیین شد مستقیم کرد و تا اسب و اسلحه و غلو جمیع قماش در غایت ارزانی شود انکاه که سمه

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

خه... ارزانی بذیرد استقامت چشم پیدا آید و لشکری اسب و سلاح موجود تواند
بر نواند کرد سلطان علاء الدین دو سه سال در کار ارزانی اسب و غله و اقمشه بجوامع همت
مشغول شد و از برای ارزانی غله انبارها بی اندازه در شهر جمع کرد و هفت و نیم جیتل گندم و جو
و سه جیتل موته را نرخ عام تعیین کرد و بحدی که اگر باران شدی و خواستندی که نرخ
مندگان را نداند چیزی بر روند انبارهای خود بکشادی و در منده دادی و فرمودی که بنرخ سلطانی
سلطان بفروشند و احکار را چنان از شهر و خطط و قصبات براند اخت که مجال نماند که هندو
سلطان ده من و صد من غله را بدارند و گران کنند نفروشند و میده بقالان را یکان یکان فروگذاشتی
میدادند و عوام الناس را در تنکجها نیم من و اندی و خانه معتبران از معروفان ده من و پنج من
تعیین کرده و اندی و غلامی قبول نام را شحنگی منده داده و جمله سوداگران و کاردنیاز
الک را میزبانی ساخت و همه را در تذکره در آوردند و بازن و بچه و پستوران بشحنه منده تسلیم
کردند و سران و مقدمان و کاردانیان غله را طوق در بچر کرده در منده ها داشتند سر ده و سال
بندان غله در منده ها رسیدن گرفت که آن همه تنکجها از میان برخاست و نرخها مستقیم شد و
فراخی تمام پیدا آمد و آن نام نیک قبول در جهان سالها باقی ماند و از برای ارزانی جامه و
و بنات و اقمشه دیگر سرای عدل وضع کردند و کلها ملتانیان داوند و بر سرآن سرای
عدل التمار را عهده دار... بدو سپردند تذکره نرخ جامه و قماش از پیش خود تعیین
کرد و برایشان فرستاد که کالا بدست فروشنده کان یک و یکدانگ زیادت از نرخ سلطانی
نفروشند و آنچه مهین و نفیس و خلاصه بسیار باشد بی پروانه رئیس ندهند و جمله سوداگران
هندو پستان را میزبانی سرای عدل ساختند تا هر که قماشی و جامه در سرای عدل آورده
و فروخته هر سال آن قدر کالای در سرای برساند کالای سلطانیه بنرخ سلطانی بفروشند

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

و در هندوستان چندین جا را گفتند سالها کردند که دهکان پیشکان هزار هزار شکر و پنجکان هزار
من نبات زیادت گرفت و دو تنکه سلاحتی میانه و سی جهار گرکر باپس کرمی تنکه و سه تنکه او دو سیر
و بانزده گرکر باپس باریک به تنکه و شش تنکه خود دو سه تنکه شعری مهین و یک تنکه بردو پت گز
سرکی و شش تنکه بر دلکشنوی مهین و پنج تنکه صاحبی و نیم تنکه اسپستر ناکوری و دو چیتل سیر نبات
و یکچیتل دانکی سرشکی ترمی و سر یک چیتل سرخ و دو سیر نخودی روغن ستور و سه سیر بختکی روغن گنجد
میفروختند و هم برین نسبت نرخ اقمشه دیگر قیاس باید کرد و از برای نرخ ارزانی نان
و گوشت و شکر و خربزه و تمره و فراکه و حلوا و موزه و کفش و کارد و سوزن و شانه و جز
در بازار ها تعلق دارد و نیستی سخت مزاجی بدخوئی سلطان علاء الدین در شهر نصب کرد
و از موزه تا کفش و از شانه تا سوزن و از شکر تا کنار نرخها پیش تعیین کرد و تذکره در دیوان
ریاست دادند که اگر درمندی بازاریان زیادت از نرخ سلطان میفروشند می آن
از دو کونه آن بازاری می بریدند و برین ضابطه و سیاست بازاریان که دو هیچ عهدی راست
نه ایستاده بودند راست ایستادند و جمله چیزها ارزان شده اگرچه در خزانه عهد سلطان علاء الدین
کیمیا شده بود اندک دست آمدی و لیکن ازان اندک چندان راحت رسیدی که از اوصاف
نتوان کرد و اسبی که درین ایام بهزار و دویست تنکه دست می آمد در عهد او بهشتصد تنکه دست
آمدی و لرده که بدویست و پنجاه تنکه رسیده است در عهد او بپنجاه تنکه می ارزید
از زنها عهدا و بطریق جواب و اپس نه خلق یاد کار مانده است جامه که به نیم تنکه بی
دوختند بدو چیتل دوختندی جاکری پنجاه تنکه بهشت تنکه غایت ده تنکه و دوازده تنکه جا کر
میشی و شش چیتل را نان پختی هفت هشت نفر را کفاف کردی و سه چیتل مینی برکاره
و هشت چیتل ده پیسه حلوا صابونی یافتندی و چون خواست باری تعالی در ایام او ارزانی

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

و معاش و انصاف معاملات بیع و شری بو... نها او ضابطها پیدا کرد... که همه چیز از زانی
به یرفت و با جندان بد خوئی و گرگیری و سخت مزاجی که در سرشته بود و ندبسبب ارزانی ز...
معاش هر یک طایفه بازاری خلق و یکرا و را از مادر و پدر خود و دوست تر و مهربان تر گرفته بود
و شب و روز دعا میکفتند و تا امروز او را سبب ارزانی اسباب معاش هر یک طایفه
بازاری خلق دیگر دعا میکویند و نیکنامی او بر زبان می رانند و در جهانها و اخر عهد او دل
عوام خلق بصلاح میل کردند و بقناعت رغبت نمودند و دست از جمله فضولیها
و خام طبعیها و اشت... انصاف و راستی کرایند و خصوصی و عجب و خود نمائی و از زبان
و جبارها از خلق بکلی حاشته و بعد از سه سال از جلوس سلطان علاء الدین قتل خواجه
در سال دویست و دوازده نمس مغل در حوالی دهلی در آمد تشویشی سخت روی نموده زیرا که در آن سال
مغل دست در نهب ولایت نمیزد بر قصد محاربه بزرک از جا جنبیده بودند و سلطان علاء الدین
لشکر جمع کرده و هفت کروه از دهلی پیشتر رفت و در لبکی با هر دو لشکر محاربه سخت شد
جنک با مغل در دهلی کمتر کسی یاد دارد و ظفر خان در ان ایام سپاهانه اقطاع دار در میمنه
لشکر اسلام بود با لشکر مغل مقابل شد و ایشانرا شکست و ده دوازده کروه تعاقب
کرد... بسیار مغل را بزیر تیغ آورد و آن روز سکی که او در جنک مغل جلکی نمود که نام او سالها جان
باقی ماند و دیکر بسیار بدهی او نزدیک دهلی و خانان دیکر با او مکابره کردند و او را نهایی
دادند و فوجها دیکران اصلا از جا نجنبید... اج مغل در میان آوردند و در میان لشکر
آمدند دید که بس ظفر خان لشکر دیکر همدا و نیست هر چهار طرف او کرد آوردند و ظفر خان شهید
کردند و ملک امیر کلان و عمامه امیر اخور بک و ملک غرالدین حسن و ملک اباجی و جند امیر از امرای
ظفر خان با ظفر خان شهید شدند و سمت و هفت فیل که در پیش فوج او بود زخمها کران شد

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

و فیلبانرا بهیبت انداخت و همچنین که مغل شب گرفتند و حمله ظفر خان دست او دیده بودند و زخم
تیغ او چشیده دوم روز منصاف بتمامی مغل بازگشت و شی کروی دهلی بگذشته فرود آمد و از انجا
تا ولایت خود هیچ توقف نکردند و بکوهها در از مراجعت نمودند و بعد از ان هر سال ده و بانزده هزار
سوار مغل سرحدها در آمدی و ولایت را نهب کردی و باز گشتی و محاربه و مقاتله نشدی تشویشی
خواستی و لیکن ایشان پیش نیامدی **و در شهور سنه ثمان و عشرین سلطان علاء الدین مرحوم بود**
لشکر هندوستان برابر ملک فخر الدین جوناد را زنگل نامزد شده بود
که در اول در امد رنستان تشویش مغل خاست و طرغی با بیست هزار سوار مغل قصد دهلی کرد
و چون سلطان علاء الدین خبر او را فتح کرد و بتعجیل در دهلی آمد و زمستان در آمده بود
و بیست روز از رسیده سلطان علاء الدین بگذشت که طرغی با سه تمن مغل در چهار و پنج کروهی
دهلی رسید و در کنار ه جون نزول کرد و کذ رها را بگرفت و لشکر سلطان از جتور گشته رسید
و سلطان فرصت استعداد نیافت و ان لشکر هندوستان از ارنگل بعرض بازگشته بود
و ران محل نتوانست که بدهلی رسید جلد امرا هندوستان برن ماندند و از سبب انکه طرغی گذرها
گرفته در شهر بپیوستن نتوانستند در دهلی تشویشی صعب شد و سلطان علاء الدین با لشکری
که داشت در سبری فرود آمد و کاروانها باندند و از کنار ه جون تا حد لهراوت لشکر مغل فرود
آمده بود و سلطان علاء الدین در گرد لشکر خود خندق کاوانید و از فتحپانی در ها در کنار
خندق حصار جوبین کنانید و در هر موجی بنجکان فیل از درون خندق با پیشمند و لشکر از
از سوار و پیاده همه شب بپاس میداشتند و انجنان تشویش و غلبه مغل و در آمدایشان دهلی
وقتی نبوده است و در جنان تشویشی و در بندانی آور دن آب و کاه بر خلق دشوار شد
بود غله و اسباب در منډی و بازارهای سلطانی به نرخ سلطانی بیفروختند و دو سه کرت

انکه

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بریک طرفین در افتاده شد و مکابره درآمد و لشکر را بر گرفتن طرغی را میسر نشد طرغی با لشکر
باز گشت و آن کرت که لشکر و شهر را از مغل کوفتی پرسید خلق را از عجایبات روزگار نمود و بقا

کشتن حادثه طرغی سلطان علاء الدین بیدار شد

و ترک لشکر کشی و حصار گیری گرفت و در سپری که شک نباکرد و هم در سپری ماند و پیش در و زمین
نرفت و سپری را اباد ان کردانید و در تتبع چشم و استعداد کوشید و سر خندکاه چیده و نیک
در و ملی و اقطاعات حوالی مستعد و مرتب کرد و غازی ملک اعنی سلطان غیاث الدین تغلق را
و محل دیوالسور را قطاع داد و را سد باب مغل کردانید و چشم را بسیار اهتمام او فرمود و فرمان داد
تا بر سمت در امد مغل حصارهای محکم کردند و کوتوال معروف نصب شدند و درون حصارها غلها و
استعدادها کرد آوردند و در دفع مغل زاهی غازی ملک را که هم شجاعت و هم در رای از نوادر عصر خود
روزگار بوده است مقرر ساختند بعد ازین احتیاط سر بار که مغل قصد کردی منهزم شدی و علف تبع
و هر کرتی که در امدند اسیر و دستگیر می شدند و ایشانرا زیرپای فیل می انداختند و از سرهای ایشان
ترها می ساختند و بر جهار برمی آوردند خبانک یک کرت علی بیک و محمد ترتی پادشاه اکابر خراسان
و برناک ارکه از انجوان ملاعین بزرگ بودند با چندین هزار سوار در ولایت امروهه در آمدند هر دو دستگیر شدند
و لشکر اسلام لشکر ملاعین را زیر و زبر کرد بلکه بلا نهایه و بیشتر لشکر مغل درین کرت زیر تیغ اندوه
سوار با اسب آبکشته شکوه بود و در پایگاه سلطان خدمت کنانیدند و ازان فتح بازی لشکر داد
و ازان مغل را در آوردند و خدمت کنانیدند و در ان روز دربار چندان جمعیت شده بود که
کوزه آب بده چیل رسیده بود و از چوتره سلطانی تا اندبهت دو رویه ایستاده بودند و کرت دیگر
لشکر اسلام را در دکهنکر با کیل ملون مضاف شد و دو الا زنده گرفتند و در دهلی آوردند و زیر پای
فیل انداختند و درین کرت هم در مضاف شدن وجه در سیاست کردن چندان سپاهای مغلان بیدند مغل

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

که از پیرهای ایشان پیش دروازه بداؤن برجی برآوردند که ازا خلق هر روز می بینند که ازا
ش خدا بعضی زیادت میکنند و کرت دیگر دو پیه تمنها مغل در زمین سولاک ناخته بودند فریاد بکه
اهل لشکر اسلام کدرهای آب بگیرند و فرود آیند همچنان کردند و مغل تشنه و بی خود شده بازن و بچه و غنیمت
برکناران کدرها رسیده و همه را با زن و بچه بگرفتند و در حصار برابه آوردند و کردن زدند و خانمان
ایشان را بجای کنیزکان در بازار دهلی بفروختند و کرت دیگر اسلام را اقبال مدد امیر علی راهنمون مغل
شد درین کرت اقبال مدد اکه سر لشکر ایشان بود بکشتند و چندین هزار مغل در دوزخ فرستادند و هزار
هزاره و همده ایشان را در دهلی آوردند و علف فیلخانه ساختند و لشکر اسلام بر مغل چیره شد و
مغل جان بهر اپس خورد که یکدو سه ده و بیست مغل را پیش کرده می دوانید و زخم تیر میکرد و دمار
از ایشان برمی آورد و مغل را امجال نمانده بود که جانب لشکر تیر بنکرد همچو دویدن علم اسلامیان دید و
مغل دویدند و لگام از بار دوم نمی شناختند و بعد از کرت مذکور مغل از لشکر اسلام خان مستاصل شد و بهر اس
کرفت کریش کرد و ولایت هندوستان نکشتند و تمنا مزاحمت در خاطر نکذرانیدند و تشویش مغل یکباره
بیار کم شد و رعایا بمراد در زراعت و حراثت مشغول کشت و در ملک ایمنی تمام روی نمود و نام عالم
ملک هندوستان و خراسان برآمد و سران مغل را معلوم شد که انچنان صفدری و صف شکنی
دیو بالبور و لوهور شب و روز نام هندوستان بر زبان نمی کرداند نهنوز مستعد حرب می باشند و
جراع نوخته مغل را ای طلبد نام هندوستان بر زبان نمی راند و طمع غنیمت را
و چون سلطان علاء الدین مغل را استیصال کرد
شیر خان پسر ولایت حدود ایشان نصب فرمود و حصار رنتهنبور و جیتور و دهارو
و کهروجندیری و چلا بور و سوانه و جالور بکرفت و ضبط و بولایه و متعلقان را داد و اقالیم
کجرات با لنجان و مالوه بعین الملک ملتانی و شتان و سیوستان بتاج الملک کافوری و ملک دینار

تخلص

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

شجنه فیل مضبوط آورده عین الملک ملتانی مالوه بگرفت و محلها محصول عرصات نویکرر دیوان وزارت
رسید و اتمشه استقامت گرفت و خراج برحکم مساحت و کروهی و جرای رعایا کردن نهاد و حشم
بدویست و چهار تنکه مرتب و اعتقاد و منت سکه دو امیر مستقیم و کار دو ربجای رسید که چیزی از کلی
و جزوی بر سلطان پوشیده نماند و شراب و کنی و قمار از شهری برافتاد و خلق و نبال کار و بار خود
راست ایستاد و از طرفی چند تریشانی و فتنه نماند و متمردان ذ... برایان ممالک مطیع و منقاد و خراج
گذار و فرمان بردار شدند و امن راههای جهان پیدا آمد که مقدمان و خوطان بر سر راهها ایستاده
محافظت مردمان و کاروانیان و میهمانان می کردند و اگر رشته تابی کم می شد عین از اجواب
میکفتند و هر گاه ممالک خاص برنهج مذکور استقامت یافت و نبال جهانگیری شد اول ملک نایب
کافور هزار دیناری با لشکر آراسته در دیوگیر نامزد شد زیرا که رامدیو پسر شنطط با پسران مخالف
درزیده بود ملک نایب لشکر در دیوگیر کشیده و دیوگیر را نهب و تاراج کرد و رامدیو را با پسران
و باجزایش بقلعه برنجیر فیل در دهی آورد و سلطان علاء الدین رامدیو را بسیار نوازش کرد و
وجه داد و رای را یان خطاب کرد و یک لک تنکه زر نقد انعام فرمود و دیوگیر باز او را داد
و از دست خود نصب کرد و باز آوری بسیار او را و پسران و کپتان او را باز گردانید و را
تا زیست سر از خط فرمان سلطان علاء الدین پیرون نیاورد و بطاعت و انقیاد زندگانی
بسر برد و باجا و هوا خواهی شرایط فرمانبرداری بجای آورد و بار دوم سنه
سلطان علاء الدین ملک نایب را با لشکر او را نامزد نکل کرد و او را وصیت کرد که
در گرفتن حصار و براندختن رای از نکل مبالغت کند و اگر لدر دیو رای از نکل خزانه و فیل
بدهد و دیپال دیو را مستقبل مال و فیل قبول کند بستاند و باز گردد و بسیار تقبض نکند و دور
ان مباشی که البته از خود برود و در زمین بیگانه بسیار مباشی و خود را نیکو محافظت کند

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وبا ملوک و امرای حضرت زند کاید بر سبیل توسط در میان آری نه چنان نرم کنی که ات
شوند نه چنان درشت خوی کنی که ایشان متنفر گردند و تا بتوانی راه امد و شد الاغان بستانند
بدر قهار و ان داری و از حال پسران پنجر مباشی و بجز زره و نقره در خمس غنایم دیگر با خلق مضایقه
کنی و سر کرا از لشکر اسب کشته شود و یا ساقط شود و از مبارز بود او را از پایگاه بدهی و اگر غیر
بود در دیوان بفرمائی تا آنرا جبری دارند اسبی که در مهم ساقط شود از ان با دشاه ساقط شده باشد
نه از ان لشکری و ملک نایب جون در حدود دیوگیر رسید و ایلچیان رائیان استقبال کردند و با دگا
با خدمتیها آوردند پیش سایه بان لعل زمین بوس کرد و در دیوگیر ملک نایب و جمله ملوک با امرا استقبال
علوفهها رسانید و علف کارخانها مرتب داشت و چند روز که لشکر اسلام در عمارات دیوگیر نزول
بود هر روز بیاندی و پیایان لعل از زمین بوس کردی و جمله بازارهای دیوگیر را در
رستاد و فرمود تا انچه استعداد لشکر را حاجت افتد به نرخ ارزان بفروشند و در جمله خطه و قصبات
دیوگیر تا سر حد از نکل کپان فرستاد که علوفها در منازل موجود دارند و بر طریق رعای دهلی
عیتی و رزند و اگر در حدکسی رشته تابی از لشکر کم شود او را جواب گویند و را ن و متعدیان
عقوبتی پیش آیند و لشکر را از حدود خود بخوبی بگذرانند و خبری لشکر را از حدود دیوگیر ساخته کرده
بمتابعت سایه بان لعل روان داشت و خود ملک نایب را وداع کرد و باز گشت و ملک نایب جواب
در حدود تلنگ در آمد و هندوان آن دیار دست بر دلشکر اسلام راشاده کردند و قصبات
دیها بر سر راه و جبا و ر استانها تاراج کردند پسری معدمان بازن و بچه در از نکل رفتند و در
پناه حصار افتادند و از نکل را دو حصار است یکحصار کلین است و دوم حصار سنگین است و ملک
نایب انجا رسید خلق و لشکر از نکل حصاری شد ملک نایب حصار بروی محصره کرد و فرمود تا از او
از طرفین جنگها سخت میشد و از مرجانب پیشک مقرری روان میکردند و چند روز بر بین نمط بگذشت

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وجاز یاران لشکر نردبانها نهادند و کمند انداختند و بیکبار بر بندگان بالای برجهای حصار کلین که
سخت تر از سنگین بود بر فتند و بر خم تیغ و نیزه و ناوک و تبرها و ناوک زدن دیوان بر آوردند حصار
کلین بستدند و بجملگی بر در و دیوان حصار سنگین تنگ تر از چشم مور ساختند و لدر دیو دیدکه
از دست رفت بر همان بزرگ و پشتا معروف را بر ملک فرستاد و التماس امان کرد بشرط اگر مالی
فیل و خزینه و جواهر و اسباب تغلق پیش او موجود دارد بدهد و پیلهای دیگر چندین و چندین فیل در خزانه
و فیلخانه دهلی رسانند ملک نایب او را امان داد و دست از گرفتن حصار بداشت و خزاین موجود
و صد فیل و هزار اسب جواهر و نقایس دیگر از و بستند و در شهور سنه تسع جایه
خ یم مذکور باز گشت و هم از آنجا دیو گیر و هار و جهاین در دهلی آمد و سلطان علاء الدین
در حجره ناصری کهجائی دروازه بدایون است بار داد و زر و جواهر و فیلان آورده بگذرانیدش
سلطان گذرانیدند و خلق شهر تماشا کردند و پیش ازان سه جهار ماه فتح نامه از نگل در شهر
بود و در مسجد جامع بالای منبر خوانده بودند و در آنجا ملک نایب یکدو ماه در حصار کلین از نگل
پیچیده بود و خندکاه عرضه داشت او رسیده بود ماجرای گذشت و آن آنست که سلطان علاء الدین
را رسمی بود که هر کجا که لشکر رفتی و ممکن شدی دهاریان نشیدی و در منازل اسپان الاغ بستدی
و عمده داران بنشستندی و هر روزه و دو روزه و سه روزه خبر لشکر سلطان رسیدی و هر
سلامتی سلطان خبر لشکر رسانیدندی و این بیچ آوازه در دفع نه در شهر خاستی و نه از لشکر
زبان کسی گذشتی و در اتصال خبر سلامتی طرفین منافع ملکی بسیار روی می نمود و در ین گرت
که ملک نایب در گرفتن از نگل مشغول شد و راه تلنگ مخوف گشت و بدرقه ملک نایب از میان
تلنگ سلامت بود بنجات و در زمین دیو گیر آمد و سی چهل روز نگذشت بسلطان علاء الدین خبر ملک
الاغ و قاصدی بر رسم معهود نیامد سلطان علاء الدین لشکر خاطر شد و خلق شهر بگمان افتادند

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

که خبر منقطع شد روزی در ایام التفات مذکور سلطان علاء الدین ملک قرا ایبک وقاضی مغیث را
تجدمت شیخ نظام الدین علیه الرحمه فرستاد و ایشان را گفت که خدمت شیخ نظام الدین علیه الرحمه
بر سم بپرسید و بگویید که ما بخدمت شیخ خبر لشکر میکشتیم و شما را غم اسلام بیش از منست اگر بنور باطن شما را
خبری از حال ایشان روشن شود بشما بگویند و بشارتی بر ما بفرستند و سلطان برفتند کان پیغام را گفت که شیخ
که در این ایام از زبان شیخ بشنوید عین آن بیاورید و پیش من بگویید و کم و بیش نکنید و ایشان هر دو
بخدمت شیخ رفتند و پیغام سلطان شیخ رسانیدند و شیخ بعد از شنیدن این پیغام سلطان را گفت که
فتح بادشاهی تقریر کردند و در آن زمان گفت که این فتح چه بشارت که فتحهای دیگر را امیدواریم و ملک را
و قاضی مغیث الدین آنچه از زبان شیخ شنیده بودند ما سلطان تقریر کردند و از شنیدن این کلمات که
از زبان شیخ بیرون آمده بود سلطان بغایت خوش شد و سه کرت دستار چه خود بدست و گفت که
کلمات شیخ را مثل گرفتم ما را فتحهای دیگر هم نظری باید داشت که آنچه از زبان شیخ بیرون آمده است
بعد زه بیرون نیامده است آن دستار چه را نیکو نگاهدارند و بقضای الله در نیامد یکی همان روز الا
از ملک نایب رسیدند و فتح نامهای لشکر او دادند و در شهر طبلها زدند و شادیها کردند و سلطان را
شیخ اعتقاد بر مزید گشت و در تمامی عهد سلطان از سلطان در باب شیخ نظام الدین سخنی بیرون
نیامده است که در آن خاطر شیخ را آزردی و اگر چه دشمنان از چیدن هیچ چیزی نمیگذاشتند
او سخن ایشان التفات نمودی و آخر مخالفت شیخ شد بود و لیکن بعد را الله تعالی
میان ایشان ملاقاتی نشد و بازگشتن در شهر سنه سبع و ثمانین ملک نایب را با لشکر از راه بیابان بجانب
دهول سمندر و عمر و ستاد و ملک نایب از شهر در راه بری کار رفت و آنجا لشکر جمع شد از آنجا کوچ
بکوچ راهها دراز قطع کرد بسر حد دهول سمندر آورد و بلالدیو رای دهول سمندر را بدست آورد
و دهول سمندر را گرفت و سی و شش زنجیر فیل بتمامی خزاین از بلالدیو بستند و فتحنامه دهول سمندر

سلطان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

ایستاده مملکت نایب او دهول سمندرا بجانب معبر رفت و معبر را فتح کرده و بتخانه زرین معبر را
کنانیده و بتان زرین ایشان را بکشانیده و جمله زرهای بتخانه و مرصعات بتان کرد آورده و از معبر در آمده
معبر تا می فیلان و خزاین بستند و فتحنامه معبر پیش از رسیدن خود در شهر فرستاده و در اوایل
احدی و عشرین و سبعمایه با منصد و دوازده زنجیر فیل و نود و شش من زر و چندین صندوق جواهر و مروارید
و چهل هزار اسپ در دهلی رسیده و آورده خود بدفعات مختلف درون کوشک سپید پیش تخت اعلی گذاشته
و درین کرت سلطان علاء الدین ملک و امرا را بخانگان من و ده کان من و نیم کان من زر انعام داده و پیران سال خود را
و دیگر اهل دهلی باتفاق گفتند که چندین غنایم و همچنین غنایم و چندین فیل و زر از معبر و دهول سمندر در
رسیده است تا فتح دهلی است هیچ کاهی نرسیده است و کسی یاد ندارد و درین فتح تاریخی هم نوشته
اند و هم در آخرین سال ست و سبعمایه زنجیر فیل از گذر دیوار ای تلنگ در دهلی رسید و عرضه داشت او بدین مضمون
آمد مصمم بر آنکه مالی از پیش سیاه بان لعل سلطان قبول کرده بودم موجود کرده ام فرمان شود تا از آنجا
برسانم و از عهده آن تقصی جویم و معذوران سنوات که ملک نایب در جانب جنوب نامزد شد دران ایام
سنای حادثه خواست که دهلی نو مسلمانان بر سبیل عموم بقتل رسانیدند و آنچنان بود که چند نفر از نو
مسلمانان را یکبار از تنگه مواجب کرده بودند و از اقطاع معذول کرده و در آمدهای ایشان کم
نو نیمی سوار نو مسلمان داخل حشم برات اجاگیر می میکردند ازان امرا نیکبار با خود کنکاجی میکردند و گفتند
می اندیشیدند که سلطان علاء الدین در میان سیرگاه یا یک تو پیاسن از کوشک بیرون می آید
و دیری می نشیند و لشکر گاه نمیکند با سواری دویست سیصدی جمع شویم و یکدل شده در میدان سیری
در ایم او را از میان بر داریم و آنش فتنه بر آریم و سوار نو مسلمان جابجا بسیار ست همه بر ما خواهند
پیوست و ما را از ایشان قوت و استظهار پیدا خواهد آمد و بسیار خلق از سلطان علاء الدین سیر شده
است یار ما خواهند شد عین این خبر که ایشان در مجالس مختلف با یکدیگر میگفتند بسلطان رسید و از انجا

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

درشت خوئی و سخت مزاجی سلطان علاء الدین بود و چون کار ملک اضطراب نظر در جمیع موانع از موانع دین و دنیا نکردی و روی پسر و برادر ندیدی و آن زمان ایمان و اسلام و خوف آخرت و جواب قیامت در خاطر او هیچ گذشتی و در گناه کاری گناه نظر نینداختی و همسایگان و آشنایان گناه کاران ملکی را بگیر انیدی و در باب جمیع نومسلمانان از امرا و سواران هر جا که بودند باخبر بنجبر کنه کاری کهنه در میریابند فرمان داد که در یک روز یکشب از شهر و اقطاعات همه بکشند خانمان ایشان را غارت کردند و جمیع مسلمانی بی کفن و بی خبری ایشان نظر نینداخت و جندان از جهت ملکی در ملکی سر نمیدی و احکام شرع را بشت پا زدی و خون روان کردی و خود را دین او را هم نگذاشت خورد خوراک خود خراب کرد و زن و بچه و خانمان و ملک و دولت خود را بدست محبوبی داد و آن خواجه سرای حرامخوار که او را ملک نایب گفتندی اول پسران سلطان علاء الدین کور کرد و از سر جهیم رود او نگذاشت دی سم در سال اول تمامی فرزندان علائی و خانمان علائی را فراغ کردی نزدک خدائی کی یکی از جهت دوستی ملک جندین خویش و قرابت و آشنا و بیگانه نومسلمان و مغل گناه کاری بی گناه نبند ملک او را از دست غلام بچه بر دره او خراب کردانید و در ایامی که سلطان علاء الدین در سپیری کونگ نباکرد و ترک پسکونت شهر و اد در دولی اباحتیان پیدا شدند و بر سلطان دوران رسیدند جندین کسان و دولی خواهند داشت دارند و در سالی یکبار جمع می شوند و در محارم می باشند سلطان علاء الدین فرمود تا این قوم را دست آورده بجاست کنانیدند و فرمان داد تا هر پسر ایشان را بکشند و آن مذهب باطل را از دولی برانداخت و دولی را از لوث و شوم آنچنانکه بلیدان که با ما در وخواهر و دختر فرزام می آمدند پاک گردانید و در جمله سرشت سلطان علاء الدین بدخوئی و سخت مزاجی و بی مهری و بی باکی و عنیف منظور بود و جون ملکی او را پیش آمدی اتفاق افتاد صاف نگذاشتی این معاملات او ظاهر شد که عرضه داشتی در تبع بابی از کاران نه از مقربان مسموع نداشتی و خواصان را بمال

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

... اعراض و امانت کردن نبود وی و کسی از نزدیکان او نتوانستی که کسی را در حمایت گیرد و در ادای نماز
هم مقصر بود نماز سنن را ادا کردی و حال روزه ماه رمضان او معلوم نبود وی و از غایت تحت مزاجی از بر بدن
بند کردی و یا جلاف مودی آشتی و بازگشت و خلاص کمتر بودی اما دانایان را که در ملک او بود در عصر جنید
چیزها از عجائبات روزگار مشاهده شدی که آنچنان پیش در عصر دیگر معاینه کمتر شنیده شود
اول از زلیخا نماد اقتشم و آنچه تعلق بمعاش خلق دارد و آن امساک باران از اعاجیب روزگار
مشاهده شده باشد و دوم فتح و نصرت او بر مخالفان و فتوحات پیاپی که در عصر او معاینه کمتر دیده
شده و عصری در [illegible] علی ندیدند و نشنیدند و سیوم قلع و استیصال لشکر مغل چنانکه در عهد او شد
در هیچ عهدی و عصری نبوده است و چهارم استقامت خشم بسیار و اندک بخش و نهایت فرمان برداری
رعیت و بازاری چنانکه در ایام او بود در هیچ ایامی کسی را نشان نگفت و پنجم امن و ایمن رهگذار
در ممالک او مانده بود و سند و لیکه در زمان او کردندی بر چهار صباح بسیار کردندی و کالای ایشان
باز دادندی و ششم عهد او دولت داد و ششم منادی نو بنیاد شد و حوض جون در بایی بگاه فتندی در عهد دیگر
عمارت و چنین عمارت دست نداده است و چند الف محترفه عمارت در عصر او جمع کرده بودند که اگر خواستی یکی
کوشکی عمارت [illegible] مسجدی برآردی اعظم اعجوبه عهد سلطان علاء الدین عالمیان را مشاهده شد اجتماع
[illegible] بوده است چنانکه سجاده طریقت که اصل الاصول امور دینی است شیخ الاسلام نظام الدین
و شیخ علاء الدین شیخ رکن الدین ابو الفتح [illegible] بوده و خلق از مریدان ایشان منوری شدندی
و معیت در صلاح صلاحیت درمی آمدند و ازین معنی واسطه بلندی شعار اسلام می شد و رونقی روا
در امور مسلمانی پیدا می آمد که آنچنان رغبت خلق که از مشاهده مشایخ بر جاده دین ظاهر شده بود
[illegible] عصری و عهدی کسی را یاد نمی دهد و سبحان الله عجب ایامی که آن ایام بود که از طرف سلطان [illegible]
بصلح نشکیه جمع سکرات و طلاهی نقود و غلبه منع و مال که واسطه فتنها، ملکی و دینی است شده پرستار آدات

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

اویر معاصی و ماثم است و حریصان و بخیلان را مایه احتکار و ریاست بهر بهانه بزخم تربت و ابه بخیر
از خلق می‌ستدند و از طرفی دیگر شیخ الاسلام نظام الدین در زعام گشاده بود و بندگان خدا را حرفه تو به
میداد و گناه کار از ابا رادات خود قبول میکرد و خاصًا و عامًا و مفلسًا و ملکًا و فقیرًا و گدایًا و امیرًا و اسیرًا
و صنیعًا و سوفیًا و متعلمًا و جاهلًا و مصریًا و روستائیًا و غاریًا و راجلًا و احرارًا و عبید الاطاعه توبه می فرمود و ایشان
از انکه خود را مرید خدمت شیخ میدانستند از بسیار گردنها دست میداشتند و اگر تغیر بهرامی افتاد باز بتجدید
کلمه می‌ستدند و توبه میکردند و شرم مریدی شیخ بسیار منکرات را و علانیه مانع میشد و عامه خلق در طاعت
و عبادت رغبت نمودند و عراب وار در نماز در آمده و چاشت و اشراق را لازم گشته و از مشاهده
زایران متعبد میران و محسنان از شهرها غیاثپور جندین موضع جوترها بنداشته بودند و جمعیت اندازه
نماگذاشتند و متهاو سبوها و افتابها کلین مرتب داشته تا زایران خدمت شیخ در آمدند
غیاثپور دران مواضع وضوی ساختند و نماز چاشت و اشراق میگذاردند و نوافل دیگر ادا می
کردند چنانکه مباشرت معصیت هم نمیکردند و بنود حکایت در میان مردم مگر نماز اشراق و چاشت و نفی
روان استطلاع او اینن و تهجد که چند رکعت گذارند و چگونه گذارند و در هر رکعتی کدام قران خوانند و بعد از
نمازهای مذکور کدام دعاست و بس هر نماز و یضه در اوقات چیست کدام ورد باید خواند و پس از ادای
نماز ختم چند کان بار درود و سوره اخلاص بند کی شیخ نظام الدین میخوانند و شیخ فرید الدین
قطب الدین بختیار کاکی رحمة الله علیه چند کان هزار بار خواندی نود و اند کی فرو آمدی از مریدان قدیم شیخ
که جز ایام پیش که شیخ نظام الدین را در حالت بیعت تاکید میفرماید روزها فضل در کدام آمده است
و در قیام اللیل که بعد اتمام نماز خفتن میگذارند چند رکعت است و چند آیت قران در ان رکعت می باید
خواند و بقلیل طعام چگونه یاد شود و چگونه یاد ماند و بسیار مردمان بر سیدندی که اهل سماع از
شیخ گیانند و دعوت چگونه باید کرد و در دعوت درویشان قوالان چه چنین نیز مطلبند و روز شنبه

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

... می در خانه جنیدین کسان دعوت کردندی و سماع نشنیدی و گریها و نعرها بجاستی آنرا
... راکه در سماع رقت و رغبت نبودی و در تعبد جهدها کردندی و نور و آمد کان از قدما بر سیدندی که در صحبت
... متعبدان از مریدان شیخ باید بود و در تراویح ختم در کدام مسجد میکنند و تکبیر کنان کدام باید
... کردو حیلت سازند که مطعم و ملبس بی شبهه حاصل شود و دست از دنیا و اختلاط خلق داشتن گرفته
... و در جامعیت و ... نه خلق از امرا و ملوک و دانشمند و متعلم و لشکری و بازاری و شهری و اقاصی و ادانی
... مرد و پیر و جوان جانب صلاحیت و طاعت و عبادت و ارادت گزیده بود تا بحدی که پسران سلطان
... علاء الدین در حسن ... جوانی و زنان سلطان علاء الدین بآن طرب و تنعم و علا آن گرفتار
... سلطان علاء الدین با آن مکنت و غربت در ارادت شیخ درمی آمدند خود را در سلک مریدان شیخ
... درمی آوردند و در زبان اغلب و اکثر مردم کلمات صلاح و نشان صلاحیت جاری گشته
... و کلا در آن حضرت پسال علائی نام شراب و فسق و قمار و فجور و لواطه و زنجه بازی و دیگر فواحش بر زبان
... مردمان گذشته باشد و یا ذره یا اهکار کشاده و بی مراعات از سیوا کران مسلم مشاهده شده
... بازاریان خرقا و مراسا غل و غش و تغیبه و تلبیجه و مکروهی ساخته بود و در بازارها در معاملات خرید
... راستی پیدا آمده و بیشتر رغبت اشراف و متعلمان خرید و فروخت در کتب سلوک و حقایق ظاهر
... ب و احیاء العلوم و عوارف و کشف المحجوب ... و مرصاد العباد و لوایح عوارف
... و سوانح قاضی ... الدین ناکوری ... ان پیدا آمده بود و در دکانهای کتابیان نیمی
... که از کتب سلوک جهاد اری و هیچ دستار جمالی مسواک نبودی و ظلمت واقعه بدین غربت گرفته بود
... و گران شده و از صدق عشق و راستی محبت شیخ محبت شیخ نظام الدین در شهر و غیاشپور
... دیوار سماع گرفته بود و کودکان خانه مطرب شده بودند و از در و دیوار رقص درآمده و اکثر مردم
... نظام الدین از آخر عهد سلطان علاء الدین تا آخر عهد سلطان تغلقشاه بر سجاده طریقت مستقیم الحال

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

اما در عصر علائی خاصه در میانها و آخرها در درگاه شیخ قبله عالمیان نشده بود و شاید که نخجیر جد که
عرس شیخ فرید الحق والشرع والدین رضی الله عنه کردی دو هزار و اشمند و درویش صوفی و قلندر و حیدری
جمع شدندی و سماع شدی که وصف آن تحریر راست نیاید و هر که شیخ را در سماع دیده باشد و احوال او مشاهده
او نکرده بدعبارتی که پیش او بگویند او را تعجب نماید و سلطان علاء الدین پیران خود را و ملک نایب را
و ارکان جمع برستادیه و ملوک کبار همه آمدندی و در روز عرس بندگی شیخ گنبد سلطان مراعات بسیار
کردی و از صدقات و دولتیکان کرده خلق معتقد در روز عرس برسیدی و یاروی یارو نماندی بسکرفه
بر استان شیخ پیدا آمده بودی بیت کرد پیرای دوست طوافی کن و بپای آن تا زو نامه آن اعتقام دوست
و مناوار عصر علائی هم از اجلاء و کبراء سادات بودند چنانکه سید السادات سید تاج الدین
قاضی بداونی که جدین کپان مصطفی را علیه السلام در صورت او بخواب دیده بودند و انجنان سیدی
در علم و کرم و وجه و ترک و اوصاف عالیه کمتر مشاهده شده است و از سادات کیتهل سید مغیث الدین
سید دستار که در یقین علوم و لطافت طبع و مکارم اخلاق نادر بود و سید مغیث الدین برادر مهتر او که
از زهاد عصر بوده است و سالها از عزلت بیرون نیامده و دست در هیچ دنیاوی قلیلا کان او کثیرا
نزد خلق آن دیار بدو پیر کهار کردند و او یک چنبل برخودند اشتی و یک دانه غله از کسی قبول نکردی و فتوی
او اعتباری تمام داشت و قضات آن دیار خواستندی که بفتوی او حکم کنند و سید علاء الدین
برادر او سید قطب الدین در ترک و تجرید و خلوت و تقوی و خدا ترسی آیتی بودند و شیخ نظام الدین
مصطفی را علیه السلام بر میات سید علاء الدین کیتهلی و برادر او سید قطب الدین در خواب دیده بودند
و سید حیدر خواهرزاده سادات نوسته هم از سادات کرام و عظام بوده است و سید مجد الدین
بخاری و سید علاء الدین حسوری و سید علاء الدین متقی و سید حسین و سید مبارک هر یکی در علوم علامه
و در سیادت صحیح النسب بودند و سید علاء الدین حسوری استاد شریعت و طریقت بود و علویان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

جهجر

در محل

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

به لواجی که در حق کوئی و دیانت ممثل و مشبه علیه گشته بود و قاضی زین الدین نا فله که صاحب صدر
زاده بدا ن کمالات و لطایف ظرایف در فطر صاحب بصیرتان نیامده باشد کراسامی استادان
شهر بنویسند تذکرة العلمائے باید نبشت و اگر ذکر فنون ایشان در قلم ارند ماثر الفضلائے تالیف باید کرد
و جکونه شهرے بود که در و چندین نیے نظیر این در یک عصر بر سند افاوت باشد و جکونه از شیعه مستشار
شهرهای ربع مسکون نشود و اگر تذکران ندود علمای آن ذکر کنیم و دانایان که شنیده بود ند همه دانند که طریقه
شوق و ذوق و لطایف و اداء خوش و الحان جان پرور همچو مولانا عماد الدین چیام درویش مذکور
در جشم نیامده باشد و آنچنان طریق در کوش نرسیده و در همواخته نوش و خلیت و تفسیر قرآن
احادیث همچو مولا ضیاء الدین سنامی و مولانا شهاب الدین خلیلی نشان نیابند و متبحری و مفسری
همچو مولانا ضیاء الدین سنامی مکر همچو او باشد که در ایت قرآن بیت قول بیان کند و در تذکیران انکیزشه
معانی و کلمات ابهام و نسبت مواعظ و مناسب وقت و زمان و توحید خداوند همچو مولانا کم مذکور
مشاهده نشده است با تفاوت استادیے او شاهد عدلست و مولانا جلال الدین چیام درویش در کیه
خود هم طریقه شوق و ذوق و هم رسم خوف و خشیت مراعت کردی و از هیبت شیخ الاسلام رکن الدین در دادی
حرفه و کرفتن مرید ممتاز بود و در جاده تذکیر کفتی و استادان علم قراءة در عصر علائی مولانا جمال الدین خاطبی
انسان و مولانا علاء الدین مقری بود و با چندین قبض و بسطی که دارد حلی لسان داشتند و مولانا جمال الدین
در خراسان و هندوستان و عرب و عجم در علم قراءة مستشار مولانا جمال الدین مقری مصحف را هفت قراءة
یاد نوشتی شعراء و فضلاء عهد علائی هم از نوادر روزکارها بود و امیر خسرو رحمة الله علیه در شاعری
و اختراع اعجوبه اولین و آخرین شعراء پارسی تولیلی پیدا آمده بود کتابخانه در نظم و نثر تصنیف
کرده است که استادی و شاعری و فضل و بلاغت او را تا قیامت میان خلق ندا خواهد داد و این بیت سنایے
در حق او کفته بود بیت بخدا از بر رخ کبود همچو او هست و بود و خواهد بود و امیر حسن علا
سجزی

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

سنبی که صاحب نظم و نثر بسیار ست و بسلاست ترکیب و روانی سخن آیتی بوده است و از کمال دقت
غزلها او را سعدی ثانی گفتندی و با وصاف سینه و اخلاق مرضیه متصف بود و شعر غیر غزل نیز
مجلس و روانی سخن و طریقه و رسمی ریست صوفیه و استحضار اخبار سلف و التزام قناعت و اتقا و
باکیزه بعد از و منی دیگر برابر او ندیده ام و شاید که هم جوابی لطیف طبع و ظریف و بهشتی مجلس و
شاکر و صبور دیگر از هم نه بندد و کبیر الدین عراقی هم بزرگ دیر زی کرده بود و بجای جد بزرگ و جد امیر
تاریخ
شکر داشت و در نثر عربی و بارسی نظیر خود ندانست و فتحنامها علائی او بر داخته است در
جهانگیری سا ... علاء الدین محاربات نوشته است و او را تاریخ علائی درین موجز سخن آورده ام و مغز
مطلوب نوشته و آئینه اهل تجارب ساخته هیچ مقدمه برین اسلوب دیگر ذکر کرده است و صدر الدین
بوزند
عالی و حمید الدین را جا هم از شاعران و فاضلان سر آمده بودند و در عصر علائی شعراء و فضلا بی اندازه
ندیده ام
و چندین کسان در رکاب اعلی مواجب داشتند و لیکن من کسانرا ذکر میکنم که همجوایشان بعد از ایشان
نسبت یکدیگر بوده ایم و نمیتوانستیم که یکساعته از یکدیگر ملاقات جدا نیم آه و صد هزار آه که یکی از ایشان
ام
بر صدر حیات نمانده است روی بدم چندین سال شد که بی یاران و همنشینان زنده و تنها مانده
وای بر من و بر حیات من و بر روزگار من که از استادان هر هنری و اهل هر صنعتی که دارم
در عالم خریداری نیابم ... جالینوسی و تقراطی بوده بهشت جنانکه مولانا بدر الدین
و مشفقی استاد که در طب و صدا سیب منارالیه بود و قانون و قانونچه بوعلی را مشفق گفتی که معانی
از تقریر و تفهم او پیش او سجده بردندی و در معرفت نبض و دلیل مریض ممتشائی بوده است و چندین
بول مختلف را در شیشه کردندی و از برای امتحان در پیش او بردندی او بجد دیگ نظر گفتی که چندین
مستوع در پیش شیشه کرده اند و مولانا صدر الدین ماذیکله هم دانشمند بود و هم طبیب استاد و او گه گویند که
مرض را در نظر او پیدا ری نبود و در اول لقمه مرض و غش طبیب و بدر الدین و مشفق شاگرد و علم الدین جراح

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

ومولانا بداونی در علم مهارتی و کمالی تمام داشتند و نکوریان و برهمنان رنبیان از طبیبان معروف
ومشهور بودند و مبارک قدمی بمجو مهند طبیب و مدرک مرضی بمجو جاجا جراح و نگاهی بمجو علم الدین در دیار
هند و پستان نشان نداده اند و منجمان و هیئت نگاهی هم در استخراج و رصد بندی استاد بوده اند از ادراک و
کثرت بزرگان علم نجوم در شهر رواج تمام داشت و منجمان را در سرای بادشاه و خانهای ملوک نفی
تمام بوده است و شاید که در سیالی چهار صد با نصد تقویم در میان خلق منتشر شدی و نزار مولوی نامه
بزرگ زادگان در کتاب آمدی و منجمان را از خلق بسیار منافع و در آمد بودی و باز ایشان را خلق
خواص و عوام خریداری کردی و بی اختیار ایشان بزرگان کار نکردی و کار خیر و سواری بی اختیار
منجم کمتر بودی و نبیانیان فتحیان و صلاحیان ارکان بادشاه و پیها داشتند و در سر روز و شب
انتهی بودند و در صدقات خسوف و کسوف و قرانات خیرها بسیار یافتندی و در اختیار کارها
وستنها و خواستکاریها اب و انعام و خدمت می بردند و سلطان علاء الدین اختیار مولانا مجید الدین
نبیانی که در نجوم مهارتی تمام داشت خواستی هیچ کاری نکردی و اخر نبیانیان و علم نجوم در دلی رواج
گرفته بود که ایشان هم بسیار بودند و هم نامور و هم استاد بودند و هم شبانروز در بن علم مشغول و
بودند و منجمان هند و صاحب استغراق بسیار بودند و پیوسته ایشانرا در جامع بزرگان و خانهای
اکابر مسلمانان بحثها شدی و مولانا شرف الدین مظفر در علم نجوم مستثنا و بی نظیر اش بادشاه که افتخارا
جمع گردانیده و وضع الشی فی محله در عهد او بخواست و یا خواست او بیدا آورد و او را در برداخت امور
جهانداری و مصالح جهانبانی عقلی بکمال داده و در کردار کارها محافظت سرها و فرمایش مصلحت
نگه تمام ارزانی داشته و مثبت متقدمان سکندری پیدا آورده و چند گاه بفتوحان پیانی او را
برو داده و مرآ بندی که ثبت در خاطر او گذشتی روز را بهتر ازان در کنار خود یافتی و بو العجب بختی
و اقبالیه داشت که او در زون کوشک خود نشست و از دست غلام کوچکی پاره معیوبی در هم خریده

۱. قلمها

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

۱۰ قلیهها و عرصها فتح می شد ز ملوک و امرا و وزرا عصر او در اول و میانه عهد او هم از نو اوا در ملوک و دانا
یان روزگار پیدا آمده بودند که از قوت رای و تدبیر و کفایت و درایت و شجاعت و مبارزت ایشان
اول
آنچنان کارهای شگرف پرداخت رسانیدی و عقل و کفایت ایشان کارکردی نام در عالم برآمدی و در
سلطنت نصرتخان و ظفرخان و علاء الملک عم مولف و ملک فخرالدین جونا تاج الملک کافوری و دو
وجوه
نفور دیگر و ملک بدرالدین اصفهانی کمارکذاران و کارداران ملک او بودند و چون ایشان همه در پرده
شدند ملک حمیدالدین و ملک عزالدین پسران علائی دبیر و ملک عین الملک ملتانی شرف الدین قاینی
حاجی عمدة الملک محرتبه مصالح دولت شدند و ایشان در کفایت و درایت صد چندان پیشینیان بودند
و اما کرایشان زاده باشند و با ایشان نشست و خاست کرده اند و استوار دانند دست او بنیاد
خانه او خراب کنانید و سمور ابرزن و فرزند او کماشت و او چندگاهی زحمت خود را اظهار نکرد و در
غلبه کردن نماند و در اواخر زحمت او با در خضرخان شادیها کرد و بجهت بهروپسر خود
الغخان خسرو آورد و بنا ملک خضرخان بدان مستحکم کرد و در خانه خضرخان پسرزاده و نامزد را
نام دند و او را اسم آغاز شیرخوارگی جزها سپردند و خلقی را در پای او انداختند و خانه بجهت او
بنا کردند و از انبیت سعادت تمام کردند و آن شیرخواره را داراث پادشاهی در آن خانه فرستادند
و چنان شاهی در شاهی مهمانی در مهمانی کردند و قبها بستند و درون و بیرون سرودها گفتند که پسر زنده
در آسمان سیوم گشت و دران شب خضرخان عیشها راند و روز و شبی و بوزر جمهری بزرگان نگذشت
تا همه غایت و نهایت بوده اند و طرق و طرایق و کارگذاری ایشان همه نوع بوده است و در آخر
جهار سال از کثرت عشرت در باغ سلطان علاء الدین ماسکه اندیشه صواب نماند و پسر از اجداد کرد و
قاینی را از میان برداشت و ملوک قدیم را مجهول گردانید و بخواجه سرائی فریفته قلته و تدبیر خانه کرد
کار جهانبانی است بهار الدین علی واو و دیوان وزارت که منبع توفیر و محک انصاف و تمیز طبیعت

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

است بحیران نکینه داد و کار وزارت خود کردن گرفت لابد از عذابیان و برادران در ضا
ملک او خلل افتاد و ارکان استقامت برفت در ارکان ملک تزلزل و بریشانی آغاز نهاد
سنوات آخر که در عقل انتقصانی فاش شده بود کار خیر پسران با انجان کرد و در ان مبالغتها نمود
پیش از وقت ظهور شد و بر امد عقل از در سر بیرون آورد و خضر خان را جبر و پیل و مال داد و از کیوتر خانه
بکشید و پیش از انکه کریز خود ندوکشا دشوند بر واز داد و در سرای حرمها را در ضیافت کردن و شادیها
آیتی خاسته بود و در عهد علائی سه رمال نیکو و معروف و چندین دیگر هم آیتی بوده اند و انان که در کشف
سرائر غیبیان و درستی احکام ماهر بوده اند جنانک مولانا صدر الدین بولی رمال که عرسی و خواجه معین الملک
یزدی که در علم رمل استاد بوده اند و هر که از ایشان رمل زنا بیندی انگشت حیرت بدندان گرفتی
انچه در خاطر او گذشتی تمام بدو گفتی اینچنین رمالان پیش ازان در نظر کسی نمی آمدند و بر سلطان علاء الدین
کتاب خوانی بود که او را شنیدیم گفتندی اتفاق جمله شهریان شده بود که کتاب خوان بدانجا
خوش الحانی و طرب در هیچ عصری و بر هیچ بادشاهی نبوده است و غزل خوانان عهد علائی هم
از نو در پیدا آمده بودند و چنین دانم که در کلوی محمود مقرب آوازی بود که بگرازان داد و بسر بودند
عجب الحانی و بوالعجب آوازی نباشد که سنگدلان را طبع را در رقص آرد و در و دیوار و درخت
را بگریاند و مقربان و قوالان هر طرفان و چنگیان و ربابیان که در عصر علائی گرد آمده بودند نظیر خود
در عالم ندانستند که اگر بودند و نگیسا و خسرو پرویز در عهد علائی زنده شدندی دانیم که در پیش مغربان و مطربان
استاد و هلی حلقه در گوش کردندی و خط بندگی دادندی و عجب نباشد اگر بودند که هم در نواختن و هم در گفتن
نظیر خود ندانستند و مقربان همچو حمید و لطیف و اللطف و محمد و قوالان همچو محمد کبیر و محمد حوله و بدر اصیل و مثل
پدر او خوش گوی همچو کنکان و چین عباس و بسران عجم جنگی که همچو ایشان در هیچ شهری از شهرهای عالم
شرقا و غربا و جنوبا و شمالا جمع نیایند و اگر نیز اگر در هزار کرد آیند کی همچو ایشان نباشد و این معنی نه ازروی

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

مبالغت می نویسیم آنانکه سرود ایشان و فرایض ایشان مقصر و مقصر دانند چه عجب عصری که بود
العجبان هر هنری و فنی در همین عصر جمع بشوند و بعد انقضای آن عصر همچنان استادان و ماهران نیابند
بیند و نه بگوش شنود و خوشا بحال آیندگان و خوشا رحلت ایشان و خوشا هنرمندی ایشان که از ایشان
توشتان تاریخ شوند و لایق باشند که ایشان را در کتابها ذکر کنند و دلها در حیات علائی از وجود ایشان
ماهران و استادان که در هر فنی استاد بودند و در هر هنری بنهایت آن هنر سرافراخته اند بعداد
و عبرت روی روم شده بود و مصر جامع گشته و باری تعالی و تقدس ملک علائی را بنواخت و قوی بیازار
ارزانی بود و او نیز باستدراج دیگر و تربیتها و اصلا لا یغیر پسر الجبان اجازت کرد و مهمانها مسلسل
شد و پسران پیرون آمدند و در عیش و عشرت و کامرانی و قصف مشغول شدند و شوری در شهر پیدا
آمد و خلق کپتاخ شدند و میان ملک نایب و خضرخان و مادر او ولد الجبان که حال خضرخان بود عداوت
ظاهر شد و طرفین در قلع یکدیگر کوشیدند و بنام خضرخان عهدنامه نوشتند و خضرخان و خضرخانیان
در آشتن خود تصور کردند و پیش از وقت در تصرف شدند و از روزگار غدار و دور چرخ جفاکار
اندیشه در خاطر ایشان نگذشت و در ملکی بریشانند و ابتری آغاز کرد و فاتحه اوانیم ارد نا نقصه رو
نمود و رسم قدیم فلک بدعهد است که چون کارها برآید و مقصودها در کنار افتد و مهمها تمام گردد فنا
رو نماید و از هر طرفی خلل زاید و از هر جائی نقصانی ظاهر شود زوال کار کمنکار انیشت و هم
دولتان را طلبید و بوالعجبان نو نوبتین آرد و باز بجهار دیگر از برده پیرون آرد و هر انچه با همه بادشاهان
بوده است و هم با دشاهان را در آخر حرکتها داده است و در تتمه از همه بشکسته است با سلطان علاء الدین
همان در میان آورد و بر حمت استسقا که ضعف رحمتی و هول مرضی است مبتلاش گردانید و هم از درون
خانه او استها برافروخت و هم از دست او بنیاد خانه او خراب کنانید و همه را بر زن و فرزند او
او چند کهی رحمت خود را اظهار نکرد و رحمت چون علبه کرد و پنهان نماند و در اوان رحمت او مادر خضرخان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

کرد و بخت سرزد پسر خود را دختر برادر الغخان خدا آورد و بنام ملک خضرخان بدان مستحکم کرد و در خانه
سرخ نشین پسر را دادند و او را امیر روزخان نام نهادند و او را در آغاز شیرخوارگی تجربها سپرد
راه‌ها و آداب ختند و خانه بخت او بنا کردند و از اضافت سعادت نام کردند آن شیرخواره را با دادات
در آن خانه فرستادند و چندان شادی در شادی و مهمانی در مهمانی کردند و قبها بستند و در روز بر سر
بگفتند که سر زهره در آسمان سیوم بگشت و در آن شادیها خضرخان عیشها ... راند و سعادت دنیا
خاطرشان نیاورد که خضرخانه را و صاحب ملک ارنجوری در آرزوی آمده و شب و روز در جان کندن است
ما ترک ضیافتها و مهمانیها کنیم و در تدارک او دست و پا ... و خضرخان در زهر محروق شیوم و
در شراب و سرود و قبه و مهمانی و کار خیر زنیم و ملک از اغاز زحمت سلطان خبر داشت و با خضرخان
دشمن بود و از قوت الغخان و جمعیت خانه سلطان رسید و از سلطان کار دیوگیر قبول کرد و خود را
در دیوگیر انداخت و او اندیشه کرده که اگر سلطان در آن زحمت بمیرد و خضرخان بادشاه شود او
ملک فرو گیرد و در دلی بیاید که بادشاه ان سلطان علاء الدین را که بدخوی و درشت ... سخت
حالی بجواو در جهان آفریده نشده بود در دل افتاد که مادر خضرخان و خضرخان در زحمت
در مرگ او بار زه میطلبند و ایشان را ذره الم او نمیدارند نوازین جهت خاطر بر زن و فرزند خود گران کرد
و الغخان را از نجرات طلبید و ملک نایب را دیوگیر آراسته و ماجرا خیال و فکر خود پیش ملک نایب کشاد
و ملک نایب که تشنه خون خضرخان بود و میدانست که اگر بدست ایشان افتد او را طرفة العینی نمانده
گذارد پیش سلطان زخمها آورد و سیطار را با ایشان شیری ساخت و رخصت ستد تا الغخان را بکشند
عهدنامه ملک از خضرخان بگردانند و بنام ملک شهاب الدین نویسانند انچنین اندیشه میاورد و ملک نایب
گشت و الغخان هر روز در سپرامی آمد و کار خیر شادی خان با دختر او میکرد و در حرم سپرده
میگفتند که تا که الغخان را کشتند و از خضرخان چتر و فیل و امارات و دارات بادشاهی بستدند و او را در آورده

جدا کردند

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

جدا کردند و ورق دولت خضرخان و خضرخانیان بگشت و نابخته بسوخت و عهدنامه ملک شهاب الدین
که پیر خود سلطان بود او را و رجاب بنیه را ملیبو بود تازه کردند و نیابت او ملک دلشاد جون رامدیو
خضرخان از امرده با عتماد و شفقت بدرگاه آمد سلطان او را پیش خود بنشاند و ملک نایب را و اتما او را
بدست کیان خود و ما در کالبور فرستاد سبحان الله آن چه دل بود و تا چه حد قساوت و سختی دانست و الغخانرا
دوست و با روی خود میدانست و سی سال پرورده پیش خود بکشت و خضرخان را که از آب چاه تا زمین و نا کرده
بود و هنوز اغار حطی شده و با نهزاران ناز و نعمت پرورش یافته در نظر خود و زیر تخت بنشاند و بدید
جان او سپرد و ا خضرخان که محبوب او بوده و ملکه جهان گشته و صاحب حرم شده و زنان از جمله دیبلی
فرد آورده و در دوله سوار کرده بر در کوشک لعل و نشاند و ملک کمال الدین گرگ را و زنان
کردند تا بر سپیل اللاغ در حاکپور رود و ملک نظام الدین برادر الغخانرا بسمل کند و جون ارادت ملک
بالحقیقه در آمد و وقت بر افتادن ظاهر گشت با جل سلطان علاء الدین از قضا رسید و او دل بظلمان
و در کار رشد باری تعالی سپرد چند روز خانه سلطان علاء الدین هم از دست او و نه از دست مخالفی و دشمنی
حسود بر دانید و همه را برو گماشت تا زن و فرزند را زیر و زبر کند و او را و اره و ا بر پاره کند و جون ازان همه
نتیجه ملک و دولت او رسید جندین ملوک و ا مرای دولت او در کنله کشته شدند و شبهه را در هند و ستان هیچ
نه دهند و از کشتن الغخان و برادر الغخان و گرفتن خضرخان و ملک نایب خبر نیافت که در کجات از الغخان
شیعه و فتنه خاست و همه بنی و طنیان و زیدند و جون ملک کمال را در مقابله ایشان نامزد کردند
و او با ایشان در آویخت او را بگرفتند و زار زار بکشتند و فضیحت در سواگر دندرحت سلطان از
کار شد نار غصه بر اندازه زور آور دو داروی هیچ حکیم و طبیب موثر نیامد و ششم ماه شوال سنه
همه پسلطان علاء الدین ار دار غرور بدار سپرد و رحلت کرد و در تقعه صدق غند ملک مقتدر
و در
قرار گرفت بیت جو در راه رحیل آمد روا رد ۔ چه جمشید و چه پرویز و چه خسرو آورند

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

شهر بردند و در مقبره او نزدیک دولتخانه دفن کردند و ملک و مال و زن و فرزند باو شاهی و جهانداری
نشاید مجبوبی و مغلوبی چرا مختاری کار فرغنی براندازگری افتاد و انجیف گزگیری و پیر
جباری که سلطان علاء الدین بود در آخر چند روز که نقل سلطان خواست کرد بیچاره و عاجز و مضطر فرمان بر
نایب شل بود و بعضی گویند که هم ملک نایب اخفا کنانید و کشت و از درشتی خوی او رسیده دل
کرد و دوم روز نقل سلطان علاء الدین ملک نایب طوک دامراء علائی اعم کرد و ملک شهاب الدین
خورد سلطان علاء الدین را که در پیش شش هفت ساله بر تخت بادشاهی نشانند و ملک نایب در امور جهانبانی
در بایستد و هم در آغاز کامرانی و کامکاری بنیاد نهاد و چون خام مزاج و ناقص عقل و باطن بود زود بد
گشت و خود را و افعال خود را فراموش کرد و امراء علائی را در کاه خود و اعوان و انصار ملک را بیده
و فرمان بردار خود دید و همه را مخلص خود تصور کرد و بمردن سلطان علاء الدین که جهانبانی سخت بزرگ بود
التفات نکرد و اول ملک سپنبل سادر کالبور و شتاد تا خضر خان را کور کنند و شادی خان را هم در سرا
کور کنانید و در تلع و قمع خضر خان بیان فرمان داد تا در خضر خانرا در کوشک انداخته و بتیغ بیدریغ
قهر کنانید و مبارکخانرا که سلطان قطب الدین شده بود در حجره حبس کرد و خواست که ایشان را هم
کند و خود را عین سلطان علاء الدین تصور کرد و پیش خود مقرب ساخته بود با ایشان رای میزد و
که مادر ملک شهاب الدین را در حباله خود آرد و رسم و رسوم سلطان علاء الدین کرد بهای حضرت نمود و
و بر در دره سلطانرا بر دره بند کرد و بعضی را بنده خود ساخت و حکمها علائی را که بصدق جان سکر و بهر
و شوکت مستقیم کرده بود مقرر داشت و هیچ در مصلحت وقت نظر نکرد و در جمله دیوانها فرمان داد
تا چنانچه پیش سلطان علاء الدین عرضه داشتها میکردند و بر کلمات حکمها می ستدند با همه خلق
بتعرز زند کانی بنیاد نهاد و در چندین روز که آن بدبخت زنده بود ملک شهاب الدین را بالای
نمود ار میکرد و یک زمان او را بر سریر تخت نمیدانست و خلق در پیرار او روز خدمت می کنانید و هر کسی

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

برقرار قانون در مقام خود می ایستادند و چون باز میگشت آن بسرک را در روز حرم میبستند و خرکی در
سر آن بسرک نصب کرده بودند آنجامی بود و از برای خود از ظاهر و از این جهت بر ایشان میطلبید و حکم
چون ایشان باز میگشتند مقربان و محرمان خود را میطلبید و در قلع و قمع ملوک و امرای علائی اندیشها
میکرد که رای جهندرا و مقدمان دیوگیر را باجمعیت ایشان بطلبند و ایشان را بنماید که ملک در خانه تمام آمد
اعوان و انصار خود بسیار دید و بقوت ایشان خودهای علائی و فرزندان علائی و بندگان علائی و ملوک
و امرای علائی را بریک خلوت آئینه ملک و دخیل ملک علائی میدانست از میان بردارد و قوت و شوکت
و اسباب و استظهار ایشان بمقدمان مرتب و برای جهندکه از ایشان خشمگین دانست بدهد و تمامی ملک را بدین
خاصها و رایهای کروند پدرهای عورتانه فرو گیرد و با خانه و منجر کی بر جندین ممالک و اقالیم کانبات
و دستیاب کرد و از میان جندین و ارثان ملک کبیر و ترقوی خاندانها و خیلخانها مخاکر دانیده بود و بادشاهی
و از انجمله نابودن و نامردود کم تجربه و سست مزاج و کم اصل و بدسرشت بود تمهید امر و ده می انگاشت و با
نظام که قطب عالم بود از وسیط ارادت خضرخان دشمن شده بود و میخواست که بجان عنصری
و دولت ملک صفائی هم کوشتی برساند و در ظاهر با بزرگان ملک تبسم و خنک کشاده روئی پیش آید
و در باطن کاردها و تیرها از برای حلق بریدن میکرد و محبوبیت و رقیب و مانوس را تابع
سلطنت که گمان در گفتار و بهریت در محبت و جولیت در رجولیت و شجاعت در شجاعت و تقویت در
می باید نمیدانست بدان استیلای جندر معجب و بدهوش و بیهوش و مست و بیخبر شده بود و از هر
تذکره تحویل و تبدیل اقطاعات ممالک میکرد و در قلع و قمع علائیان را پیامبر و روزگار غدار
بی مهر جفاکار بر و میخندید و اجل او دندان تیز میکرد و دانایان بر یک پیاده او سوارها میزدند
عاقلان عبدالعبد غدر دستوم او را بر نیزه اعتبار آویخته میدیدند که بعضی بندگان علائی را از
سران بایکان بودند و بسیاری از سرداران در عهد ایشان بودند غیرت در کار آورده با خود اندیشه

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

دیگر گفتند که این خواجه پسر ای چرا خوار پسران سلطان را کور کرده و در حرمهای سلطان بازنداو کرده
... دیگر را زنده رها خواهد کرده ایشان با سبابه میکردند میدیدند که همه شب در دل حجره
شمعهای سوخت و آن ناجوانمرد بدبختی چند را در پیش خود نشانده در قلع و استیصال ارکان ملک علائی
رائی میزدند و تدبیرهای میساز در این اندیشه بکردند و بعد از گذشتن ثلثی شب که خلق از در سرای باز
گشته بودند درهای درگاه بسته بایکان مذکور تیغهای برهنه کرده در خوابگاه ملک نایب در آمدند
و سر بریده او را از تن بلید او جدا کردند و آن چند مدبر و مسطط که با ایشان رای میزدند همه را بکشتند
و جهاز از اولوث آن کافر نعمت کنده نمک باک کرده انیدند و بعضی بغایت خوشحال شدند و بعد سی
روز از قتل سلطان علاء الدین ملک نایب را از میان برداشتند و انتقام خشم خضر خان و
کشیدند و اندیشه ناصواب و تدبیر خراب او را بلاکش یافتند و تقدیر و تدبیر او را خاک و خاکستر
گردانیدند پلت او در آن اندیشه آگهی که تقدیر خدا صفحه تدبیر را خط مشبت در کشد
و چون شب بگذشت و مطلع روز برآمد و ملوک و امرای علائی و معارف و کارکنان سرای
در آمدند و آن نامرد کشته و در خاک یکی شده دیدند خدایرا شکر گفتند و بجان نو سرگرم
کردند و همین بایکان کشنده ملک نایب برفتند و از آن حجره که سلطان قطب الدین موقوف
کرده بودند و نزدیک رسیده بودند که چشم او هم میل کشنده بودند و بجای ملک نایب
سلطان شهاب الدین بایستانیدند در آن ایام او را بجان نگفتندی و آن بایکان را از سر
وجاهتی و اعتباری پیدا آمد و فضولی و غروری پیدا آمد بیش از حد برایشان پیشه کرده و در پیوستند که
توانیم یکی را از سر ملک رانی قلع کنیم و دیگر را بجای او بایستانیم و چون سلطان قطب الدین
نایب شد و ملوک و امرا بر و در آمدند او را جنبانیده بر سریر اقتدار و تخت گاه راحالی دیدند
راجند گاه بر سریر تخت بدانست و ملوک و امرا را بداد و انعامات و اسپان تنگ بست و خلعتها

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

زن خود کرد و ملک شهاب الدین را از میان برداشت و ملوک و امرا در حشم میل کنانیده در کالپور

[illegible] و خود بر تخت بادشاهی جلوس کرد و جند غلام نجبه خود در [illegible]

بزرگ داد و بعضی بندگان علائی را خطاب خانی کرده و آن بایکان کشنده ملک نایب خواستند که

در پیش سلطان قطب الدین مقرب شوند و شغلها و اقطاعها بزرگ یابند فضولی در میان آوردند

از ملوک و امراء که از سلام طمع میکردند و در جمله مراتب ملکی خود را مقدم میدانستند و بانواع

کمتناخیا اقدام می نمودند که سلطان قطب الدین را ضرورت شد که فرمود تا آن همه را از میان

بردارند و قتل [illegible] پیشه امان ملک قطبی تدبیری ساختند که هر همه را در یک روز بگرفتند و

و خلاف این بیت بر زبان راند بیت ای کشته کراکشتی تا کشته شدی باز نیامد باز کجا کشته شود

آنگه تراکشت و دوران ابام خاندان علائی قلع و قمع شد و خلق را از مشاهده و استحکام کار او

بنیاد کرده بود گمان افتاده که مگر بود تا قیامت خواهد بود هیچ محرمی از شیخ بشیر دیوانه که در ساکولة خفته

است و بس صاحب نفس دیوانه بود بر سیدند که خواجه چه حالت که خاندان علائی ذره ذره میشود و در

اثنا زمانه عهد او خلق را آسایش و آسایش بسیار پیدا آمده بود و همه بر ملک رانی او دل نهاده دادند و این

زمان روز بروز زیر و زبر و اواره و ابتر می شوند مولانا بشیر حافظ جواب داده که ملک را

سلطان علاء الدین در [illegible] بود و هر چند که در بنیاد کوشید منفعتی نکرد و آن چند کار ها بر حسب دل او

فتوحات پیاپی در حق او پیوسته راج بود و در باب دیگران اضلال از آنها هیچ اعتباری و اعتبار خاتمت

آنکس که اول آن کند که او کرده بود آن شود که از آن او می شود و مولانا بشیر حافظ در زمانه

فایده [illegible] سپاهی سلطان قطب الدین نماند که جهار سالی ملک بماند او را خواهند کشت و از

علائی کسی را زنده رها نخواهند کرد و همچنان شد که بر زبان آن دیوانه صاحب نعمت بیرون آمده بود

و چون سلطان قطب الدین بر تخت نشسته بود در های عیش عام بگشاد و خبانچه خلق از قحط بجنبند

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

و درسم کامرانی زدی نمود و پیر و جوان و خورد و بزرگ در شراب و شاهد و تنعم در مه پستغرق گاشته
وحوادث علائی عزیب از نشینها فراموش شد مولانا بشیر حکایتها عیش و غفلت مردان بی
وخندهای زدی و گفتی که اگر مردمان را چشم عبرت بین بودی هزار سال از حوادث ملکی ملک علائی اعتبار
گرفتندی و نام دنیا و عیش بی زبان نه راندندی و از دیدن آنچنان بنیاد مستحکم در استیفای چند روز
خود شدندی و لیکن محبت دنیا و استیلای نفس و غلبه شیطان بر بنی آدم چنین میکند که یکطرف جوی
خون روان شده بود و می بیند و طرف دیگر جوی شراب میراند و یکجانب بنیادها با آب رسیده خراب
و بیان میکرد و از سوی خیلها و خاندانها فضیحت و پریشان و می آب در سوراخ مشاهده میکنند و
دیگر یکان آدمی را بخون جگر کردی راند و کار دنیا و حب دنیا و عشق دنیا و معاملات بر شما بر
رفته است که اگر بر خلق باران غفلت نه بارانیدندی و چشم بصیرت نه بستندی یک روز جهان
اباد ان نماندی و کسی گرد کارهای دنیا نگشتی و جه خوب گفته است انکه گفته است که جهاندار
وجهانبانی بالجمله خداوند تعالی است که یکی می درونده و دیگر را می آرند و از شراب عیش مست میکنند
اندازند و جهانرا بی جهانیان مجاری دارند بیت تمام زهر و دیگر آیند بجای نصف
که خدای نهاندار و اندجهان داشتن شیکی را در رود و دگر کاشتن السلطان الاکرم قطب الدنیا
والدین السلطان الاعظم الاقوم المکرم قطب الدین کالدین خجنجه بیاء الدین اکر
قاضیخان گفتندی قاضی ممالک قطبی ضیاء الدین فریدخان مرجان وزیر ملک قطبی خسرو خان ملک
شهاب الدین عمدة الملک ملک اختیار الدین تعلق غازی ملک عین الملک ملتانی ملک نصیر
تاج الملک ملک کبیر امیر اوده ملک تمر اختیار الدین ملک چهام الدین بهندار ملک
ملک اختیار الدین تبلیغ نویس ملک کمال الدین کرگ ملک فخر الدین جوان محمد شاه و سه
شکار ملک شاهین ملک حمید الدین داوبک ملک تاج الدین ظفر خان ملک دینار بشیر خان ملک

محمود

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

محمد موسوی ملک فضل الدین ملتانی نایب وزیر ملک مغیث الدین کافوری نایب ملک تاج الدین
[illegible] حاجب ملک [illegible] سپه نایب وکیلدر نصیر الملک خواجه حاجی ملک اختیار الدین [illegible]
ملک فخر الدین کهنوتی ملک تاج الدین جعفر ملک کافور میر دار ملک مخلص شراب دار ملک حسین بندک
بندک ملک حسین پسر میانکی قیمرک ملک بدر الدین ابوبکر پسر خورد قمرک ملک سید امیر شکار
بک سنج مرجاندار ملک شمس الدین میرک ملک نظام الدین هانسی وال ملک محمد نرلن ملک سیف الدین
غوری ملک شرف الدین مسعود ملک محمد سر سلاح دار ملک بهوسنک بسر کمال الدین [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم سهل بکرمک الحمد رب العالمین والصلوة علی رسوله محمد واله اجمعین
وسلم تسلیما کثیرا اکثیرا چنین گوید دعاگوی سلمانان ضیاء برنی که در شهور سنه سبع عشر وسبعمایه سلطان
قطب الدین پسر سلطان علاء الدین بر تخت پدر جلوس فرمود وخلق را تسکینی پیدا آمد وامرای علائی
قرار گرفتند واز خبث باندازگران و حرافان ایمن گشتند و تخت سلطان علاء الدین بوارث ملک آراسته
گشت وسلطان قطب الدین بمکارم موصوف بود و چون از مضایق بسیار خلاص یافت واجل
مهلت کشیدن برست و بر پسر خلایق فرمان روان گشت هم در روز جلوس فرمان داد تا جمله
بندیان وجلابیان علائی را از شهر و اطراف مخلص کنند و فرمانها بتخلیص مامورین رفته و هزده هزار
بائی بیک جنبش [illegible] فتنه باز ایستادند و تمامی چشم مملکت را بخشش نامه انعام فرمود و ملک ایراد
را مواجهها زیادت کرد و انعامها وافر داد و در اجابت ملتمسان بر خاص و عام بکشاد و علماء از
شدت چشم را مواجب بفزودند و بیهاوزمینها که کشیده بودند بسیار از باز فرمود و تجدید داد و در
وظائف [illegible] کرد و فرمود تا چشم زیادت کنند و در امتحان و قیمت اسب احتیاط نکنند و جوانی
جوانی بود و بیتی سلطنت بران بیفزود بعیش و عشرت و شراب و مجلس و سماع بخشش و کامگاری
و کام کارجی گردید و زر ریزی بی دریغ آغاز کرد و تمتع از سر بنهاد و عهد معزی را نبوی تازه کرد

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

واز عطایای فراوان او شهر دهلی گلستان گشت و عالم بوستانی شد و خراجهای
گران و مطالبهای سخت و مصادره و مکابره را از میان برداشت و ولت و زنخیر و زندان
و ترت را دور کرد و تحکمان نرخ مندی و دیوان ریاست و احکام سپرای عدل که
سلطان علاء الدین بخون دل خود بنیاد مستقیم کرده بود برانداخت و بیع و شری
را بتراضی مشتری و بایع فرمان داد و ضوابط علائی را امرا عامت ننمود و خلق را
پس خلق کرانیت خبر شراب خوردن بد و نمیرسید و در جمله جلوس او خلق گستاخ
شد و غله گرانی گرفت و اقمشه و رقیمت بالا رفت و بازاریان اخیر و ریدی
بازار آمد و در کالاها تعمیه و تلجیه و گران فروشی ظاهر گشت و نرخها و قیمتها و اجرتها و
جز آن و مواجبها قریب یکی بشش و یکی بهفت شد و از آن تاریخ روز بروز میرسید
تا یکی بده و یکی به پیست و سی کشید و خلق سوداگر و کاروانی و بازاری از سخت گیری
سلطان علاء الدین بجست و بآسانی و سهولت و مراد دل رسید و در خرجها
و سعتها بدید آمد و خواص و عوام در عیش و عشرت مشغول شدند و از خود بیخبر
و دور و تغزر جبس و شدت و خون خلاص یافتند و جهان بکام سلطان شد
و میانها و کیسها از چیتل و تنکه پر گشت و زر و نقره میان خلق تمور گرفت و جا
و اسب و برده را قیمت بر زبان و بازارها رواج بدید آمد و در مدت چهار سال
و چهار ماه بادشاهی او نه تشویش مغل شد و نه قحط افتاد و نه فتنه شد و نه از
آسمان عذابی منزل شد و خواص و عوام خلق را در ذوق و عیش و راحت
و سهولت و آسایش و آسانی گذشت فاما انصافها و راستیها از میان بشریت
و خلق توبه بشکست و از صلاح بفساد میل کرد و خام طمعیها در میان آمد در سینهای

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

مردمان فضولیهاست وطرق وطرایق علای مهندس شد وخداترسی بمکابره کری
... ست پستبدل کرد وپیش از جلوس او گجرات پریشان شده بود واز بلغاب
البخان والیخان ازدست رفته پسلطان قطب الدین لشکرها ازا طرف نامزد
... یشان رابکشتند ومتفرق گردانیدند وبعضی را اسیر ودستگیر کردند وبعضی
بگریختند وآواره شدند وگجرات را باز ضبط آوردند وملک دینار علائی را ظفر خان
خطاب کرد وگجرات بدو داد وبغایت سرمرد ونیکو اخلاق وحلال خوار بود سلطان
قطب الدین ... را وا جا خود آورد واورا مرتبه بزرگ گردانیدند ودر گجرات
ونشاند وظفر خان باحشم خود آنجا رفت وگجرات را بهتر از الپخان ضبط کرد
وحشم ولایت آن جائی را استقامت داد وبعد نقل سلطان علاء الدین
دیوگیر از دست رفته بود وبدست مهرپالدیو واما دیو افتاده ومهرت از دست
رفته واز اطاعت بیرون آمده در شهور سنه ثمان وعشر وسبعمایه سلطان قطب الدین
بر سر ایشان لشکر کشید وچون آنجا رفت تاب نیاوردند هندوان متفرق شدند
وچند نفر معدود مالا دیوگیر خریدند ومهرپال دیو واما ذرا میدیو که بواسطه مفسدان
... رسیده بودند گرفته آوردند سلطان فرمود تا او را بوسط شهر دیوگیر بار مضبوط کشتند سلطان قطب الدین چند ماه آنجا بماند وپشکالی
در دیوگیر گذرانید ووزارت دیوگیر بملک یک لکهی غلائی داد ودر ولایت دیوگیر
... مهمت مقطعان وعمال نصب کرد واز آنجا خسرو خانرا با لشکر
طرف معبر نامزد فرمود واین خسرو خان برادر او بچه بهلوان بود که ملک شادی
خاص حاجب علائی بوده بود وچون سلطان قطب الدین بادشاه شد

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

ان مفعول را بر کشید و شیفته او شد و درین خصلت مکروه و فعل تبه اتباع کرد و
در مدت نزدیک این برآوردهٔ حرام زاده را برآورده و وزارت داد و چندین حشم
و ولایت بدو از زانی داشت و مرتبه از مرتبه محل ملوک بگذرانید و خسرو خان خطاب
کرد و جبر داد و هوا پرستی را با نعام مابلغ کار فرمود و آن خسرو خان سخت بوالعجب بود
مکار و آن مکار و غدار بود و جبهٔ او را بزرگ کرده اند او را شطط پیشتر خاطر
میگذشت و شیطان را بر خود کردمی آورد و بعد روان کردن او جانب معبر سلطان
قطب الدین که با نواع مستیها مست شده بود دیوکیر باز گشت و چون سلطان قطب
الدین دایما شراب خوردی و اغلب در سواریها هم مست بودی ملک اسد الدین پسر
بغرشتخان و مصری داماد ملک خورم و کیلدر جلالی یار شدند و غدر اندیشیدند و
خواستند که سلطان را در وقت فرو آمدن کهایتی ساکون حرکت دهند و یکبارگی در
کوفت رسانند که ناگاه یکی از میان ایشان از ایشان بگشت و سلطان قطب الدین
را از غدر ایشان خبر کرد و سلطان غادران را گیرانید و همانجا سیاست کرد و نفیر
را که برادر مهتر بودند همانجا بکشتند و پدر و سه نفر پسران بغرشتخان را که در دز
بودند از کهایله فرمان آلاغ آورد هر همه را در یک روز فارغ کردند و سلطان
از دیوکیر در شهر آمد و از انکه مست و بیخبری بود در اثنای راه شادی کشته
که پسر سلاحدار سلطان بود. بکالیور فرستاد و او را در کشتن خضرخان و
شادیخان و ملک شهاب الدین کور کشته را فرمان داد و آن حرمخوار در بکالیور
رفت و هر سه پسر سلطان علاء الدین را از کنار مادران کشیدند و کردن زدند
و دیول رانی دختر کرن رای گجرات را که حرم خضرخان بود بجهت سلطان قطب الدین

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

... دهلی آورده و ازین بدمستیها که سلطان قطب الدین آغاز کرد بپیازا نرا
... از شکست و سلطان در دهلی آمد و مزاج متغیر شده بود و مستیها بدوزه با
... بی باکیها و قهاریها بنیاد نهاد و رای زنان ملک او پیشتری خام مزاج بوده اند و
ضیاء الدین در خطا نویسی که استاد سلطان بود و حکم در کاه تصرف در ها بدو بازگشته و کلیدها
کوشک سپهری بدو داده بود از مصالح جهانبانی و امور جهانداری خبر نداشت و از غدر
و مکر روزگار نابکار ایمن بود و سلطان قطب الدین ملوک و امرا تجربه یافته
علائی را در ... ارملکی و پرداخت مصالح جهانداری محرم نکردی و اگر کسی از
ارکان خوارکی و نیکخواهی سخنی نصیحت آمیز باز نمودی متغیر شدی و مزاج بگردانیدی
و نصیحت او نشنیدی و برعکس آن رفتی و علایان بخته از دور تماشا میکردند
و کسی را در پیش او از غلبه خودکامی او مجال صلاح گفتن نماند و سلطان با دل خود
کامی و مستی را کار میفرمود و چند کار بزرگ بی مزاج او دست داد و مغل نمود و حاد
فضیحه
... پیش نیامد و روزگار چنانچه رسم اوست نوبتی چند پیش آورد غرور ها
کرد و مست لایعقل شد و زبان بفحش کشاد و دست بتیغ برد و اندیشه نماند
بود از میان برداشت ... غزی را در میان آورده التفات تفکر و اندیشه ورای
رایکسو نهاد و اول ظفرخان را که والی گجرات شده بود و بناه ملک و دولت او
بود از گجرات بطلبید و چند روز با او حریفی کرد و با تفاق رای زنان خام او را
کردن زد و ایشان را از پیش مخلصی و هواخواهی و سوکت آزاد کرد و بعد از آن
بچند روز که ملک شاهین که او را و فا ملک خطاب کرده بود و نیابت غیبت
داده و از اعوان و انصار ملک خود ساخته بسمل کنانیده بی گناهی کشت و بی طرفیها

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

اغا زید و بشیخ نظام الدین که قطب عالم و پناه جهان بود عداوت و بدگفت آشکارا
کوفت ردد ست که آنجنان بین بنای را کوفت رساند و بعد کرس ظفرخان برادر خانخانان
خانخان خطاب داده بود برادر خسرو خان که کودکی نامعلومی پریشانی بود و ایلی
گجرات گردانید و آنجنان جیرهزه لتره را بجای آنجنان و ظفرخان نصب کرد و حل و عقد
مواخذ و عطای اقلیمی بدست جنان نامعلومی برادر بچه داد و ملوک و امرای ظفرخان
و آنجنان را داخل او کرد و او را در گجرات فرستاد و جون در نهروالہ رفت و لایت گجرات
را تصرف کرد جمله برادران گجرات برحکم جنبیت برادر گرد آمدند و بهر گاه آن غلام بچه
کرد برگرد خود برادران و بی باکان بسیار دید تمرد بنیاد نهاد و بینی و طغیان بس
آمد و امرا اقلیم گجرات او را بسته بر سلطان در دهلی فرستادند و سلطان از
شیفتگی خسرو خان آنجنان حرام زاده بد اصل را باکرد و باز مقرب خود ساخت
و ملک حمید الدین قریشی که بندر جمبر عهدی و آصف روزگار بود و شاید که بدانا
صفات صفات و هنر و اصالت و مکارم اخلاق و صلاحیت ذات و کفایت که ملک حمید
الدین قریشی داشت و خداوند تعالی او را نیک آفریده بود و وزیری مانند در دهلی نبوده
او را صدر الملک خطاب کردند و او بحسن کفایت و کمال درایت خود ولایت گجرات را
که آواره کرده و درهم نهاده برادر خسرو خان بود یکباره فراهم آورد و چشم را مستقیم
داد و ملوک و امرا آنجانی را اقطاعات داد و در خور هر یکی کاری فرمود و بعد پنج ماه
سلطان قطب الدین ملک و حمید الدین را در حضرت طلبید و تا ملک کردانید
و تمامی مصالح دیوان وزارت بدو تفویض کرد و جمله دانایان آن عصر بحکمرانان بعثند
که همیچ کاری سلطان قطب الدین در جهانداری خود اینچنین نکرد که ملک حمید الدین

راویان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

را دیوان وزارت داده و وضع الشیٔ فی محلہ کار فرمود و سلطان روز بروز بغرور
ثروت خود کام تر میگشت و بکامرانی مستغرق می بود از رعب علائی که در دل
خان جاگرفته بود بیشتری علائیان در کار بودند سلطان قطب الدین را چند کسی
از خود کامیها و بیتهاییدیدند و همدران ایام خبر از دیوگیر رسید که ملک یکلکھی
و زیر دیوگیر از اطاعت بگشت و تمرد ورزید و باغی شد چند شطی انجا یار او شدند
سلطان قطب الدین از دهلی لشکر نامزد کرد و یک لکھی را و اناتک یار او رش بودند
زنده و پستگیر کردند و در دهلی آوردند سلطان فرمود تا او را مثله و فضیحت
شطط ان راسیاست فرمود و ملک عین الملک ملتانی را وزارت داد و محمد الدین
بود جا را نیابت وزارت و ملک غرالدین دبیر را اشراف دیوگیر فرمود و در دیوگیر
فرستاد و چون هر سه کس بخته و علائی بودند انجا رفتند و در مدت نزدیک مصالح
مرتبه را فراهم آوردند و زرها از خزانه فرستادند و چون خسرو خان در دل فساد
و شطط داشت در معبر رفت و بشکال سمانجا که زاینده خواست بغی ورزد و سمانجا
بماند و بعضی امرا را بر خود یار کند و معبر بگیرد و باز شاید ملک تمر مقطع جندیری
و ملک تلیغه بغده و الی کره نامزد او بودند ایشان را از مخالفت و اندیشهایی
بد خسرو خان معلوم شد و آن هر دو کس را قوتی و شوکتی تمام بود خبری بروی
و تخویف و چیزی برای و تدبیر آن کافر نعمت را انجا ماندن ندادند و بجیل باز گردانیدند
و نامی آوردند و خسرو خان را در معبر صد و یک زنجیر فیل آمده بود و خواجه
تقی باز رکانی بود او را مصادره کرد و مبلغی از و بناحق بستد و از خزانه معبر نام
نهاد و فیل و مال را بپیش سلطان گذرانید قرب او بر مزید گشت و عشق سلطان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

کی بده شده و هرچند ملک تمر و ملک تلیغه از ماندن او و مخالفت او آوردن ازار
بحیله و چاره بسمع سلطان رسانیدند در دل سلطان گفته ایشان کار نکرد
بر روی او تغیر کردند ان نادرست منکر شد و خود را کریان ساخت سلطان قطب
الدین انهارا استوار داشت و آن غلامچه را در جمیع کنار گرفت و بوسها داد
عشق او چشم بصیرت سلطان را کور کرد و سلطان فرمود تا اسیلی
مشتهابر دهن او زنانیدند و ملک تمر را از مرتبه فرو آورد و فرمان داد تا او را
ریش بکنند و دیگر آن که در باب ماندن خسرو خان گفته بودند و نواهی داده
و پند سخت کرده رلتهاز دند و آن مفعول خیره تر و خاص تر شد و جمله مخلصان ملک
دولت قطبی در باب بدگفت او بترشدند و آن کافر نعمت که بهاء الدین دبیر که عمدة
الملک است از سلطان بسی خایف شده بود و بجان ترسان گشته بود و بارخود
کرد و پیش ازان پیر قرقیما و یوسف صوفی که سرشطران بی باک بودند با چند
فتان دیگر نا محرم او شده بودند و کنکاج کشتن سلطان قطب الدین میکردند
پیش سلطان گذرانیده بود که مرا در جالور ولایت بجاگیر قرابت بسیار است
اگر فرمان شود برخود کرد آیم برین بهانه براوان بجاگیر برخود میکرد و آنجا نزاع
کشتن سلطان محرم رای خود میکرد و خبر کنکاج در سمع در سرایان میرسید و متغصان
ساعت بساعت عذر آن ولد الزنا را نظر میداشتند و دایم فرد خانه ملک نایب
خسرو خان آنجا بودی از براوان پرمیدند و خسرو خان مستعد شده فرصت عذر
میطلبید و سلطان جهان نمت و مدهوش جوانی و دولت کرو کور عشق خسرو خان
شده بود که آنجنان مکابره کری چندین کسان را روشن بود کسی را خوف نتوانست که

جالور

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بسمع سلطان قطب الدین برسانند وهم درایام کنکاج غدر آن سلطان بطرف سرسا
بشکار رفت واوان خواستند که انجا درحالت شکار با سلطان درآیند وکار
خود بکنند مشطبان غدار که یار خسرو خان شده بودند مصلحت ندیدند وغداران
بایکدیگر گفتند که درشکار صحراست همه لشکر درین غدر یار مانیست بمجرد آنکه فرصت
دریافتند غدر را واقف داشتند وچون سلطان قطب الدین از شکار سرساوه باز
در دهلی آمد و در هوا پرستی مستغرق شد غداران دنبال فرصت شدند وپیش ازانکه غدر
شود خسرو خان پیش سلطان گفت که من شب بیکگاهان بازمی کردم و درها مکتر
می بندند مقربان و قراتبان من بی دیدن من درخانه باز میکردند اگر کلید درگاه مرا
بدهند ایشانرا با من عذر نباشد بدین تعبیه کلید درگاه را بروانه پسندد و درگاه باز
میداشت و خرد خانه او تا نیم شب پر از براوان بود چنانکه پیشتر از بزرگان
سرا اخبر شد که در فرد خانه خسرو خان تا نیم شب با تبغها پنهانی باشند ومعلوم
نیست که خسرو خانرا در دل چیست و دران ایام ملک قرابیک جارده شغل داشت
وده دوازده کس از پسران وخواهرزادگان او صاحب طبل وعلم شده بودند
واقطاعها وجمعیتها داشتند وملک عین الملک ملتانی وزیر دیوگیر وملک غازالدین امیر
مشرف وملک بحیرالدین ابورجا نایب وزیر دیوگیر درحضرت بودند وملک فخرالدین
جونا اعنی سلطان محمد بن تغلقشاه اخنبک خاص وقربی تمام داشت وچندین ملوک
دیگر وبندگان علائی وقطبی وشحنگان فیل وقپچاق خشم خواصان حاضر بودند وبیشتر
را از چگانک غدر خسرو خان روشن شده ولیکن از ترس جان کسی را زهره نبود که
بکیفیت حال بوسلطان بازگزده بسمع سلطان قطب الدین رسانند وقاضی ضیاء الدین

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بسر مولانا بهاء الدین خطاط که استاد سلطان قطب الدین بود و کتابت تمام داشت
نور عظمت او قاضی ضیاء الدین قاضی خان کفشدی وکلید در بار و درگاه
صلاح و فساد در سر او بود در نماز دیگر آن شب که با سلطان عذر کرد و از حلال خواری خود
با سلطان قطب الدین گشاده کرد و گفت فردا خانه خسرو خان براو ان سیار جمع شده
اند و هر شب ساخته و مستعدی باشند و کسی را زهره نمانده است که بصدق کیفیت پیش
تخت عرضه دارد فرمان شود و تفحص کنند که مقصود خسرو خان از جمع کردن براوان
در در سرا چیست و ایشانرا در فردا خانه برای چه میدارد و آن مرحوم از جان خود بترسید
و سخن نوبت باز کرده بسمع سلطان رسانید چون اجل در تقدیر رسیده بود و هنگام
فضیحتی خانه سلطان علاء الدین در آمد و بپیمانه آن عمر تمام شده و در میهمانی
و پریشانی را وقت ظاهر گشته سلطان قطب الدین غافل بیخبر بر روی قاضی ضیاء الدین
رفت و گفت و عرضه داشت او باور نکرد و خسرو خان همان زمان پیش آمد او را گفت
قاضی ضیاء الدین در باب تو چنین میگوید و آن مغفول خود را در لریه ساخت
گفت که همه بزرگان درگاه یکدل شده اند و مرا میخواهند که از خداوند عالم بکشانند
سلطان قطب الدین او را در کنار گرفت و بوسه چند بر لب او داد از انکه عاشق
و گریان شد او را گفت که اگر همه جهان زیر و زبر شود من گفته هیچ آفریده در باب تو
نشنیدنی نه ام و چون شب از ربع بگذشت و ملوک و امرا غیر نوبت باز گشتند وقت
سلامتی نزدیک رسید قاضی ضیاء الدین خسرو خانرا اسم بهلوی سلطان قطب الدین
زها کرده از بام مهر آستون فرو آمد و در مقام معهود خود نشست و تفحص حال کرد و
که باز کردن خسرو خان که او را رند هول کفشدی باجند تراو تیغها برهنه کرده
در بزار

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

در منار ستون در آمد و اول جاهر با را او کشتند سلطان قطب الدین قاضی ضیاء الدین
را پیشه نزد و دوم جانب گذرانید و قاضی ضیاء الدین و نزدیکان او فریاد بر آو
عذر شد عذر نشنود و دنبال ایشان جمع بلغاکیان و براوان تیغها برهنه کرده و تیها
دست گرفته در منار ستون آمدند و هر که سر بر میکرد سرش بر انیدند و شور بر آمد و سلطانک
و آن معرض از خسرو خان برسید که فروجه غلغله خاست برخیزه بین او حالی تعدی کرد
سلطان از جواب داد که اسپان بایگاه خاص رها شده اند غلغله آنست و تا آزمان که
جاهر با از کار قاضی ضیاء الدین فارغ کردند براوان دیگر طرف بام منار ستون دویدند
و در در خاص رسیدند ابراهیم و اسحاق نکبیان در خاص را پیشها زدند و از ایشانک
فریاد بر آمد و در گوش سلطان رسید و سلطان دریافت و جانب حرم دویدند خسرو خانی
مقبول از پس در آمد و چند سلطان را بگرفت و بر دست به پیچید و پیش سلطان انداشت
پیش سلطان او را فرو انداخت و بر سینه او بنشست و آن غلام بچه بهیچ وجه چند
از دست خود رها نکرد تا زمان جاهریان بر سلطان رسید: و خسرو خان از ته
افتاده آواز داد و گفت جاهر با مراعات داری آن براو پته راجان بر سلطانک
بزد که بخسرو خان آسیبی نرسید و سلطان قطب الدین را بکشت و پیش او
ببریدند و تن از بالای منار ستون بیرون انداختند تا خلق آنرا مشاهده میکرد و
هر کس محافظت جان خود شد و آنانکه اجل در قفا رسیده بود از دست براوانک
کشته شدند و منار ستون از براوان و بلغاکیان پر شد و ترغاکیان جا بجا
خزیدند و چندین خلق را براوان بزیر بر انیدند و بعد از بلغاکی کردن در بزرگ
درگاه تر انیدند و بزرگان ملک قطبی را از خانها طلب کردند و آوردند و پیش

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

خسرو خان بر بام هزار ستون بردند و کروکان کردند و براوان در حرم در
آمدند و مادر فرید خان و فرید و عمر خان پسران سلطان علاء الدین را گرفتند
و آن کردند که در کافرستان و ملحدستان کافران و ملحدان نکنند تا روز شود و
آفتاب برآید درون و برون کوشک و تمامی حرم بدست براوان و هندوان
پر شده بود و نماز خفتن را از خانه سلطان علاء الدین و قطب الدین برآوردند و در و
دیوار قصر را فرو کوفتند و بعد از آنکه آفتاب برآمد جمله بندگان قطبی را که امراء و شغل دار
بودند بکشتند و خانمان پنهان و زن و بچه و غلام و کنیزک ایشان را ببراوان دادند
و خانه قاضی خان را با جمیع اسباب خانی بر بندسول بنیاد خسرو خان حواله کردند
و حرم و اطفال آن سپره مرد حلال خوار درون شهر کریخته و براوان در سرای
بتخانه ساختند و هم در روز اول رسوم بت پرستی را کشاده کردند و خسرو خان
مفعول را بر تخت نشاندند و سلطان ناصر الدین خطاب کردند و بر بالای منبر خطبه بنام
کم اصلی نخواندند و بخشها کردند و برادر مفعول او را خانخانان و بنیاد او را ای
قیمار شایستخان و یوسف صوفی را صوفیخان خطاب شده و بحکم مصلحتی بر طرف
و غداری ملک عین الملک ملتانی را عالم خان گفتند و خزانها یکجای کردند و از برای
دهنهای مردمان زر ریزی آغاز کردند و هر روز و هر شب پنج قطبی و علائی می بریدند و
دو ردست ایشان را بهم رها میکردند تا که ملک نصرت خواهر زاده سلطان علاء الدین
باریک سالها درویش شده بود و مخلوق گشته و بسر تصیر الدین فلق را آشکارا
در هزار ستون بکشتند و زن سلطان قطب الدین را خسرو خان بخواسته
علاء الدین را با برادر مفعول او دادند و آن غلام بجرات مرتد شده بود و بت بر

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

دو ختران و کنیزکان حرم بهر که می بایست میدادند و آن میکردند که در هیچ دینی نبوده
است و بهر بیت روز براوان جنان غلبه کردند که آشکارا درون در سرایت بر کسی
آغاز شد و هندوان مصحف را کرسی ساختند و بر بالای او می نشستند و زیر بامی مالیدند و زنان
و کنیزکان مسلمانان را تصرف میکردند و در خانه از عورات مسلمانان شوریده میخواستند و
مسلمانی میشد و در دهلی کفر گرفت و شعار کفر بلند تر میشد و کسی را مجال دم زدن نماند بود
و هر جا که در و در سرا در نظر می افتاد همین از براوان میدیدند که در و زر و گهر غرق کشته و جاهای
زر و زری پوشیده مراغه میزدند و کامرانی میکردند و متدینان تعزیت اسلام میداد
و چندین ملوک و امرای علائی و قطبی که با هزاران شوکت و قوت در دهلی بودند و او
نعمت و مربیان قدیم ایشان را میکشتند و فضیحت و رسوا میکردند و ایشان شاهزاده
میکردند باری تعالی کسی را از ایشان توفیق نداد که بیخ پیر خون خود بخورد و حق نمکی بکند
جمعیتی کرد آورده و در راه حلال خوار کی قعد و الدین الله و انتقاما لاولیاء الله نعمت خود را
در باز داد و انتقام مربیان خود از مرتدان و هندوان و براوان بکشد همین زدهای
و جاهای پوشیدند و خدمت آن بدبخت میکردند و بعضی ناجوانمردان از نهایت حرص
و بی دینی از دل و جان با هندوان شده بودند و دل بر ملک خسرو خان پسته و چشم بصیرت
ایشان کور گشته که در عاقبت نظر انداختند و دو پسته از نتیجه خسرو خان براوا نشوند
اند که تکبر داشکنی میکردند و طبل کفر بهر کانه میزدند و بر مال و ملک و زن و فرزند مسلمانان
هندوان را مطلق العنان میکردانیدند از خوف غازی ملک اعنی سلطان تغلق بوده
که او را با چند باب مغلان میدانستند و با قوت و شوکت میدیدند که اگر نبود و بالفعل
از جانب او فارغ کردندی و یا آن پسر و مجاهدان و غازیان در دام ایشان افتادی

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

یک علائی و قطبی را زنده را نگردنی و دهلی را هندوانه ساختندی و به رابت نمانه
گردندی و در جمله شهر و هر همه خواص و عوام دهلی در کش مانده بودند معلومات باآن هندوان
کسی را در خاطر نمیگذشت و آن مابون ملوک و امرا و مشایخ و علما و معارف و مشاهیر را
چندان زر داد که زبان همه بست و یک نیم سال مواجب حشم نقد و باند و در ضمن آن
برادران و بلخاکیان چندان میداد که ساعت بساعت باقوت و شوکت میشدند و عوان
و انصار دینی را میکشتند و حیله و چاره و تدبیر و هنجاری نمیگذاشتند با نوعی غازی
اعنی سلطان غیاث الدین تغلق و ملک بهرام ابیه که گشلو خان شده بود و ملک
تاج الدین هوشنگ و ملک بکتمر مقطع اودهه و ملک افغان در دهلی آیند و در ام
آن حرام زده افتند و طمع در مال کنند و بعد انگه بیک کرت جمله ملوک علائی و قطبی را
بگیرد و تلف کند و نام و نشان علائیان و قطبیان در جهان نگذارد و جمله براد انرا
را از جالور و گجرات در دهلی آورد و دار الاسلام را دار الکفر سازد و هم ازین قریبش
بر سلطان محمد تغلق شاه که دران وقت ملک فخر الدین جونا کفتندی شغل احرکی
مقرر داشته بود و جامه و انعام میداد و هر چند نزدیکان او در گرفتن او جهد میکردند
او از برای قریب سلطان تغلق شاه نمیگرفت و از ترس تیغ سلطان تغلق شاه پسر او را
تلف نمیکرد بر ین جمله که مسلمانی در ذره ذره مهندس میشد و شعار کفر بلندی میگرفت دو و نیم
سال منجمه ماه بگذشت و بسیاران با آن ولد الزنا بیا میختند که ناگاه ملک فخر الدین جونا
اعنی سلطان محمد بن تغلق شاه از جلال زادگی و خلال خوارگی و از غصه بر اد و ابنا تغلق
خود نماز دیگر همچو صفدران و صف شکنان که بیاری دیگری محتاج نباشند با جنه عظیم
خود بیرون آمد و از پس خان معمول بتافت و راه دهلی بر گرفت و نماز شام خیمه

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

یقتن ... ان شیروشیرزاده وآن ملک ملک زاده ربیع مهکه ... بپیوندان
بپیروخایب نرسید لرزه درایشان افتاد و دست وباکم کردند و جمله جمند
مسلمانان که ازدل وجان باهندوان و قبل جمه تحمذوان شده بودند درهمه درهم
شکستند و بعضی سوار بلغاک و تعاقب سلطان محمد کردند و آن شهسوار از میدان
شجاعت شیبی درمیان کرد و پیام و غانم درپرستی رسید او آنانکه تعاقب او کرده
بودند اگرچه نزدیک او رسیده بودند ولیکن زهره نداشتند که جانب سواران او تیز
بنگرند خایب وخاسر باز گشتند و پیش ازان جاسان غازی ملک آمده بود و دستی
برافروخته و سلطان محمد درپرستی جامه بگرداینده و درزمان دولت بغازی ملک
زردیوبال بورسید و غازی ملک که اگردرین معرض او را سلطان می نویسم مطالعه
کنندگان درشتباه می افتند از رسیدن ملک فخرالدین جونا که فخرملوک سلف و خلق
بودی شادی فراوان کرد و نماز شکر گذارد و درساختگی کشیدن انتقام او نعمت
خود مشغول گشت و پیش ازانکه سرورپروران رسیدرسد خبر قتل فرزندان علا
وافتضاح خانه علائی و استیلا دهندوان و براوان و مندرس کشتن مسلمانی می شنید
و دست و بازو می خایید و از خجلت آنکه مبادا که فتنی بسلطانی برسانند و درین وقت
درونه میسوخت و پیش از اراز خود برون نمیداد و استعداد لشکرکشی جانب دهلی
میکرد و تقویت سلطان علاء الدین میداشت و از افتضاح خانه علائی خون میخورد
و از رسیدن پسر که فخرملوک آن عصر بوده است او انتقام اولیا نعمت و حمایت
دین اسلام دین کشاده گشت و دل او قوی تر گشت و خسروخان کافر نعمت برادر
مرتد خود زاکه خانخانان رتب نهاده بود و جمله فیل و خزینه و لشکر بسیار داده و نامزد

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

کرد و ایشان را گفت که هم در دیو بال بود روند و با غازی ملک محاربه کنند و آن هر دو
پسران خاکم کجون جوزه مرغ از دیو بال بود بیرون آیند و یکایک صوابدید جریدن کنند
همچنان غرور در سر کردند و از سر جهل نادانی و کودکی و دیدانکی در مقابله آنچنان رستمی
و در محاربه آنچنان از دری که خراسان و مغلستان از تیغ او در لرزه بودند از دهلی
روان شدند و در کاری چنان ناحق و مهمی که مشتبه کفر و خذلان بود انفس و دیوانگی از
گوشه نشینان التجا میکردند و از برای ظاهر هندوان و فتح از علماء و مشایخ فاتحه
التماس می نمودند و خود بدبخت تر میشدند و بزرگان دین از خواندن فاتحه بجای
کافر نعمتان و غداران و خونیشان و بندگان بزه کار میشدند و آن خاکساران
و بدروزگان و ناخدا ترسان با خدای و بندگان خدای مکابره کری در میان نیاورده
آوردند با لشکر مخذول ایشان در حدود سپتی رسیدند و سرپتی را پیش از آن محمد سرتبه
از جهة غازی ملک با دویست سوار آمده بود و حصار را فرو گرفته و لشکر خسرو خانی را با جندانی
انبوهی و کثرت نتوانستند که محمد سرتبه را بجنبانند و سرپتی را از دست او بستانند
او را همانجا گذاشتند که محمد سرتبه غالب است بیشتر شدند و غازی ملک اعنی سلطانی
تعلق متوکلا علی الله از دیو بال بیرون آمد بسکون دار مشراب را بسر انداخت و جملگی
قصبه دلیله پیشتر شد و جون هر دو لشکر متقابل شد والحق یعلو در کار آمد و فتح و نصرت
آسمانی بر لشکر غازی ملک که از برای نصرت اسلام و بلندی شعار دین آنسپر خانمان
برخاسته بود دنبال گشته نخلهٔ اول غازی ملک لشکر خسرو خانرا شکست و تا تارا را گرداند
و زیر و زبر نهاد و بعضی امرا ایشانرا بقتل رسانیدند و پیشتر زنده دست گیر شدند و
دو ریش و فیلان و پیلان و خزائن خسرو خان بدست غازی ملک افتاد و آن هر دو

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

زه لشکر آن نامرد خلق را کشانیده و پشکیر کنانیده و جتر و فیل و خزانه و بایگاه
بای داده ۰ صرتراز و شده بگریختند و شب میان کردند و بچتر و خان رسید ۰ زه
و خسرو خانیان را جا در تن نماند و رویها همه زرد و لبهای خشک و هر همه خود را در زیر
غاری ملک نیت و پست کشته تصور کردند و غازی ملک بعد از انکه برایشان مظفر و
منصور گشت یکهفته هم در موضع ظفر بماند و لشکر حلال خوار کرد آورد و باطمینان تمام
سوی دهلی بطلب استقام اولیاء نعمت خود نهضت فرمود و خسرو خان حیران ماند
با برادران و همندان که اعوان و انصار او بودند و تمامی امرا و لشکر دهلی از بیشتری
آمده بودند و از لب حوض علائی باغات خود را خیا انداخت و صحرا و هر لوت در پیش
گرفته فرود آمد و جمله فیلان و خزائن بهاء خود بردند از ترس انکه غازی ملک او را در روز
برگیرد از برای لشکرگاه خود موضع حصی اختیار کرده تمامی امرا و لشکر دهلی را دو نیم
سالانه
مواجب از خزانه نقد داد کرده و خزاین علائی را جاروب زنانیده و دفترها جمع خرچ
و مطالبان بسوخت و دست در خزانه مرجان و جواهر و مروارید زده و خسرو خان
وارکان دولت و برادران و همندان و خویشان بزرگ شهریان هر همه جوی خون
کرده و اگرچه روز روشن میدانستند که صد همچو او در مقابله غازی ملک که پشت گرمی لشکرهای
مغل را شکسته است و مظفر و منصور گشته ایستادن نتوانند کرد و هرگز باطل با
حق
پیش نیاید و هرگز با راست برابری نتواند زد و هیچ دو بر مسلمان ظفر نیابد و حرام
خوار با حلال خوار مقابل نتواند شد ولیکن در دریا خذلان افتاده دست و پائی
میزدند
تا بر اس عرق تندگان درشتها شکسته می آویخت و قامی و بی شرمی و برهنه
دیده کی و غلامبچگی میکرد و از بیت المال بر مسلمانان زر میریخت و میدانستند که مگر از دو سیتی

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

دل خلق بجانب او شان شده بود با غازی ملک محاربه کند و او را آنروز که سلطان علاء الدین
را دید لیکن آن بدبخت مسلمانان را ایذا کرد و اگر مسلمان زاده بودی
البته معنی این آیت شنیدی هو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم ولکن الله الف بینهم یعنی اگر خزائن روی زمین را انفاق کنند هرگز اتفاق دلها حاصل نشود ولیکن ارادت خدائی باشد مال هم در دلها ابتدا پیدا آید و تحمیل ظاهر شود و غازی ملک با لشکر خانه خود و با جلال خوارکان که یار او شده بودند فجاة بجانب او کرانیده منزل بمنزل بیامد و در عمارات اندبهت نزول فرمود و عجایبها دید که میران دران ایام معاینه کردند یکی ازان جمله این بوده است که جندین خلق از خسرو خان زرها و مالهای یافتند و از دل و جان او را دشمن میداشتند و دعا فتح و نصرت غازی ملک میکفتند و از باطن لشکر او را مدد میکردند و بعضی لشکریان زرهای پستند و بسیاری راه خانه خود میکرفتند و درهای پستند و در و خانه بذوق مشغول میشد و بسبب ضعیف ایمانی و پست اعتقادان و حریصان و طماعان جانب خسرو خان دل کاری میکردند و می ترسیدند که غازی ملک ظفر یابد زرها ناحق از بیت المال لاعن استحقاق برده اند باز خواهند طلبید و در مساجد از مسلمانان و جماعت مصلیان را اللهم انصر جیوش المسلمین و سرایاهم بری آمد و دعای اللهم انصر من نصر دین محمد بآسمان میرسید و با جابت می پیوست و روز جمعه که عید مسلمانان است خسرو خان کافر نعمت بر طریق فیل و مال پسلطانی با تمامی لشکر از بر درکاه خود سوار شد و اندکی پیشتر آمد و همان زمان ملک عین الملک ملتانی فرصت یافت و بر پسیل الاغ راه اچین کرفت و آنجا دینا را حرکت داد و غازی ملک شنید که خسرو خان سوار شد و زمان از عمارات از اندهست

بیشتر

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

شتر را ... هر دو صف در مقابل یکدیگر در صحرا براوت ایستاده کردند و سردفعدار
... ولی ممالکه ... بود و شایستگان کشته با جمعیت خود در آمده و بناگاه غازی ملک را
غارت کرده و در حالة مقابله شدن صفها مقدمه لشکر غازی ملک ملک تلیغه ناکوری را
... جنگ براوان دیگر پنداخت و سراورا پیش غازی ملک آوردند و هر دو لشکر تا حد نماز
دیگر ایستاده بماندند و هر کرتی که کسی در پیش ایشان می آمد زیر تیغ می آوردند و اخر غازی
ملک و سلطان محمد و برادرزاده و خواهرزاده و داماد غازی ملک که هر یک شیر و شیرزاده
وه ... روزگار بودند بر لشکر خسرو خان حمله کردند و در آمدند خسرو خان بر سر اسم خود ایستاد
داد و لشکر او شکست و منهزم شد و جترها و دوربانش و فیلان و مراتب پیش غازی ملک آوردند
و خسرو خان شها افتاده راه گریز گرفت و چند برآدمی که بهلوی او بودند در هنگام گریختن او را
حرکت دادند و تنها گذاشتند و او از بیست بازگشت و در خطیره ملک ستادی مقیم
شد یم خود خزید و دوم روز او را یافتند و سر او را بریدند و در روز جنگ تا نماز شام
هر جا که برادران را در کوچه و محلت می یافتند میکشتند و اسب و سلاح از ایشان می
جنانکه تا شب تمام هندو برادران نماندند و غازی ملک نماز شام بازگشت و در عمارات
آمد و ملوک کبار و شغلداران بزرگ هم در شب بخدمت غازی ملک پیوستند
کلیدها کوشک و حصار بخدمت او آوردند و دوم روز با جمله بزرگان از عمارات اند
سوار شده در کوشک سپیری فرود آمد و با ملوک و اکابر و معارف حضرت در
نشست و از برای سلطان قطب الدین بگریستند و تا سفها میخوردند و از انجه
... نعمت خود از براوان کشیدند باری تعالی را شکر و ثنا گفتند و بعد
غازی ملک با جمله ملوک و اکابر بیا ... گفت که من یکی از ... یا بندگان سلطان علاء الدین

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

والیخان و سلطان قطب الدین ام انتقام ولی نعمت خود از دشمنان ایشان کشیدم حالا
اگر کسی از آل سلطان علاء الدین و سلطان قطب الدین مانده است بیارید تا او را بر تخت
ایشان بنشانم و من خدمت او کنم و اگر همچنان کسی از فرزندان ایشان نمانده است
که شایان تخت و لایق بادشاهی باشد شما همه بزرگان ملک درین مجلس جمع شده اید
هر کرا بحث بادشاهی شما اختیار کنید آنکس را زود تر بر تخت بنشانید تا من خدمت او
بکنم که من این کار برای طمع بادشاهی نکرده ام و لیکن جان خود را و خانمان خود را از برای
کشیدن انتقام ولی نعمتان خود در باخته بودم باری تعالی راست آورد و مقصود من
حاصل شد آمدم هر که شما را بحث بادشاهی دل پسند افتد من او را اطاعت کنم همه بزرگان
حاضر متفق اللفظ و المعنی که از فرزندان علائی و قطبی آن حرامخوار کافر نعمت کسی را که
که بر تخت بادشاهی باشد و بعضی را پیش ازین تلف کرده بودند و باقی ماندگان را این
باک کردند و درین ایام هر طرفی چندین فتنها خواسته است و چندین بیداد باشد که تو غافل
ملکی در نهند تو در آمد مغلامان نشده و زن و بچه چندین مسلمانان بواسطه تو در امن و امان
می باشند و همه اهل این دیار رعایت تو ثابت گشته است و درین ایام در دین هیچ
آن بکردی که پیش از تو اینچنین کار کرا بوسیله کرده که سنت و جماعت را از خوارجیان خلاص
دانسته بود و همه خوارجیان را در زیر تیغ آورده و تو همچنان مسلمانی و مسلمانان را از چندین
و براوان و مرتدان باز خریدی و انتقام مریبان از حرامخواران کشیدی و منتی بس
بزرگ بر مسلمانان و مسلمانی ثابت کرده و ما همه را از ننگ بندوان رهانیدی و اسلام را
فریاد رسیدی پس لایق بادشاهی ما و شایان سلطنت جز تو دیگری را اعلما و عقلا و
و دیانة نمی بینم همین سخن همه متفق شدند و اجماع کردند و بزرگان دست غازی ملک بگرفتند

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بر بالای تخت فرستادند و جون او همون مسلمانان مسلمانی را فریاد رسید بود
نماب سلطان غیاث الدین از آسمان برآمد و همانزمان جلوس فرمود و همه امکابر و
بدرگاه او زمین بوس کردند و هر کسی در مقام خود ایستادند و آنجنان فتنه آسمانگیر
نشست و از تنگ هندوان مسلمانان خلاص یافتند و ملک سلطان غیاث الدین تغلقشاه
جباه و شاهی مبارکباد کردند الحمد لله رب العالمین و سلم تسلیما کثیرا کثیرا السلطان
غازی غیاث الدنیا والدین تغلقشاه سلطان محمد شاه خان بهرام ظفر خان محمود خان
خان قاضی کمال الدین صدر جهان قاضی سماء الدین تتار الملک بسوخواند سلطان فیروز شاه
ملک امد الدین برادر زاده ملک شهاب الدین خواهرزاده ملک اختیار و پسر ملک شادی
ج الدین جعفر علوی ملک برهان الدین ملک بهرام ایبه ملک شهاب الدین خلجی ملک قوام الدین
ملک تتمانایب وزیر خاص ملک ملک شهاب الدین تاج الملک ملک حسام الدین بندار ملک عین الملک
بلخانی ملک نصیر الدین قصوری ملک شرف الدین نایب و پسر ملک جمال الدین ملک اختیار الدین ملک تاج الدین
ملک عین الدین ملک ناظر الدین ملک ظهیر الدین ملک کبیر ملک کسلو خان ملک نو ملک فخر الدین

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم سهل بکرمک الحمد لله رب العالمین والصلوة علی
رسوله محمد وآله اجمعین وسلم تسلیما کثیرا کثیرا اینجنین میگوید بنده امیدوار بمغفرت
وکار ضیاء برنی که چون در شهور سنه عشرین وسبعمایه سلطان غیاث الدین تغلقشاه اما
رالعد بولایته در کوشک سیری بر سریر سلطنت جلوس فرمود ... و
و پادشاهی بذات همایون او زیب و زینت گرفت سبحان الله دو سه یکهفته مصالح
جهانداری و امور جهانبانی را که بواسطه اخوان و برادران و خداوندان زیر و زبر
بود و اوازه و ابتر کشته فرا آورد و دلها بریشان گشته ... ص و عوام مسلمانان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

برقرار ایستاده، و خلقی جهان تصور کرد که مگر سلطان علاء الدین باز زنده شده، و
ممالک را ضبط کرد و در جمله بیک دفعه بریشانی و ابتری مصالح جهانداری از میان بجاست
و مردمان بدل فارغ و بنبال کار و بار خود شدند و گفت و گوی و جست و جوی زیاده تهمار ترک
گرفته و در مدت نزدیک از ذات معظم که او همیشه با حشمت و مکنت زندگانی کرده بود
امور ملکی مستقیم گشت و آنچه در قتل جرا خواران و برانداخت کافر نعمتان از سلطان غیاث الدین
تعلق مشاهده میشده است در بیالمانی تاریخ سلطان مخطب الدین آمده است در این موضع
مکرر نکردم و چون سلطان تعلق بر تخت جهانبانی نشست بقای خاندان علائی را فراهم
آورده و حرمهای او را هم حرمت داشت و هم غمخوار کی فرمود و مذلت و خواری و بی نوائی
و درماندگی آیشان را بر نتابید و ملوک علائی را بنواخت و مراتب و منازل و حشم و اقطاع
بر ایشان مقرر داشت و وزراء قدیم چنانچه خواجه خطیر و ملک النور را چیزی و خواجه مسعود را
نوازش فرمود و حرمت ایشان بواجبی محافظت کرد و خاندان قدیم که بر افتاده بود احیا
فرمود و سلطان محمد را که علامت جهانبانی و بهانداری در ناصیه او میدید بخشید الغخان
خطاب کرده ولی عهد خود گردانید و شاهزادگان دیگر را بهرامخان و ظفرخان و نصرتخان
و محمود خان خطاب تعیین فرمود و ملک اسپه الدین برادرزاده را نیابت بارلیک
داد و بهاء الدین خواهرزاده را نیابت عرضی ممالک و اقطاع سامانه فرمود و کرستاسپ ملک
خطاب کرده دیوان وزارت بعهده ملک شادی داد و دادا کردانید و اعوان و انصار
قدیم را شغلها و اقطاعها مناسب ارزانی داشت و عهده دبیری ملک تاج الدین احمد
و نیابت وکیلدری ملک عالی حیدر و کوتوالی حضرت ملک برهان الدین بدر صاحبان را
قضا و پیری بصدر جهان کمال الدین و قضای دهلی بقاضی سمام الدین تفویض کرد و ملک بهرام

ایبه را

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

آنیه راکه در اول حلال خوار کی کرده بود و در دیوبال تر پیوسته کشلو خان خطاب کرده اقطاع
ملتان و سیوستان بدو داده و ملک تاج الدین جعفر را نیابت و عرض بحرات فرموده و قتلغ خانرا
بوزارت دیوگیر فرستاده و بجمله چهار حرا خوار کا فوقت راکه خیر مایه فساد خیره خانه بدبخت
شده بودند یکایک از امراء و معارف ملک نکرده و رسم میشود متغلبا نراکه جون بدبختی
آپیتیلاء یابند نام و نشان اعوان و ارکان سلاطین گذشته را رها نکنند مراعت نفرموده
و خیلخانه برنینداخت و خاندان کیس را بریشان شدن و ابتر گشتن روا نداشت و باری تعالی
و تقدس در طبیعت سلطان غیاث الدین تعلق تهم فراهم آیلاف و عمارت و اباد انی
سرشته بود و او هم بر مقتضاء طبیعت خود خراج و لایتها بر جاده عدل مقرر فرموده
مخدثات زیادتی از میان رعایا برداشت و مواجب حشم علی ما یکفیه تقدیر از خزانه داد
و اعوان و انصار ملک را بتدریج از مواجب و مراعات و انعام باقوت و شوکت
آورانید و دیوانها را بحد کمال کافی و وافی پیوسته خصال ذات و نیابت عرض ممالک بسراج
الملک خواجه حاجی نیابت عرض قدیم مقرر داشت و مالها خزانه که خیره خان کافر نعمت
چشم پیش کرده بود و بیرون انداخته و بیت المال مسلمانان را خالی کرده بود و جاروب
زمانه او بعضی بتدریج و بعضی بعقوبت پسندیده و خزانه را که سرمایه سلطنت و بنیاد جهانداری
است و استعداد جهانگیری است مالا مال کرده و ادرارات و وظایف و دیهها و زمینها بحکم
امثله علائی بر بلاد ممالک مقرر داشت و در محل صالح و مواضع استحقاق فرمانها قطعی را
مراعت فرموده و در مطالبات با سهولت و آسانی در میان آورده و از لکهنهاز راه او
هزار زیادت هزار را بصد یا کفایت فرموده و اصلا و البته در هیچ امری از مواجب امور جهانداری
طلبی و استقضای جوی را کار نفرموده که اگر پیش تخت او و یا در دیوان عالی وزارت

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

موفران و ساعیان در خراج ولایت تو فیرمودندی زیادت از گذشته قبول کردندی
در غضب شدی و سخن عوفران باور نداشتی و تو فیرنمودندی میخواهد که ولایت مرا خراب
کند و رعایا را در آنچه دارد زیادت از نیم دهازده در ولایت و اقطاعات و اندا شتی
و ادرارات وظایف و علما شهر در نظر مبارک خود نقد دادی و جز از ادرارات صدور
و علما و مفتیان و مدرسان و اکابران شهر را در سالی چند کرت در درسرا طلب
شدی و بموازنه هریکی و مرتبه هریکی انعام دادی و همچنین دران روز علما یافتندی در هر
باندازه جمعیت از فتوح فرستادی و شاید که در هر همی دو سه کرت در کارها بستندی و هر که
درون از خاص و عام حاضر بودی باندازهٔ مرتبه خود انعام یافتی و عجب طبیعتی داشت
خواستی که سران هر طایفه را از دولت خود نصیب کند و زود زود با شنایان و دوستان
و مخلصان و هواخواهان چیزی برسد و کسی تنگدست و بیچیز نباشد و هر چه دادی چندان
دادی که نه بر اسراف و بی بستی حمل شود و نه مقتضی امساک کردی و با نفقه دادی و بهمه اهل درسرا
و معتبران شهر انعام او رسیدی و فقیران و محتاجان از وی نصیب یافتندی و جماهیر و رعایا خود را
از هر جنسی که یکش با ثروت و نعمت خواستی دادی اما انسان کافر نعمت است و باری تعالی فرموده است
ان الانسان لظلوم کفار یعنی نعمت را نشناسند و قدر نعمت ندانند و بر نعمت خدا شکر نکنند
و بر حسب حرص و هوا و دوستی دنیا اگر مال باشد از زوال نعمت نترسند و از کوتاهی
حرص محمول در سلامتی احوال و خیر عافیت دوام ایمنی ننگرند و غرض تمهید مقدمه مذکور
آنست که سلطان غیاث الدین تغلق عامهٔ خلق را در سلامتی و امن و خیر عافیت میخواست
داده خسرو خان کافر نعمت که چشم پیش کرده بیرون انداخته بود و در زیر آنکه
هزار بلا در خاطر میگذشت و دهلی را نهد و انه صرف می ساخت تبار میطلبید و آنچه سلطان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

قطب الدین اسراف کرده و در حالات پستی زیادت کرده و خود کامی را کار فرموده
مقرر نمیداشت و در هر فتنه می بست و حرامخوار از اعبرت می نمود و حریصان و طماعان
و خود خواهان و فضولان در عهد قطبی و ایام خسرو خان بدخو شده بودند و با نواع
نعمیه و تلجیه و دین فروشی کیها برده و اینچنین قوم ناخدا ترس بی انصاف بیشتر
افزون بر باشند در چنان عهد امان و سلامتی با یکدیگر میگفتند که باشد خلق را از اینچنین
بادشاه اعنی سلطان تغلقشاه خلاصی و دیگر جشنها میزدند و زوال آنچنان حامی
جهانبانی که بر عامه خلق از پدر و مادر مهربانتر و مشفقتر بود نظر میداشتند و منک مولف
تاریخ فیروزشاهی ام از بسیار خداوندان تجربه که نظر ایشان در انصاف و مقصود
ایشان سلامتی حال و مال باشد شنیده بودم که ایشان گفتندی که در دهلی هیچ بادشاهی
مسمی و رشهداد
همچو تغلقشاه نبود و سلامتی پیدا آمده و چه عجب که بعد ازین هم بادشاهی همچو او بر سریر
سلطنت بنشیند که آنچه در بادشاهی بادشاهان باید باری تعالی از و دریغ ندارد و مدت
حق بادشاهی را سلطان تغلق نیکو میگذارد و اصل الاصول در امرهای بادشاهی نفاذ امر
که بادشاهان را سرمایه بادشاهی اطاعت خلق بود و او را هم در پایان عمر بین بر اهل مملکت
جنان داده است که بادشاه دیگر را بر نخاستن خونهای ناحق هرگز دست ندهد که اگر بادشاه را
بایجت دفع مردان قمع متمردان طلبند در عهد سلطان تغلق مجال نیست که نام مفسد
بر زبان مغل و دو طمع غنیمتی از هند و پستان در دل طاعین بگذرد و در ایام ملکی مغل از
تغلق چندان لت خورده است که در عهد بادشاهی او کرد سر حد ممالک او نمی توانند
گشت که در مدت بیست سال از دوته و بالاشده اند و منهزم و اسیر گشته مجال شان نمانده است
که همچو پس تاخت هند و پستان در خاطر گذرانند و متمردان بلاد ممالک از دهلی را زبره

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

نمانده است که از دایره فرمان تغلقشاه پی پای بی فرمانی بیرون توانند نهاد و سر کشی
توانند کرد و اگر بادشاه را از برای جریان احکام شریعت و [illegible] احسان جبلی
آن خود در عصر او چندان مشاهده میشود که در هیچ عصری همچنان مشاهده نشده است
می بینیم که قاضیان حضرت و قضاة ممالک در قطع دعای وی بر مسلمانان مشغول اند
و در جمله دو این فصلها و ممالک احکام شریعت جاری شده است و در عهد [illegible]
او زهره نیست که شیر جانب آهو و گرگ طرف میش تیز کرده و احسان او بر خلق
مشاهده میشود و اگر از بادشاه رعیت پروری عاجز نوازی و بسیار عاری
ابادانی نظر دارند درین باب خود پسلطان تغلقشاه ضرب المثال عالمیان بود و طریقه
ابادانی و رسوم عمارت و عادت رعیت پروری در طبیعت او مجبول بود که اگر جندان
عمارتها مشرف شدی و جوهای بزرگ که عالمی ازان بیاسودی کار کنانیدی و اگر از بادشاه
استعداد حشم و فرمان برداری حشم و زیادتی حشم توقع کنند فوق آن انچنان استعانت
و بسیاری آسایش و استعداد نقد یافتن مواجب که پسلطان تغلقشاه معاینه
کشت از
نگه در کم عهدی معاینه کشت اگر بادشاه حق شناس و وفاداری و مخلص پروری و
خدمت قدیم در خاطر گیرند و [illegible] باب پسلطان تغلق کوی سبقت از بادشاهان
که اگر در سوالف آن در چند و پستان محمد و مسلمان پسلطان زابکوزه آبی و دیه توده
مدد کردی چون دست یافت و بر عالم فرمان روا شد خدمت آنکس نا بلغ
بگذارد و در باب آشنایان قدیم خود آن کرد که هیچ بادشاهی نکرده بود و هر یکی از بندگان
و چاکران قدیم خود را اقطاع و شغلی داد [illegible] عذا [illegible] زبان نیاورد و طریق میراث
پس ایشان بفرزندان ایشان گذاشت و انچه در معاملات [illegible] پت قدیم پسلطان تغلق

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

مردمان دیدند از هیچ امیری و سپهسالاری ندیدند که او با اهل بیت خود و اتباع
و اشیاع قدیم خود از جهت عهدی که ذات او بدان سرشته شده بود نخوت سلطنت و رسوم
بادشاهی را کار نفرمود و با ایشان چنان زندگانی کرد و اگر از بادشاهی بحصن حصار بی
که در میان شهر است
و بسیاری حوضها و چاهها که منافع رعایا بلکه کواطع بود حصارها تعلق بادی که
سد پیکه راست و حوض تعلق آباد که از آب آبهای بزرگ کم نیست درین باب کفایت و
تعلق
اگر از بادشاه امن راهها و رفع قطاع الطریق مطلوب باشد در عهدهٔ دولت
شاهی در هیچ سمتی راهی زده نشد و زهره نبود که در دزدی خسی از خرمن کسی بردارد و
از خوف تیغ جهانگشای او راه هندوستان چه باشد که راه خراسان و مغلستان
کشاده شده بود و ابناء سپهر از هایجه کشاده آنکار او را اطراف عالم بیدندی
و اگر بادشاه از برای درستی شرایط سلطنت و صلاحیت نفس و باکی نظر و اعتقاد
خوب و مواظبت اوقات خمسه و حضور جمعه و اعتقاد مقصود مسلمانان بود سبحان الله
تعالی بهمه اوصاف مذکور آراسته بود دایما فرایض اوقات بسنته و جماعت ادا کرد
و درون برفتی و دربانی نظیر خود نداشت و هیچ امروی و پیاده زنی از ابناء ملوک
غلامان و خواجه سرایان کرد خود کشتن نداده و در آن پس که فعل قبیح لواطت
او را همه دشمن گرفتی و شاید که از ربند سلطان تعلق برنانگشاده باشد و هرگز
در ایام بادشاهی مجلس شراب نساخت و نه کسی پیش او را در خوردن شراب دید و
اعتقادات مسلمانی او هیچ لوثی از کلمات بدمذهبان و سخنان فاسقان آمیخته نشد
و در هیچ جمعه و عیدی تقاعد ننمود و اغلب آنست که با وضو بودی و هرگز لافهای دروغ و
خودنمائیها بر زبان او نرفت و از جوانی تا به پیری اندیشه مکر و غدر و خلاف و حرامخواری

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وبداند پیشه کرد پیشه او نگذشت و باری تعالی همواره او را با حرمت و حشمت پشت
و در هیچ حادثه و بلائی سد مرضی و افضای کند زبان طعن بدار دراز کرد و او را ابتلا
بگرداند و همیشه معظم و مکرم و مبجل و مفخم زیست و در شجاعت ذاتی و کاردانی فرید
وقت و طرق و طرایق قوانین اجماع خواص و عوام اهالی مملکت دهلی است که مسمی سلطان تغلق
در عصر بادشاهی نبوده است و نباشد و اگر کیفیت قتل و قایع ایام ملکی او تحریر آید بر دفتر
شود و اگر چند سال حیات یافتی تا کجا رفتی و ضبط کردی و ضبط داشتی که اگر او را میسر
آن کردی که رستم دستان نکرده بود که اگر فرصتی در طور بادشاهی آن کردی که از کیخسرو
و کیقباد نیامده بود و آشنائی و بهوئتی و بی غمی و امنی با جهان بدخوی و گرگیری خون
ریزی در عهد علائی در میان خلق پدید آمده بود در چهار سال و چند ماه بادشاهی سلطان
تغلق بی هیچ خون ریزی و بدخوی و گرگیری ظاهر گشته و پنیایان صاحب تجربه ایام
دولت و عصر سلطان تغلق شاه را تمنی از نعمتهای الهی تصور میکردند و دعای او میگفتند
و کوران نور عقل و گرفتاران هوا و حرص و پیران شیطان و خام طمعان فضول و ناحق
شناسان و بریشانی جویان فتنه و بدعت از عهد او تنگ می آمدند و فنای جهان
شاهی عالم پناهی نظر میداشتند

در شهور سنه احدی و عشرین و سبعمایه سلطان
غیاث الدین تغلق شاه سلطان محمد که دران ایام الغخان بود با لشکرها جانب ارنکل و لایت
تلنگ نامزد فرمود و سلطان محمد با کوکبه بادشاهانه بدانجانب عزیمت فرمود
و لشکر چندین بداد و او را بدهه و نگرمو و اقطاعات دیگر بدو پیوستند و از میان
میو گیر هم پیوستند و در ولایت تلنگ در آمدند سلطان محمد را استقبال
هشصد نهصد سال زای لدر دیو گاو اجداد بود رفت
جمعیت مقدمان و تمامی

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

حصار کلی و حصار کلین

سرات خود در حصارها ایلتمش محصر شد و از تکل محصر را دو حصار است و حصار کلین
از قلعه سپنکی در انگنی کم نیست و چون سلطان محمد حصار کلین محصر کرد و با لشکر گرفت
و فرود آمد فرمان داد تا ولایت تلنگ را نهب کنند و غنایم و علف بجهت لشکر
بیارند در علف و محتاج وسعی پیدا آمد و لشکر در کار حصار گیری بدل و جان مشغول شدند
و عراده و منجنیق در کار آمد و هندوان درونی هم استعداد بسیار جمع کرده بودند
و از جانب درون هم مغربی و عراده و منجنیق مرتب کرده و از بیرون و درون سنگ
روان شد و از طرف درون آتشها میریختند و هر روز از طرفین چندکس میشدند و میمردند
کشته میشدند چنانکه لشکر اسلام غلبه کرد و از هر چهار طرف حصار در آمد و هندوان
را زیر و زبر کردند و لدرویو و مقدمان او در بند صلح شدند و میخواستند که مال و فیل بدهند
و لشکر را باز گردانند سلطان محمد راضی نمیشد و در گرفتن حصار جد میفرمود و تیر
رسیده بود که حصار فتح شود که بتقدیر الله و قضا یا جند روز بگذشت که الاغان از
ترسیدند و فرمانها نیاوردند عبید شاعر و شیخ زاده و مشقی که پس قانان خویشان و
مشهور بودند فتنه انگیختند و بدروغ آوازه در انداختند که سلطان غیاث الدین
نقل کرد و در دهلی کار ها بگشت و راهها کلی منقطع شد و راه الاغ و دیاوه پیوسته
آن بهر دو بدخلت اینچنین چیزی هایل ملک تمر دملک تکین و ملک افغان و ملک کافور
مهردار که ملوک علائی بودند تقریر کردند و ایشان را باور چنان شد که تذکره کرد آورده
ملوک علائی که در لشکر بودند بخواهند گرفت و بخواهند کشت و امرا علائی چون آن سخن
خبیث را نزدیک سلطان محمد میدیدند استوار داشتند و از جان خود بیزار شدند
و یکجا شدند و تمک کردند و از لشکرگاه با لشکر و خیل و تبع خود بیرون آمدند و در تگاپوی

قسم

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

لشکر تفرقه افتاده و غوغا شده و خلق متفرق شدن گرفت و جهان پریشانی روی نمود که
کسی بدیگری نمیپرداخت و هندوان درونی همین میطلبیدند که درمیان [illegible]
دران خلاص ایشان باشد از درون حصار هجوم کردند و بیرون آمدند و در خارب
شدند و سلطان محمد با خواصان و خاصگان خود راه دیوگیر گرفت و در اثنای راه باز گشت
و ملک الاغان متواتر رسیدند و فرمان های متضمن سلامتی سلطان تعلق آورده
و خاک در دهن فتانان و بدخواهان افتاده و سلطان محمد سلامت بدیوگیر آمد و لشکر
موافق دنبال رسید و در دیوگیر جمع شد و ملک تمر با سواری چند پیش در جهان گرفت
و خود را در راه هندوان حرم و نمانجا در گدشت و ملک تکین را هندوان بات
او کشیدند و در دیوگیر فرو نشستند کافور مهردار و عبید شاعر و چند نفر دیگر را
در دیوگیر آوردند و سلطان محمد ایشان را در شهر فرو نشاند و سلطان تعلق ایشان را
بردار کرد و محمد قره و خضر نایک و بهرو اتباع ملک تکین و چندین کپان دیگر بسیاست
پیوستند و در کوشک بیری در میدان شیر که سیاستی رفت که هیبت آن سپاهیان را دل
نظارگیان بماند و واسطه عبرت دیگران شده و لرزه در سامعان افتاد و خلق
شهر بگریختند و کرت دوم [illegible] سلطان محمد را مستعد کرد و پیشتر ازان لشکر بمدد
داراب و جانب ارنکل فرستاد و سلطان محمد چتر و دورباش و روارات دولت سلطنت
او بنیز یافته بود و بانو کوکبه بادشاهی درمیان دیوگیر سامان نموده در ارنکل رفت
و درمیان راه حصار بدر و حصارهای دیگر بگرفت و بولات و مقطعان داد و او بجای
که متقدمان بزرگ تلنگ بوده اند و درشهر حصار کله ارنکل بگذاشت و سنه خمسین و سبعمایه
تیرناوک و سپنکه منجنیق حصار درونی و بیرونی بپیوستند و ارنکل را فتح کرد و لدر دیو
ارنکل

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

ارنگل را با تمامی رایکان وزن وبچه ایشان وخزاین وفیلان واسپان وبقایس
وپیشکش آنجا وفتح نامه در دهلی فرستاد و در دهلی صحابت پیوستند وشادیها کردند
ورای را با اسپلب او جانب شهر روان کردند وتمامی ولایت تلنگ در ضبط
بندگان او در آمد و ولات مقطعان داد و کارکنان نصب فرمود و از تلنگ جانب
حاجی کر لشکر کشید وجمله نه رنجیر فیل بدست آورد و باز منظفر ومنصور در ارنگل آمد و از انجا
بخدمت پسلطان در حضرت رسید در شهور سنه اربع وعشرین واسعمایه سلطانی
غیاث الدنیا والدین تغلقشاه برسمت لکهنوتی نهضت فرمود و پسلطان محمد را که ولی عهد خود
چه سلطنت بود بنیابت ملک رانی در دار الملک تغلقاباد برقرار کرد و مصالح غیبت بدو
تفویض فرمود و بکوچ متواتر بران جانب عزیمت کرد و از مراسم چپرواله و عواطف
بادشاهانه تغلقشاهی لشکر اسلام با آسانی وسهولت از جندان مسافت در نوشت
واز عقبات راه بگذشت و دران دیار رسید وهیبت وسطوت و رعب حشمت و
تغلقشاهی جندان در دلهای عالمیان شرقا وغربا مستقر شده بود که چون چتر آسمانی
سای پسلطانی سایه در تهت انداخت و مواکب دولت بآن دیار رسید آن دیار را مشرف
گردانیدند ضابط لکهنوتی که او را پسلطان ناصر الدین گفتندی به بندگی درگاه آمد و خاک
داخول پسلطانی در دیده کشید و بشرف دست بوس مشرف شد و در خیل بندگان
دولت گشت و به تتارخان که دران ایام تتار ملک بود و از جمله پسران کی
پسلطان تغلقشاه عزتی و عظمتی تمام و مقطع ظفرآباد شده بود با ملوک و امرای دولت
پیشتر بیاستقبال شتافت و او زمین بنگاله را بتمامی تاراج کرده پسلطان ناصر الدین
پسنارگانو را که ایشان چرکنی بود و تمامی آن اقلیم را

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

او انداخته پیش داخول سلطان آورد و دران ایام شهامت و شجاعت اظهار کرده و در ملازمت
نزدیک لکهنوتی و پتکاتو و سنارگانو که هریک علاحده دیارست فتح نموده و از آنجا
دولت تغلقشاهی درآمد و لشکر را غنایم بسیار رسید و سلطان ناصرالدین ضابط
را که اول استقبال نموده بود و شرط بندگی بجا آورده چتر و دولت باش او داد و پیش تخت در
سنارگانو لکهنوتی نصب شد و بهادر ضابط کهاو گانو را که مشطط و بدحرکت بود گرفته در کرد
او کرده جانب دهلی روان کردند و در دهلی فتحنامه رسید و قبها بستند و شرایط بجا آورده
رسیدن رایات اعلی تغلقشاه کرم شده و از آنجا که روز کار غدار و چرخ ناسازوار بر جهانزا
و معمور جهانیان را بر جادهٔ عدل و انصاف نتواند دید و قضیه وضع انفی فی محله در مصالح
و عوام بنی آدم نتواند دید و رسم روزگار که چون کار و بار عالم با التیام و انتظام پیوندد مصالح
جهانرا فواید و مضبوط بنگرد چشم زخم را در کار آورد چون سلطان تغلقشاه از لشکرکشیده
نری بتجیل سوی شهر نهضت کرده و در عرانات اساول اعنی تغلقاباد رسیده و در حدود
کوهی زیر کوشکی که نو ساخته بود مذکر نزول فرمود از قضا و قدر آسمانی صفه که در زیر ان
آنجنان امده و دران صفه نشسته بود بیفتاد و آنجنان پدر و در زیر آن آمد رحلت پادشاهی عالم انباه
جهانگشای که از خشیدن تیغ جهانگیر او شرق و غرب عالم در لرزه بود و تمامی بلاد ممالک و
اقالیم که بحر آن در زیر سایه علم بود او اسلام درآمده بود و بر جاده انصاف راست استقامت بود
رحمت حق تعالی پیوست و سلطان محمد که پسر بزرگ و ولی عهد مطلق سلطان تغلق بود
بر سریر سلطنت جلوس فرمود و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

السلطان الاعظم
المعظم محمد بن تغلقشاه السلطان بهرام خان مبارکخان طوغانخان نصرتخان سلطان محمد
خواجه جهان وزیر ملک بخارا بستاد و تبار ملک پسر خواند و ملک مقبول سلطان فیروز شاه ملک

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

قبول قاضی ملک صدر جهان کمال الدین ملک سکس ملک داود ملک اعظم ملک
فخر الدین ... ملک صفدر ملک ملک یوسف ملک فخر ملک مخلص الملک ... نظیر
الدین ملک ... ملک تاج الدین ملک نظیر الدین ملک فخر الدین ملک عین الدین ملک
نجم الدین ملک نصیر الدین ملک کریم الدین ملک کمال الدین ملک جمال الدین کبر الملک

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم سهل بکرمک المحمد قدیر رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة
علی رسوله محمد وآله اجمعین وسلم تسلیما کثیرا چنین گوید دعاگوی سلطانان
که جون در شهور سنه خمس وعشرین وسبعمایه سلطان شهید محمد بن تغلق شاه

... ست واز بادشاهی او ملک سلام آراسته گشت وبعد از راستن
تخت جهانگیری روز از تغلقاباد درون شهر دهلی رفت ودر دولتخانه بر تخت سلاطین ما
جلوس فرمود وپیش ازان در شهر قهابیته بودند وبازارها وکوچها را بجاهای منقش و
نگین بسته وزمان درآمدن سلطان درون شهر تا آن وقت که در دولتخانه نزول فرمود
تنکها زر و نقره بر پشت فیلان نهاده بر خلق ریختنی میکردند و مشت مشت تنکه زر و نقره
در ریخ در کوچه ومحلت میریختند ودر درون خانهای مردمان انداخته وعامه خلق شهریان
نثار بادشاهان می چیدند وسلطان را دعا میکردند وثنا میگفتند وچون در عصر هیچ
آنچنان نثاری از هیچ بادشاهی ندیده بودند وتنکهای زر و نقره همچو کل لعل وصدبرگ
مردمان منتظر میشدند وازشادی درآمد سلطان در نهرخانه سیروی میگفتند وطناب
احتیاج خلق بریده میشد وکامرانیها وهوا پرستیها در دلها کاشته میگشت وفلک را
... ازین نثاری ... ۷۰۰ درم آورد وباری تعالی وتقدیس سلطان محمد بن تغلقشاه را
عجایب آفرینش ... آن ... ودر بهشت او خواص وعوام او صاف جهانگیری ولوازم

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

اخلاق جهانداری منظور گردانیده و در رگ رگ و در موی موی او بادشاهی و سلطنت رسته
و بهمتی که تا ساق عرش سر بر کشیده آراسته و بغرایب طبیعت و نفایس فراست بر اقران و امثال
در غایت و نهایت بلندی سر افراز گردانیده در طور طفولیت و عنفوان صبی داد در کرم و جود
و در سیم و رسوم پسندیدگی در سینه او منقش گردانیده و آثار کمالات بزرگی و سروری مخصوص
مناقب بهتر منقوش و پیدا آورده و در ازمنه آخر اعصار متاخر باوصاف کیخسرو و اخلاق جمشید
ظاهر گردانیده سبحان الله کوی جامه جهانبانی و جهانداری بر قد و قامت همایون او دوخته بودند
و میپسندند سلطانی و تخت بادشاهی از برای جلوس او در آفرینش آمده و در جهانداری و عالم
بناهی باری تعالی سلطان محمد را همتی ارزانی داشته بود که اگر ربع مسکون در تصرف
بندگان دولت او در آمدی و مامور امر سلطنت او گشتی و کشوری که گرد وار زمین
در فلان جزیره و یا حوزه واری میسکن در فلان اقلیم مضبوط شده است دل مبارک او
نگرفتی و آنچه هم در زیر امر او در نیامدی از کمالات همت عالیه خواسته که احکام سلطنت
از دار الملک او بر عامه عالمیان جاری گردد و خلافت را مستخلف او باشد و در عالم سلیمانی
و اسکندری کند و بادشاه هر اقلیم بنده از بندگان او باشد و جز و انبس مامور امر او
فرمان او کردد و اگر در اوصاف جمیل و اخلاق کریم او دفترها نویسند و در مناقب او مجلدها
بردارند مقصر بوده باشند اگر جود و سخاوت فطری او ذکر کنند از آنچه او از اندازه و مقادیر بیرون است
همه آنجا بخشش غایتی و نهایتی نداشت که مال قارون را خواهی بیک کسی بدهد و گنجهای عالم را
دفعت بخشد و در آینه بخش جهان نمای او در پیش عطای جمشیدی و کیخسروی او التماس
و غیر التماس و شناخت و غیر شناخت و قدیم و حدید و مقیم و مسافر و غنی و فقیر یک رنگ دیده
و آنچه در خاطر نگذرد و در وهم در نیاید معطی له را در مجلس اول و اقبال اری ایثار فرمودی و چندان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

برادری که سبب ستاننده را حیرت بار آمدی و طناب احتیاج ازو و از فرزندان او بریده شدی
[illegible] محمد کدایان قارون نشدندی و مسکنان باثروتها و نعمتها گشتندی
و در میان [illegible] و بزاغه و مبغی را دیده در کرم پشتناء روزگار خود بودند در پیالها داده اند
نامور گشته [illegible] عطاء ایشان و امن قیامت گرفته سلطان محمد در یک نامه
و اگر بادشاهان از خزینه های بخشیده اند او خزینه تمام بخشیدی و اگر معطیان از انچه اعطا
کردی و نه پنجه بدخشانی را هفتاد لک تنکه و ملک الملک را هفتاد لک تنکه و سید ابراهیم
مذکور را بسبب سخاوت بسیار دوست داشتی و هر چند که سید مذکور پیشتر میکرد
[illegible] و سبب سخاوت سلطان که در خفا سید کرده است و سخاوت
سید مذکور که در حق فقرا کرده است بسیار بسیار بارها سلطان یکان یکان لک لک تنکه از عظمت
خانه سید مذکور را داده و سید ابراهیم هم بدرویشان داده و از ایشان دعاها
[illegible] الامر آنجنان باکی در قفل آورد و سید عضد الملک ابراهیم خزیط دار را اهل لک تنکه
و مولانا ناصر الدین تطویل و ملک الذهار زرهای بخته و مروارید های ناسفته بمنتها بخشیده و فاضی
غریبان را چندین اموال اعطا کرده و ملک غریبان را هر سال چند لک تنکه بدادی و اگه سلطان محمد
بیک کسی بخشیده است پیش سلطان علاء الدین [illegible] کها در خزانه صحیح باشد
نبوده است که جواهر و مروارید و زر و نقره بدست جهان بخش او کمتر از سنگ ریزه
نمودی و چندین گنجها که بخشید هرگز در خاطر دریا وش او نگذشت که چه داده و چرا داده
و اگر کمی در خزانه بماندی بخشش او مال بوجود نبودی هرگز اندکی ان دریا بار او نگذشت
[illegible] اعطای او پیشتر و [illegible] اختراع احکام جهانداری و وضع ضوابط
جهانگیری سلطان محمد [illegible] حیرت بار آرد و در خور ادراک [illegible] طبیعت دانایان نمیرسید

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

و بندر جهرو احمد چپین و نظام الملک طوسی بایستندی تا حکمت فرمایش مصالح ملکی سلطان
محمد دریابند و آنرا معمول توانند گردانید و بیان فراست و درایت سلطان محمد اندازه تحریر
و تقریر نیست که در لقیه اول و مجلس نخست محاسن و مقابح دریافتی و بر کمال و نقصان او
شدی و در تقریر شیرین کلام بود که از بامداد تا شب انگاه از استماع سخنان دل فریب او
خوبی سامعان را ملالت بار نیاوردی و سابقت بنودی و در مکاتبه سلطان محمد خطا و عبارت سلاست
و لطافت و اختراعات انشا دبیران را حیرت آوردی و در ظرایف انکیزی و غرایب استعارات
سلطان محمد هیچ دبیری رسیدی و اگر خواستندی همچنان بنویسند نتوانستندی نوشت در
درستی خط و شیرینی خط سلطان محمد دبیران و خطاطان حیران ترمیشه ندند آنانکه مرتبت جان
پرور مطالعه کرده اند دانند که من راست و درست نبشته ام و نظم بارسی بسیار یاد داشت
نیکو بدانستی و نظم را در مکاتبات محل بالغ صرف کردی و بارها نظم گفتی و خوب گفتی و بیشتر تواریخ سلاطین
سلف او را یاد بودی و اسکندرنامه تحت اللسان او بود و در ابو مسلم نامه استحضاری تمام داشت
و تاریخ ناصری و محمودی مطالعه کردی و در علم معقول بخشهائی کردی و فیلسوفان را الزام مهاد داد
و بر سر غوامض شدی و در علم طب مهارتی داشت و تجربه بسیار کرده بود و بسی مریضان را
تداوی فرمودی و باطبیبان بحثها کردی که جالینوس و بقراط انصاف دادی و طبیعت حاذقه
سلطان محمد در غایتی بود که آنچ در طور طفولیت شنیده بود یاد داشت و اغلب ماجراهای ماضی
او را فراموش نشدی و آشنایی دیها و تلنک که وقتی دیده و شنیده بود یکان یکان بگفتی
و کدام فاضل و بالغ و شاعر و طبیب و ندیم را زهره آن بودی که در خدمت سلطان محمد بیاسی
راست تواند ایستاد و با مقدم در علم خود بر حسب دانش خود تقریر تواند نکرد و از
شهامت تواند نشستی رسانیده سلطان محمد در شهامت و شجاعت مورد ثناء کتب استغنا جهان بود و در

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

تیر انداختن و نیزه گذاردن و گوی باختن و اسب تاختن و شکار زدن شهسواری بهجوا
و عصرها و شبها باظران منظور نگشته بود و از نوک خامه و زیب جامه و قبول ادا نصیبی
تمام داشت و آنکه شها بر لشکری زند و منفرد صفی را بشکند و از قوت و شوکت و شجاعت
و شهامت یکذات او سپاهی تصور کند او بوده و یا پدر و عم او بوده اند رحمهم الله و در حکایت سلطان سعید
شهید محمد بن تغلق شاه نگاه اگر در سخاوت و سماحت در آمدی صد حاتم طائی را بیک سایلی نبخشیدی
و اگر در عزم جهانگیری پای در رکاب دولت نهادی خراسان و عراق در زلزله شدی و ما وراء النهر و
خاور زمین در نهراسی افتادی و لیکن افسوس و صد افسوس و دریغ و نهراد دریغ معقولات خلاصه
و طبیعیات از جایی گرفت و او را در عالم قال الله و قال رسول الله که موید یقین ایمانی و سبب قیامت
جسد و نشر و عرض و حسنات و نماینده بهشت و دوزخ و نگارنده ثواب و عقاب و عقبی است
چندان شعوری نشد و در عنفوان جوانی که از دیوبال بود در خدمت سلطان علاء الدین آمد و در
قطب الدین از مقربان گشت و در زمره ملوک کبار در آمد و آخر بکی و انقطاع یافت و در خانه
که از زهر علمی در دل او منقش شود همان بماند و تا آخر محوث و سلطان محمد را نخست محبت
و استفادت و تعلم با ملک سعد الدین منطقی و مولانا نجم الدین انتشار و عبید شاعر توافق
نمود و این هر چهار کس را منقولات اعتقادی بود و در آن وقت شعوری تمام بود و مولانا علم الدین
سعد منطقی و نجم انتشار در علم کلام و منطق باندازه مراتب خود بی نظیر بودند و اغلب و اکثر روزگار
ایشان در مطالعه کتب فلاسفه گذشته است و عبید شاعر خود بدمذهبی بدرجه سپر آمده
و این ناجوانمردان معقولات را چنان در دل سلطان محمد نشاندند که معقولات را جای نماند و
بجمله در نهضت مبارک وی سوی معقولات بود و در خاطر جهان نمای او مجال نبود که اگر در اول علم
فلسفه در دل مبارک او جهانگیری نشد و اعتقادات حق و دستور حساب و قیامت و جواب

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

خلق و میعاد مهر چه خیر و شر در معاملات دنیا تا بنی آدم یکدیگر را مباشرت شود از علم منقول
اعنی از تفسیر و حدیث و فقه یقین در دل او نشیند و آنچنان ذاتی که قابل کمالات فیض
هر کرنتوانیستی که خون مورچه بریزد و یا در باب کوبیده لا اله الا الله محمد رسول الله
بقتل کند تا کار بسیار سپاهی در بیغ رسیده و پیش دا خول خونهار یخته شود و پسیان و
در زیر تیغ قهر و سطوت در آیند کلا و حاشا فاما خانه ان جهار فیلسوفی را اعتقاد از این خرابات
رسیده است که در خاطر آنچنان نادره و در اعتقاد آنچنان عجوبه که در روزگار هیچ او نزاید
محض را جلوه کردند تا آنچنان شاهزاده را دست بخون مسلمانان آلوده نشد و آیات قرآنی
و احادیث رسول خدا که در باب کشتن مسلم نازل شده است و وارد و این آن مبنی عالمیان
و ولی نعمت جهانیان بگرفت و با جندان اعطا و ایثار و جود منتفر عام باز آورد و جمله آن خیرات
و حسنات و مبرات و صدقات هم در دنیا مستمر مکنست و اما ما ینفع الناس فیمکث فی
الارض در کار نیامد و قرنها بر سریر تخت جهانداری نماند و غرض از تحریر همه عالیه و اوصاف
سنیه مرضیه و بزرگ ذات و عجایب اخلاق سلطان محمد بن تغلقشاه مولف
کرجون ممالک هندوستان و اقالیم دیوگیر و عرصه گجرات و دیار بنگاله که بس طویل و
عریض است بعد از بدر بسلطان محمد رسید و اکثر ممالک سلطان محمد باندازه تمام عالیه
و پیش نهاد بزرگ خود هم در امور جهانداری و هم در برداخت جهانگیری مبالغتها فرمود
و اعلم ملک و کنیله و دهول سمند و معبر و جمله سواحل دریا در ضبط بندگان او در آمد و از شرقی و غربی
و جنوب و شمال و از یک کرانه دریا تا کرانه دوم که تعلق با قلیمهای مذکور داشت در زیر
خراج سلطانی منقاد گشت و محمدات تلنگ و معبر و دهول سمند و بگر
بهار و لکنهوتی و پستکانو سارنگپور و چیتار کانو منفصل و مبین و مسمی در دیوان وزارت

دهلی

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

دهلی رسیده و برحکم ابواب هر دیهی جانجه سالها در لوتی و زبون خراج تعیین میشدند
در جایا اقالیم خمسه کوه و جنان خراجها تعیین شده و رعایا و اصابت کارکنان در مطالبه درآمدند
سالها جمعها مستقیم شد و خراجها برحکم جواب مواضعات ولاة مقطعات و عمال مجری داشتند
و باقی کشیده ندند و محصلان از پیش تخت نصب میشدند و برحکم آن بقایا بتحصیل رسانیدند و اگر
درین قضیه دانایان فکر کنند و دریابند که چگونه جهانداری و جهانبانی بود که چندین اقالیم دور
دست که در مسافت هزار کان کروه از دارالملک دهلی بود چنان ضبط کند و چنان مستقیم و
مضبوط دارد که حکم آن اقالیم و عرصات حکم دیهاکه در زیر سایه منارهٔ دهلی اباد استند دارد
شوند و با جند لشکرها و ولات و مقطعات و عمال را استقامت باید داد و برپای
باید داشت که اینچنین ضبطی و استقامتی شرقی و غربا و جنوبا و شمالا روی نماید چگونه مهتری
وسطوتی و رائی و درائی باشد که از رعب قهر او و هر اپس تیغ او و اختراع فکر او ضابطه
فرمایش او نصفی از ربع مسکون برقرار ماند و هر چند کاری در کارهای اصول و فروع
شود و القصه در اوایل سنوات جلوس سلطنت پسلطان بسیار اقالیم مضبوط
و مضبوط ماند در شهور سنه سبع و عشرین و سبعمایه خداوند عالم سلطان محمد را عزم
مصمم شد و دیوگیر را دولتاباد نام نهاد و در خاطر مبارک او گذشت که چون ممالک بسیار
در سایه علم آسمان سای اسلام درآمده است دارالملک جمله اقالیم در موصفی می باید که مسافت
هر اقلیمی و عرصه که فرض کنند از آنجان مساوی افتد و بر طریق نقطه و مرکز و دایره باشد
تا صلاح و فساد هر مملکتی خیر و شر اقلیمی برحسب معاونه در بندگی تخت رسد و فرمایشها هم
برین جمله در زمان اقلیمها و دیارها کرده و دناوه و اسباب الاغ در سمت هر اقلیمی برسبیل مساوات
نصب شوند تا احکام فرمایش حالی براید و اگر در اقلیمی تزلزلی افتد و یا در دیاری حادثه زاید

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

و در عرصه مرهمی پیش آید تدبیر و تداوی زود تر اتفاق افتد و اگر بعضی اقالیم از تخکاه
و ورد و رافتد و بعضی دیارها نزدیک عرض مذکور بحصول بانجامد و بعضی بالکلیه
و در جهانداری کاربابی موازنه برنیاید و از جهت مهمانی مذکور پسلطان محمد را مواضع
حضرت دیوگیر اتفاق افتاد که از دیوگیر دهلی همان مقدار است که گجرات و لکنوتی مواز
که معبر تلنگ و دهول سمندار انجا در مسافت برابر افتاده است و چون دیوگیر را دولتاباد
خطاب فرمود و دارالملک همه اقلیمها دولتاباد متعین گشت فرمود تا مخدوم جهان مادر
سلطان محمد کرنپاه و ملجا و اهالی بلاد ممالک اسلام بود و در غصبت ذات و انتشار میرات
در ربع مسکون نظیر نگذاشت بلاد خاندان و متکائیت مستدیان و مزنی حرمهای
اعوان و انصار دولت و مزنی زن و فرزند پیوستگان سلطنت بود مخدوم جهان
با جمیع خیلخانهای ملوک و امرا و مقربان و خواصان و بندگان و در پیوستگان در دولتاباد
رفت و فیلان و اسپان و خزاین و تفاریق در کاه هم در دولتاباد بردند و بدرستی دیوگیر
را دولتاباد ساختند و بعد از رفتن مخدوم جهان سادات و مشایخ و علما و اکابر
و معارف و مشاهیر دهلی را در دولتاباد طلب شد و هر همه بزرگان شهر با اتباع
رفتند و بشرف و [illegible] سلطان مشرف گشتند و ادرارات و انعامات ایشان
برمزید شد و دیهها یافتند و از برای عمارت خانها زرها علاحده برایشان دادند و
الحال گشته و در آخر سال کشلوخان بهرام ایبه در دیار هند فتنه انگیخت و
و او بدان مرتبه بزرگ از مرحمت سلطان تغلقشاه و عاطفت سلطان محمد رسیده
واز خذلان بادولی نعمت زاده باغی شد و سلطان محمد از دیوگیر در دهلی رفت و از
با لشکر آراسته بجانب [illegible] نهضت فرمود و آن کافر نعمت [illegible]

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بیرون آمده با لشکر سلطانی مصاف داده بجرد محاربه هم در حمله اول بندگان حضرت
آن بیکانه نعمت را بینداختند و هم در زمان سر او را بریده پیش تخت آوردند و
لشکریان و مقربان او را علف تیغ ساختند و لشکرهای بغاة و طغاة اوالی و ابتره
بالا نهادند و دمار از ایشان برآوردند و سلطان محمد بران شده بود که از ملتان جوئی
خون براند شیخ الاسلام رکن الدین علیه الرحمه و الغفران در باب عامه ملتانیان بخدمت
سلطان شفاعت کرده و در پیش درگاه سر مبارک خود برهنه کرده و ایستاده ماند و
سلطان محمد شفاعت شیخ قبول فرموده و ملتانیان را که یار بهرام ایه شده بودند آزاد کرده و از انجا
سلطان محمد باز در شهر آمده فرمان داد تا جمع پیکان دهلی و قصبات جهار کروهی و پنج کروهی را
قافله قافله بسازند و در دولتاباد روان کنند و خانهای شهر از شهریان بخرند و
بهای خانها و دهلی از خزانه نقد بدهند تا ازان وجه روانی مردمان در دولتاباد برای خود
خانها سازند بحکم فرمان تمامی اهل شهر و حوالی را جانب دیوگیر روان کردند و شهر دهلی
چنان خالی شد که چند روز جمله دروازهای شهر پسته مانده بود و سگ گربه در ان
شهر نمانده بود و بعد ان فرمان شد تا علما و مشایخ و معارف خطط و قصبات بزرگ
را از اطراف بیاورند و درون شهر ساکن گردانیدند و ایشان را انعامها و
و بعد
دولتاباد از خلق شهر آراسته و پیراسته گشت و دیوگیر یکی بصد نمودن گرفت
ویران شدن شهریان در دولتاباد سلطان محمد دو سال در انجا بماند و درین ایام ترمه شیرین را
با لشکر بسیار قصد هندوستان کرده بود و تا میان دوآب آمده سلطان محمد بهمه لشکر خود
جمع کرده و ازان معرض امرا و معارف لکهنوتی خواسته رکه حرکت دهند و باز در دریا
روند و فتنه انکیز سلطان را با ترمه شیرین اتفاق محاربه بزرگ افتاده ترمه شیرین

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

جهت این ملبینی و جنگ اعالی کرده با لشکر خود جانب ترکه بازگشت و ازان تاریخ که سلطانی
سه سال در دهلی بماند جشم زخم روزگار غدار ناسازوار در کار شده و ممالک در فترت
آورد و بعد ازان بجند گاه ملک بهاء الدین خواهرزاده سلطان تغلق که در لشکر بغی زنده
بود و نزدیک دولت آباد آمده با لشکر مصاف داده و منهزم گشته و لشکری بای داده
در کنبله خزیده و امرا دولتاباد در کنبله نامزد شدند و کنبله بگرفتند و رای آنجای را بگرفتند و
کشتند و زن و بچه او را در میان هندوان اسیر کردند و خزانه او را در دولتاباد آوردند
و بهاء الدین از انجا در دهول سمند رفت و زن و بچه خود را در میان هندوان بای داد و او را
گرفته بخدمت سلطان در دولتاباد فرستادند سلطان او را سیاست فرموده و در زیر
بای فیل انداخت و کنبله در تصرف بندگان درگاه آمده مضبوط گشت و در انگاه سلطانی
بعد روانی شهریان در دهلی دو سه سال توقف فرموده از دیها حوالی شهر و قصبات
و ولایات میان دو آب ... برن و کول و میرت بر حکم ابواب سلطانی زر طلب شده
و بر حکم ابواب زر بی اندازه برآورد کردند و در تحصیل مال مبالغت نمودند و هر ولایت
و قصبه جاندار ان و محصلان عنیف نصب شدند و سیاست بسیار در کار آمد و عمال و
متصرفان در مصادره و مکابره افتادند و رعایا طلب سخت سلطانی را طاقت نیاورده
و ولایت پریشان گشته هر طرفی متذلل گردیدند و دهکان و پیشکان و به یکبار میشدند
و آبی را بناه میگرفتند و می ماندند و اغلب رعیت بتافت و بروات داران و محصلان بی
عرض بازگشتند و سلطان از بی زمانی خلق در غضب شده طرف به سیاست
کشیده و ولایت متحیران ... تاراج کرده آغاز بریشانی ممالک نهاده
باز در شهر آمد و کرت دیگر سلطان بجانب برن نهضت فرموده ... ولایت برن به

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

کردند و از کشتگان خرمنها ساختند و جویهای خون راندند و در تمامی کنگره حصار رنگ
رعایا را زنده آویختند و از هول و هیبت سیاست مذکور در خلق تنفر بیشتر روی نمود و از انجا
خداوند عالم سلطان محمد باز جانب هند و پستان لشکر کشید و فرمود تا نهای بی دریغ کنند و
کردمیکردند و بی فرمان کشتند و در جمله سلطان محمد بادشاه و بادشاهزاده بلاد و ممالک
هند و پستان بود همه خلق از مسلمانان و هندوان این اقلیم پایمال از درگاه او و بدر او
یافته بود و از بندگی سلطان محمد انحاها و اکراهای وافر برده و بندگی و اطاعت کرده و
جنان افتاد که خراجها در ولایت زیادت شد و در دیهها ابواب سلطانی بیرون از طاقت
ادای ایشان برآوردند و این همه در مطالبه و بردات افتاد و رعایا تاب نیاورد و محصلان
بی عرض بردات داران بر انها دست کرفته بار کشتند و کارکنان و عمال و اصحاب بردات
دیوان پیش تخت بکفتند که رعایا مطالبان سلطانی را در کوش نشنیدن نمی توانند
چکونه توانند کرد و هر چه بیکران کفتند که رعایا با وجود هستی متمر کشت و ولایتها ابادان
خراب شدند و از جرخ نابکار و فلک غدار جفاکار رفتنها در نظا هر آمد و فترت اول تنفر
رعایا و خراب شدن ولایتها پدید شد و فترت دوم سی چهل هزار سوار در کوه قراجل نامزد شد
و ایشان در دون کوهها در رفتند و آنرا کمینها بستند و لشکر سلطانی تلف شد و فترت سیوم
خبر نقل بهرام خان و پریشانی جمعیت او از دیار بنکاله رسید و قالب خالی از انجا و بستاند
کار او هم باز نخواند و باز ن و فرزندان و مال و اسبان بدست بغاة افتاد و آن اقالیم
از دست برفت و الی یومنا مضبوط نکشت و فترت چهارم در مهر سید احسن ملک رسید
بر اسیم تخریطه دار که پس نخاوت داشت بلنکاک کرد و سلطان جلال الدین شده جدا
جایی را بکشت و آن اقالیم از دست رفت و سید حسن خبر برآورده و فترت پنجم

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

شخصی را از قرابتان رای کینله در کنبل فرستاد آن بد اصل کینله را فرو گرفت و باغی کشت
و عرصه کینله بدست آن محرا محوار افتاد و در قتر تها، مذکور مزاج متغیر گشت و بر جرخواز
دشمنا کی و تمرد و بدخوئی خلق حمل میکرد و پیاشتها را در کار میداشت و هر چند
پیشتر میشد تنفر زیادت میگشت و بعد اگه سلطان محمد کرت دوم از نهب هندو
در شهر آمد و بجانب دولتاباد نهضت فرمود و سلطان محمد هنوز در میان راه بود و در دیو گیر
نرسیده بود که بواسطه خراب شدن ولایتها و تمرد رعایا و قلت زراعت و راه زدن قطاع
طریق کاروانی غله از دهلی نماند و در دهلی و اقطاعات حوالی قحطی مهلک افتاد و سالها آن
قحط بماند و در دهلی و اقطاعات حوالی بواسطه گرانی خلق از گرسنگی هلاک شدند
و پیادگان تفرقه گشتند خود را در هند و ستان و ولایت بنگاله انداختند و سلطان محمد
پیش از انکه بر دیو گیر رود و مخدومه جهان و حرمها، ملوک را در دهلی آرامیده بود و باز با خود
روان کرد و چون سلطان در دیو گیر رنجور میشد و هوای دیو گیر ایشان را ناسازگار
سلطان فرمان داد تا قافلها کنند و باز جانب شهر روند و بعضی خلق پیش ازان
ناسازگاری هوا نقل کرده و بعضی هم در زمین مرهت مانده و بعضی در آمدن شهر جهه در راه
وبا و قحط تلف شدند و سلطان محمد را برای ترتیب لشکر اقالیم از دیو گیر در تلنگ روانه
شد و دیو گیر را بقتلغان تفویض فرمود و در ان ایام در ارنگل وباحادث شد بود
سلطان آنجا رسید امرا و خلق بسیار رنجور شدند و بعضی نقل کردند و سلطان
در ارنگل مکثی نکرد و تلنگ را بملک مقبول و زیر که درین ایام خانجهان شده بود
گذاشته هر چه تجمل تر انجا بجانب دیو گیر مراجعت فرمود و در میان راه سلطان
حادث شده و تب زحمت داد و همچنان با زحمت در دیو گیر رسید و بک

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

تاج الدین هوشنگ که درکوه نخزیده بود و شطی درپیرداشت سلطانرا در دیوگیر
سه چهار روز قوت شد و چون تاج الدین هوشنگ را قتلغخان اذلوه شهاب الدین پسلطانی راکفر
خان خطاب کرده بدر ولایت انطرف او را فرمود تا او نیز دیوگیر بجانب شهر غربت نمود
و فترت بزرگ در امور ملکی فترت مذکور بود بیشتری در مرهت ماند و در هر چهار طرف آن
دیار خلق بازن و بچه پسکونت کرده بود و بواسطه قحط جانب دهلی مراجعت کردن نتوانستند
چون پسلطان محمد از دیوگیر در دهلی رسید اگرچه آمد تا از زحمت صحت یافت اما دهلی خراب شده بود
و ولایت و دیهها بریشان شده و قحطی بسی ممالک افتاده و پسلطان محمد که با خلق رشوتها نمود
بدهند و در زراعت جد نمایند چون از آسمان باران نازل نمیشد زراعتها و لایتها بکلی
کاشته نشد و کاروانی ماند در دهلی پسیر غله با نزده شانزده چیتل رسیده بود و علف جهانیانرا
گران شد و انگه گویند آدمی مرآدمی را خوردن گرفت. همدران ایام شاهو افغان باجمعیت
در میان شطط کرده نایب وزیر ملتان را بکشت و ملتانرا فروگرفت سلطان محمد جانب ملتان
لشکر کشید و سلطان در اثنا راه بود که شاهو افغان از فعل بد خویش پشیمان گشت و ملتانرا
ترک داده و در میان افغانان رفت و آن فتنه فرو نشست و پسلطان محمد از دهم شاهو باز
و در ولایت پسامانه و سنام واکره و سرسپتی در آمد در حین ولایتها قحط افتاده و ضعفا
رعیت از مسلمانان و هندوان درهم شدند و بیقدمان و خوطان و جتان از تو نور و مندام
و بهتی و کهوکهر مندلها کردند و زمینها فروگرفتند و تمرد ورزیدند پسلطان مهذب قتال راج
ایشان مشغول شد و هم دران ایام که پسلطان در زمین اکرده و سرسپتی بود مخدومه جهانیان
دهلی نقل کرد و خلق بسیار از صدقات و مبرات ستر محروسه آدمی گذارنیدند از نهایت
صاحب خیری در دهلی خیراتی بزرگ افتاد و پسلطان محمد از دولتی و بناسی بزرگ محروم گشت و

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

در دهلی بروح آن مرحوم صدقات بسیار دادند و طعامها وافر کردند و بکثرت بزرگ از
نقل و روی نمود و آن جمعیت و ترتیب و پرورش و غمخواری خاندان تعلقان بر قرار ماند
و چون سلطان محمد در دهلی آمد بعد چند روز ملک مقبول نایب وزیر که والی تلنگ شده بود
از تلنگ پی عرض خدمت سلطان آمد و تلنگ از دست رفت و انجنان بدست کبان افتاد
و سلطان محمد از فرقت تلنگ در باطن مجروح گشت و هر چند خواست که آن طرف لشکری
ترتیب کند و والی بفرستد چه از واسطه قحط و چه از پریشانی لشکر و چه از سوء خلق ممکن
و مزاج سلطان بر خلق ازان متغیر تر شد که بود و در سیاست مبالغه بیشتر شدن گرفت
و چون در دهلی قحط استمرار کرد دوازده دوازده جیتل سیری کم نمیشد و هر چند سلطان
زر میداد و سیاست میکرد که در دهلی زراعت شود بجهت قلت باران و خشکی زمین میسر نشد
و یک کرت رایات اعلی بجانب کاتیهر بدادن رفت و غله کاتیهریان را غارت کنانید و
بیدا یانید و باز سلطان در شهر آمد چون دید که خلق از قحط بجای دیگر آمد و رفت میکنند
مصمم فرمود و فرمان داد تا در زمین هندوستان زن و بچه خلق را منع نکنند و خلق را
که طرف شرق روند قحط بگذارند و خلق شهری شهر نتوانند بود چون خواهند رفت
و سلطان محمد چون در حدود تلنگ و کنبل رسید از پیشتر قصبه کهوره بر سر کناره آب کنک
موضع بلند دید از بهت سکونت اختیار کرد و همان جا فرود آمد و آن موضع را که در اصل
کوهله نام بود و در انجا خلق شهر جهرابست و از هندوستان غله و اقمشه بسیار میرسید
از انجا خلق را بنسبت شهر فراخی عیش پیدا آمد جهار بایان را علف بسیار میرسید در ایام
ایام ملک عین الملک و برادران او همه اقطاع داشتند و ظفرآباد هم بدیشان مفوض شد
و آثار بندگی و اخلاص بسیار ظاهر کرده بودند و شحنه نظام و ... که در ... باشی

دبیر

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بته برگرفته ازیشان فروشسته بود سلطان محمد در سرکده وارد نزول فرمود شاید که
نتماد هشتاد لکه تنکه از نقده و اقمشه از ملک عین الملک در دهلی و در سرکده واصل
شده باشد و ایشان او دهه و ظفرآباد نیکو ضبط کرده بودند و خلق شهر بواسطه
خلق فحط بسیار در او دهه و ظفرآباد رفته بود و بخدمت سلطان رسیدند که بیشتر
شهر بر عین الملک و برادران او رفته است و دیهها مقاطعه کرده و تا بحا مانده و سلطان را
فریب عین الملک شفقت بسیار بود و نظر عنایت بسیار داشت القصه سلطان محمد خواجه
که با عین الملک و برادران او از اده دهه و ظفرآباد معزول کنند و عین الملک را وزارت دیوانگیر
دهد و خیلخانه ایشان را تمامی آنجا فرستند و منکه مؤلف تاریخ فیروز شاهم در میان نبود
در بندگی سلطان قدری محل و مرتبه داشتم از زبان سلطان شنیده بودم که بارها گفتی که
عین الملک از چنین کفایت خود را چندین مال و اسباب از اده دهه و ظفرآباد پیدا کرده است و
دیوانگیر صد چندان او دهه و ظفرآباد است به بینم که از آنجا چقدر گنج و خزانه خواهد فرستاد عین
الملک و برادران. حکایتها غزل خوانندن از سلطان و بسیار بسیار سیاست فرمودن
سلطان

دوم آنکه حکایت سیح کرفتن ایشان و نوشتن خلق شهر بر ایشان بسیار بسیار شنیع
رسیده بود سیوم آنکه شغل دیوانگیر را ایشان تصور کرده بودند که برای از روی طامعیت
میکویند والا چکونه از قتلغخان که اتابک سلطان است و سالها بانداز که والی و وزیر
شده است و پنج کرفته است چکونه خواهند کشید یا خواهند داد از ین خیالهای خام و
ظنهای
برادران
ایشان از سلطان بترسیدند و ناکاه عین الملک از سلطان بتافت و
و بیست و سی کروی سرکده وارد آمده بودند و لشکرکاه ساخته و نمودن عین الملک بر
سوار چندین هزار کس از اسپان و فیلان که از نطرف آ

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

کردند پیش گرفته بودند و بعضی مدبران با ایشان یار شدند و فتنه قایم شده سلطان
زود در سپر کدوای استعداد کرد و بعضی لشکرها از سمت شهر بجذمت سلطان رسیدند و در
قنوج رفت و در عمارات قنوج لشکرگاه ساخت و عین الملک و برادران او اهل سلاح
نبودند و تجربهٔ حرب و مقاتله نداشتند از آن تکبر عجره کردند و در مقابله لشکر سلطان آمدند
و با جندان عقل و کفایت در خاطرایشان نگذشت که تمامی مغلپستان فرو گرفته سلطان غازی
تعلق داشت صفدران مقابل سلطان محمد لشکر کشیم و بعد ان از کم و آبی تجربکی
کنگ را عجره کردند و پیش آمدند بخیال آنکه خلق از سیاست سلطانی بهزار بهزار رسیده است
متنفر گشته جانب ما خواهد شد و ندانستند که ایشان خداوندگار نند و اره لی نعمتان
خلق بهر کاین روی بنا شند و در جمله روزگار دیگر است شب آخر عین الملک و برادران او لشکر ایشان
نزدیک لشکر سلطان در آمدند و تیراندازی کردن گرفتند و بجد انگه روز روشن شد یکدو
فوج لشکر بر ایشان زدو حمله اولی ایشان را بشکست و منهزم گردانید عین الملک ز
دستگیر کردند پیش سلطان آوردند و لشکر ایشان همه تلف شد و بعضی کشته شدند
و بعضی در آب عرقاب غرق گشتند و بعضی اسیر هندوان شدند و هر اسبابی که لشکریان
سلطان را غنیمت شد اسپان و فیلان که برده بودند عین آن باز دادند و خلق از لشکر
ایشان آسوده شد و مالها که فتند و عین الملک را اگفتی ترسانیدند و چون در ذات خود
نبود و این حادثه او را عارضی افتاده بود و در معانی بسیار بوده است او را رها کردند
و علمای بزرگ فرمودند و باز رحیل امر اکبار شد و از آنجا سلطان نامزد بهروچ
و احمد اباد را پیشتر و پیشباد تا خلق شهر را که از ان طرفها رفته بودند باز گردانیدند و
فترتی که در خادثه مفسد بود خایفان ذکر بحکمار اجانب لکهنوتی رفتن ندهند و سلطان

از

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

از بهرائچ مراجعت فرمود و بکوچ متواتر در شهر باز آمد و از شهر در پیوست و رفت
بجند گاه بمانجا ماند در مدت دو بار بلغاک شد و فتنه خاست اول شهاب الدین نصر تجانی
شده بود و زید و دوم کرت علیشه برادر زاده ظفر خان علائی که از میران صده علیگ
بود و فتنه انگیخت و متصرف کلپی گردید رایکت و نایب بدر تلف کرد و باغی گشت و بهر دو کرت او را
از شهر و لشکرها از دهاره دیو گیر نامزد شد و قتلغ خان با آن لشکرها در بدر رفت و حضار بدر
تحصر کرده شهاب الدین سلطانی و علیشه را امان داد و بهر دو نفر را بدست کسان خود در
بند کرد فرستاد و آن هر دو فتنه را برای صواب و طریقی بهتر فرو نشاند و خلق آن دیار را فراغ آورد
آورد و با قتلغ خان والی و وزیر دو تا باد بود و بواسطه معاملات پسندیده او و رای بهتر
صواب او هیچ فتنه در مرمت نزاد و شطط بید لآمد و خلق آن دیار را بر قول و فعل او اعتماد تمام
بوجود است و در آنگه سلطان محمد در شهر آمد در خاطر او افتاد که سلطان و امارت ممالک هندی
بی امر خلیفه عباسی جایز نیست و غیبت تا خلیفه عباسی بیعت کرده و درین باب مبالغت
نمود تا در شهور سنه اربع و اربعین و سبعمایه حاجی سعید حرری را از مصر در شهر آمد و از
دار الخلافه بجهت سلطان محمد با جمیع ارکان دولت و مشایخ و علما و معارف حضرت او را
استقبال کرد و شرایط تعظیم منشور و خلعت و لواء خلیفه با القاب با لقب بجای آورد و شرایط
تعظیم داشت خلیفه چندان مبالغت نمود که در طی تحریر و تقریر نیاید و پیش از ین چندین گاه سلطان محمد
سکه و خطبه منع کرده بود و خلق را از جمعه باز داشتند و از مسله کوبی امر خلفاء عباسی که در علانیت
در تمام اجماع امت است سلطنت و امارت جایز نیست و هر که گرده است و از زمره معطلان
بوده است مشهور کرد و اعتقاد در باب خلفاء بنی عباس پسندیده و در کلیات و جزویات
مصالح ملکی جوید و التجا بامر و اذن امیر المومنین کرده و چون حاجی سعید حرری منشور و لواء از مصر

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

آورد و سلطان محمد مجاز و ماذون گشت نماز جمعه و اعیاد را اجازت داد و فرمود تا در خطبه
امیرالمومنین را بسیار ذکر کنند و بدنبال به ذکر خلیفه بادشاهانی که از دارالملک و الخلافه مجاز
و ماذون بوده اند یاد کنند و آنانکه مجاز و ماذون نبوده اند ایشانرا ذکر نکنند و درین باب
تحدی مبالغت نمود که نام پدر خود را از جهت آنکه مجاز نبود از خطبه دور کرد و منبر را آنچه
تا بنام و لقب خلیفه بیارایند و در طراز جامها زربفت و نفیس و عمارتها و رفیع نام
خلیفه نویسند و من بعد عرضه داشتی مطول با تواضع بی اندازه بجانب حضرت خلافت
قلم آورد و با جوهری نفیس بدست شیخ حاجی بخدمت خلیفه در مصر روان کرد که اگر از راه
بوئی تمامی خزانه بخدمت خلیفه و پشتادی و ملک قبول خلیفتی که پیش ازان خطاب او
کبیر بود و بندگی و خلاف پسند و اوصاف مرضیه و صلاحیت و نفیس و عفت ذات و حشمت
و عظمت و رای ملکی و مصالح جهانداری چون بادشاهی را در ملک هند و پستان بهمه دور مجلس
آداب و مکارم اخلاق و داد دهی و انصاف پستانی ضرب المثل گشته و جمیع اعتماد ملکی
و سلطانی را بر او منحصر شمرده ملک خلیفه گردانیده او را قبول خلیفتی لقب نهاد و بعد دو سال نخ
حاجی رحب مذکور و شیخ الشیوخ مصر را بمناشیر و لواء و خلعت خلیفه گردانیدند در شهر آمدند
و باسم سلطان محمد نایب مطلق و اجازت عام آوردند و سلطان با کل ملوک و امرا دولت
و علما و مشایخ و معارف و معتبران جهت استقبال کردو همچنین دانست که از منشور و لواء
خلیفه از آسمان منزل شرف است و بدان طراز تعظیمها کردو ایشانرا بالهای فراوان داد
و بعد از چند گاه شیخ الشیوخ را با عرضه داشت دیگر و با نثاران نوازش و نواخت و هدایا
و خدمتی در راه نهاده روان کرد و باز کرت دیگر پسر مخدوم زاده عباسی در بهروچ منشور خلیفه
مصر آورد درین کرت نیز با نواع شرایط تعظیم بجا آورد درین کرت نیز تعظیم دانست و

ازان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

ازان پسلطان ازجهت تعظیم اندک بالای منبر در خطبه ذکر خلیفه خواهند کرد از کوشک تا مسجد جمعه
سپیر با کل ملوک و امرا پیاده رفتی و مخدوم زاده که نبیره خلفاء عباسی است در حضرت ساکن
کوشک سیری او را بخشید و در شهر او را جندان تعظیم داشتی که خلق حیرت بار آوردی که
ازمسند سلطنت بخاستی و چند گام پیش رفتی و او را بخدمت کردی و بر بالای تخت بادشاهی
را بهلوی خود نشاندی و او را جندان مال و املاک داد که قارونی گشته است فی الجمله جندان تعظیم
داشت و عزت داشت خلفای عباسی که پسلطان محمد کرده است و با نواع افواطها نموده که کمتر
علماء عقلا آنست که هیچ بادشاهی نه از بادشاهان دهلی نه از پسلاطین اقالیم بدان پایه
تعظیم داشت و عزت داشت نکرده باشد و چند سال که سلطان محمد در دهلی بعد آمدن از دو
اقامت فرموده و در کثرت زراعت جهل کروهی دهلی درشست باسالیب وضع کرده و دیوانی علاحده
بعمارت دوشاید که در دو سال شصده و هفتاد و لک تنکه بوجه شونده ها رنجانیده اند و هر که حکم
آسپ بوجب سلطانی سال اول یک لکه تنکه مزروع قبول میکرده در سیوم سال یکهزار سوار و سه لکه تنکه
زروع را متکفل میشد جاهای زردوزی و کمرها یافته و اسپان تنک پشته و دهکان و
بهزار تنکه نقد خارج شونده ها را پسلطان یافت که اگر اسالیب پسلطنت خلق را از کوته نظری و دون
همتی از لایمکن تعودی و چنانچه وضع شده بود سیم بران جمله معمول شدی ملبب آمدی و از
در جهل کروهی عرضا و طولا نامزروع نماندی و غلات در خرمنها نگنجیدی و بیک جیتل و دو
منها رسیدی و چندان محصول بدست آمدی که از ان لشکرها لایعد و لایحصی بیعد و مرتب
کردی و نوبت آنچنان لشکرها خلاصه اقالیم ربع مسکون در تصرف آمدی و مضبوط شدی فاما
چون ضعفا و مطمعان و بادبندان و بی عاقبتان در آمدند و بر حکم سالیت زرها سوندها از خزانه
پستند و جاهها و کمرها و اسپان تنک بست از خزانه یافتند و سیم مالها را در مصالح خود خرج کردند

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وجهات سالها خود ببرداختند وزمان خواستند و دختر از عروس کردند و خانها عمارت کردند
وکام دل را بدادند و بعد بیوم سال که در غیبت سلطان قبول خلیفتی دیوان زراعت را تفحص کرده
بیک لکه تنکه معتاد و جهار لکه تنکه بوسوندها ربا دیهمان از خزانه برده اند و در جمله شقهای دیوان زراعت
زمین مزروع نشده بعضی متکفلان بی عاقبت منتظر پیاست ماند و بعضی استعداد قرار
که چون رایات اعلی بازگردد سر در جهان گیرند و از کاه جلو پس سلطان محمد پادشاه در اخر عهد جانب
گجرات عزیمت کرد و وصیت خود بدل او خلق از عرب و عجم و خراسان و ماوراء النهر و
دیار بود و ترمذ و بخارا و سمرقند از سادات و مشایخ و علما و هنرمندان و اکابر و معارف
بخدمت او می آمدند و کلهای انعام می یافتند و بعضی باز میگشتند و در پستونی که سلطان محمد
در معمول گرداینند اسبابیت زراعت مشغول بود امیران تمن و هزاره و صده مغل خانه ایشان
در ایام بهر پستان بخدمت سلطان بر سبیل پیشکی بهر سال بر سلطان می آمدند و زرها و جانها و انعامها
واسپان تنک بست و مروارید و زر بنهایت می یافتند و بهر سال معتاد و شناد لکه تنکه در باب
ایشان مرحمت میشد و مغلستان زین سوی ماوراء النهر بنده و برده سلطان شده بودند
و در ان سال که آخر سال سلطان محمد در گجرات عزیمت فرمود قتلغ خان با خیل و سع از دیوکیر در حیلی
طلبید و عماد الملک سرتیپ سلطانی را وزارت دیوکیر دادند و دیوکیر جهار شق کردند و بهر یکی را
از ملوک و امراء کبار دران شقها تعیین کردند و کارکنان و عمال مرهت معین شدند و از جهت
تعظیم قتلغخان ایشان هزار و ان نکردند و فرمان شد که تا آمدن کارکنان مولانا نظام الدین
برادر قتلغخان در دولتاباد کار زمانی کند و خزینه که در دولتاباد جمع شده بست و از
خوف راه و تمرد مقدمان در شب نمیرسد بارها کیرند و قتلغخان با خیل و سع در شهر
سلطان او را استقبال کرد و تعظیم داشت بسی دانایان بایکدیگر میگفتند که خلق مرهت قول بر

قلم

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وقلم قتلغخان اعتماد کرده بود و الغخان قریب مربی سیح کرفته و با سپاهیان و هندو و حشم
و رعیت عدل و انصاف و مهربانی و شفقت ورزیده و بعد ازین که او از لحاظ بکلی بجانب
شهر آمد خلق را اعتماد نماند و چون بشنوند که شقها است و اسلوبها وضع کشته و ملوک سخت
نامردمشده و خراجها برفته و فتنها زاید و جنود و سپاهیان سلطان در باب بی فرمانان و
متواتر دران دیار رسیده است با مارت و ولایت دیکران و حشم و رعایا آنجا نمی
نتواند بود و دل نتواند نهاد و بعضی مقربان سلطان محمد شاه این معنی میدانستند و لیکن پیش
سلطان محمد شاه عرضه داشت کردن نمی توانستند زیرا که سلطان از دو یکی اموال بسیار منظور
بود و بسی نافرجامان بسمع سلطان میرسانیدند که قتلغخان دکپسان او در پستدن اموال تقصیر
میکند و آنجا کنجها و فراوان حاصل است و قتلغخان رحمة الله علیه زندکانی میکرد که سلک
انتظام نکیرد و بدان رای و رویت و پسلمانی و امانت کرنجواه و همون باشد و در جلد آغاز
پیش می ندارد ممالک سلطان محمد از افراط سیاست از اسباب بسیار باغشته و هر جنته
در سیاست جهد کرد تنفر پیشتر نمود و سبب اول در افراط سیاست آن بود که سلطان از علوت
در خاطر متمکن شده بود که ممالک خراسان و عراق و ماوراء النهر را ضبط کند و سالها بجهت این
معنی استعداد میداد اقلیمهای مضبوط همه از دست رفت و بدست بغاتو و طغاتو افتاد
سلطان محمد را از جهت ضبط اقالیم از دست رفته و چه از جهت اقالیم بالا که امان که ازان دیار
بخدمت سلطان میرسید ندار برای آبروی خود و طمع و افزونی پیش تخت میکشتند که آن
اقلیم نمی دست می آید و خصمی که جنان شاید نمانده است و هیبت بدل الوار آوازه کرم
شده بود از انجا رسیده سلطان را حشم بی اندازه در رعایت و آن آوازه را ازو
حشم از ولایت حوالی شهرها الوار ان طلب شده و در انقطاع دور دست خراجها کران

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

کردند نزدیکان و دوران طاقت طلب سلطانی و خراج نیاوردند و ازین جهت سر از فرمان
بتافتند و مالها که داشته هم ماند و خراجها هم ازین موجود اتفاق افتاد و در چشم موجود نقصان تمام
آورد و سلطان در غضب شد و سیاسات در کار آمد و سبب دوم سلطان را در افراط
سیاسات آن بود که بسمع سلطان محمد رسانیدند که اقالیم و عصاتی که بدست طغیان و تغلب
افتاد و بریشانی و ابتری روی نمود و اسبط آن شط امیران صده حشم آن عصاتی
بوده است سلطان خواست تا امیران صده حشم تمامی را سیاست فرماید و همچنان آغاز
شده بود سیوم واسطه افراط سیاست و غضب سلطانی آن بود که فرمانی که در رد اخت
امور از پیش تخت صادر میشد اندازه خلق و اطاعت خلق نبودی و در آن باب از غضب
خود خلق با یکدیگر سخنی گفتند و اگر یک پس گرفتار شدی دویست و سیصد نفر دیگر از و گرفتار
شدندی و تسلسل شدی و شاخ در شاخ زدی که این از و بشنیدا و پیش او شکایت
نمودو پیش تخت قیاس کردند که از ان سخن این آید و ازین سخن این زاید و ازین جهت کلمات
جهان رسم و عادت خلق است با یکدیگر گفتندی و در خدمت سلطان محمد هر چه بر وفق این مزاج
و موافق این امر در گاه بودی بر عداوت و بدخواهی خلق محمل شدی و ازین جهت هم خلق
بسیار بسیارست پیوسته در قسم سیاست علوی و شیخ و دانشمند و طالب علم و معروف
و مشهور شکر و بازاری منظور نکشت بکیا عنه افراط سیاست معنی مذکور بوده است سبب
چهارم باعثه غضب سلطان و افراط سیاسات خالی شدن خزانها سرمایه جهانبانی
و سلطان محمد مالها و گنجها موجود و قدیم و آنچه دلگیر حاصل کرده از تاثیر همت عالیه مقدر
رسانید و خواست که با موال دیگر خزاین مملو گرداند ممکن نکشت و مایه جهانداری آنچنان جهانبانی را
بردست تا بد غضب سلطانی زیادت ترشد و مزاج سلطانی بتمامی با خلق متغیر گشت و در سیاست

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

مبالغت شد و خالی کشتن خزانه را اسباب متنوع بوده است نوع اول او اسطه خالی شدن
خزانه آن بوده است که از آوازه سخاوت و سماحت سلطان اکابر و معارف اقالیم بلا
بخدمت سلطان محمد بسیار میرسیده و هریکی از آثار خود و مالهای فراوان دریافت و فی المثل
بادشاهان تختگاه دهلی در سالها خلق را انعام دادندی آنمقدار سلطان محمد بیک کس از
آمدگان کلی بدادی و اینچنین بخشش از بخششها خزانه قارون احتمال بکردی فکیف خزانه
دهلی چگونه احتمال کند اگر بادشاهان تلک مروارید دادندی سلطان محمد مروارید بخشید
و جواهر بدامنها داد و تنکهای زر در طشتها پر میکردند و میدادند و برزها بتوده میسی
بخشیدند و کلهای سیمان اعطا میکردند و اوانی زر و نقره بهر که همت میدادند و آن
ناجوانمردان بطمع بیراهین و دلائل در بندگی تخت میکردند و میکذرانیدند و گنجهای یافتند
و نوع دیگر سبب خالی شدن خزانه این بود که چون سلطان محمد را از غلو همت که بدان
مجبول بود هوای ضبط کردن و کرفتن اقالیم بالادست در سر افتاد و خواست که از
غزنین تا زری و بل آهنین بندد یعنی تا آخر این بی عدد و لشکر لا یحصی عزم آن اقالیم
تا بجرد اکه جز سلطان محمد شاهی دران دیارها سایه کند طلعا و رغبا متوطنان آنمه دیار
باطاعت و چاکری پیش آیند و آنچه در باب خود و بذل سلطانی بلوشش شنیده اند
بچشم به بینند ازین واسطه چنانچه در طلب اموال جهد میشد دراز دیاد چشم ازان
جهد میشد و چنان از ظهیر الجیوش نایب عرض ممالک شنیده یکپال جهار لکه و هفتاد کرر
سوار در دیوان عرض ممالک در قلم آمده بود و پیشتر مواجب ایشان از خزانه واصل شدی
و سیال یکر مواجب ایشان از خزانه و فاکر مستغرق شدندی و اگر محاسبان حساب کنند
دانند که در باب جهار لکه و هفتاد هزار سوار چند کنجها خرف شود و نوع سیوم سبب خالی

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

شدن خزانه آن بوده است که چون سلطان محمد را حراین اندازه جه برای عطا و جه از
برای حشم در بایست شده و در خزانه نقره و درم و دینار چندان نیافت که از غراض سلطانی
بدان حاصل شود و مهمات جهانداری را کفایت کند بماند و سلطان سالها از مجاورات و
شنیده بود که در ممالک چنین از برای خرید و فروخت معاملات خلق در بیع و شراء اجاره
کشته و جا و باره کاغذست که نام و لقب بادشاهان چین بران نقش میکنند و خلق آنجا
تنکه و جیتل و زر و نقره میدهد و می ستاند و سلطان محمد را از استماع رواج جاد تنکه مسی پیدا
آورد و دانست که فرمان وی در بلاد ممالک نافذ و مطلق است کسی درین تنکه ابا نخواهد آورد
و جانچه در حرکه جاد مستقیم شده است در هندوستان تنکه مس مستقیم خواهد شد تا درین
وا از الضرب تنکه مس بردند و از تنکه مس توده ها و انبارها کردند و در شهرها قصبات و بنادر
بزرگ تنکه مس چندگی جاری و متداول گشت و در خزانه بدل خراج تنکه مس می ستدند
و هندوان درون و نزدیک تنکه مس بسیار زر نیندوختند هم بدل خراج دادند و هم ازان اسباب
استعداد و اسلحه خریدند و ازان تاریخ هندوان برمایه و استعداد و اسباب شدند
بعد چندی از رواج تنکه مس در جمله شهرها اقالیم کم شد و در دور و سیما از اول رواج
نداشت و کسی دست نمیگرفت و تنکه زر ابصد و دویست تنکه مس نمیداد و سلطان محمد بجهت
شاندن تنکه مس تبتغی کردند که فتنه بزرگ قایم خواهد شد و خلق یک روبه و مکابره
خواهند کرد حکم تنکه مس را بدروس گردانید فرمان داد تا هر که تنکه مس موجود باشد
در خزانه برساند و بجای آن تنکه زر و نقره و شش کانی بستاند آن تنکه مس از خزانه
تعویض شد و بجای تنکه زر و نقره و دوکانی مردمان بردند که خزانه خالی شد و از تنکه
مس انبارها و توده ها و خرمنها در تعلق آباد برآمد و یک بزنک سلطان محمد از خلق و اسط

سیاه

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

سیاست همین معنی بود که بزمان او تنگه پیش جاری نگشت و خلق اطاعت نکرد و جهاد دم
سبب خالی شدن خزانه آن بوده است که چون خراجها زیادت شده بعضی خلق تمرد در
زید و بعضی خراب و پریشان گشت مال معهود در خزانه واصل نشد و اگر درآمدی نسبت
و اصلان ماضی اندک مالی در آمدی همه خوجهای جهانداری از خزانه انفاق افتاد و یکی در
نیامد و بیرون رفت خزانه تهی گشت و همه باعث افراط سیاست سلطان و وا
بهم شدن خزانه بسبب آن بوسته ام بدانند که مرآب روی و جاهی و فراهمی
که در دنیا روی نماید البته بعد چند گاه فرو ریزد و به پریشانی و ابتری بدل گردد ان ملک خدا
و بس کی جاودان ماند. فخار اوران راه نبود بیت ماغد کم لینفد آمد خطاب ما
منصور شد که آنچ به نزد خداست باقی و عدد ان سپاه قتلغخان از دیو گیر در هایی آمد عرر
خار نابکار کم اصل را سپه طا محمد ساب دیار داد بذا اصل ابله در دیار رفت و ظلمها
آغازید و یک دفعت هشتاد نفر امیر صدر را سپاست کرد و هیچ حیله و بهانه
نیاورد و در جمع همین میگفت هر جا که فتنه و شطلی در بلاد ممالک و اطراف ممالک زاده است
از امیران صدر زاده است و ازین سپاست منقطع تا هنگام آن منشور امیران صده دیو گیر
و امیران صده بکرات بکلی متنفر شدند و بسیار خلق از دیار در دیهوئی و بروده رفت
و چشم آنجائی ات نزاید بکلی بدل و منفور گشت و پیش از ان روز بار فتنه فرو
نشست و هر دو و زیر مزید میشد تا بنهایت انجامید و ازین سپاست عزر
خاکپار چشم دیو گیر همه بی بدل شد و در میان یکدیگر جا جک شدن گرفت و در شهر
فتنه شدند و در آخر ماه رمضان سنه خمس و ثلثین و ثمانمایه اردو بنوئی و بر دوره عرف
بنصر مبارک دولتیانه که مضافات شهر نهروالهٔ است خبر بدرگاه سپه طا محمد رسید که

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

ایران صده برو ده و دهوئی فتنه انگیختند و ملک نایب و زیر کجرات را زدند و خزانه نواب
که بدرگاه می آوردند از نو بستند و اطراف فتنه زادند و سلطان محمد خود است که تا بدولت خود
نهضت فرماید و نایره فتنه ایشان را اطفال و سلطان درین اندیشه بود که قتلغخان بادشاهی
مرتبه استبدادی داشت مولف تاریخ فیروز شاهی را در بندگی سلطان محمد پیغام داد و عرض
داشت کرد که ایران صده دهوئی و برودره در کدام موضعند که خداوند عالم را در مهم ایشان
نهضت باید کرد که اگر فرمان باشد من از خاصه اموال خود لشکر مرتب کنم و آنجا رفته
کفایت کنم و شطط ایشان فرو نشانم و ایشان را شسته در کردن کرده بدرگاه فرستم و چون
فتنه دهوسان از میانست عرر حمار خاسته است اگر رایات اعلی طرف ایشان نهضت
فرماید چون ایشان بیشتر شوند و ایشان بگریزند و در مواضع حصین روند و مولف
عرضه داشت قتلغخان کرد بر مزاج نیفتاد و فرمان صادر شد تا هر چه رود تر کار خانها مرتب
کنند و زرها بحشم دهند و استعداد نهضت مرتب کرده اید بحکم فرمان نشست و هفتاد لک تنکه
بحشم دادند خداوند عالم بادشاه عهد و زمان فیروز شاه را و ملک کبیر قبول خلیفتی
و احمد ایاز را فرمان شد که به نیابت غیبت در دهلی باشد و خداوند سلطان در مصالح
ایشان را مطلق العنان گذاشته و بشیخ معز الدین پسر شیخ علاء الدین اجودهنی
را نیابت کجرات داد و یکهزار سوار او را و امواجب نقد فرمود و سه چهار روز از ماه رمضان
مانده بود که سلطان محمد با لشکرها قاهره و جیوش غالبه بیرون آمد و در سلطانپور
نزول فرمود و در سلطانپور عرضه داشت عزیز خمار از دهار رسید و آن بد اصل و بد
اختر دانسته بود که سن لشکرها از برای دفع فتنه ایران صده دهوئی و برودره طرف
که از دهار نزدیک است روان شده ام و سلطان از استماع این خبر متوحش خاطر شد و فرمود

مارواد

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بازاریست وکار حرب نداند خود را باد خواهد داد و همچنان شد که از زبان مبارک سلطان
بیرون آمده بود که چون عزیز خمار آنجا رسید و مقابل ایشان بشد و بهویان و جلالی
او را بیفتادند و جمعیت کردند و از دهوئی در کنبایت رفتند و پسیار خواستند که کنبایت را
گرفت نتوانستند و سلطان محمد کوچ بکوچ متواتر بگجرات رفت و شیخ معزالدین را با کار
در شهر نهروالہ گذاشت و نهروالہ را خالی انداخت و سر در دهوئی برآورد و دهوئی و بروده
بی تفنگ بود پس لشکر بر ایران مقطعان نامزد کرد و ایشان شتاب لشکر بیاورند و
سوا یک امیر عمده بزرگ ایشان کشته شد و دیگران باژن و بجه و خیل و بیع جانب دیگر
فرار نمودند و سلطان در بروج رفت و از انجا ملک قبول نایب وزیر ممالک را با بعضی
لشکر بجای ایران عمده بر بج رفت و ایشان در تعاقب ایران عمده در دهوئی
و بروده تبجیل روان کرد و ملک قبول نایب وزیر در کناره آب نربده بدیشان رسید
و ایشان را غارت کردند و در هم نهادند و بیشتری از ایشان کشته شدند و زن و بچه
و اسباب بای دادند و بعضی معروف تر بودند بر پشت اسپان بنشت برهنه سوار شدند و بر
موا یشان را مدد کرد و آنچه از نقود و جواهر داشتند و اسباب چند که برایشان مانده بود
بتمامی بستد و ملک نایب وزیر چند روز در کناره نربده بوقفه کرد بیشتری ایران عمده
بروج و نهروالہ را بگرفت و بقتل رسانیدند و آنانکه از زیر تیغ او جستند بعضی بر مقدمان
گجرات آمدند و بعضی بر سمت دیو گیر رفتند و سلطان محمد در بهروج فرمود و در بعضی
بهروج و کنبایت و ولایت گجرات مشغول شد و مالهائی که پالها بر مقطعان و غیرهم
مانده بود بشدت تمام تحصیل میشد و خلقی از نهروج و کنبایت و زبلغا گهاد و فتنها نجمع
نایب گفته بودند و با نوعی در باب طغات و بغات مدد کرده تتبع و تفحص سخت میشد

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

امیران صده برو ده و دبهوئی فتنه انگیختند و ملک نایب و زیر گجرات را زدند و خزانه و اسباب
که بدرگاه می آوردند از نظر گذرانیدند و اطراف فتنه زا دو سلطان محمد خواست که تا بدولت خود
نهضت فرماید و ناپرده فتنه ایشان را اطفال و سلطان درین اندیشه بود که قتلغ خان بامادی
مرتبه استیلا دی داشت مولف تاریخ فیروز شاهی را در بندگی سلطان محمد پیغام داد و عرض
داشت کرد که امیران صده دبهوئی و برودره در کدام موضعند که خداوند عالم را در تهیه ایشان
نهضت باید کرد که اگر فرمان باشد من از خاصه اموال خود لشکر مرتب کنم و آنجا رود ایشان را
کفایت کنم و شطط ایشان فرو نشانم و ایشان را رشته در گردن کرده بدرگاه فرستم و چون
فتنه دهوسان از نهاد ایشان عزم حمار خاسته است اگر رایات اعلی طرف ایشان نهضت
فرماید چون ایشان بشنوند و ایشان بگریزند و در مواضع حصین روند و مولف
عرضه داشت قتلغ خان کرد بر مزاج نیفتاد و فرمان صادر شد تا هر چه زود تر کار خانها مرتب
کنند و زرها بخشم دهند و استعداد نهضت مرتب کردانید بحکم فرمان نشست و هفتاد لک تنکه
بخشم دادند خداوند عالم بادشاه عهد و زمان فیروز شاه را و ملک کبیر قبول خلیفتی
و احمد یاز را فرمان شد که به نیابت غیبت در دهلی باشد و خداوند سلطان در مصالح ملک
ایشان را مطلق العنان گردانیده و شیخ معز الدین پسر شیخ علاء الدین اجودهنی
را نیابت گجرات داد و یکهزار سوار او را مواجب نقد فرمود و سه چهار روز از ماه رمضان
مانده بود که سلطان محمد با لشکرها قاهره و جیوش غالبه بیرون آمد و در سلطانپور
نزول فرمود و در سلطانپور عرضه داشت عزیز خمار دار رسید و آن بد اصل و بد
اختر دانسته بود که من با لشکرها از برای دفع فتنه امیران صده دبهوئی و برودره طرف دهلی
که از دهار نزدیک است روان شدم و سلطان از استماع این خبر ملتفت خاطر شده و نخود

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بازاریست وکار حرب نداند خود را باد خواهد داد و بیخبر شد که از زبان مبارک سلطانی
بیرون آمده بود که جوان عزیز ما آنجا رسید و مقابل ایشان بشد و بهویان و جلالی
او را بیفتادند و جمعیت کردند و از بهوئی در کنبایت رفتند و پیام خواستند که کنبایت را
کفت نتوانیستند و سلطان محمد کوچ بکوچ متواتر بگجرات رفت و شیخ معزالدین را با کنبایت
در شهر نهروالہ بگذاشت و نهروالہ را خراب انداخت و سر در بهوئی برآورد و بهوئی و برودہ
نیز یک بود و پس لشکر بر ایران مقطعان نامزد کرد و ایشان تاب لشکر نیاورده روی
سوا یک امیر عمدہ بزرگ ایشان کشته شد و دیگران با زن و بچه و خیل و حشم جانب دیگر
فرار نمودند و سلطان در بروج رفت و از انجا ملک قبول نایب وزیر ممالک را با بعضی
لشکر و بلی ایران صده بر بج رفت و ایشان در تعاقب ایران صده در دیهه
و برودره بتعجیل روان کردند و ملک قبول نایب وزیر در کناره آب نربده بدیشان رسید
و ایشان را غارت کردند و در هم نهاد و بیشتری از ایشان کشته شدند و زن و بچه
و اسباب بای دادند و بعضی معروف تر بودند بر اسپان بنت برهنه سوار شده نربده را
موایشان را بدرکرد و آنچه از نقود و جواهر داشتند و اسباب چند که برایشان مانده بود
بتمامی بستد و ملک نایب وزیر چند روز در کناره نربده توقف کرد و بیشتری ایران صده
بروج و نهروالہ را بگرفت و بقتل رسانید و آنانکه از زیر تیغ او جستند بعضی بر مقدمان
بگجرات آمدند و بعضی بر سمت دیوگیر رفتند و سلطان محمد در بهروج فرمود و در بعضی اموال
بهروج و کنبایت و ولایت بگجرات مشغول شد و مالهائی که پالها بر مقطعان و غیرهم
مانده بود بشدت تمام تحصیل میشد و خلقی از نهروج و کنبایت و زبلغا کها و قشها نیز
با نایب گفته بودند و بانواعی در باب طغات و بغات مدد کرده تتبع و تفحص سخت میشد

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وایشان بسیاست می پیوستند و سلطان محمد از بهروج دو نفر را از طلب
صده دیوگیر رفتند فرمان طلب برایشان رسانیدند و امیران صده دیوگیر پیش از
انسیاست امیران صده دیوگیر متنفرش بودند ازین طلب بهم پیوستند و
وایشان را بهمه نکبت سیاست طلب شده است با خود اندیشه فتنه راست کردند
چون با وفرستادگان سلطان را خبر شد یکمنزل از دیوگیر پیشتر آمدند و فرستادگان
سلطان را بکشتند و فتنه انگیختند و در دیوگیر باز گشتند و غوغا کردند و مولانا
برادر قتلغخان بگرفتند و حبس کردند و کارکنانی که از پیش تخت انجا نصب بودند
و خزاین از بالاگهاٹ دیوگیر فرود آوردند و مخ افغان برادر ملا فغان سرپا ختند و مال
خزانه بسوار و پیاده آنجائی دادند و شطط ان دیگر اعوان و انصار ایشان شدند
و امیران صده در دهوی ارمانده بودند برایشان رفتند و فتنه پسر کرک و مهبت را تصرف
کردند و چون خبر فتنه امیران صده دیوگیر در بهروج بسلطان رسید و ایشان مقابل شدند
سلطان ایشان را برد و منهزم گردانید و پیشتر سواران ایشان در حالت معاینه
شدن مخ افغان سپرده بود خطاب خود سلطان ناصر الدین کرد با شطط ان که
اعوان و انصار او شده بودند زن و بچه بستند و بالاگهاٹ دیوگیر خزیدند و چون کانکو
شطط بدو با لشکری که داشتند دیولا پتهار خود رفتند و برادران مخ افغان
با ایشان قرار کردند و خلق دیوگیر از مسلمانان و هندوان با لشکری و بازاری
نهب و تاراج شدند و سلطان ملک عماد الملک سرتیپ سلطان را با لشکر بکلبرگه که
فرستاده و فرمان داد تا انجا نشست کند و ولایتهای انطرف را از لوث اردو
گرنجکان پاک تتبع و تفحص کند و پس ایشان را دفع کردند و سلطان در دیوگیر ماند و

پشکش

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

لشکر خاص نزول فرمود و تمامی مسلمانانکه در دیوگیر بودند همه را می‌گردند و هنوز
در ترتیب و فراهمی آن دیار مشغول بودند و کارها نیاسوده بود که از گجرات خبر رسید که
طغی حرا نخوار که نظام صفدر ملک بود فتنه انگیخت و ایران نهروالہ برهندوان گجرات چیره
شده دیار او شدند و طغی ملک مظفر را بکشت و شیخ معزالدین و کارکنان نهروالہ برهندوان
گجرات آمده دست داشتند بگرفت و بند کرد و نهروالہ را در ضبط خود درآورده از انجا در
اندک کنبایت را غارت کرده عازم سرسانه مقدم رایار خود کرده است و از کنبایت
در بهروچ آمده و بهروچ را محصر کرده سلطان محمد ملک قوام الدین خداوندزاده تونده
بهروچ و طیر الجیوش و شیخ زمان الدین بلارامی را در دیوگیر نصب فرمود و از دیوگیر
سلطان
قبیلتر عازم بهروچ عزم کرده همه مسلمانان دیوگیر را برابر رایات اعلی روان گردند
کوچ بکوچ بر سر آب نربده که در زیر بهروچ میرود رسیده و همانجا نزول فرمود و طغی
سلطان هم
چون سلطان را نزدیک شنید مزاحمت بهروچ ترک داده باز در کنبایت رفت و
از کنار آب ملک یوسف بعزار با چند کس از امرا و سه هزار سوار بر طغی نامزد کرد
و ملک یوسف بعزا سه چهار نیخ روز با لشکر در کنبایت رسید و با طغی مقابل شده بقضا
اتفاق وقدره ملک یوسف بعزا و چند معارف دیگر شهید شدند و لشکر باز گشت و در
بهروچ آمد و چون خبر شهادت ملک یوسف بعزا بسلطان رسید سلطان از آب نربده
عبره کرده سه روز در بهروچ ساخته شده و بهره زمود تر طرف کنبایت عزیمت کرد
سلطان
و همچنین که طغی حرا نخوار شنید که لشکر میرسد او از کنبایت در اساول رفت و
در کنبایت نرفت و جانب اساول عزیمت فرموده و چند روز که خداوند عالم جانب اساول
بکوچ بکوچ میکرد طغی کافر نعمت با چند نفر سوار پیش افواج لشکر نمودار میکرد و چنی کافر نعمت

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

در یک لحظه جای قرار نمیگرفت و بمثل بزنده که یک عت بر درخت نشیند و در زیر لبث نمیکند
این طرف و آن طرف پدا میشد و باز پس میخزید اینچنین میکرد و اینجانب می نمود و
آنجانب میجست و صف شکنان لشکر را تربقه در او پزکردن با او میسر نمیگشت تا
چون که سلطان طرف بکرات حرا محوار رفتند در دیو گیر عماد الملک سپر تیز برداشته
سلطان علاء الدین خطاب خود کرده بعد ازان دیو گیر از دست باد شاه رفت پیش
بکس را کی توان کشتن بشمشیر چگونه پشه را میتوی زند شمشیر
در عمارات اساول سید طغی حرا محوار با جمعیت خود از انجا کوچ کرده در نهروالله رفت
و در اساول باران رحمت نازل شد و متواتر بارید و [illegible] بسرعت رت انجا واقعه
افتاده که خبر رسید که طغی از نهروالله پیروتی آمده است و در قصبه کری رسیده و در
جانب لشکر گرد و خداوند سلطان در عین باران از اساول بیرون آمد و سیوم روز در
حوالی کری رسید و از انجا طرف طغی حرا محوار رانده و ایشان را چون نظر بر لشکر افتاد
شراب خورده و مست شده سواری صدی بر طریق ترکان براوان شیخای برهنه کرده و در
فوج خاص در آمد و پس شب فوج شده و در میان در خشان در آمده و فتند و بسمت نهروالله
فرار نموده و آدمی بانصد در بنگاه آن بدبختان در دست افتاده همه را بزیر تیغ آوردند
سلطان سپرملک یوسف معرا لشکر را بود و در تعاقب طغی روان کرد و شب در آمده بود
و تاریک شده ایشان کاهلی کرده و در میان راه فرود آمده و در خواب شده بودند طغی
در نهروالله در آمد و خیل و سع را ان بسته و جانب تهته و در بله فرار نموده و در کنیت را
رفت و سلطان بعد دو پهل در نهروالله آمده در حویره حوض سمسلنک نزول فرموده و در
بدولت مصالح آن عرصه مشغول شده و مقدمان و رایکان و مهتمان بکرات به بندگی درگاه
آمده

و فتحها

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

و بمنتها آوردند و جامه و انعام یافتند و خلق قراسم آمد و از شط بغاتة و طغاتة تخلاص شد
و چند بزرگ معروف برادر مندل تبری رفته بودند و زن و بچه را برده و ایشانرا کشته
سرهای ایشانرا بر سلطان فرستاده و زن و بچه ایشانرا فرو گرفت و در آب آن رانه از پیش
تخت مرحمتها شد و جامه و انعام و رزینه یافت امور سلطانی محمد در ترتیب نصب ادرار و کارنامه
خزینه و کجرات مشغول بود که از دیوگیر خبر رسید که حسن و شطبطان دیگر از پیش لشکر سلطان
گریخته بودند برعماد الملک زدند و عماد الملک را شهید کردند و لشکر سلطان منهزم شد
و چون کانکو در دیوگیر آمد و خبر برگرفت و آن طاغیان که بالاروها را گیر خزیده بودند
محمد کشته از بالا فرود آمده و خداوندزاده قوام الدین و جوهر و ظهیر الجیوش و شیخ ملا
رائی اینها دیوگیر را مقصود و در دها آمدند از استماع این خبر خداوند سلطان ملتفت خاطر شد
اما بهم کرنال و براندا خت و پرستهه را مقدم داشت و احمد ایاز و ملک غزنین و امیر فیروزه را
برای مهم دیوگیر از شهر طلب شد و ایشانرا فرمودند تا در میان بهورهت اینها و
گنده پیشتر رادت آرند و سوی نهروالا آیند تا چنانچه برراه شوند جانب دیوگیر
و بعد از فرستادن ایشان سمت دیوگیر فتح شد و سلطان جانب کرنال لشکر کشید
و بشکال همانجا بماند و آن حصار بگرفت و خزیده پسال کون بدست آمد و رایان و متقدمان
بجاید بدرگاه اعلی پیوستند و انعامها یافتند و آن حدود و دیار کی مضبوط گشت و کهنه کار
به کرنال در راه دیا بهار برنشست و فرار نمود و جائی که فتنه بود غارت شد و بعد چند گاه اورا
نزدیک بیش داخل سلطانی آوردند و در بشکال دوم خداوند عالم در منزل گذرانیدند و از انجا در
نهروالا آسایش استعداد کرده و در میان نوربجکا و جاربجکان رفتند و سمت تهته لشکر کشیدند و چون
سلطان
هفت هشت کروهی تهته رسید خبر شد و ابها یزرمه [illegible] رون آمدند کرفت خداوند

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بازگشت و در نهروالہ در لشکرگاہ شدہ سلطان را در تہری تکپری ظاہر شد و تب
مزاحمت نمود و ہم دران ایام خبر نقل ملک کبیر قبول خلیفتی رسید و سلطان محمد از نقل او
عظیم ملتفت خاطر شد و در زمان احمد ایاز و ملک مقبول نایب و وزیر ممالک را فرمان داد
در دہلی روند و مصالح غیبت ببرداخت رسانند و خداوندزادہ سلطان با زحمت از تہری در
کوندل آمد و انجا ساکن شد و تمامی لشکر در کوندل گذرانیدی زحمت سلطان قوت گرفت
و برمزید شد و با وجود آن شب و روز مصالح ملکی ببرداخت میرسانید و از کوندل
خداوندزادہ خواہر مہتر سلطان را با مخدومہ جہان و امرا و معارف و مشایخ و
خوانین و ملوک و امرا طلب شد و سرہمہ کوندل با لشکر خدمت سلطان پیوستند و سلطان
را تمادی بسیار گردید زحمت بصحت مبدل شد و در کوندل لشکر با مستعد و مرتب گشت
و بحرہا را از دیوبال بورہ ملتان و اچہ و سیستان در لشکر منصور طلب شد و کشتیہای بزرگ
راست کردہ بسیار رسید و سلطان با جمع از کوندل بیرون آمد و سہ چہار پنج روز کنارہ
لب آب پسند آمد و از انجا بسکونت و آہستگی با فیلان و لشکر از آب عبرہ کرد و بر طرف
دوم نزول فرمود و از انجا التون بہادر با سہ چہار ہزار مغل ملک سبزہ فرستاد امیر قرغن
در بندگی سلطان رسید و نوازش و انعامات بسیار یافت و از انجا سلطان با لشکر
ہمچو مور و ملخ لب آب گرفتہ بر سمت تہتہ عزم فرمود و بکوچ متواتر تردد قلع و قمع آنجا
روان شد و چند منزل پیشتر رفت و بقیہ پس سی کروہی تہتہ رسید و دہم ماہ محرم روز
عاشورا روزہ داشت و شب بہای افطار کرد و زحمت قدیم بکلی زایل نشدہ بود و در
روز عاشورا سلطان را باز زحمت تب گرفت و با آن زحمتی در کشتی سوار شد و یکدو منزل
دیگر کشتی سوار شدہ پیشتر رفت چنانکہ میان لشکر و نہتہ عبار دہ کروہ مسافت ماند و بکنار

بجمیدہ

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بجائی رسید که عداو بعد عدسعه وطنی زیر پای خپاکر منصور بست شوند دران دو روز
غدار نابکار جفا کار زحمت بر سلطان زور آور و از غلبه زحمت سلطان کم نهایت
زمین دشمنان و پیکانکان بوده است خلق را حیرت باز آورده بجاجک میان خلق افتاد
کر در جهار ده کروهی جندان دشمنان مشاهده میشدند و لشکر مغل از دو دست در میانه
لشکر در آمده و راه و بازگشت را هیچ طریق نمی تواند و خلق هلاک خود در آینه تجربه میدید
ابا حق در آمده بود و اجل در قفا رسیده بیست و یکم ماه محرم سنه اثنی و خمسین و
سبعمایه سلطان شهید محمد بن تغلقشاه طاب ثراه از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود
و بجوار رحمت رب العالمین پیوست و خلق میان دشمنان و پیکانکان حیران ماندند
سر و پای اسپ خاک گشت و الله اعلم بالصواب گفتار سلطان محمد بسیار در بن جهان خمید تم
بسیار نعیم و ناز دیدیم اسپیان بلند بر نشستیم ترکان گران بها خریدیم مسلم عاقبت
از جهان بر فتیم سپید در کفن کهن کشیدیم کردیم و نمودیم بسی رعنائی چون قامت خمید گفتیم

خان اعظم اهل
سلطان البرین والبحرین المخصوص بعنایت الرحمن ابو المظفر فیروز شاه السلطان
وزیر ممالک تتار خان شیر خان ملک محمود بک ملک شرف الملک سیف الملک امیر شکار
ملک داور ملک عماد الملک پسر سلطانی ملک دبدان سلطان امیر شکار امیر قبعه
منهان ملک معظم احمد اقبال ملک کامران پسر تتار خان ملک مستوفی امیر حسین ناشب
بسر پسین بسر ملک احمد اقبال ملک مقبول کامران خوان امیر مجلس ملک قمر سلطان پسر
شاهزاده فتح خان بن فیروز خان ملک ابراهیم نایب باربک برادر سلطان ملک مطلب
برادر شهادیخان شاهزاده ... ملک تاج الدین احمار سر سلاحدار میمنه ظفر خان
نایب وزیر ملک فخر الدین ... سپهار سر جاندار میسره ملک بهر دبدان سلطانی سر جاندار

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

میمنه ملک بدرالدین پسر ملک دوتشه اخرملک ملک فخرالدین امامشه شحنک بارگاه ملک
جلال الدین دودمنی قرنیک الیخان ملک برهان الدین خاص صاحب سید الحجاب خواجه معروف
ملک خالد نایب سید الحجاب سید رسول دارالملک غیاث الدین حاجی دبیر ملک ابراهیم شیخ تتارخانی
ملک عین الملک نایب ملتان ملک داود سودالی حاکم ملک چهام الدین پسر ملک نوشل نایب او دهر
ملک مروان دولت نایب کره ملک خضر پسر تتارخان ملک قبول سربرده دارنیم الحمد الرحمن الرحیم
اللهم سهل بکرمک الحمد قدرت العالمین و العاقبة للمتقین و الصلوة علی رسوله محمد و آله
وسلم تسلیما کثیرا کثیرا چنین گوید دعاگوی مسلمانان غنیا، بوانی که در بیت و چهارم ماه محرم
اثنی و خمسین و سبعمایه سلطان البرین و البحرین المخصوص بعنایة الرحمن ابو المظفر فیروز
شاه السلطان خلد الله ملکه و سلطانه در حدود تهته بمضکام مراجعت پرسید
سلطنت جلوس فرمود و کیفیت جلوس سلطان العهد و الزمان برین جمله بوده است
که سلطان شهید محمد بن تغلقشاه سه کس را از جمله ارکان ملک و دولت برگزیده بود و در
معرض وصی عهد سلطنت و استخلاف بادشاهی خود داشت و از انجمله یکی ملک کبیر قبول خلیفه
بود که هم در حیات سلطان محمد بجوار رحمت حق پیوست و دوم احمد ایاز بود و در معرض وصی عهد
سلطنت بود که در باب او گفته که مولغم از بندگی سلطان محمد شنیده بودم که عم احمد ایاز
هفتاد پسال کشته است و هر جند ما او را بینوا اهیم که بر اسب سوار شود نمی تواند شد
و یک بام واری قدم نمی تواند زد و از فرو سیتا بکلی عاری است و خلق از و منفر است او ثابت
استخلاف سلطنت نیست و امور جهانداری را کسی لایق بود که تواند تنها بر لشکری زند
و صفها بشکند و آنکس که از جنبیدن عاجز است جنبید از و هرگز بادشاهی و سلطنت نیاید و در
حالت مرض سلطان شهید را سلطان العهد و الزمان تعاهدی و غمخواری کی بجای آورد چنانکه

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

از غم فورد دل سوزی او سلطان محمد بغایت از و راضی شد و شفقت در باب او زیادتی
داشت سلطان العهد و الزمان ندادی و غمخوارگی کرد اعتماد او یکی بهزار شد و وی نیز
بندگی خود ساخت و در بیست و یکم ماه محرم سلطان محمد تعلق شاه در حدود تهته از دار قفار
بعزم حرکت کرد و در لشکر شوری و شغبی افتاد که نزدیک آنست که لشکر با یکدیگر در افتد و دو رویه
لشکر را امیران مقام که سلطان نقل کرده بود توقف افتاد و سلطان محمد چون خبر لشکر خویش
بر طرف فرستاده بود تا لشکر اهل تهته از طرف شوند پیش آن لشکر افتند ایشان را
باز طلبیدند و در میان آن هول و وحیل بوقت عبره کردن غرق شد و در میان دو رویه از بهر
طرف هوسی میخواست و دزدان لشکر منتظر غارت میشدند و مغلانی که بیاری وی سلطان
امیر قوتلغ فرستاده بود با تفاق ایشان هم در لشکاجک شدند خداوند عالم فیروز شاه السلطان
ملک بزرگ التون و امیران هزاره و صده و سوار ایشان را که برابر او بود باندازه تربیه
هریک انعامات داد و ایشان را اجازت مراجعت نمایند فرمان داد که پیش از آن که
لشکر کوچ کند ایشان را مراجعت نمایند و سیم دو روز از لشکر جدا نشوند فردا آیند و چون ایشان
باز گشتند و از لشکر جدا شدند نوروزگران و ما و ترمه شیرین که سالها در پرورش سلطان
شهید بود با خیل و سیع خود بر ایشان رفت و فتنه انگیخت و بآن مغلان یاری دادند را
گفت که لشکر بادشاه بی سر و سامان شده است و دلهای همه بریشان گشته و از دولت
عصمت دار الملک دهلی دست و باگم کرده اند و هنوز کسی بر تخت نشسته است که خلق را
آرد و همه یار شما شد هم فردا لشکر کوچ خواهد کرد بوقت کوچ هر کسی بی ترتیب روان خواهد شد
بر لشکر بزنیم و خزینه و عورات را غارت کنیم خداوند زاده جواهر همه سلطان و حرم او
بگیرد و بدریشان هم کلفت رسانیم و نوزگران مغلانرا ترغیب کرد و گفت که چندین خلق

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

پریشان خاطر شدن را با مال و اسباب که با دشاه از پی ایشان رفته باشد و ایشان نهر کرده
از تخلگاه دور افتاده بار و بنکر بر روی لشکر صحرا نخواهیم یافت آن مغلان را هم سخن پسند
باور افتاده بهر سه اتفاق کردند و پاخته غارت شدند و بعد سیوم روز لشکر سلطان تغلب
از جهار رده کروهی تهته بر سمت نوشتان مراجعت کرده و هر طایفه بی طریق و بی ترتیب کوچ
کردند و همچنین که دو سه کروه پیشتر شدند مغلان را از پیش تعاقب کردند و از جهار جانب شور و
شغب برآمده و مغلان در غارت شدند و بسیار کنیزکان و عورتان را که سوار پیشتر نرفته بودند
غارت کردند و همی صعب در لشکر افتاده و نزدیک شده که حرمها غارت شوند و خزینه
باشتران بربایند و در مرکز آن لشکر هم در بند غارت شدند و از عقب مفسدان تهته در بکاله
افتادند و خلق جابجای ایستاده بماند و در هنگام کوچ بلای بزرگ قایم شده اگر فرد فرد پیش
میروند مغلان در می افتند و اگر پس می مانند مفسدان تهته میرسند و آنکه گوید اقتدا امین
کنان در منزل اول رسیدند و بسیار کالا و کنیزکان و زنان بای داوند لشکر بی ترتیب و
جنجار کنار آب زود آمده و هر سه از جان و مال و زن و بچه خود را دست بشسته و از بهر آسایش
لشکر را خواب نیامده و حیران و سرگردان دو چشم طرف آسمان بماند و روز دیگر هم بر طریق
روز اول بصد نهار حیله و جاوه خلق بمنزل حرم رسیده و در اثنای راه مغل از پیش در
آمده و زحمت میداده و چون بریشانی لشکر از حد گذشت و درماندگی تمام روی نموده و جان و
مال و زن و بچه هر سه بر طرف هلاک افتاد مخدوم زاده علمای شیخ و الشیوخ مصری و شیخ نصیر الدین
محمود کیاسی و علما و مشایخ و امرا و معارف و معتبران و میران مرقوم جمع شدند و باستغاثه
تمام در در سرا آمدند و سلطان فیروز شاه را گفتند که تو هم ولی عهد سلطان محمدی و هم
زاده سلطان تغلق شاهی سلطان محمد را پسر نبود دیگر از دودمان کسی نماند که او را بجای
و قابلیتی

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

نخابیتی در بادشاهی باشد از برای خدا را بر تخت سلطنت بنشین و ما را چندین هزار
رمی در ماندہ را و زن و بچہ ہمہ لشکر را از دست مغل باز دار و تو لکہ آدمی را خریدار کن
و ہر چند سلطان فیروز شاہ با عتذار پیش آمد و بزرگان دولت معذور نداشتند و ہمہ
خواص و عوام و علماء و مشایخ و ملوک و امراء و لشکری و بازاری و اکابر و اصاغر و سلطان
و عبید و غلام و کنیزک و سوار و پیادہ و مرد و زن و بالغ و نابالغ لشکر اجماع کردند و متفق
یعنی گفتند کہ در لشکر گاہ و تختگاہ دہلی استحقاق و اثار و وصیت و استخلاف الا
سلطنت و شایان بادشاہی و جز غیر سلطان فیروز شاہ دیگری نیست کہ اگر او امروز
بر تخت سلطنت ننشیند فردا ما از مغلان و نہتیان سلامت نگذارند بر حکم آن و ما با
شتابید و بریں اجماع خواص و عوام لشکر سلطان فیروز شاہ خلد اللہ ملکہ در بیست و چہارم
تخت بادشاہی جلوس فرمود و دوم روز جلوس بر سبی سوار شدہ و تعبیہ لشکر را و
کرد کہ ہر طرف در لشکر سوار مغل در می آمد کشتہ و آسیب و دستگیر میشد و ہمین روز
امرا را در عقب نامزد فرمود و ایشان مغلان تہتہ را کہ تعاقب کردہ بودند دست
تمام نمودہ و چندیرا از ایشان بکشتند و از ہیبت آن دیگران از تعاقب دست داشتند و باز
و سیوم روز جلوس لشکر اسلام بر مغل زد و چند امیر ہزارہ و صدہ ایشان از دولت روز
افزون فیروز شاہی دفع شدہ و بندگان خدا از بلاد مغلان و ہم از تعاقب تہتیان خلاص یافتند
انچہ سلطان غیاث الدین تغلق شاہ کہ عم سلطان فیروز شاہ بود خلایق دہلی را از
بکرات و ہندوان غالب کشتہ و بر تختگاہ دہلی متولی شدہ باز رہا نیدہ و ہمہ را علف تیغ کردانیدہ
و منت بر نفس و جانی تا قیامت بر اہل اسلام ثابت کرد و سلطان فیروز شاہ خلد اللہ ملکہ
سنت پسندیدہ عمر را اتباع نمودہ و چندین ہزار در ہزار مسلمان [illegible] انا و بچہ و مال و ملک ایشان را

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

از مغلان و تهتیان باز رسید و منت جانی و مالی بر جماهیر خلایق لشکر ثابت کردانیدند و بعد از آنکه
مغلان را بر انداختند و تهتیان منهزم شده باز گشتند سلطان العهد و الزمان فیروز شاه السلطان
کوچ بکوچ در سیوستان رسید و چند روز در سیوستان مقام فرمود و در باب خواص و
عوام لشکر مراحم خسروانه ارزانی داشت و ملوک امرا و معارف و اکابر را خلعتها داد
و علما و مشایخ را فتوحات رسید و همه لشکر انعام یافتند و از دولت روز افزون فیروز
لشکر فراهم آمده و اسبان او چراگاه منجمه فربه شدند و خلق از بلا ایمن گشتند
پس که سیوستان را بنواخت و خواص و عوام را نوازش فرمود و ادرارات و انعامات
و دیههای قدیمهای ایشان که بکلی ملاد سن گشته بود مقرر داشت و دیگر بران فرمود
و بادشاه جهان پناه نهرهای بزرگ و سیوستان را زیادت کرد و فقرا و مساکین و
مسافران را صدقات داد آنانکه از سر لوی سیستان و عدن و اطراف دیگر بر سلطان شهید و طاب
ثراه آمده بودند و مدتی منتظر جواب مانده ایشان را خرجها دادند و بخاطر جمع در بیت
خود باز گردانیدند و خداوند عالم از سیوستان نهضت فرمود و بچند کوچ در بهکر رسید
نوازش فرمود و ادرارات و انعامات گذشته ایشان را تجدید امثله دادند و آنرا
بدران و جدان نام او لاد و احفاد منسلم شد و مستحقان دیگر رتبا تازگی ادرار فرمود و فقراء
مساکین بهکر را صدقات دادند و بزرگان را زیادت کردند و بادشاه اسلام را از
جانب او عزم مصمم گشت و در اثنای راه او اکابر و معارف و معتبران ولایت ملتان
بدرگاه می پیوستند و تشریفات و انعامات می یافتند و مستحقان آن دیار ادرارات و انعامات
می یافتند مقرر میشد و آنانرا که ادرار بنوبتی او را رسید و هر روز دیوانگان و
سیصد کان نعره پیش تخت میگذشتند و ملتمسان هر یک نوا صبا مقرون میشد و خواص و

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

عوام آن عرصات از سر اجیا میگشت و بهر همه دعا دولت قاهره شه اندازدل و جانه
میگفتند و خاطرا جمع میشد و مشایخ و علماء اجه نیز مراحم زواید مخصوص گشته و شیخ جمال الدین
اجه از پسر اجیا شده و شیخ زاده کابن دیپها و باغها یافتند و بدعا مشغول شدند و چون خداوند
عالم فیروز شاه السلطان با عساکر منصور از بهکر بهشتر نصف فرموده نزدیک اجه رسید از شنیدن حیلی
در لشکر خبر آمد و یکباره افتاد که احمد ایاز در دهلی فتنه انگیخت و پسر کی مجهول النسب حرامزاده ولد الزنا
بپیه آورده است و مخلوق نموده است که این پسر سلطان محمد است و او را بر طریق تابوت
یکان بر تخت نشانده است و خلق را بدان نمونه لایعنی اغوا کرده و با جندان تجارب و لشکری
زور کاری کرده کی هیچ احمقی و ابلهی نخندد و قضا و قدر باری تعالی او را مسلوب العقل گردانیده است
در همان سال کارهای ناشایسته از وی در وجود آمد و زبون جند غلام حرامزاده حرامخوار شده بود
و آن غلامان بعد نقل سلطان محمد از لشکر بیرون رفته بودند و در پیش او گفته که در لشکرگاه افتاد
و مغلان خلق را غارت کردند و کسی نماند که جانب شهر بیاید مثل و مانند خرافات مذکور در سمع او رسانیدند
و او از خذلان و نامعقولان خود معتقد زاید شده و در خاطر او نگذشته که هیچ از کان
دولت و ارکان مملکت و تمامی علما و مشایخ بزرگ و معارف و اکابر آمده و سران لشکر را
از خواص و عوام در اعتدال آرند و نه لکه آدمی زیادت باشد این همه تهاون و خیلخانه جگونه از حیز نفر
امیر صده بغلان تلف شوند احمد ایاز را بتجدید تربیت بادشاهی دیگر باید کرد و ولد الزنای پسر
سلطان شهید نام باید کرد و خلق را در اغوانه انداخت و هیچ در خاطر نگذاشت که از من جهانگیر
و جهانبانی نیاید و این هم در خاطر نیامد که من پسر لعل از خلق زر طلبیده و در خون و خونابه
و زخم تیر و تبر و شکنجه و بند و زنجیر مطالبها کرده و خلق نا بر ولایت و امارت معزز و تمکن
و هیچکس از اعوان و انصار خود بن نشنود و چشم احمد ایاز بر او بود که ناگاه سید رسول الدین ولد

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

مخلص الملک بافرمان کام کار و بشارت جلوس پس جبر سلامتی لشکر اسلام و انهزا
ایات اعلی در کنف عصمة الهی از سیستان بورسیدن حال او را معلوم و مبرهن گشت و
کیفیت بجلوس و اجماع خاص و عام در بادشاهی خداوند عالم مستقیم گردانیدند استقبال
عامه خلایق در سمع او رسیدند و آنچه کرده بود متنبه نگشت و بعذر و استغفار پیش آمد و بر جان
خطائی معدی سپر از نمود و فرستادگان بادشاه اسلام را اعزاز و اکرام نکرد و فرمان
اعلی را استقبال ننمود و شرط اطاعت و بندگی بجا نیاورد و آتش فتنه باب اعداء
مستعفا
نگشت و آن نجه ابلیس را از میان برنداشت و بوسوسه پسبکی خود اعتراف ننمود و آن ده غلام
که آب و نان خود را کردن نزد و با عوضه داشت نلطف و عطا خود را پیش و اخول خدایگانی
فیروز شاه نفرستاد و نفرمود تا از دروازه دهلی تا سهد مشهور دیوبال بر دو جانب خطط
و قصبات و منازل قهابند و سپره دها کوبند و شادیها کنند و در گردن خود رشته بندانجت
و مشیا علی الراس پیش درگاه بیامد و شمع را بر گردن خود بگرفت و خاک و اخول را بوسید که اگر
احدا یا از همچنین کردی که مولف تاریخ فیروز شاهی اعنی ضیا برنی نوشته است او را دیدی
بدیدی و دیگران هم بدیندی که از عواطف خسروانه فیروز شاهی چند نوع مرحمتها در باب
بی تدبیر مبذول شدی اما از انجا که خونها ناحق دامن گرفت و سومیت ظلم دو قرن در روزگار
او اثر کرد و ساحت بزاندازگری خلجیها و برانداخت خاندان او در قول و فعل او ظاهر شد و
ثمره جمل کبب از درخت حق او برداد و در فتنه خود اظهار نمود و نه ارند کان فرمان اعزاز
و در معرض خواری داشت و دیده نادیده و شنیده ناشنیده کرد بدین هم بسنده نکرد و
جمن و پس و داماد نادان و مهندو مسلمان را بر بشش خود بخداند و کاغذ و جا
و جد تنکه فلبی معتبر ان داد؛ چطریق بازیچه بچگان و لعبت کودکان، در بندگی بحث فرستاد

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

و از روی خیانت خزانه که بدست او امانت بود وی فرمان فرمای بادشاه اهل اسلام بکشاد
و بادبش خلق و لیام الناس داده و بی سپر و بای چند را یار خود کرده و مدبری سه چهار بر گشید
و بی دولتان مادر را اعوان و انصار بی سعادتی خود کردانید و روسپتایان و جهورکان و سپهکو
تحکمان و اسندراکان و کشتی غرق شدگان و راندگان دامراو کاردران لشکر خود بشاه
نه بساخت و غلامان حرانخوار خود را شغلهای سپلطانی داد و هیچ در سطوت فیروزشاهی
و هیبت پدر شاهی اندیشه نکرد که فیروزشاه برادرزاده سلطان بادشاه است که ازیم
او مغلستان و خراسان خواب نمی برد و از کافران و کافرنعمتان و حرانخوران کنده نمکان
در دلی جویهای خون روان کرده بود و برادرزاده صفدری و صف شکنی مثل پدر و عم بود
اسپیل فی المخیل مثوالاپه و در خاطر کذرانیده که اگر از دری ازان دران لشکر منصور در مقابله
آن بی سعادتی چند که او حالیا دست و بازوی خود ساخته بود نامرد شود نه دمار از نهاد ایشان بر
و در دو انجمن بی سپر و بایان مجهول را جه یارای آن بود که در مقابل شیر افگنان عیار تقاز
ایستادی توانند کرد و آن هنگام که خبر آسمان سپای فیروزشاهی در عمارات سهسه پایه
افگند و بوارق شمشیرهای سرانداز ان لشکر منصور کمانها از قبا بنها بکشند و تیرها از ترکش بیرون
آرند و سوفارها از برای جگر دشمنان و مخالفان تیز کردن گیرند و آهن در اهن نشاند و فیلان
کوه پیکر در پیش هر قومی بایستند بسر اندازند از هره بطرقد و جگر پاره پاره شود و قلب لرزه
کیرد و کریزپای چنان که کردار شده لافی میزنند بر پشتها بیرند و زنان بکنار
او برکوه جه بکذارند و خان و مان خود را بدست خود آتش زنند و راه بیابان و پستان کیرند
تکام نیاورده باشد و در جمله چون وقت را فتاد او در آمده بود نه هیچ فکری صایب و خاطر
او میکذشت و نه کسی را توانست که در پیش او صلاح کوید و آنچه بهم اهل مملکت متفاوت و مطبع

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

و مخلص و هوا خواه خدایگانی فیروز شاهی شده است او را نباید گذاشت و از محالات مر
دیوار پیش خویش ترحی آورده آتش فتنه را اشتعال میداد و جاهیرا گاه بر و اصاغر شهر
و انا گه از و زر ما گرفتند و جواهر او بردند خیانت می یافتند و پریشان و سپلت او میخندیدند و فساد
هلاک او را چون روز روشن میدانستند و دعا مزید عمر و دولت فیروز شاهی میکردند و
رسیدن رایات اعلی را منتظر می بودند و بزرگان کپان خود بحضرت میفرستادند و عرضه داشتها
را روان میداشتند و بادشاه عصر و زمان فیروز شاه السلطان ارشد بیدن بهار
احمد ایاز تبسم فرمودی و بارها فرمان دادی که او این کاره نیست و خود را بآتش سوزانیده
داده است و باری تعالی عقل از و سلب کرده است [illegible] و انگه او را استوار
داشته اند و اعوان و انصار او کشته بیچارگان غلط خورده اند و خطا کرده اند و او را
دانا و بخته دانسته اند و برای او اعتقاد کرده و ندانسته اند که دانائی و بختگی او بر جهار گز
جا محاله در مطالبان بندیان و اسیران مشاهده شده است و احمد ایاز در قامی عمر خود زود
تر دیده است و یکایک سر حاجی تیغ در کوش او رسیده است بحر و انگه لشکرها در جدود
سر بستی بر سد او را دل بیفتد و تنگی نفس گیرد یا زهره او از ترس خواهد ترکید و یا بر هنه
کرده پیش درگاه خواهد آمد و از برای او و لشکر او جمعیت لشکر را حاجت نیست چون ما در
حوالی شهر رسیم اگر درون خواهد ماند او را گرفته پیش ما خواهند آورد و اگر او از دروازه بیرون
خواهد آمد ما با لشکر داری طرف او خواهیم راند و بحر و انگه او در نظر افتد هر گز او را خواهیم گذاشت
ریش گرفته پیش ما خواهد آورد و مرا از ان پیر نابالغ شرم می آید و خداوند عالم در شهر
و نو بال بور رسید چند روز آنجا مقام کرد و لشکرها بیاسود و بیسان قربه شدند و پشکنه و بیال بور
از مراسم فیروز شاهی لعنها [illegible] و آداب و ظایف و التفاتات ایشان که بدیوان باز

آورده

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

آورده بودند بیکقلم ایشانرا مقرر و مسلم شده ایشانرا نانهای جدید تعیین کردند و
کرادر دیوبال بریابند کی حضرت اندک حق خدمتی بوده است بمقصود رسید و از مرحمت سلطانی
بیاسود و چون رایات اعلی از دیوبال بوبر بسمت دهلی نهضت فرموده در حوالی جاجهن رسیده
انجا مقام فرموده خداوند عالم باعتقادی هرچه راسخ تر بادشاهزادگان و برادران و ملوک و امرا
دولت بزیارت روضه متبرک شیخ شیوخ العالم فرید الحق والشرع والدین قدس الله سره العزیز
اجهدن رفت و بتعظیم تمام شیخ را زیارت کرد و شیخ زادگان را بخلعتهای خاص و انعامات
وافر مخصوص گردانید و عامه اجود هنیانرا صدقات داد و انعامات وادرارات و زمینهای
گذشته ایشانرا امضا فرموده و آنچه پسران شیخ علاء الملة والدین از دیهها و زمینها داشته
بسر زده ایشان ارزانی داشت و ان خاندان بذرگوار را بعد انکه پریشان و عاجز و منتظر
نوا شده بودند از سر تازه و شگفته گردانید خورد و بزرگ ایشان را نهال گردوار انجا
سرسبزی عزیمت فرموده و ازان تاریخ که خداوند عالم بدولت و عزت از شهر شهرود بدان بور
جانب دهلی لشکر کشیده هیچ روزی نگذشت که امرا و معارف و سواران بندگان از احمد ایاز
نمیگذشت و از راه سامانه به بندگی درگاه می آمدند و آن روز که رایات اعلی را حوالی سرستی
نزول شد که ملک مقبول و زیرکه درین عهد که خانجهان وزیر ممالک شده است با پسران و ما
و ملک قتلغ امیر میران و امرا دیگر با لشکر بسیار در بندگی بادشاه اسلام رسیده و چند
گروهی پیش از سرستی دست بوس خدایگانی دریافتند و خانجهان چنانچه ملک و نوابش اندازه
دانند و بزرگان که برابر او آمده بودند خلعتها و انعامها یافتند و بر جلال خوارکی و وفاداری
ایشان احمد ایاز را دل بسیار گرفت و بزمین شد که جان از قالب او بیرون آید و از سوی
خداوند عالم در باب حمایت پاکیزه نهادی و متوطنان قصباتی که مضافات دهلی است مراحم پیوسته

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

ارزانی داشت و انعامات و ادرارات ایشان را مثل فرمود و ادعیه ایشان را خریداری کرده
شیخ منور را بزرگی داد و مثل دول او را دریافت و روز دوم که رایات اعلی از ماهنسی بر
نهضت فرمود شیخ زاده سلطانی و مهسوده مال با آنکه خاص حاجب شده بود و ملک خطاب اعانه
کرده و دو بدبخت دیگر که یار احمد ایاز بی تمیز شده بودند و از دور ناکرفته پیش آمدند و در اثنای کوچ
بوبس درگاه کردند و از ملغان رخ بندگان فیروز شاهی و رفتن ملک خطاب کرده بودند و در
شجاعت نظیر او نبود مرتبه احمد ایاز کم شده و حله دول شد و گفت که مرا از ملک
چون او برفت لشکر سلطان را که جواب گوید ملک جمعیت احمد ایاز را شکست و هر همه دو دن خرند
دوست و باگم کردند و بدرگاه پیوستند و آخر احمد ایاز [illegible] تاب لرزه در اندام گرفته و دلش
تا بای پیش نهد در سیصد و شصت رک او تپش در رفته تک در کردن انداخته و سر محله قابا بهمه
در پیش گاه آمد و فرمان شد تا آن تنک مردان و نواجه دل را پیش دربار عام خاکبوس کنانند
و در آوان خاکبوس فرمان شد تا از و بپرسند که چرا اینچنین بلغاکی کردی و حق تنک نعمت نداشتی
او بی نعمت دانست داد و احمد ایاز جواب داد تا اقبال یار من بود کار با من بر وفق مزاج و
نعمان و مرهبان را نمیخواند و درین ایام بخشم بگشت و ادبار روی نمود کارهای کرده که مستوجب سیاست
و نکال شدم و خورد او چند مردم دیگر را در هلاک و وبال انداختم فرمان شد تا او را باز گردانیدند و در ماه
جمادالآخر ایات [illegible] در رن شهر در آمد و بر طالع سعد و اختر مسعود افتاد خجسته خرگهان
سلطان البرین والبحرین المؤید من السماء المظفر علی الاعداء سلیمان العهد والزمان ابو المظفر
فیروز شاه السلطان خلد الله ملکه و سلطانه بر تخت جمشیدی و اورنگ خسروی در کوشک فتح
جلوس نمود و از السلطنة بپادشاه اسلام زیب و زینت گرفت و خاطر عامه مسلمانان جمع شد
و پریشانی که از احمد ایاز بود بپستقامت بدل شد و هم در روز تخت آثار فتنه او فرو نشست و سلطان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

فرمان کالوا عم ان اکثر دشتی بخون کسی آلوده شود و خیلی نهاد و خاندانها را فتنه و بان کسی اتبر و بر
کرد و تحریرات و سیاسات و خون ریزی خانچه در قنبا و بلغاکها معهود و معتاد شده است در کار
آید نبود و مصالح ملکی فراهم آمد و امور جهانداری قرار گرفت و دلهای خواص و عوام اطمینان یافت و
خواطر خلایق بیاسود و چون در اهل تخنگاه دلی را سپلطان غیاث الدین تغلقشاه انار الله برهانه
رحم سبع جهاد و نیزه اسعام اولیا نعمت خواهد از هندوان و برادران و کافر نعمتان زخریده بود و باجماع
خاصه پذیرفته و استحقاق دانی بر تخت نشسته و بعد تغلقشاه ارماد اکسبا تخنگاه دارالملک و علی
سلطان شهید محمد بن تغلقشاه از نوادر سلاطین سلف بود و سپیده و از مناشیر و لوا و خلعت
دارالخلافه مزین و مشرف گشت و تهنیات عام و اذن مطلق منظم و پستیل شده ملک راننده و بعد از
سپلطان محمد بن تغلقشاه تخت سپلطنت از مار و وصیه و پستحقاق و اجماعا سپلطان فیروز شاه
خلد الله ملکه و سپلطانه رسید رسوم تبدیل و تحویل سلطنت که بعضی را میدیدند و بعضی را جدا
میکردند و بعضی را حبس میفرمودند و بعضی را می آوردند و بعضی را می بردند و بعضی را داخل
میکنند و بعضی را خارج میکردند با خان و مان و بعضی می پیاتند و بعضی میدهند در کار شد
و مجدد لوگه طریق مذکور که مخالف طریق خلفاء راشدین و موافق رسوم متغلبه است در
جلوس پیش فیروز شاهی مرعی نشد و هیچ قتل و فصل در عصر همایون معمول نگشت جهاد و تقوی
مستحق سپلطنتی ماذونی و صاحب لوا و منشور بجوار رحمت حق تعالی پیوست و مستحق دون
بقی از خون و پیوند او پستحقاق و اجماعا بجهانداری و جهانبانی بر سریر ملک و جلوس فرمود
و مصالح ملکی در رو و مرستقیم گشت و خزینج شش نعزی که خمیر مایه فتنه و شط بود
که بعضی دفع شدند و بعضی را جدا کرد و تدمری کنی کرنگشت و از ناحق خون ریختن باز
و ملک و خیلخانها می سپرباشند و سوار و پیاده و ایشان و اجل بعضی بملوک دولت مشدند

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

را خوشتر ازان باشد که پیش ازان بودند و در پایه مقربان دولت در امن و امان
باسوده و مرفه الحال میگذرانیدند و هم در اوایل جلوس خداوند عالم در باب عامه خلایق عاطفت
و رافتی داشت و علما و مشایخ و خانقه داران و مدرسیان و مکران و متعلمان و وظیفه
خواران و مقربان و انعامات بلاد ممالک را بر حکم اشله قدیم که حکم آن بدروش شده بود
انعامات و ادرارات مقرر داشت و اشله عام فرمود و فرمان داد که انعامات مقرر داران
بر طریق موروث و ادرار و انعام و املاک و اوقاف سلف بنام خلق
ممالک قوم فوج فوج کرده خلق میرسیدند و ایشان را بر حکم اشله قدیم و فرمان سلاطین ماضیه
ادرار و انعام و ملک و مقرر و وقف مسلم مسوغ میشد و اشله جدید هم یافتند و چندین گاه
اشغال دیوان رسالت در خیرات و مبرات بوده است و هر روز ملطفها بخش
میکردانیدند و سپاس خلق بجز اجابت مقرون میشد و چندین خلق از املاک و
اوقاف و ادرار و انعام نومید شده بودند از سر احیا شدند و خیلها بر افتاده باز
فراهم آمد و حکم اشله سلاطین ماضیه از گاه فتح دهلی بر اولاد و احفاد ایشان مقرر داشتند
و بنام بسیاران که نه ایشان مانی و ادراری داشتند و نه کسی از اباء و اجداد ایشان را
ادراری و انعامی بود بر حکم استحقاق ادرارها و نانهای جدید شد و احتیاج قوت و طلبیدار
عهده استحقاق داشتند و هر روز دیوان انشاء ممالک اشله و از دیوان عالی و
دام عالی سقاه بخلق میدادند و عالمی از سر تازه میشد و دعاگویان و ساکنان
خلق باز میگشت و قاضی القضاة ممالک صدر صدور جهان جلاء الملک والدین اگر فرمان
بجمع علما و متعلقان و مدرسیان و مکران و خانقاهیان و امامان و مؤذنان جلاء الملک
بموجب رعت در وجود هر یکی ز بعرث از کفایت لاسی ادرارات جدید کرد بر دیوان
صدر

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وزارت سفاهنها نویسند و برحکم آن از دیوان اوقاف ممالک مقدار نماید صد رجهان از
دوهزار و یکصد و سیصد و بانصد و دویست تنکه اول صد تنکه بنام طوایف مذکور آن
رات تعیین کرده و از گذشته بتضعیف و برمزید فرموده و صغار را اضعافا مضاعفه جایزه
معین کرده اند چنانکه ادرارات یکان دارالملک بکلهار سید و علما و متعلمان و ارباب استحقان
از مرحمت سلطانی مرفه الحال گشتند و بیاسودند و ادراراکه در دوم ایشان یکدیگر تقدیم
م را و علمارا رونقی بیدامی آمد و متعلمان و مکرران و مدرسان مفتی شدند
و بعضی علما پیر آمده دیها انعام یافتند و تاملی بود چندین ادرارات و انعامات در هیچ
عصری علما شهر نیافته بودند و اینچنین عزیز و مکرم و مرفه نبودند که در عهد همایون
فیروز شاه شدند و بمقصود نارسیدند و از روئی که دست نگر بران منظور گشتند و از
مرحمت خدایگان فیروز شاه السلطان خانقاهان شهر و حوالی و تمام قصبات بلاد و ممالک
اسلام از قدیم و جدید بمشایخ و شانه داران و حیدریان و قلندران انعامات برسته
شده و هر خانقاه باندازه جمعیت و اخراجات جهار کان دیه و دو کان دیه و یکان
دیه تعیین شده است و فتوحات بیامی از صدقات صدقه سلطانی بدیشان میرسید
و وظایف صوفیان و ملازمان خانقاهان نقد بدیشانی میدهند و بوقت سیزده
میکشید و طعام میخورند و آینده و رونده سیر میشوند و بزرگان ایشان تبرک
میکنند و صوفیان و بیگانگان و غریبان و میهمانان بدعا و مزید عمر بادشاه اسلام
و شاه زادگان مشغول می باشند که اگر هزار مسافر و غریب در شهر برسد اکثر
خانقاه بیجا و بی طعام نمانند و اگر جایها در شهر نباشند ایشانرا بطعام الدیه
واحدین خاطر شان کرده و از صدقات خا سلطانی نصیب نمانند

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

نشوند و اخراجات خانقاها بر گوشه نشینان که معتاد نذار خیند گرت در پای از صدقات
سلطانی فتوحات بدیشان میرسد ایشان و متعبان و در پیوستگان ایشان از فتوح سلطانی
گذرانیده و بادشاه را دعا میگویند و در پای جندین گرت در مسجدهای جامع و روضات
بزرگ صدقات سلطانی میدهند و فقراء و مساکین و معیوبان و جاماندگان و پیران و
زالگان و ایتام و بیوگان را وجه معاش میرسد و از دولت روز افزون فیروزشاهی در جندین شهرها
که جمعیت ان لابعدی و لایحصای است نام فقر و فاقه جنان برخاسته است و احتیاج قوت لابد
مندرس گشته که اگر محتاج لابدی زاد در محلتها بطلبند نیابند و در صورت که محتاج را نیابند آسودگی
طوایف دیگر را اندازه کجا باشد و انچ از مرحمت فیروزشاهی در باب مواجب و موافق و انعام
و دیهها یخانان و ملوک و امراء و سپهسالاران و خواصان و مقربان و کارواران و معارف
و بندگان بزرگ درگاه و پسران و دامادان و نزدیکان و مقربان و خانان و ملوک و امراء اکابر
و معارف و مقربان را مواجب و انعام تعیین شده است در هیچ عهدی این مقدار کسی یاد ندارد
از پنج هزار و ده هزار و بیست و سی هزار و پنجاه هزار و یک لکه و دو لکه تنکه بمرحمت فیروزشاهی تعیین
شده است و قصبات و ولایت و دیهها در وجه اخراجات یافته و هر چه پیش از ان کسی
در وجه کل داشت ان مقرر شده و جندین دیگر تجصیص یافته که از دولیت بادشاه جهانپناه نورالدنیا
ملک صاحب خزانه و خارخانها شده است و از عواطف سلطان مواجب عاید چشم جانها
دین و ملک اندیشه هزار تنکه را اول یکهزار تنکه تعیین شده است و معد بریشان میرسد و
عمادالملک پسر سلطانی که قدیم بنده ترین و مخلص ترین و مشفق ترین بندگان درگاه است
معارض ملک بر پسر چشم نصب شده است و او در باب چشم از مادر و پدر مهربان تر است
و در تربیه و نظم و چشم اتفاق بر فرزندان دارد و از وفور عواطف خدایگانی نشکرهای

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

اندازه مستعد و مرتب و موجود است و مجاهدان و غازیان راسدی عرنهاد و فاهیتها
بیدا آمده است و از معدلت و رافت سلطانی فیروز شاهی خراج رعایا چنان برجاده انصاف
و نهج معاملت در مدت نزدیک استقامت گرفت که بران مزید صورت نتوان بست و تعدیت
و زیادت طلبی و قسمات و محدثات و تحکمات از میان رفت و از جانب و در تمامی بلاد و ممالک
حرف در کار آمده ابادانی عام روی نمود و زراعت بر زراعت و کشت بکشت و باغ بباغ
پیوسته و از قصبه و دیهی زمین نامزروع نماند و در خانهای رعایا مواشی و غلات مشحون و مملوست
و پایه بان امن و امان بر سر جهانیان قرار شد و هر همه آسوده و مرفه گشتند و بنشاط جمع بحراث
و زراعت مشغول شدند و چنانکه در باب رعایا سعایت مسموع نمیشود و عمها خراج و دردیها
بهشکار او ساقط کردن جمهار او هرچه پیش ازان کسی در وجه کمال داشت این معنی
و دیگر تخصیص یافتند که دولت بادشاه جهانپناه بزرگان ملک صاحب الی جمهار اعمال عامه
نه از بادشاه ظالم و تعدی پسند میشود و نه از رعایا تمرد و عصیان و در دی ظاهر میکردد
بزرگان دین و دولت عهد عدل و سیر جمله انصاف معنی مذکور را گفته که از معدلت خدایگانی
فیروز شاهی معمور شده است و از خوف تیغ جهانگیری فیروز شاهی و هیبت سیاست
شحنه شاهی راه حجاج ایمن گشته است و قطاع الطریق از میان رفته بازار دکانان و
سوداگران و کاروانیان و مسافران از اطراف عالم شرقا و غربا و جنوبا و شمالا می
آیند و میروند و روز بروز زر و نقره و نقایس و اقمشه و غلات و جبوبات می آرند و
بروکیت می برند و در صحرا و دشت فروزی آیند و ایمن میخسبند و زهره و نیست که در دیه
دست در کالای ایشان تواند و با مسافران کوفتی تواند پیوست و شب و روز در
روان زد یکس زجمی میرسد از کثرت انتظام و انصاف و از وثوق بعهد و امان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

فیروزشاهی هم در اول دوم سال جلوس جاهیر و رایکان و متعدان وجود مهریان و زمین دار از
ممالک اسلام که سر از فرمان اطاعت بپیچیده بودند و متمرد شده ولایت مقدمی خود را فروگرفته و در
مواضع حصین و تنگل ابنوه خزیده و قطاع الطریق را پیش ساخته و سالها مال خراج نداده و صد بطالت
دیگر کرده هر همه بیک قلم پیش درگاه آمدند و خاکبوس داخول سلطانی را سرمه در دیده کشیدند
باتفاق و اسپان تازی و خدمتیان بخاکبوس مشرف گشتند و جامهای زربفت و اسپان تنگه
و مراتب امرائی و جزیه و ولایات خود بحکم نصفت قبول کردند و خط و ثیقت خراج در دیوان وزارت
دادند و محصلان دیوان اعلی برابر بردند و ایمن و مرفه از بندگی درگاه بازگشتند و دنبال کار و بار
خود گشتند و مالی معاملتی ادا کردند و طریقه دعلی و فرمان برداری را از پیش گرفتند و اما کرا زادار الملک
دلی و اقطاعات حوالی از غله و سپاهی و نوپسته و لشکری باسباب مختلف و انواع مستاجر
متفرق گشته بودند و بیشتری در اطراف دور دست و بعضی جا بجا جهان و مخفی مانده هم در اول سال جلوس
بدرگاه آمدند و زمان بیفتادند و دنبال کشت و کار خود شدند و متفرخواص و عوام بتپلیت و ترحیب
بدل شد و باطنها بیاراسته و بهم و هراسیس در دلها نماند و النظام و التیام روی داد و ایام بکام
که بواسطه بغی و شطط طغی حرامخوار پریشانی و ابتری شده بود و غضبه غارت و بلغاک
درمانده هم در سال جلوس بملک پستوفی کبنده از بندگان قدیم حضرت خدایگانی است مضبوط
و در اول جلوس طغی حرامخوار که سالها خلق در عذاب داشته بود بدست بندگان دولت افتاد و
حرامخوار را پاره پاره کردند و شر او از آن دیار دفع شد و یاران و هم کارگنان او از شطط و بغی
توبه کردند و بملک پستوفی پیوستند و جمیع شومکان تهنه که سالها تمرد ورزیده اند و پیشتر
زمین پسند را فروگرفته عوضه داشتها میفرستند و اطاعت نمایند که اگر رایات اعلی بآن
عزم شکاری شدی دیر بودی که هر همه سومکان علقه بندگی در گوش کرده در زمین سوا کله
و خراج

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

مزاج دادند و پنجم سال باشد که از دولت جهانگیر فیروزشاهی طمع مغلان برافتاده
از هندوستان کم شده است و اگر سالها بر طریق هواخواهی و اطاعت لکهامی بردند و با
وغارت پیشکشها زحمت دادندی بهر دو طریق ایشانرا چیزی بردن میسر نمیشود و از استعمال
و احسان فیروزشاهی و استقامت لشکرهای اسلام و انتظام و التیام رعیت و توانگری عوام مملکت
و شوکت سپاهان و سرلشکران و فراهمی مصالح جهانداری سپاهان تمن و هزاره مغل سرورکس نماند
و کسی نیکردند و طمعهای خام نمیکنند و بهواخواهی پیش می آیند و کاروانها
روان میدادند و هر سال ازده کذر ایشان کلهای اسپان بی عدد در دارالملک میرسید
و از بسیاری اسپ در دارالملک اسپان ارزانشده است و از قیمت اول نمی
و از بیمان پیش اعتقاد و تاثیر سعادت فیروزشاهی باری تعالی بلاد ممالک شدند
را بنظر رافت منظور کرد ایزده است و پنج سال شد که قحط تعصب بدان رسیده
شده و بیشتر خلق و فتنه و بغی که واسطه بر افتاد خلق میت دو بکلی محو کشته و تفرق
باشظام و التیام بدل شده و کرانها رفت و از انها رهی نمود و شفقتها خاست و
سهولت و آسایی باز آورد و عالم کلستان شد و عامه خلق در عیش و عشرت شدند
و نام غم و نقش حزن و صورت اندیشه و ریو و زنک در هیچ سینه و خاطری نماند و ام
و ابتلاق بدر آمد و هر کاه پادشاه عصر و زمان ابو المظفر فیروز شاه السلطان بمکارم
اخلاق و فضایل اوصاف آراسته بود بعدل و احسان و حکم و شفقت با اهالی مملکت
و معاملات و رزید و کشتن و کردن زدن و رزیدن و ایلام و سیاسات و تعزیرات را
بدست و نهایت طلبی و استقصا جوی را کار نفرمود و در امر سیاسات را از پیش
دور کرد

و مباشرات قتل و سعد

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

کردانیدند عالم و عالمیان بر و اعتماد کردند و جهان و جهانیان مخلص و هوا خواه و بنده و برورده درگاه
اوشدند اقالیمی که بقرنی فراهمی آن در خاطر نمیگذشت هم در اوایل سنوات جلوس
فراهم آمد و استقامت گرفت و دوم سال جلوس خداوند عالم بر سمت کوه پایه شکار نهضت فرمود
از منازل نزدیک چندان شکاری بر معارف و اکابر و امرا و بزرگان شهر رسید که روز هم در آن
کوشت شکاری خوردند و چون رایات اعلی در حدود کوهپایه سرمور و سینور رسید رایات مقدسه
کوه پایه باخد متیان بسیار خاکبوس درگاه کردند و بتواطف خسروانه مخصوص خراج ولایات
کوه پایه استقامت پذیرفته و هر همه کوهیان شمس بر خط اطاعت نهادند و سیوم سال جلوس
رایات اعلی را باب ستدرج و بیاه بر طریق و بیاه پرطنی شکار طرف سرحد مملکت عزم منصم گشت
و پسر خود را در قطر و بارک آمد و ولایات پستقیم گشت و ولایات آن سمت روی بآبادی نهاد
چندان شکار سلطانی شد که نام شیر و کرگ را در آن دیار نگذاشت و پیش ازین مغلان کمتر درین
درآن زمین نمودار کرده بودند چون خبر نهضت رایات اعلی بدیشان رسید پیشتر نشتافتند
شدو سه را از انجا رسیده بودند باز گشتند و خداوند عالم در کنف ایزدی پسالها و غازی در دارالملک
بازرسیده و پیش از جلوس همایون پسالها اقلیم بنگاله بدست طلعات و بغات افتاده بود و لکهنوتی
و پستکانوه و پسنار نکپوری الیاس و فخرا فرد گرفته و مصالح از دیار بنگاله پیشتر و بغاة انجانب
لکهنوتی را خراب کردانیده و بندره را آبادان کردانیده خبر متواتر میرسید و بعد از جلوس ازین
خبر رسید که الیاس پسر بنگ ضابط لکهنوتی دست و بالم کرده است و چند سال باشد بتغلب پسنار کانوه
و دوکرفته بود بعد ان فخرا متغلب پسنار کانوه را برده است و از فیل و کشتی آورده و چنگیز
نافته بود از انجام فیل بدست او افتاده است و چند کاری که بر طریق استدراج او را دویده است
دفع او کرده است و فضول پیرا و رفته بی طریقها بسیار میکند و عقوبات را میگذارند

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

احکام شرع تداخل نمی نماید و مسلمانان آن دیار از تغلب و تعدی او در مانده امداد ارشیدن ناگهان
او خداوند عالم را در خاطر همایون میگذشت که آن اقالیم از شاه زادگان تفویض فرماید و با لشکر
دران دیار فرستد تا آن دیار را از متغلبه سلب کند و آن عرصات را استقامت امور دینی و ملکی
باز گیرند و اسلام را دران مملکت بلند گردانند که یکبار گی بسمع همایون رسانیدند که الیاس متغلب و بت
باگر کرده است و ترهت را فراحت نموده و طغات و بغات سوار و پیاده آب گرفته خشت
نشسته و جلگت و کهور پسره کوه و کهور را فراحت میدهد و غضب و غارت میکنند
از رایان آن زمین که همواره خراج گذار حضرت عرش آشیانی میبودند و ولایات زمی را نهب و تاراج می
نمایند تا سعدی که بشارت پیش هم افکنده و پیاده است و از خیالات تنگ گشتیبان او آب بر آورده است
و از انجا عصبیت دین و حمایت مرضیه اسلام و مواظبت جهاد و مداومت غزا و طبیعت جهانبانی
اقتضای آن نمود که بسیاری فیروز شاهی است در دوم ماه شوال سنه اربع و تسعین و تسعمایه باعاکر قاهره از
دار الملک بیرون آمده بسمت مقصد نهضت عزیمت مصمم فرمود و نیت جهاد قلع و قمع بغاة و طغاة مرتسم
بر انجانب روان شد و هم از منزل اول از برای محافظت عذاب و باغات و زراعات رعایا
راه گذر جاندران و سپاهداران و بندگان خاص تعیین شدند و از پیش تخت عالی
مقرر شد که چون راه گذر لشکر منصوره در میان خطط و قصبات و دیهات مسلمانان و زمین
داران خواهد بود و از کثرت آبادانی در تمامی زراعت در زراعت و باغ در باغ و کشت پیوسته
است که اگر کسی یک پا کشت بکشت علف بردارد و یا کسی گذاشته در آمده زیر پای مالیده شود و آفت
بندگی تحت عهده داران محافظت را باید گفت و تعزیرات را بیشتر باید بود و در حمله اول قبل
سوار علی رایات اعلی نزول تمامی لشکر در منزل پیشخانه جهند یا موضع پرسرا راه جاندران و سپاهداران
ارادان و بندگان خاص را با و گذر با بدست گرفته با پیشادی و زراعات و باغات را محافظت نمودند

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

گردانیدند عالم و عالمیان بر و اعتماد کردند و جهان و جهانیان مخلص و هوخواه و بنده و بر و رده درگاه
اوشدند اقالیمی که بقرنی فراهمی آن در خاطر نمیگذشت بهم در اوائل سنوات جلوس
فراهم آمد و استقامت گرفت و دوم سال جلوس خداوند عالم بر سمت کوه پایه شکار نهضت
از منازل نزدیک چندان شکاری بر معارف و اکابر و امرا و بزرگان شهر رسید که روزها مردم
گوشت شکاری خوردند و چون رایات اعلی در حدود کوهپایه مورو سیدند رایات مقدسه
کوه پایه باخذ میان بسیار خاکبوس درگاه کردند و بعواطف خسروانه مخصوص خراج ولایات
کوه پایه استقامت پذیرفته و بهر همه کوهیان شمس بر خط اطاعت نهادند و سیوم سال جلوس
رایات اعلی راباب ستدرج و بباه بر طریق و بباه پرطنی شکار طرف سرحد مملکت عزم مصمم
و سرعت باور نظر نزدیک آمد و ولایات مستقیم گشت و ولایات آن سمت روی بآبادانی نهاد
چندان شکار سلطانی شد که نام شیر و گرگ را دران دیار نگذاشت و پیش ازان مغلان کار
دران زمین نمودار کرده بودند چون خبر نهضت رایات اعلی بدیشان رسید بیشتر متوا
شدند و همه از انجا رسیده بودند باز گشتند و خداوند عالم در کنف ایزدی سپاه و غازی در
بار رسیده و پیش از جلوس همایون بسپاهها اقلیم بنگاله بدست طلعات و بغات افتاده بود و
و پستگانوه و پسنار کپوری الیاس و فخرا فرد گرفته و مصالح از دیار بنگاله میگذشته و بغاة
لکهنوتی را خراب کردانیده و بنده را آباد ان کردانیده خبر متواتر میرسید و بعد از جلوس ازانجا
خبر رسید که الیاس بنگ ضابط لکهنوتی دست و پا گم کرده است و چند سال باشد بتغلب بنده و
و فوکرفته بود و بعد ان فخرا متغلب سپنار کانو را برده است دارنده فیل و کشتی آورده تو پخانه
نافته بود از انجام فیل بدست او افتاده است و چند کاری که بر طریق استدراج او را دیده
دفع او کرده است و تفصیل بر سپیل ورقه بی طریقها بسپار خیکند و عنوانات را میگذشتند و

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

احکام شرع تداخل می نماید و مسلمانان آن دیار از تغلب و تعدی او در مانده اند از شنیدن ناگهان
او خداوند عالم را در خاطر همایون میگذشت که آن اقالیم از شاه زادگان تفویض فرماید و با لشکر
دران دیار فرستد تا آن دیار را از متغلبه پس گذد و آن عرصات را باستقامت امور دینی و
باز گیرند و اسلام را دران مملکت بلند گردانند که یکبار گی بسمع همایون رسانیدند که الیاس متغلب و
باگم کرده است و ترهت را مزاحمت نموده و طغات و بغات سوار و پیاده آب کرفته حشر
شده و جمعیت و کثرت پیدا کرده و بهر پسره کور کهور را مزاحمت میدهد و غضب و غارت میکنند
از رایان آن زمین که همواره خراج گذار حضرت بوده اند و میطلبد و ولایات زمی را نهب و تاراج می
نماید شاهزادی که شایسته این کار باشد کفت و پسندیده است و از خیالات تنگ کشتیبان او آب برآورده است
و از انجا عصبیت دین و حمایت مرضیه اسلام و موعظت جهاد و مداومت غزا و طبیعت جهاد
اندا کانی فیروز شاهی است در دهم ماه شوال سنه اربع و تسعین و سبعمایه باعاکر قاهره از
دار الملک سپرد شتافته و سمت و بهدهه عزیمت منضم فرموده و نیت جهاد و قلع و قمع بغاة متحاتر
برانجانب روان شده و هم از منزل اول برای محافظت عذاب و باغات و زراعات رعایا
راه کذر جاندارن و پیلاحدارن و بندکان خاص تعیین شدند و از پیش تخت عالی
معاودت شد که چون راه کذر لشکر منصوره در میان خطط و قصبات و دیهها مسلمانان و زمین
داران خواهد بود و از کثرت آبادانی در تمامی زراعت در زراعت و باغ در باغ و کشت در کشت
است که اکر کسی کماز کشت کشت علف بردارد و یا کسی دانشته بر آمده زیر پای مالیده شود و آب
بندکی تحت عهده دارن محافظت را باید کفت و تعزیرات را بیشتر باید بود و در جمله او قات
سوار رایات اعلی نزول تمامی لشکر در منزل پیشتر چند روز موضع بر سر راه جاندارن و پیلاح
دران و بندکان مذکور باو کذر با برداشت کرفته با پیشادی و زراعات و باغات را محافظت نمودند

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

واز بایمال لشکر و غارت دیگران محافظت نمودندی واز خوشه دست ژنند و یا میوه از باغی
و در خیمی نچیدند و باشاخ تره و ترجی نپیوستند و یا برنده را از ایشان خویش بر آمدندی و با
بجانب رعایا بنظر تیز بنگرند و یا گوشه کش را از برآمده را از ایشان کاشته زیر بای فیل
نالند و رعایا چون معدلت و انصاف و مهربانی و رافت بادشاهی مشاهده میکردند فتح و نصرت
آسمانی از برای علم اسلام مسالت می نمودند و در هر خطط و قصبه که رایات اعلی را در نهضت لکهنوی
نزول شدی خداوند عالم از کمال اعتقاد متدینان زنده و مرده ان خطه و قصبه را زیادت
کردی و زندگانی را فتوح دادی و جمیع پسکنه خطط و قصبات آن سمت براکه از قبیل فقراء
محتاجان بودندی صدقه فرمودی و ملتمسان خلق بغر اجابت مقرون شدی و دعا بکه
داد یافتند و متظلمات بانصاف رسیدند و بسیار رایان و رایکان و مقدمان هندو
باسوار و پیاده متابعت رایات اعلی کرده بودند و بعضی پسران خود را فرستاده و
رایات اعلی در خطط اودهه رسیده الیاس ضابط لکهنوتی را روشن شد که رایات عالی
در خطه اودهه کناره پیرا و نزول فرمود نزدیکان الیاس با او گفتند که خداوند عالم بکارات
هم از اول منزل اودهه مراجعت خواهد شد بدین خیال خام او از ان حدود بانه نمیگشت و از
خیال نیک لافهای دروغ بر کار میداشت رایات توکل علی الله و جهاد فی سبیل الله
و واثقا بنصر الله از آب پیرا و عبره کرده اعلام مظفر شعار سلیمانی عرصه کور کهور و کهره
را مشرف گردانیدند و رای کور کیتو را از یاران کباران دیار است و بهاره خراج گذار تنکاه
دار الملک بوده و رای کهورینه که خراج در اودهه میگذارد از توابع اموال ایشان است
تنجانه نمی آمدند آن هر دو رای با شیاعلی الیاس در بندگی درگاه آمدند و خاک داخول را در چشم خود
کشیدند و رای کهور کهبوریه نذر و پیشکش فیل و خدمتیان بسیار خاکبوسی درگاه کرده و از عواطف

خسروانه

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

چیره دانه جزو جامه ملک دیگر مواضع و اسپان تنگ بست یافت و جندین مقدم دیگر
در معوض رایکی بوده اند ما و جامه و رکهبور سه خدمتیان بسپار کذ رانیدند و ایما مقدار ولایت
خود جامه بوشانیدی و مالهای که وجه خراج سنوات ماضیه برایشان مانده بود جندین لکهوک تنکه
بخزانه اعلی ادا کردند و در سنوات مستقبل خراج بذیرفتند و خطط و بدیوان اعلی رسانیدند
و محصلان از پیش تخت نصب شدند و رای کورکهبور با سوار و بیاده خود در متابعت رایات
اعلی جانکه جندین مقدمان و زمین داران روان شده بودند روان کرد رایات اعلی جانکه دران
عرصه جند روز مقام شد و چون آن هر دو رای با آن مخصوص شده بودند هیچ دیهی از ولایات ایشان
نهفت نشدند و لشکر منصور بکرد و عیالهم ان ولایت ایشان نگشت و دران ایام که لشکر
منصور در عرصه کورکهبور و ولایت کهونه مقام شد و خواجه اهل تجارب میگفت که ایام
ضابطه لکهنوتی بنظر در سلامتی خویش خواهد انداخت و خیالات بی بنیاد بهنک راکه دایم از شکست
انضولها در دل میباند از سر خواهد نهاد و باعتبار کناهان ماضی و فضولهای خود زنجیر در کردن
پیش داخول خدایکانی خواهد آمد و از بادشاه اسلام عفو التماس خواهد کرد و خراج آن اقلیم تکفل
نموده از بندکی تخت جهانبانی ممکن است در برداشت مصالح آن دیار که ناجایز و ناشدنی
جاری میشود و محارکشت فانا از انجا که اندازه دار یافته بود توانا و از فیلان جانشکر و لشکر
مالیدن جندیکی معزور کشته و از جمعیت حشمت بنکاله کرد آمدن کرچه جند فضول بر سر افتد
خیال مصالحت داشت و آن مقابل شدن لشکر اسلام در دلش افتاد و از مجاهدان و غازیان
جنود الله خوف و خشیتی در خاطر او نکشت دار صف در دن صف شکنان و از دران
و شیر افکنان اندیشه نکرد و نظر در بغی طغیان و فتنه پیشی و فنا استحقاقی خود
و در استعداد محاربه با عالم اسلام که ردیف کفر و کفر بیت مشغول شد و رایات

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

اسلام و رحلت رسیده و از انجا جتر آسمان پای سلیمانی سایه در بر سمت انداخته و رای همه
و مقدمان و زمین داران آن عرصه بدرگاه پیوسته بندگی و جانبه پیش ازان عرضه مطبع و منقاد و خراج
گزار حضرت بوده است بنده و برده تر ازان نگشت و از پیش تخت کارگزاران شرع و معامله
آنجا نصب شدند و الیاس پیش ازان در بنده رفته بود و بنده موضع است نزدیک لکنوتی
آباد ان کرده اند و خلق لکنوتی آباد ان کرده و مجاور و در عرصه بر سمت خداوند عالم با کوچ متواتر
طرق بنده عزم فیروز از لشکر اسلام را کوفتی رسیده و دهی و قصبه بهنب و تاراج شد و در
هنگام عزم و اثنا رهنمت قضاة و دانشمندان و رای و رانه مقدم و زمین دار و پیلبان و همه
که بریں سمت بنده و لکنوتی متوطن بودند و پیلها یارت با خلق الیاس متعلق و منتخب کرده
شده بدرگاه اعلی می آمدند و انعام می یافتند و چون رایات ظفر شعار اعلی در جندکر و نمی بنده رسید
و الیاس پر اغرم خدایگانی مقرر گشت دل بر محاربه لشکر اسلام نتوانست نهاد و در بنده توقف
نتوانست کرد در اکداله رفت و در شاه اباد جنگال خرید و لشکر و خلق را آنجا جمع کرد اکداله موضعیست
نزدیک بنده که یکطرف او آب غرقاب است و اطراف دیگر جنگال کشیده و از طرف که
تهی بود دیوار کشیده و در پیش آب و جنگال بود دیوار حصین خت و الیاس و اعوان و انصار و غمخوران
و نزدیکان او اندیشه کردند که یک سه ماه ایام بشکال خواهد پیوست و باران نهایت
از آسمان نازل خواهد شد و آن همه زمینها نشیب است چندین کروه زیر آب خواهد آمد و لشکر اسلام
را در ان زمین از کثرت آب واندکی علف و ناپایداری است امکان بودن نخواهد بود کز بنده
خیال خام الیاس با لشکر و اسب در اکداله خزید و لشکر اسلام را در ان زمین نماند و چون حوالی بنده رسید
خداوند عالم فرمان داد تا خلق و پیاده هاجی که در بنده مانده است ایشان را کسی مزاحمت ندهد و خانهای
ایشان را نسوزند و خانه و باغ الیاس را خراب کنند و بعضی سوار و پیاده مقدم که در بنده تا

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

: آنچه اسباب خاصه یافتند بپسندیده و بعضی متعلقان او را علف کردانیدند و بزینه بایان
بنده وه را کفتی برنشانند و کردایشان بگشتند و رایات اعلی را نزدیک کناره آب مقابل آکدا تحویل
شد و لشکر اسلام دران صحرا فرود آمد و فرمان صادر شد باخلایق لشکر کنکه مرتب کردانیدند و نیال
استعداد کدشتن آب شوند و مرزابها و بلها و مشکها و هرچه لشکر ازان بآسانی گذرد و بتحویل ایام
لزدانند تا مجرد اصدار فرمان همه لشکر اسلام از آب بگذرد و فیل و مال سلطانی گذرد و کرد از آگذاشته
وطبقات و بیعات علف تیغ کردانیدند و خداوند عالم در اصدار فرمان فیل و مال سلطانی در خاطر مبارک
گذشت که درچنین لشکر از طوایف مختلف بکنار حمله کنند ناجار ظاهی و باغی و مطیع و منقاد و مسلمان
و هیده و زن و بچه و خورد و بزرگ بزیر تیغ بی دریغ آیند و گناه کار و بی گناهکار همه کشته شوند و بیرانی
و زنان و بچه ماندگان و معیوبان و رنجوران و ضعیفان و طفلان را دره کردند و بحارم مسلمانان
زنان و مردان و دختران و خواهران و مادران دست اوباش خلق و بایک و دناک بند و افتد
سفاجا کشاده و بی اندازه رود و علویان و دانشمندان و غریبان و مسافران در دریای
بازاریان و کوشه نشینان در فیل و مال سلطانی خلاص بیابند و اطاک پنجران و بی گناهان غارت
شود و از حد بسط یعنی و شطط اسحاص سعدود و چندین مسلمان و هندو در هم و آواره گردد و القصه
درین حالت که بایمال سلطانی درون بضرورت پیش آمده بود خداوند عالم در اوقات موجود
از حضرت صمدیت التماس میکرد و بعد سر فرض متضرع و ابتهال التماس میکرد تا قهار بالحقیقه بایاس
بانجانی که در دست و بازوی او شده بود بنده با عالم اسلام یعنی و طغیان و درنده در خاطر
انداز دتا ایشان از جمعیت خلق بیکناه جدا شوند و آب عبره کنند و در مقابل لشکر صف کشند و
بدایت جنگ از ایشان شود و در مقابل لشکر در آیند و مبارزت نمایند و آنچه بر لشکر اسلام
تیغ کشند متوجب نکال و مستحق عذاب اخرت کردند و این نمارا بادشاه از خدا میخواست

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

در موجود گردانیدن و استعداد ارگذشتن آب جهد میشد و الیاس و الیاسیان تعبیه نمودند
از جهت خود قایم میداشتند صادر گشت تا سحرگاهی بادشاه مسلمانان مستجاب شد و در زمان
فرمان شد تا لشکر اسلام برو بگردانند زیرا جبه برو قدیم از بسیار مقام و ابنوسی لشکر گرفته
بود و بوهای زشت خاسته ازین سبب لشکر را فرمان دادند در صحرا تره فرود آیند و خلق لشکر
اصدار فرمان مذکور خوشدل شد و بازاریان و اوباش مردم از کنکر بیرون آمدند و همت صحرا
گرفته و ابلیس لن دیوان آدمی رو زاخیر ربا بیندند و در اعوان انداخته که لشکر باز میگردد
و طرف دارالملک دهلی مراجعت میکند و الیاس و نزدیکان او بهنگ خورده بودند و گرو گشته
باغوائی شیطان و القای غول خوشحال شدند و فضول بر سر ایشان پیچیده و طمعهای
خام در دل ایشان گذشت و گرو گور شده و گرهنگ گشته و تمامی لشکر فیلان پیش انداخته
و منتظر محاربه و مقاتله در لشکر اسلام از مشاهده از انجانب و اجابت دعای خود در وقت نماز
شکر گذارند و پیشانی نیاز بدرگاه حضرت بی نیازی بر زمین عبودیت مالیدند و خانکه آن
میخواستند همه گناهکاران تکسها بروی صحرا دیدند و چک اعالی و بدایت نخاب از بهر ایشان
شد و دعای بادشاه بنغز اجابت مقرون گشت و از معاینه نیزه دوزان تخت برگردند
و جمله صفدران و شکنان عساکر منصور چنانکه شکاری اندازان از دیدن گور و خرگوه
بایان نشسته شده و مانده گشته در صحرا انجا پیش آیند و خوش شوند و آن همه را ملک خود
تصور کنند و گشیده اوست گشیده در فتراک خود بسته دانند باغبانان اعیان آن دانسته
ایشان را در زیر سم اسپان خود مالیده و ذره ذره شده تصور کردند بفتح و نصرت
آسمانی منتظر شدند و همچنین که آن باغبانان سرمای چند نزدیک تر آمدند و بعضی از آنها
به حمله اول خاکپاران از میان بردارند و از دران لشکر که دو چشم نهاد منتظر امداد از

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

بودند غلغل ناز برآوردند و تیرها از نیام برکشیدند و بعضی تیرها از شست بگشادند و در حمله اول
و صدمه نخست الیاس را بالشکر اوته و بالا کردند و زیر و زبر گردانیدند و دو مار خبک جبر و دور
لبل و علم و امارت سرای او برگرفتند و جمل و جهاز و بخیر فیل او هم در ساعت بدست بندگان دولت آمد
و سوار و پیاده و حشم و حاشیه او را چون کشتی رسیده بلاهای بسیار بدر بردند و در زمان لطیف
و خرمنها برآورده و باری تعالی و تقدس برده آن کوردلان فروشته بود که اصلا راه گریز
و مدهوش گشته و دست و پا گم کرده بودند که نه امکان بازگشت داشتند و نه جنب و راست می توانستند
ایلخت و از لشکر منصور تیغ و تیر میخوردند و جانهای بلید نجارمان دوزخ میسپردند و بامکان
معروف بنکاله که پیره های تنبول از الیاس میربودند و سالها پیش او لاف جانبازی میزدند
در پیش تیر افغان لشکر اسلام هر دو انگشت در دهن میکردند و پشتاپی برمی بلیدند و تیغ
می دریغ میخوردند و پسپر می انداختند و علف میشدند و بعد زمانی چند در بگریختند بنصر الله
و ظفره دیدند که از پیرها دریده باغیان و طاغیان مخرمنها و تودها برآمده است و در آنها
چندان کشتگان افتاده بودند که در مسافت چند تیر صاد کاران مشی بالاقدم میکنند و جوانان
نماز شام درآمد و آنجنان فتحی مزین نصرة الله قدردی نمود و آثار و ینصرک الله نصرا عزیزا اظاهر
خداوند عالم دربارگاه دولت فرود آمد و لشکر را فرمان داد تا در محلهای خود فرود آیند و
نعمت بادشاهی و فتح آسمانی را رطب اللسان باشند سازند و هم در اواین زود گیرند
و باخت بلند خان که دست و بازوی الیاس باغی بود و در تقدمه سرشده با بعضی امرا و معارف
و بندگان او دستگیر کرده و دستها در کلوانداخته و هر جمل و جهاز و بخیر فیل و اسپان را پیش از اصول
سلطانی آوردند و در زمان فیلان را در پیش تخت اعلی گذرانیدند و فیلبانان را قدیم و مرتبه
خاص پیش تخت عرضه داشتند تا فتح و ملی شده است و در عهد و سلاطین ماضیه پادشاهان در فیلی را

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

فیلان آمده اند اما برین شکوه و شکل و رندگی هیکری که این فیلانند هرگز ما فیلی ندیده ایم از
اباواجداد خود نشنیده گوی که این فیلانرا در یک بوته ریخته اند و خداوند عالم پشاه
از لشکر و فیلان الیاس که در پیش تخت میگذشت با خانان عظام و ملوک کبار میفرمودند
که فیلان مذکور الیاس را در بلاد داشته بود و مهابت و شکوه این فیلان دماغ اورا کنده
کرده بودند و غرور فیلان او را بران داشت که در مقابل لشکر گشته و بعد ازین اگر او در جنگ زنده
مانده باشد و علف تیغ نگشته خود را بشناسد و کرد فضول نکرده و با پادشاهان نگشته تیغ
معنی نموده اند که فیل غرور فیلخانه پادشاهان اسلام بدوست غیری نزیبد و اگر بدست غیر
و نالایق و نامستحق فیل افتد سبب هلاک او گردد و جداو بواسطه غرور فیلان دست و پا گم کرده
و بای تر حد خود پر و سهر و تمنای او بولامری بر سر او پیفه کند و خواهد که با پادشاهان مقابل شود
خود را و خانمان و فرزند را و زن و بچه خود را او و بدست آشنا خود را بای دهد و بعد فایده
فرمانشد تا فیلانرا در فیلخانه اعلی برند و سپانرا در بایگاه خاص ببندند و سپران لشکر الیاس
را بپالار ترتیب نمایند و تمام شب خداوند عالم بیدار بود و سه شب دو کانها فتح لشکر
بگذارد و حضرت بی نیاز عدل بر ظفر آسمانی شکر میکنند و دوم روز فتح عامه خلق لشکر را
از خواص عوام و لشکری و بازاری و مسلمان و هندو و بایک دهایک الیاس بخود دیدند که الدار
و لشکر او را یک حمله برگردند و غارت کنند و سه دوا سپیر و دستگیر کردند و چون کار در اس
بندگی تخت عرضه داشت کردند خداوند عالم درین باب فرمان بداد و فرمان شد که مارا فتح الیاس
خداوند تعالی نمود چنانچه دل خجالت و تمنای سه لشکر بود همچنان شد و طاغیان و باغیان که خبر یافته
فساد بهم رسانیده بودند گشته و بسته شدند فیل و اسب و جبر و علم که سرمایه پادشاهی او بود بدست افتاد
و از عون عنایت الهی متوی از سپر سوار و پیاده لشکر ما کم نشد و زخم بکسی نرسید سوا قطره خونی

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

مسلمان نیفتاد و چندین رخم متوالیه باری تعالی را شکری باید کرد و شکر نعمتهای مذکور آنکه
ضعیفان و عاجزان را غارت کنند و آدمیانرا بی دریغ در زیر تیغ کردند و باری تعالی فرموده است
ولا یسرف فی القتل انه کان منصورا و اگر با وجود اینچنین فتح غارت کردن بنده و دیگران خون مسلمانرا
نمی کنند لشکر را از حضرت دهیمه نهایت طلبی و استقضا جوئی کرده باشم طلبی و استقضا ابوت
جهانداری بغایت نا پسندیده است و تیر باران رحمت نزدیک رسیده که از آسمان نازل شود
فرمان صادر گشت تا دمار کوچ بنوازند و بجانب دار الملک حضرت دهلی سمایا و خانا و منظور منصور
مراجعت نمایند و دوم روز فتح خداوند عالم بر سمت دار الملک مراجعت فرمود و ازانجا در کیف
عصمت ایزدی در حدود سرسوت وجهت رسیده دران عرصه داشت ولاة و نواب نصبت شده
و فرمان صادر گشت تا آنچه برده از زمین لکنوتی بدست لشکر افتاده است همه را آزاد کنند
و بکوچ
همچنان کردند و از انجا رایات اعلی کناره سرسوتی رسیده و از آب بسکونت تمام بجهیزه فرمود
شتابد در اوج فتح و ظفر در ظفر آباد رسیده و ولاة و امرا و مقدمان و رایکان اطراف را
اجازت مراجعت شد و خداوند عالم از ظفر آباد بجانب خطه نهضت فرموده و در کذر ما نکپور لشکر
قاهره از آب گنگ عبره کرده و رایات اعلی را در کره چند روز مقام شد و امرا و معارف
مراتب و اقطاعات یافتند و علماء و فقرا را دررات و صدقات دادند و کوشه نشینان اعزاز
و اکرام فرموده و بایشان ملاقات کرده و ازانجا در جاجمو آمده و از جاجمو سمت دار الملک دهلی
نهضت کرده و ولایت و نواب و رایکان و مقدمان و اناکه متابعت رایات اعلی رتبه نوده استقبال
درکاه میرسیدند و نهضت فتح خدمتیان بسپار و اسپان تازی و نثاری کمال پیش کش میکردند
و بمراحم بادشاهانه مخصوص میشدند و خلعت و نوازش می یافتند و در خطه و قصبات و راه
و نزدیک راه صدقات بسلطانی عام و خاص میدادند و خانجهان و علاء الملک و شیخ و اصحاب دیوان

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

وزارت و کوتوالان شهر جمجر و جندوس پیش آمدند و زمین بوسیس درگاه اعلی کردند و خلعتها
یافتند و رایات ظفر شعار اعلی در کنف عصمت الهی از آب جون در گذشته قبول او و عبره فرمود
و در قبول او نزول شد و اعظم همایون خانجهان ملک مقبول سپهسالار که وزیر ممالک است و مضمون
قبول او در جمله نقایس هندستان و امتعه زر و نقره و اسپان تازی و تتاری و کهی بست و پنج پیشکش
پیشگاه اعلی گذرانید که نظاره آن سپهر نفاک بخت و نظارگیان را حیرت باز آورد و از شاهزادهای
رسیده رایات اعلی در شهر قنوج بستند و ضیافتهای تمام کردند و هر خانه و کوکبه و محلت نسبت
گفتند و قصها میکردند شرابها میخوردند و از فتح فیروزی بادشاه اسلام در بوستان نمیگنجیدند
و دعا و ثنا بادشاه میگفتند و بتاریخ دوازدهم ماه شعبان عشرت میان بسته خسرو خجسته پی و رایات
اعلی علیه العز منتظر منصور در دار الملک دهلی در آمد و فیلان و اسپان و بندگان و پیشکشها
که از قنوج نیاورده و نگذرانیده بودند بوقت مراجعت مشاهده خواص و عوام رسیده بود
بسکه شهر را ابله از دور دولت بخت تماشا آمده بودند و خداوند عالم را دعا میکردند و بچشم
دیدند بادشاه مسلمانان شکفته میشدند و بوقت رسیدن رایات اعلی با فتح فیروزی
بحضرت جهانی دار الملک بممالک نمایند بادشاه اسلام و ملوک و امرا و معارف و رایها
و مقدمان در میان دادن جنوب و شمال مغرب و مشرق دار الملک تهنیت فتح فیروزی
بدرگاه رسیدند و خدمتانه آرایند و شرایط تهنیت بجای آوردند و خداوند عالم در باب
ساکنان شهر عاطفت پیرایه فرمود و امر کرد تا بدره ها بمسجد جامع و مواضع
دیگر برند و بفقراء پاکان دار الملک صدقات عام دهند و مسلمانان عام و بخانقاهات فتوح
بپوشند - نشانه تبرک رسید خداوند عالم شکر الفتح و الظفر و اعزاز متبرک شهر و حوالی را
زیارت کردند در باب صوفیان و پاکان خیرات و مبرات ارزانی داشت و از رسیدن

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

رایات اعلی سالار و غازی خواطر خواص و عوام جمع نشان و از انجا که حق جل و علی بادشاه مسلمانان
را بمکارم اخلاق آراسته و باوصاف جهانداری و جهانگیری پیراسته است شاهزادگان
و خانان و ملوک و اعوان و انصار دولت باوصاف جمیله و اخلاق حمیده و رای صایب و فکر ثاقب
و معاملات صدق و انصاف و مباشرت و شفقت متجمل و متسق اند و اگر درین تاریخ خواهیم که هر یکرا
بنوعی دیگر ذکر کنیم از پس که بسیار شود و مطالب متوالیه و مآرب تالیف یکیک گشته و مراتب
الملوکی باید ساخت تا همه مذکور شوند و چند کس را علی سبیل ایجاز و اختصار اندکی از بسیار و مناقب
امن ایشان آورده شد فاما شاه زادگان که هریکی بخطاب مکرم و مخلط و باری تعالی ایشانرا
در حیات ابدی پیوندد و بادشاه اسلام فرمان فرمای اقلیمها کرده و بعضی در عضوات انست
و اگرچه اقطاعات بزرگ باسم خوانان تعیین شده و نصب گشته و لکن
بمناسبت شاهزادگان و اوصاف پسندیده و حمیده ایشان دلالت میکند که هریک از
ایشان کیست و کیفیها کرده و برادران خداوند عالم هریک جواهرها انصاف و
از کمال و هر کدام در همه عالیه و زینت بزرگ و مهتر و بزرگتران برادران بادشاه جهان
تصور توان کرد که پیوندد اشراف پیوندهاست و مع ذلک معدلت و مکرمت و سخاوت و شجاعت
و عدل و انصاف و خداترسی با آن یار شود نور اعلی نور کرده و یکی از برادران خداوند عالم
ملک ملوک الشرق و ملک ملوک الشرق و الصین و القلیم و الدوله و الدین الغ قتلغ اعظم ملک
ابو سعید معظم نایب بارک الله که اعضاد او در ملک اظهر من الشمس است و مراسم در حق او
الحمد و الوصف مشاهده است و در بیان رسالت نداشت میمون او آراسته و پیراسته
و دوم ملک ملوک الاعلی قطب الدوله و الدین ضوعف قدرته آنست که ملک صفات و همه
از کبار ملوک و هم باخلاق حمیده و خصال پسندیده آراسته و بشفقت و مهربانی پیراسته و انکه

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

مراحت حسن اند از اول اعظم تتار خان مد الله ظلال عمره و مکنت و جلالت و عظمت و را
خانان سلف و خلف است و اخلاص و اختصاص جهان پناه کوی سبقت از ملوک زمانه ربوده اند
و گویند و جویند بکمالات سرافراز گشته و وفور حمایکانی صاحب حیرت و اتب شده است و انچه
باید و شاید باری تعالی از تتار خان دریغ نداشته است و فضایل و عالم خردمندی ذات حمدم
المثال را پسنده لیس مثله بمتعجب آن نجیح العالمین واحد و دوم از خانان و اکابر ارکان
ملک ملوک المشارق و المغارب خانجهان قبول سلطانی است که از فرط عواطف چشمه و
صاحب فرو مراتب عالیه شده است و وزارت ممالک بمجل و معظم و جمیع مصالح دیوان اعلا
اقتدا بنشانی نظیر او مفوض شده است و در بر دانست و زرات مطلق العنان و از کاه
شهر و تا الی یومنا هیچ وزیری را اینچنین نکنت و فرمان روائی داده است و از مرحمت فیروز
اعظم همایونی خانجهان را است عظمت او پیش از ان که قلم آید و پیوم از مختصات بزرگ درگاه
اعلی اعلاء الله تعالی ملک ملوک السادات و العلما جلال الحق و الشرع و الدین این کرمنی صدور
جهان قاضی القضاة ممالک است که بنسبت فرزند مصطفی و نور دیده مرتضی است و فور علم و
عهد و غرالی عصر است و هیچ صدر جهانی را در دار الملک دهلی نکنت و حشمت نبوده است که با
جهانپناه در حق او ارزانی داشته است زهی دولت و مکنت او بر فزاید باد و از بندگان را
بزرگ گرداننده درگاه اعلی قول بزرگیتر و قدیمتر و معروفتر بندگی حضرت است ملک ملوک المشرق و
المغرب عماد الملک عرض ممالک بشر سلطانی ضاعف الله جلاله که بحشمت و مکنت و حلم و رافت
قرین جنوات شریف ممالک بانجمندان جلالت و عظمت که منبع ارزاق عالم بندگان خداست
کشتند خون او بنده قدیم است و اعتماد و حمایکانی عالم در باب او بنقطه بدایت مستحکم

که در

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

در بوسش حشم پیش میگذرانند بعز اجابت مقرون میگردد و ملتمسان بایستگی حشم از
بانی او مسموع میشود و در امور حشم آراستگی و پیراستگی پدید آمده و ملک عماد الملک مشفق و
مربی شده از دو سه قرن ترتیب حشم از حضرت دهلی نصب شده است و چنانکه عماد الملک را
عرض ممالک بنده شمسی بوده است و نام نیک او در جهان باقی مانده و تا امروز مآثر او بزبان
جاری است همچنین نام او در تواریخ منظور است همچنان مناقب ملک الشرف عماد الملک و
جهار سپاله عارض ممالک شده است منتشر گشته و من درین تاریخ از بسیاری اندکی
زده ام و بما پیر حشم حضرت سلطان عالم بلطف و شفقت او اهتمام تمام شده است و دعا
من عوام قرار گرفته حق تعالی عزت او در نظر بادشاه اسلام پر لحظه بر مزید گرداناد و ایام دولت العالی
ابوفی که مولف تاریخ فیروز شاهی است شمه از آنچه مآثر عالم مداری و مناقب پادشاه زمان
سلطان در مدت چهار عهد همایون شاهده گردد درین عصر در قلم آورد و من از باری تعالی چند کهی بست حیات این
ضعیف را زیادتی دارد و هر اینه دیگر شاهده کنده که رسیده در آنرا به تاریخ مذکور درآورد و اگر قضا اجل آنرا
لطف
بدید در مآثر و مناقب غیر درستاهی از نهاست که ما نوشته اند و الشر
می لا یخفی بکل مکان در حرم چیز دانند
می که جهان پناه و جهانیان امن و امان است تا پیش عشرت باشد از خواص عوام ملک کسی نباشد که
ت جور رسیده نبود و ما ظلم و حیف و ما خدا ترسی بر میان نرفته از عدل و احسان او جنگ
خندان گردد و اگر مجلدات مآثر او طی تحریر کرده شود و سر گذشتی که منظور
بعضی وقایع مطالعه کنندگان نگردد و حکایات انتظام که سرمایه پیلاطین دین دار است نمایی
و در سر لوحه مقصود و مطلوب و مفهوم گردد باری تعالی مالیف در لهاشیر گرداناد و
ه بکاب کنه و ایاس رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین و سلم تسلیما کثیرا
بیت روز سی در رو و شنبه وقت جانت تاریخ ششم شهر جمادی الاول سنه ۱۲ الحرره اقل العباد خاکپای سلطان
سکان سلطانپور و نندنه.

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

۳۲۲۲

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

TARIKH-I-FIROZ SHAHI

ZIAUDDIN BARANI

INTRODUCTION BY:

PROF S.M. AZIZUDDIN HUSAIN

DIRECTOR

RAMPUR RAZA LIBRARY,

MINISTRY OF CULTURE,

GOVERNMENT OF INDIA

RAMPUR

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

भारत सरकार
संस्कृति मंत्रालय
रामपुर रज़ा लाइब्रेरी
रामपुर - 244901 (उ0प्र0)
Government of India
Ministry of Culture
RAMPUR RAZA LIBRARY
RAMPUR - 244 901 (U P)
TEL (O) 0595-2327244, 2325045
(R) 2325346, Fax 0595 - 2340548
E-mail: directorrazalibrary@gmail.com
Website www.razalibrary.gov.in

RAMPUR RAZA LIBRARY PUBLICATIONS

©RAMPUR RAZA LIBRARY

About the book:

Title of the Book	:	Tarikh-i- Firoz Shahi
Author	:	Ziauddin Barani
Introduction by	:	Prof. S.M Azizuddin Husain
Published by	:	Prof. S.M. Azizuddin Husain Director Rampur Raza Library, Rampur
Edition	:	2013
Qty	:	500
Printed by	:	Noor Micro Publication
Price	:	1200/-

ISBN: 978,93,82949,02,2

Website:www.razalibrary.gov.in

Email: directorrazalibrary@gmail.com

Phone: 0595-2325045

Fax: 0595-2340548

RAMPUR RAZA LIBRARY

Hamid Manzil, Rampur – 244901 (U.P.) INDIA

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

With Sentiments of gratitude and profound respect

Shri G.Pattnaik,

Vice Chancellor,

University of Lucknow,

Lucknow.

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

Preface

Ziauddin Barani belonged to the elite of the society of medieval India. His ancestors were serving in the high positions of the administration of Delhi Sultanate. He himself was able to achieve the status of Secretary (*Nadeem*) to Sultan Mohammad bin Tughlaq (1325-51 A.D.), who himself was an eminent scholar of the age. Barani lived in *kilokhari's mohalla*, inhabited by the eminent *ulema,* near the present day Maharani Bagh, where an eminent historian of present day India, Prof. Romila Thapar, resides. Barani had another advantage that he was also the *murid* of Shaikh Nizamuddin Aulia (1238-1325 A.D.), which led to his burial in the *dargah* of Hazrat Nizamuddin Aulia. Barani is the author of several books – *Tarikh-i-Firoz Shahi* and *Fatawa-i-Jahandari*, are of great importance for the study of various aspects of Sultanate period. But Barani is one of those historians who refuses to enlighten his reader unless he was thoroughly familiarised himself with the basic categories of his thought. He held the view:

گر بگویم که نیست در عالم
مثل تاریخ من کتاب دگر
چون درین علم عالمی نبود
که کند گفته مرا باور

(I say that there is no book on history except mine. There is no other historian who could endorse my opinion).

Persian was considered as the language of the elite and books were written in Persian language. During 19th century British government established – Royal Asiatic Society in Calcutta for the editing and translation of histories. Elliot planned the project of translation of Arabic and Persian chronicles written in Persian language around 1840. The British laid emphasis on chronicles belonging to Mughal period and left chronicles of

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

Sultanate period barely touched because they wanted to study the chronicles of their preceding rulers, that is, the Mughal emperors. Elliot and Dowson had covered only some portions of the chronicles of Sultanate period in their volumes. British scholars had done a commendable work.

But after getting freedom from the control of British Raj, in 1947, the scholars could not make a marked contribution in the area of editing and translation of Persian chronicles and other sources relating to the Indian history and Culture. In 2008, Shri Jawahar Sircar, Secretary, Ministry of Culture, Government of India, New Delhi, formed a committee for – *Translation of Arabic and Persian Manuscripts* in English and in other Indian languages. On 3rd April, 2012, I joined as Director, Rampur Raza Library, and when I met Dr. Venu.V, Joint Secretary, Ministry of Culture, so he appraised me about this committee. He offered me the convenorship of this committee, which I gratefully accepted, and these works are the outcome of that project. Barani did not know that his first version would be published during 21th century, a work which he had completed during 14th century. It took around seven hundred years for its publication. I have also started the work of *Tarikh-i-Firoz Shahi's*, Hindi translation. With its Hindi translation being published, Barani's *Tarikh* will be accessible to a larger section of Indian scholars.

I am highly grateful to His Excellency Shri B.L. Joshi, Governor of Uttar Pradesh and Chairman, Rampur Raza Library for his patronage. I am extremely grateful to Ms. Selja, Minister of Culture, and Ms. Sangita Goirala, Secretary, Ministry of Culture for their financial support. I am thankful to Shri G. Pattnaik, Principle Secretary to His Excellency Governor of Uttar Pradesh for his kind help and support. Shri.

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

Jawahar Sircar, Former Secretary, Dr. Venu.V, former Joint Secretary, and Shri Sanjeev Mittal, Joint Secretary, Ministry of Culture, Government of India, New Delhi for giving me all the help. The present book would hardly have been possible without the friendly, prompting and personal interest of Dr. Mahdi Khwajeh Piri, Director, International Noor Microfilmes Centre, 18 – Tilak Marg, New Delhi. I am grateful to Dr. Ali Dehgahi, Director, Iran Culture House, New Delhi and Dr. S.A. Kazim for providing me all the help in our academic works.

I am deeply obliged to my friend Ms. Snighda Roy for her kind help in all my academic works. In the preparation of this book I have received generous assistance from my colleagues in Rampur Raza Library, Dr. Abusad Islahi, Mr. A.K. Saxena, Ms. Sanam Ali Khan, Dr. Muhammad Irshad, Dr. Tabassum Sabir, Ms. Mohini Rani, Ms. Bilqis Farooqi and Mr Shujauddin Khan. I am thankful to Mr. Faheemuddin for typing this introduction with full devotion.

I thank my wife Prof. Talat Aziz, my daughters Major Atiya Aziz and Planner Zeba Aziz and my little grandson Master Sameer whom I call Nurul Hasan for their moral support in completing all my academic assignments.

17th February 2013

Prof S.M. Azizuddin Husain,
Director
Rampur Raza Library,
Ministry of Culture,
Government of India, Rampur.

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

INTRODUCTION

With the advent of the Turks in India during the 13th Century, the tradition of Persian historiography was introduced by the *Ulema* in India. The science of historiography had already been developed in the Muslim world and a good number of histories were already written. There were two schools of historiography among Muslims, that of Arab historiography and that of Persian. This historiography was based on *usul-i-isnad,* whereby a narrative can be traced to the original eye-witness who narrated it. *Ahadis* became part of the thinking of the *ulema* in their treatment of all historical subjects. The relationship which medieval Indian historians established between *hadis* and history is clear from the opinion of Barani, "In the science of *hadis* all the words and deeds of the Holy Prophet and the most precious form of knowledge after Quranic commentary, the discovery and confrontation of narration, and the events recorded in tradition, the defensive activities of the Holy Prophet, the establishment of chronology, the abrogation of traditions are connected with history. It is on this account that the science of history is actively bound up with the science of tradition. The great *Imams* of Traditions have said that history and traditions are twins, and if the traditionalist is not a historian, he will not be aware of the activities of the Holy Prophet".[1]

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

The process of history-writing based on Persian historiography was started in India, when we find outstanding historical accounts during the 13th century. Hasan Nizami's *Tajul Maasir*; Fakhr-i-Mudabbir's *Adabul Harb wash Shujaa*; Minhaj's *Tabaqat-i-Nasiri*. Ziauddin Barani's *Tarikh-i-Firoz Shahi*, throws considerable light on the political and religious trends of the period. Barani's other work, *Fatawa-i-Jahandari*, is extremely valuable for the study of medieval political thought.

Most modern historians hold the opinion that Arab historians had a very wide concept of history, including in it almost everything related to society and culture. They wrote the history of an age. Then the Arabic language was given up and the Arab method of writing history was also dispensed with. The history of the age was converted into the history of kings. After the death of Prophet Muhammad in 632 A.D., the *Khilafat* came into existence, which continued upto 661 A.D. In 661, with the rise of *Mulukiyat*, there was open opposition to the promotion of the un-Islamic government, but gradually Muslims started making the necessary adjustments with the new political structure. It is not possible to agree with Prof. K. A. Nizami when he opines that, "With the developments that were taking place in the political life of the Musalmans, it had become almost inevitable. An empire without an aristocracy or a governing class was an anomaly in the medieval context of

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

kings".[2] Now we are having example of Iran that in 1979, Islamic Republic was established in Iran. People of Iran under the leadership of Imam Khomeni thrown out a deep rooted monarchy of *Arya Mahr* in Iran. So one can not agree with Barani or Nizami on this issue. Political changes will affect these aspects of life also. Gradually the monarchical principle, which considered government as the head of the state's personal enterprise to be enjoyed and benefitted by his descendants as well, became the norm. Muslim society accepted and acquiesced in this change very early, and the leaders of society, including the majority of *ulema* started supporting the political establishment based on monarchical foundations. How would one expect, as K. A. Nizami would have, "That his history would not have the Sultan as the centre point. Had he (Barani) been able to shake off his aristocratic complexes, he would have never thought of writing a history of the Sultans. He would have, on the other hand, written a history of the Chishti saints".[3] What Prof. K.A. Nizami is suggesting for Barani, he himself did not follow. He also wrote – Some aspects of Religion and Politics during 13th century, Akbar, Dowson, Sir Saiyid Ahmad Khan, Maulana Abul Kalam Azad in his own words. He (Nizami) would have, "On the other hand, written a history of the Chishti saints". Not only this while he was the Chairman & Coordinator of Centre of Advanced study in History, did not introduce a special paper on Sufis of Central Asia, Iran and India. Research scholars who worked under his

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

supervision, worked on various aspects of medieval Indian history but there was no focus on Sufis. *Malfuz* literature was not edited and translated under his supervision. He had also served as Pro-Vice Chancellor and Officiating Vice-Chancellor of A.M.U., Aligarh, but it never struck to his mind to establish a Centre of Sufi studies because Aligarh was the most appropriate place for this centre. Result is this that today in the Centre of Advance Study in Medieval Indian History, no research is going on Sufism.

Later on, treatises on political theory also reflected the belief in monarchy as the only system of government and took it for granted while theorizing on political methods. Ibn Khalladun and others wrote on this subject, confirming the same point of view. Mawardi's *Al-Ahkamus Sultania* was the first attempt to justify monarchy, which deeply influenced the coming generations of Muslim Scholars. The *ulema*, instead of solving the problems in the changed circumstances according to the Islamic principle of *Ijtihad*, moulded it in a way to suit the changed conditions. Ghazali's (1058-1111 A.D.) political theory in *Nasihatul Muluk* contained three elements, that is the Caliph, the *Sultan* and the *Ulema*. Ghazali also endorsed Ardshir's proposition that monarchy and religion are like the twin brothers and underlined the time-honoured saying of the past sages *i.e.*, 'the character of subjects springs from the character of kings'. Ghazali believed that the king should have

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

some qualities.[4] The qualities of a ruler listed by him resemble those mentioned by Farabi in his *Ara Ahl al-Madinat al-Fadila.* Although Ghazali tried to prove the incompatibility of the Platonism of Farabi and Ibn Sina with Sunni sect, his political works show a strange wedlock between the ideas contained in the "Mirrors for Princes" and those in the works of Muslim philosophers. Ghazali quotes a tradition: "The people follow the religion of their kings."

Ibn Taimiya (1263-1328) wrote *Kitabul Siyasatush Sharia,* in which he had argued for a government based on the *Sharia,* which he believed bridged the gulf between the spiritual and temporal authorities. According to him, the ideal Islamic State was to be run solely under the guidance of the *Ulema,* Ibn Taimiya recognized the Sultan as the shadow of God. He is also of the opinion that even an unjust or ignorant ruler is to be followed.[5] Abu Yusuf also does not propose any check on the absolute power of the Caliph.[6] Nizamul Mulk Tusi, the author of *Siyasat Nama,* who was under the influence of the Sassanid monarchy, did not bother about it. He endorsed whatever opinion was held by the earlier *Ulema.* The type of social system Nizamul Mulk Tusi had in mind, is feudal.[7] Baqilani was concerned to refute the arguments of sects and groups, which posed a threat to the continuance of *Sharaee'* government introduced by Sunnis.

Ibn Khalladun, (1332-1406 AD.) writes in his

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

Muqaddimah that "Royal authority is an institution that is natural to mankind. Not every group feeling has royal authority. Royal authority, in reality, belongs only to those who dominate over their subjects". Ibn Khalladun believed in the importance of the role of *asabiya* (kinship spirit or group feeling). After the fall of the Caliphate innumerable religious explanations for the emergence of *mulukiyat* were offered by other thinkers but Ibn Khalladun unequivocally asserted that the Umaiyid struggle for power and the introduction of hereditary rule of succession were mainly on account of the necessity to safeguard the unity of the Umaiyad *asabiya* which was unwilling to accept any other solution.[8] *The Adab al-Saghir and Adab al-Kabir* highlight Ardshir's famous maxim that religion and kingship are the twin brothers, religion being the basis of kingship and kingship being the protector of religion. Firdausi's *Shah Nama* (940-1020) eloquently reminded kings and nobles that monarchs were instruments in the execution of God's Will and that their commands, from the height of their thrones, were, therefore, inviolatable. Neither can religion be stable without royalty, nor can royalty be permanent without religion. These are two foundations interlaced with one another, which intelligence hath combined in one.

The *wasay* of the *Salatin* are also an important source for their theory of kingship. Balban's *wasaya* are recorded by

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

Ziauddin Barani. He also refers to such *wasay* of other rulers in *Fatawa-i-Jahandari.* In his *wasaya* to his son Muhammed, Balban himself confessed that it is not possible for him to rule in the manner Umar and Umar bin Abdul Aziz ruled. Balban wrote: "The heart of the king reflects the glory of God. A grateful king is sheltered under the canopy of God's protection." After giving detailed instructions, Balban summed up his speech with the following note: "Muhammad! I have given you instructions according to the requirements of the time. But, if I tell you the instructions of religious minded kings and say that you should use all your courage and valour in the destruction and annihilation of infidelity and *shirk,* to keep the infidels and idol-worshippers degraded and dishonoured so that you may get a place in the company of the Prophets, and to crush and uproot the Brahmins so that infidelity vanishes, to follow the *traditions* of the Prophet, to disregard all Court etiquette contrary to the traditions of the Prophet, and to seek the approval of the Abbasid Caliphs for your government and to appoint at the capital, *ulema, mashaikh, saiyids,* scholars well versed in exegesis, traditionists, persons who know the Qur'an by heart, preachers, scholars and people skilled in every art, so that it may become another Egypt, to offer Friday prayers with the permission of the Caliph, all this is my business to tell you. But my last instruction to you is that you should commit yourself to the protection of some holy person who has really renounced this

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

world and who has dedicated himself completely to the devotion and worship of God. Beware from attaching yourself to a man of the world."[9] The thought-content of these *wasaya* are significant because the emphasis is on four aspects: *firstly,* it is the duty of the Sultan to crush the idol-worshippers; *secondly,* to seek the approval of the Abbasid Caliph for his authority; *thirdly,* to appoint *Ulema, mashaikh* and scholarly people at the Court; and *fourthly,* to keep direct contact with renowned sufis of the Sultanat.

Maulana Jalaluddin Rumi (1207-1273 A.D.) writing about the relations between scholars and the emperor holds that, "The Prophet said: The worst scholar is he who visits princes, and the best of princes is he who visits scholars. Happy is the prince who stands at the poor man's door, and wretched is the poor man who stands at the door of the prince."[10] Arberry is of the opinion that, "People have taken the outward sense of these words to signify that it is not right for a scholar to visit a prince, lest he should become among the worst of scholars. That is not their true meaning, as they have supposed. Their meaning is rather this: The worst of scholars is he who accepts help from princes, and whose welfare and salvation is dependent upon and stems from the fear of princes. Such a man first applies himself to the pursuit of barring with the intention that princes should bestow on him presents, hold him in esteem, and promote him to office. It was, therefore, on their account

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

that he consented to better himself and converted from ignorance to knowledge. When he became a scholar, he was disciplined by the fear of them and was subject to their control. Willy nilly, then, he comforts himself in conformity with the way which they have mapped out for him. Consequently, whether it is the prince who formally visits him or he goes to visit the prince, he is in every case the visitor and it is the prince who is visited."[11] Minhaj writes about Iltutmish that "There was never a sovereign of such exemplary faith and of such kind heartedness and reverence towards recluses, devotees, divines and doctors of law and religion, ever enwrapped from the mother of creation in swaddling bands of dominion."[12] Whenever Iltutmish heard about the arrival of some saint from Central Asia, he went miles to receive him and insisted on his stay in the palace.[13] He warmly welcomed Shaikh Qutubuddin Bakhtiyar Kaki on his arrival in Delhi. He went out several miles to receive Shaikh Jalaluddin Tabrizi.[14]

Suhrwardi Sufis had no problem meeting the Sultans. They believed that by establishing personal contact with the rulers they could bring about change in their attitude. They included Sultans in their spiritual programmes. Shaikh Najibuddin Abdul Qadir Suhrawardi exhorted his disciples to be reverent towards the rulers and to abstain from finding fault with them.[15] He was of the opinion that rebellion against a ruler was not permitted. The Sufis do not consider any family

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

qualified for the office of *Khalifa* except the Quresh. Saiyid Jalaluddin Bukhari exalts the rulers in these words: "The rulers of the world are the 'chosen' ones of God, the Almighty. Under no condition showing disrespect to them or disobeying their orders, is proper or permitted in the *Shariat*. But at the same time Saiyid Jalaluddin considered all Muslim rulers after *Khulafa-i-Rashidin* to be *Malik-i-uzuz* (rulers who had forcibly acquired and retained power."[16] Shaikh Bahauddin Zakariya, though living under Qubacha, supported Iltutmish in extending his political prestige and authority. With Iltutmish's annexation of Multan, a long cherished desire of Shaikh Bahauddin Zakaria was fulfilled. Iltutmish gave him the title of *Shaikhul Islam*, which continued in his family upto 1535 A.D.[17] A letter of Shaikh Abdul Quddos Gangohi to Sultan Sikander Lodi is significant. The Shaikh writes that "Kingship was the noblest of all callings and the epitome of all vocations such as those of the *sufis*, holy men, *ulema*, pious members of the Muslim community, warriors for the faith and seeker of the Infallible Court. As the survival of the body depended on life, so the existence of the world depended on the Sultans. It was imperative that strict administration and fear of the sword weed out the sinful and wicked, but it was also essential that the Sultan should act as a patron of the weak, the pious, the *ulema* and the sufis."[18]

Although the *Chishtiya* disciples in Gangoh and

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

Thanesar after the banishment for political reasons of Shaikh Abdun Nabi, grandson of Shaikh Abdul Quddus Gangohi, Shaikh Jalal Thanesar, discussed with Akbar the Ghazalian ideal that kings were to be revered and obeyed, as in them centred the hopes of all men.[19]

Shaikh Ali Muttaqi also commented on this question. "Obey your rulers, whatever happens. If their commands accord with the revelation I brought you, they will be rewarded for it, and you will be rewarded for obeying them, if their commands are not in accordance with what I brought for you, they are responsible and you are absolved." and "Do not revile the Sultan, for he is God's shadow on God's earth, obedience is the duty of the Muslims, whether he likes it or not, as long as he is not ordered to commit a sin. If he is ordered to commit a sin, he does not have to obey. The nearer a man is to government, the farther he is from God; the more followers he has, the more devils, the greater his wealth, the more exacting his reckoning. He who commends a Sultan in what God condemns, has left the religion of God."[20]

Shaikh Jalaluddin Khwajgi, a sixteenth century exponent of the political programme of Khwaja Obaidullah Ahrar writes that, "The Sultans, who were also known as *Khulafa,* were the manifestation of the Caliphate and kingship of God. Justice amounted to the strengthening of both the *sharia* and sufic path of the Prophet Muhammed. Sultan should

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

promote the interests of the *sharia* and the *tariqa.* Shaikh also asserted that he personally was commissioned by God to associate with kings and promote the cause of *sharia* and *tariqa.*"[21] The Shaikh also invited Babur to believe that outstanding *sufis* who were responsible for the maintenance of the world, had elected from among the Sultans Ubaydullah Khan Uzbek as *Khalifa.* Forming an electoral college of *sufis* they then sent to him (Shaikh) an eminent mystic, informing him of their unanimous decision and seeking his cooperation. Shaikh Jalaluddin advised Babur of his decision to obey and hoped that Babur would also concur.[22] It is surprising that Mughal emperors did not recognize the so-called Caliphs but two *ulema,* Maulana Mohammed Ali and Maulana Abul Kalam Azad recognized their authority).

Shaikh Muhammed Ghaus Shattari offered unanswering loyalty to the Muslim rulers from Babur to Akbar, Shaikh Phool, met with a tragic death in the service of Humayun. The sons of Muhammed Ghaus and some other relatives served the Mughal government during Akbar's reign. But Akbar was inclined towards the *Chishti Sufis.* He had a great respect for sheikh Moinuddin Chishti and elevated Shaikh Salim Chishti to a senior position among the *sufis* of India.

Shaikh Abdul Haq Dehlavi (1515-1642) quotes one well known *hadis* without questioning its authenticity, "On rank he is higher than that of a king, and all words of

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

conventional praise are insufficient to return thanks to him .... The order and arrangement of worldly affairs depend upon the king. Were every king to go into retirement the cosmic order would be shattered? Therefore, kings should so regulate their activities that their existence is not a source of disorder."[23] However, the Shaikh extolled only the *Badshah-i-Dindar* (the king who upholds the faith.), who, in the fulfillment of his duty, strengthens the *sharia*."[24] The Shaikh further elaborates his point: "The religion and the holy law which Prophets receive from God, are made illustrious by kings through the strength of their arms and through the justice they dispense. The entire community should cooperate with the king in the task of strengthening the *din* (faith) and spreading it; the 'Ulema' should help by expounding the laws of the *Sharia;* the *darvaishes* should engage themselves in prayers and worship; the army should fight for the faith and artisans, cultivators and merchants, should actively perform their duties."[25] According to the Shaikh, Sultans were the *Khalifas* (successors) of the Prophet. Shaikh Abdul Haq also wrote letters to some nobles of Jahangir, re-stating the main points contained in *Nuriya-i-Sultania.*

Shaikh Ahmed Sirhindi wrote in a letter to Shaikh Farid Bukhari that, "In relation to the rest of the world a monarch could be compared to the heart inside the body. If the heart were healthy so was the rest of the body, but if it is deceased,

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

the whole balance was disturbed. A virtuous king could reform the entire world, similarly his wickedness would permeate it. Therefore, all means should be employed to teach him Sunni ideals and to repudiate the false religions of Islam's enemies. In another letter to *Sadr-i-Jahan,* the Shaikh wrote that as kings were benefactors of mankind the latter was indebted to its rulers. During Akbar's reign the change of government policy had shattered the aggressive side of Islam and it was imperative that leading religious dignitaries and the *ulema* should devote their full energies to the reintroduction of the laws of the *Sharia* and the restoration of their rightful positions of the fallen pillars of Islam."[26] and "He believed that misguided and greedy *ulema* were responsible for the alleged downfall of Islam in Akbar's reign."[27] During the early part of Jahangir's reign the *Shaikh* also wrote to the nobles that the accession of the new emperor, offered them a golden opportunity to streamline the administration in accordance with the *sharia* and that this opportunity should not be lost.[28]

Mian Mir, a *Sufi* of the 17th century, considered a king a perfect man. Mian Mir said that, "Kings hold the status of the Perfect Man and were the chosen representatives for the self-manifestation of the Absolute. Nevertheless the Emperor's visits to him (Mian Mir) did not upset his routine. As usual he was engaged in meditation. Nothing disturbed a perfect *Sufi* and nothing was harmful to him. He himself was king and,

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

therefore, did not attach any importance to an earthly king. All kings were subordinate to him."[29] Mian Mir had established personal contacts with Shah Jahan, the Mughal Emperor, and Dara Shikuh says the reverse in his verse.

"Kingship is easy, tie thyself with resignation. How can a drop become a pearl if it becomes a part of the ocean ?"

Shaikh Abdur Rehman Chishti advocated that the *Chishti sufis* were the sole protectors of the Emperor's life and were responsible for the survival of the empire. The shaikh considered the policy of *Sulh-i-Kul* (peace with all) to be an ideal to which rulers should aspire.[30]

The sons of Muhammed Ghaus Shattari led an ascetic life and avoided siding with one or the other of the various political factions. Shaikh Burhan Shattari quite firmly informed Prince Aurangzeb that the prayers of *dervishes* would not assist his bid for the throne. Thus, he followed the political ideals of Mian Mir and remained withdrawn from the practical side of politics.[31] Son of Shaikh Ahmed Sirhindi, Muhammed Masoom Sirhindi, found his earliest recognition and thereafter was somewhat partisan in his judgements. Muhammed Masoom addressed Aurangzeb as *Khalifa.* Shaikh Masoom had also sent his son Shaikh Saifuddin to Delhi. *Khalifas* of other *sufi Silsilahs* pursued the traditional policy of aloofness, but they supported the Emperor.[32]

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

Shah Waliullah divides the Caliphate into two categories: The *Khilafat-i-Khas* (Special Vicegerency) and the *Khilafat-i-Am* (Common Vicegerency). The period of the *Khilafat-i-Khas* was confined to that of *Khulafa-i-Rashidin.* A *hadis* ascribed to holy Prophet fixes the duration of the Caliphate as thirty years after his death. He adds that Ali's Caliphate (656-661) may be included in the *Khilafat-i-khas,* but taking into consideration the view that Ali's Caliphate was torn by civil war, the *Khailafat-i-Khas,* would have ended with the death of Usman in 656 A.D., and, therefore, lasted for twenty five years. Shah Waliullah sees no contradiction in the above two conditions. Ziauddin Barani, the author of *Tarikh-i-Firoz Shahi,* was a sincere and courageous scholar who declared 'Muawiyah' a 'rebel'; otherwise the majority of Muslim scholars avoid direct comments on it. The oath of allegiance to the Caliph was the primary condition for all Muslims, they had no right to stipulate any condition for an elected Caliph for the oath of allegiance. (Muwaiyah or others had no right to put any condition before Ali for their oath of allegiance). The Qur'an directs Muslims thus: "Obey God, and obey the Prophet and obey those in authority among you." The theory of civil war as is expounded by most of the *Ulema* in relation to Muawiyah's actions, is not acceptable in the light of Qur'anic directions. It was an open revolt against the authority of Caliph. According to Shah Waliullah, the Umaiyad and Abbasid Caliphs belonged to the category of the *Khulafa-i-Am.* To him the terms for

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

ordinary Caliphs, kings and *Imams* were interchangeable. Shah Waliullah considered Sultan Mahmud Ghaznavi (998-1030 A.D.) Islam's greatest ruler after *khulafa-i-Rashidin.*[33] On his return from Mecca in 1372, Shah Waliullah began to show his deep-rooted conviction of the need for a return to Muslim power. After the British conquest of Delhi, in response to a legal question, Shah Abdul Aziz declared that according to previously collected *fatawa, Darul Islam* (the land of Islam) in India was legally replaced by a State of *Darul Harb.*

Mir Saiyid Ali Hamedani (1314-1385 A.D.) was a *Sufi* belonging to the *Kubraviya* order and a contemporary of Ziauddin Barani. He is the author of several works one of which, *Zakhiratul Muluk,* is based on his political ideas. It is significant that a *Sufi* should write a book on the nature of the State, the duties of rulers, the rights and obligations of Muslims and non-Muslims. The majority of *Sufis* did not involve themselves in these political debates, as seen by the silence of the *malfuz* literature on this issue. Some *sufis* kept themselves aloof from the rulers and their government. When Saiyidi Maula, a *Chishti Sufi,* solicited Shaikh Farid Ganj-e-Shakar's permission to go to Delhi, the Shaikh admonished him very clearly: "Bear in mind this advice of mine. Do not associate with kings and a*mirs.* Treat their visits to your house as a danger. Any mystic, who opens the door of association to Kings and *Amirs,* is doomed."[34] Shaikh Abdul Haq Radaulvi, a

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

14th century *Chishti Sufi*, invited some officials to dinner at his *Khanqah*. When Shaikh Jamal came to hear about this, he complained that he had not been invited. Shaikh Abdul Haq was quick to reply that he had invited dogs, with whom Shaikh Jamal had no place. This was the contempt against the government officials.[35] K. A. Nizami observes that "Muslim mystics of the early middle ages cut themselves off completely from kings, politics and government service." This generalization is not acceptable for *sufis*. As stated earlier, even *Chishti Sufis* had a cordial relation with the rulers. Iltutmish had good relations with Shaikh Qutubuddin Bakhtiyar Kaki, and Balban with Baba Farid. The decision of the *sufis* to avoid direct involvement in politics, was their well though out political decision. They were well informed about political developments. There are several examples of their nearness. Alauddin Khalji had also consulted Shaikh Nizamuddin Aulia on some of his military campaigns. Shaikh Naseeruddin Chiragh-i-Delhi played a significant role in the accession of Firoz Shah Tughluq to the throne. They did not join government jobs because they valued their freedom. Some of the saints not only kept distance from the Sultan but also did not accept their offers for the grant of villages. They thought that acceptance of such gifts would make them subservient to the royal wish and fetter the independence of their soul. Shaikh Nizamuddin Auliya did not accept the grants offered by the Sultan with the remark that, "If I accept this, the people would

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

say: The *Shaikh* goes to the garden: he goes to enjoy the view of his land and cultivation. Are these acts proper for me."[36] The early *sufis* persistently preached to their disciples that resignation and contentment alone guaranteed human happiness. Cupidity and ambition debased a man's spiritual facilities

and made him subservient to wordly powers. Only those who rose above the wordly temptations, developed their personalities to full moral and spiritual nature. But some *Sufis* paid visits to the Sultans. They believed that by establishing personal contact with the rulers they could bring about a change in their outlook. They did not find any justification for excluding the kings from their programme of spiritual uplift.

In the Preface of *Zakhiratul Muluk,* Hamedani stated that he had written this book for earning the Grace of God in this world as well as in the life after death, and also because the *Muluk* (kings) *Hukkam* (administrators) *Amajid* (honourable persons) and *Ashraf* (nobles) could consult this work on all matters of State. It contains the regulations of *Sultanat-i-Surri wa Manavi* (temporal and spiritual government) based on the rules of government and *Vilayat,* so that the rulers could be benefited in this world as well as in the life after death.[37]

Hamedani recognizes the institution of *Khilafat, Badshahat* and *Sultanat,* if they follow the regulations. He is not concerned with the ruler's formal position. The office of the

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

ruler is important in the interest of law and society. Hamedani observes that a ruler who does not have benign attitude towards his people, and who transgresses the limits of the *shara,* is really an enemy of God and the Prophet.

Hamedani divides rulers into four categories. In the first, he places rulers educated by God. To the second category belong those rulers who function like uneducated persons. The third category is of those rulers who have a desire to gain knowledge but the people of that State keep themself away from acquiring knowledge. To the fourth category belong such rulers who give correct advice to the people of their State, though they are themselves ignorant. Such a ruler is a tyrant. He defines the good ruler of a State, as a person who had qualities of the *Anbiya* (Prophets) and *Auliya* (Saints). Hamedani criticized the nature of governments and the leadership of Muslim rulers during his time and observed that they had taken the form of tyrannies.[38]

Hamedani, does not only talks of theory. He saw no difficulty in meeting the Sultans. His *khanqah* was open to all, from the Sultan to the common man, irrespective of their faith. Sultan Qutbuddin (1373-93) went to receive Hamedani when he got the news of his arrival. Qutubuddin used to attend Hamedani's sermons at his *khanqah* along with others. Hamedani saw no difficulty in counselling the Sultans because he saw their policies as essential for the welfare of the people.

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

Sultan Qutubuddin had married two sisters contrary to the *shariat*. None of the *ulema* dared to protest to stop sultan against this anti-*shariat* act. It was on the direction of Hamedani that the Sultan detech one of his wives. G.M.D. Sufi writes that "Under the influence of the Great Saiyid, the Sultan Qutubuddin gave time to meditation and became a great *sufi* poet".[39]

In an Islamic democratic set-up, the political leader was not powerful or important because law was supreme, but in a monarchy, he was the only powerful person. Everything revolved around the monarch. Muslims, writing the history of the age shifted to the history of Kings. Some of these historians who had a long record of their family member's association with the Sultans of Delhi, had its impact on their writings. Delhi became a major centre of learning and became richer after the sack of Baghdad in 1258 A.D. *Ulema* migrated from other parts of the Muslim world and settled down in Delhi, which was the safest capital for Muslims. There they got patronage and financial support from the Sultans. Ziauddin Barani's father, muaiyadul Mulk, was the *naib* of Arkali Khan. His paternal uncle Ainul Mulk was the *kotwal* of Delhi under Alauddin Khalji (1296-1316 A.D.). His maternal grandfather, Husamuddin, was appointed *Shahna* of Lakhnauti by Balban. Barani himself had been the *nadeem* of Muhammad bin Tughluq (1325-51 A.D.) for more than seventeen years. Barani

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

must have utilized the knowledge and competence of those *ulema*. He also became a *murid* of Shaikh Nizamuddin Auliya. A unique combination was that he was very close to Chishti sufis and also enjoyed the confidence of the Sultans of Delhi. After his death, Barani was buried near the tomb of Shaikh Nizamuddin Auliya.

A pertinent question is whether Barani wrote *Tarikh-i-Firoz Shahi* before or after the *Fatawa-i-Jahandari*. Whether Barani was basically a political philosopher who took to history, or a historian who turned philosopher, K. A. Nizami is of the view that, "The internal evidence-style structure and content goes to prove that the *Fatawa-i-Jahandari* was compiled after the *Tarikh*".[40] But Prof. I.H. Siddiqi holds the opinion that, "It is also noteworthy that Barani's other famous work *Fatawa-i-Jahandari* does not appear to have been written by him at a time when he suffered torments. His forceful expression in this work suggests, that being an ambitious man, he was sure to impress the reigning Sultan with this work and get an agreeable position at the royal court in reward through his presentation because Barani's advocacy of the need for the Sultan to formulate state rules and regulations, regardless of the *shariat* and in accordance with the requirements of changed times, could have appealed to Sultan Muhammad bin Tughluq and would suggest that it was presented to him. All this could not be stated during the reign of Firoz Shah Tughluq (1351-88

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

A.D.), when the Muslim orthodoxy had become powerful".[41] It seems to me that Barani was compiling both the works simultaneously, because writing about Balban's reign, he says that now those who were there had no sense of history and it was very difficult to write about that period. Then first version covers the period from the reign of Sultan Ghiyasuddin Balban (1266-1287 A.D.) upto the fourth regnal year of Sultan Firoz Shah Tughluq. I agree with I.H. Siddiqi that Barani had probably completed *Fatawa-i-Jahandari* during the reign of Muhammad bin Tughluq, because its compilation becomes irrelevant during the reign of Firoz Shah Tughluq. Barani had completed his *Tarikh* during the reign of Firoz Shah Tughluq, and dedicated it to the Sultan.

Earlier scholars were not projecting their personality through their works. Same case is happened with Barani also. Barani does not provide his biographical details. But as far as his scholarship is concerned so he was a first rank scholar and a historian. I.H. Siddiqi holds the view that, "He held an elitist view of history. Thus his social philosophy had nothing to do with the Islamic theology. It was rather in conflict with the Islamic concept of the universal brotherhood of mankind and the principle of egalitarianism. His aristocratic background influenced him more than his religious education".[42] I agree with Prof. Irfan Habib when he opines on this aspect of Barani, "Barani asserts his orthodoxy by implication atleast when he

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

makes it a pre-requisite for a historian. He applauds the suppression of philosophy and inveighs against rationalism. And yet the use of the theological idiom by him ought not to be overstressed".[43] I agree with both of them Prof. Irfan Habib and Prof. I.H. Siddiqi because after the formation of *mulukiyat* most of the *ulema* had adjusted themselves with a new set up of polity which was very far from Islamic polity. Not only Barani but other *ulema* of Sultanat and Mughal period were having the same bent of mind. *Fatawa* literature produced during medieval period reflects the same spirit. From *Fatawa-i-Jahandari* to *Fatawa-i-Alamgiri,* is having the same spirit. Barani and the *ulema* who had compiled *Fatawa-i-Alamgiri,* were the spokespersons of hereditary *mulukiyat*, which has nothing to do with Islam. Type of image drawn for the *Sultan* and the *Badshah*, even in the case of Aurangzeb, has no place in Islam at all.

With the establishment of their rule in India, the British immediately paid attention to the study of Indian history as it would facilitate governance of the region. All histories from Sultans to the Mughals were written in Persian and British scholars and historians had no knowledge of this language. British administrators, scholars and historians planned to edit and translate these Persian chronicles. Sir Henry Elliot was assigned this project. He made a project for the compilation of voluminous work *History of India as told by its own historians*.

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

First of all he planned that a uniform edition of these histories should be published. Elliot writes that, "On referring the matter to his honour the Lt. Governor, North Western Provinces, it was replied that the Education Funds at the disposal of the government were not sufficient to warrant the outlay of so large a sum as the scheme required".[44] The fact that British government's education Funds were insufficient for publication of Persian works of Medieval historiography, goes to reveal their massive quantum.

Elliot planned the whole scheme in a very scientific way, he writes, "At the same time it was initiated, that, as few people were acquainted with the particular work which should be selected to form such a series, it would be very desirable that an index of them should be drawn up, in order that the manuscripts might be sought for, and deposited in one of our college libraries, to be printed or lithographed hereafter, should circumstances render it expedient and should the public taste, at present lamentably indifferent, show any inclination for greater familiarity with the true sources of Muhammedan history of India".[45] But Prof. Muhibhul Hasan holds opinion about Henry Elliot that, "Elliot had a very poor opinion of medieval historians; he had also not only no sympathy for an understanding of India's medieval past, but adopted a prejudiced and even a contemptuous attitude towards it. His example was followed by the subsequent British historians, who ignored the healthier trends and methods of contemporary

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

European historiography. Since most of them were administrators, they narrowed down the scope of history to politics and administration, ignoring other aspects of life and failing to understand the working of human society. They mainly relied upon Persian historical works and European travelers accounts, which they accepted without making any effort to analyse, interpret and understand".[46]

Then Elliot tried to contact Indian scholars and the works done on this theme. Elliot writes that, "A native gentleman furnished a catalogue of the manuscripts said to compose the historical collection of His Highness the Nizam; but on close examination I found that, from beginning to end, it was a complete fabrication, the names of the works being taken from the prefaces of standard histories, in which it is usual to quote the authorities, the very identical sequence of names, and even the errors of the originals, being implicitly followed. Nizam had assigned this task to selected scholars and when their works were examined by Henry Elliot the latter found blunders in their works. About the other problem which Elliot found in the works of Indian scholars, he writes that as follows: "The intense desire for parade and ostentation, which induces authors to quote works they have never seen".[47] Perhaps this problem was not limited to the scholars and historians of the 19th Century, in fact it continues in some writings of 20th and 21st Century as well. Quotations are picked up from secondary works, but the way of citation gives a false impression that the

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

author had himself or herself read the original sources; A work he or she might have never seen! Moreover, at times these quotations are incorrect.

Elliot planned his project in a very systematic manner and in 1846 he published the first volume of his supplement to the glossary of Indian terms because without this it would have been difficult to follow the translated Persian historical texts. When in 1849, Elliot published the first volume of his "*Bibliographical Index to the Historians of Mohammedan India*" he wrote in the preface, "It is not for me to pass a judgement on the value of this publication. But whatever its imperfections, it has been the means of bringing to the knowledge of Europeans, the merits and demerits of many histories some entirely unknown, or, if known at all, known only by name and repute. It may be that valuable writings still remain undiscovered; but until they are brought to light, this work will serve, not simply as a store of original information, but as a guide to the sources from which critical and diligent investigators may seek for help and enlightenment upon obscure and doubtful matters. It brings down the history of the Mohammedan empire in India to the close, but it contains little relating to the independent dynasties of the Dakhin".[48]

The Royal Asiatic Society was established in Calcutta. The work of editing and the translation of Persian historical texts started. *Babur Nama, Humayun Nama, Akbar Nama, Ain-*

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

i-Akbari, Tuzuk-i-Jahangiri, etc. were translated by A.S. Baveridge, H. Blockmann, H. Baveridge, S.A. Ranking, Low and others. The work of editing and translation was done by these British scholars with great diligence. A.S. Beveridge who translated *Babur Nama* writes in her preface that, "This book is a translation of Babur *Padshah's* autobiography, made from the original Turki text. It was undertaken after a purely Turki manuscript had become accessible in England, the Hyderabad Codex (1915) which, being in Babur's ipsissina verba (Khat-i-Baburi), left to him the control that had been impracticable into Persian. What has come down to us of pure text is, in its shrunken amount, what was translated in 1589".[49] This shows that Baveridge translated *Babur Nama* from the original Turkish manuscript and did not rely on its Persian translation done by Abdur Rahim Khan-i-Khana, a noble of Akbar's reign in 1589. Since Beveridge consulted both the manuscripts of *Babur Nama* in Turki and Persian, so she holds opinion that its Persian translation is not the translation of full text of *Babur Nama*. While Persian knowing scholars and historians rely on Persian translation of *Babur Nama* and compare it with its English translation. Beveridge's English translation of *Babur Nama* was first published in 1921. This is the period when British scholars were engaged in the editing and translation of historical texts of medieval Indian history when MAO College, Aligarh, got its first University Act in 1920 and named AMU,

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

Aligarh and the foundation of Jamia Millia Islamia, was laid down in the same year.

Henry Beveridge was assigned the task of translating *Akbar Nama* of Abul Fazl. He writes in his preface that, "When Asiatic Society of Bengal did me the honour of inviting me to translate the *Akbar Nama*, I replied that I doubted my ability to make a complete translation, and suggested that I might edit the manuscript version by Lieutnant Chalmers".[50] It shows that Henry Beveridge first of all prepared an abridge Persian text of *Akbar Nama* and then he translated this text. The English translation of *Akbar Nama* is not the translation of the full text of *Akbar Nama*, so we are bound to consult the Persian text of *Akbar Nama*. But the task of the translation of *Akbar Nama* was not an easy one. He writes, "The task of translation has occupied me several years, and the work has not been very congenial, for Abul Fazl is not an author for whom one can feel much sympathy or admiration".[51] It took him a lot of time because he was very careful. He writes, "The translation has been made from the bibliotheca Indica edition of the text, but I have consulted many manuscripts in the British Museum, the India Office Library, and the Royal Asiatic Society's Library".[52] It was first published in 1902.

H. Blochmann was assigned the task of the translation of *Ain-i-Akbari*, which is the first gazetteer of India. It is full of technical terms and revenue figures, so its translation was also

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

a tough task. Blochmann writes in his preface, "The issue of the several fascienta of this translation has extended over a longer time that I at first expected".[53] It was first published in 1927.

A.S. Beveridge translated Gulbadan Begum's *Humayun Nama*. She writes that, "It was in October, 1900, that the late Mr. F.F. Arbuthnot made arrangements with me for the publication of this volume. She had dedicated this work to her husband Henry Beveridge in these words, "To my husband who set my feet upon the Persian way".[54] Henry Beveridged not only, himself took keen interest in Persian, but he also created interest in Persian language and literature in his wife A.S. Beveridge. The couple contributed a lot by translating major Persian chronicles into English. With the result that English knowing scholars could consult Persian sources of medieval Indian history. It was first published in 1902.

George S.A. Ranking translated Abdul Qadir Badauni's *Muntakhabut Tawarikh's* first volume. In the preface of this work, he writes that, "In presenting this translation of the first volume of Badauni's *Muntakhabut Tawarikh* I cannot but be conscious of its many defects. No one who has not attempted to translate from Persian into English can form the slightest idea of the special difficulties of the task".[55] Ranking is indeed right. The translation of Persian historical texts is very difficult, because there are several technical terms used by the medieval historians. It is time consuming for a translator to firstly

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

understand and then translate those terms. Medieval chronicles also quoted Persian verses of famous Persian poets in their texts. Translation of those Persian verses is another difficult task, Ranking writes, "For this reason, the poetical portions of Badaoni's work have, in the present translation, almost without exception been rendered, not in verse but in prose, thus preserving the substance while sacrificing the form. To render poetry satisfactorily a translator must be both linguistic and poet, if he be only a linguistic he should not temper with the finished work of the poet; he can, at best, only hope to outline the subject, leaving the colour scheme untouched". [56] Expressing his own views on the translation of Persian verses into poetic English translation, Ranking remarks, "I am aware that a high authority has expressed himself in favour of the translation of Persian poetry into English verse, but the qualifications which shall render a translator competent to undertake such a task must fall to the lot of very few". [57] I agree with Ranking that a translator must essentially have linguistic and poetic faculty to be able to translate those verses in their true spirit. Ranking after putting all the difficulties before his readers writes that, "With this full knowledge of the difficulties to be encountered, the present translation was undertaken and it is presented in the confidence that those who are the best judges of the nature of the task will be the first to make allowances for defects in its performance". [58] This volume was published in 1898.

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

Second volume of *Muntakhabut Tawarikh* was translated by Lowe. It deals with the first forty years of Akbar's reign. It was published in 1884. The third volume was translated by Sir Wolseley Haig. It contains biographical accounts of the sufis, poets and *ulema* who were either known to Badauni or were attached to the court of Akbar. Haig writes in the preface that, "It was began as long as 1897, but owing to the constant pressure of official duties was not finished until 1909, and even then could not be immediately printed owing to difficulties in the way of allotting funds for the expenses of publication".[59] The fact that British scholars undertook academic projects despite other official preoccupations, goes to display their commitment.

Haig's remark shows that British government was not properly funding this project and that is why the publication was delayed. Haig also faced problems in translating from Persian to English and he comments, "I have nothing to add to Lieutenant Colonel Ranking's remarks on the difficulty of translating from Persian, except that they apply with peculiar force to one another like Badaoni, writing in a language not his own.... As this volume of the historian's work consists to a great extent of literary criticism, I have been careful to translate both his text and the excerpts of verses quoted by him as literally as possible, in order to convey some idea, however faint, of his standard of literary excellence".[60] Haig also praises the literary excellence of Badauni. He is fair enough to

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

highlight the defects of his translation. He writes, "A few passages are so indecent that I have been constrained to veil them in such disguise as a dead language affords".[61] He further elaborates this point by saying, "Interruptions in the work of translation are also responsible for a rather long list of errata, for which and for other imperfections I crave the indulgence of my readers".[62] Work on this volume was started in 1807 and it was published in 1924.

Henry Beveridge edited *Tuzuk-i-Jahangiri* and it was translated into English by A. Rogers. But Rogers used the edited text of *Tuzuk-i-Jahangiri*, published by Sir Saiyid Ahmad Khan in 1863 and then its second edition was published from Aligarh in 1864. Rogers comments on Sir Saiyid's edited text that, "Orientalists are greatly indebted to the Saiyid for his disinterested labours, but his text seems to have been made from single and defective manuscript and is often incorrect, especially in the case of popular names. I have collected it with the excellent manuscript in the India Office library and the British Museum, and have thus been able to make numerous corrections. I have also consulted the manuscript in the library of the Royal Asiatic society, but it is not good one. I have, with Mr. Roger's permission, revised the translation, and I have added many notes".[63] It goes to show his devotion and carefulness, that Rogers, while translating *Tuzuk-i-Jahangiri* consulted edited text, as well as the manuscripts, because these manuscripts were not available to Sir Saiyid Ahmed

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

Khan. Rogers writes that, "There is a manuscript translation of the first nine years of the Memoirs by William Erskine in the British Museum. I have consulted this translation and found it helpful. The translation is of course, excellent, and it was made from a good manuscript".[64] Their craving for perfection drove them to consult earlier works on a subject, before preparing a new edition. It was published in 1909.

Maasirul Umara of Shah Nawaz Khan was also translated by Henry Beveridge. Prof. Dowson described *Maasirul Umara*, as "The peerge of the Mughal empire".[65] Prof. Beni Prasad writes that "In July, 1906, Mr. Henry Beveridge to whom and his talented wife Mrs. A.S. Beveridge the students of Indian history will always remain indebted for their masterly translations of *Akbar Nama*, *Humayun Nama* and the *Babur Nama* offered to preface for the Asiatic Society of Bengal for publication in the Bibliotheca Indica series in English translation of the *Maasirul Umara*".[66] Mrs. A.S. Baveridge writes in her preface about the work done by her husband Henry Beveridge on *Maasirul Umara*, that, "An entirely new version would probably have resulted in a better translation, but this was not possible, as the only consideration which weighed with me in agreeing to complete the work as to preserve the work of Mr. Baveridge. The translation of a text of some 270 pages must have been a stupendous undertaking and entailed to end of hard work for the author in his advanced age. Mr. Baveridge as ninety two years of age when he died on 8th

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

November, 1929, and the work has began by him when he was well over seventy".[67] It is indeed a commendable proof of dedication that the scholar initiated this project at the advanced age of seventy years and completed it at ninety two. Highlighting the contribution of Mr. Henry Baveridge, A.S. Baveridge writes that, "I hope that this great monument of the scholarship, industry and devotion of the late Mr. Henry Baveridge will prove useful to students of Indian history particularly for the Mughal period".[68] The irony is that at ninety two years of age Baveridge was not going to gain any promotion under Career Advancement Scheme of UGC, but he did, what he did, for promoting research.

I agree with Prof. Muhibbul Hasan when he says that, "The study of medieval Indian history along modern lines was started by British scholars in the late 18th century and the first phase of this study lasted till about the middle of 19th century. The British historians of medieval Indian history were influenced by the methods, trends and ideas of contemporary historical writings in Britain. Although they assumed the superiority of social, political and cultural institutions of the West, their approach – this is particularly true to Dow, Duff, Erskine and Elphinstone – was, on the whole, sympathetic. Some of them, like John Briggs, were against dogmatic judgements, and held the view that there was not enough evidence available for pronouncing moral judgements on India's past. They were not only interested in wars and

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

conquests, but also in administration, social customs, religious beliefs and the influence of Islam on Hinduism. And they laid stress not only on Persian historical works and European traveller's accounts, but also on *farmans*, literary sources, and archaeological evidence for writing a history of medieval India".[69] However in this period, these British scholars neglected *malfuz* literature which gives us lot of information relating to society and culture of northern India during medieval period.

It was a commendable contribution of British scholars that they edited and translated major sources of medieval Indian History. Professors and research scholars have reaped full benefit from these translations. Major researches on medieval Indian History are based on those English translations. I am sure that if British scholars had not done these translations then the pace of research would have been very slow and limited today. Mughal sources like Babur Nama, Tuzuk-i-Jahangiri, Akbar Nama, Ain-i-Akbar etc. were translated into English, therefore major researches are related to the 16th and 17th Centuries. As far as sources of Sultanate period were concerned, the British did not get them translated and this has resulted in a meager research on the sultanate period by the research scholars. Credit goes to British scholars for the promotion of research on Mughal history. Let us recognize this contribution of British scholars. Baveridge translated the biographical account of Mughal nobility by

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

Shahnawaz Khan's *Maasirul Umara* but Kewal Ram's *Tazkiratul Umara* neither edited or translated by any British scholar, so I have decided to translate this important source on Mughal nobility

Credit goes to Prof. Peter Hardy who for the first time took up the study of Persian historiography as a new field of exploration. Then Indian historians of medieval Indian history drawn inspiration from Peter Hardy. Prof. Muhammad Habib holds opinion that, "History was not a record or a story, it was very definitely a science the science of the social order and its basis was not religion or tradition but observation and experience".[70] Prof. K.A. Nizami comments, "What makes Barani bracketed the study of history with the study of *ahadis* is not the theological content of the *ahadis* but the *usul-i-asnad* ..... the principles of critique evolved by the scholars of *ahadis*". Nizami further clarifies that, "Barani looks upon history and *ahadis* as twins, and considers the principles of criticism applied to be the same in both".[71] Prof. I.H. Siddiqi holds opinion on this issue that, "But Barani nowhere talks about the significance of the *usul-i-asnad* evolved by the early scholars of *ahadis* for evaluating the authenticity of the tradition. What actually he stresses upon is the need for a historian to ascertain the truth of the reports he gets hold of and be trustworthy in the tradition of the early records of ahadis. That is why he is critical of the *Shii* and the scholars, accusing them of distorting the facts about the early history of Islam".

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

There are two versions of *Tarikh-i-Firoz Shahi*. The first version appeared in the fifth year of Firoz Shah Tughluq, the second revised version in the seventh year. Sir Saiyid Ahmad Khan edited and published the second version of *Tarikh-i-Firoz Shahi* in 1866. Its second edition was published by Sir Saiyid Academy, A.M.U., Aligarh, in 21st century (2005). This point was first highlighted by Prof. Simon Digby in his work *War-Horse* and *Elephant in the Sultanat of Delhi* in 1971. Prof. Siddiqi is of the view that "This led Dr. Peter Hardy, the first scholar of medieval Indian history to take up the study of Indo-Persian historiography as a new field of exploration around 1960". Then Prof. Siddiqi again accepts that, "The credit of bringing to light this first version of Barani's Tarikh goes to Dr. Siman Digby in 1971". But the question which arises is that what we were during in India. Three copies of first version are available in Bodlein library, Oxford, other in Rampur Raza Library, India, and the third one in the personal collection of Prof. Simon Dighy. Even then we did not publish the first version of *Tarikh-i-Firoz Shahi*. Irfan Habib wrote an article on Barani's theory of the History of the Delhi Sultanat, in 1980. Peter Hardy made a comparative study of the two versions and pointed out the divergence in Barani's approach to the history of Muhammad bin Tughluq's reign in 1971. Siddiqi critically examined both the versions in his book. *Perso-Arabic sources of the Sultanat of Delhi* his Barani's account of Muhammad bin Tughluq's reign, supports that he

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

decided, in particular, to portray the Sultan, his benefactor in bright colours in the first version, but two years later, he was constrained to revise his approach in such a way that a case could be made for his own defence against his enemies who had got a hold over the court of Sultan Firoz Shah Tughluq, and had accused him of misleading the late Sultan (Muhammad) in respect of state policies. In the changed circumstances, after the death of Muhammad bin Tughluq, Barani seems to have been on the horns of a dilemma. The second version shows that he was constrained to take an approach to the history of the reign of Muhammad bin Tughluq and his successor, and he would not have liked such an approach in normal circumstances. All this divergence require us to read Barani's account of the Tughluq Sultans in the revised version together with that of the first and do some reading between the lines. The different terms and expressions in these versions also necessitate a hermeneutic approach and a close scrutiny".

Barani had also written an Introduction to the *Tarikh-i-Firoz Shahi.* There is no change in the Introduction of both the versions of his *Tarikh.* I agree with Siddiqi when he says that, "This part of the work lifts Barani to the rank of the man of ideas and thinker in the history of Islamic history"[71] Barani traces the origin of history writing among the Muslims to the *Quran* and the *hadis* (sayings of Holy Prophet Muhammad). He also finds compatibility between *hadis* and history.

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

He says "That there is *ijma* (concensus) among Muslims that due to a prayer of Holy Prophet Muhammad, Ali will always remain the learned person next to the Prophet. And among the companions of the Prophet, Ali was superior because first of all he was the cousin of the Prophet; secondly, Prophet Muhammad spent his childhood under the patronage of Ali's parents; thirdly, Ali was the father of Hasan and Husain, the grandsons of the Prophet; fourthly, the Prophet called him pious; fifthly, he was the most learned among the companions of the Prophet; sixthly, before accepting Islam, he was never an idol-worshipper; seventhly, there are some *ayats* in his praise for giving *alms*".[72]

Barani writes that, "Muawiyah and the relatives of Amirul Momineen Usman became the masters of some parts of the Islamic state and became powerful. They had revolted against Ali-i-Murtaza, and did not take the oath of allegiance and disrupted everything".[73] Most of the historians do not use the word 'revolt' for this action of Muawiyah. They simply say that Muawiyah did not take the oath of allegiance and was responsible for conversion of *khilafat* into *mulukiyat*. The *ulema* sidetrack this important question to avoid controversy. This shows Barani's analysis of the facts of a sensitive period, on which most of the *ulema* are totally silent.

He then describes the merits of history. It is a treasure house for learned people. History is linked with *hadis*. By

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

studying history one gains knowledge. History provides satisfaction to *salatin, muluk, wozara* and learned people. A reader of history learns how the Holy Prophet faced problems. One learns from the deeds of those good rulers who were just. The seventh condition was that one should always speak the truth, because history is basically based on truth.

Barani goes on to give the reason for writing *Tarikh-i-Firoz Shahi*. He says that there would be no point in following Minhaj. To critically examine what he has written would also not be fair because he was an eminent historian. An analysis of *Tabaqat-i-Nasiri* would also create many questions in the mind of readers. Scholars would appreciate his attempt, which he did not want. Barani has discussed the reigns of eight Sultans of Delhi, from Balban to Firoz Shah Tughluq. Barani indirectly implied that he did not agree with what was written by Minhaj.[74]

Barani says that scholars have no interest in history. There is not a single one who could tell me about the historical events of Balban's reign. Even God says in the Holy Quran that you learn from the deeds of early generations. When we have no knowledge of it, how can we take lessons from that? If people belonging to lower sections of society have no interest in history, then there is no problem. It is highly surprising that even the *ulema* and *umara* have no interest in having the knowledge of the contributions of their predecessors.[75] Barani

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

commented that scholarly Muslims have no sense of history. There was no scholar of Balban's period who could tell him the details about the developments during his reign. Actually, it is quite surprising that some of the *ulema* who, after the fall of Baghdad, had migrated from different parts of the Muslim world to Delhi, had taken no interest in compiling the history of Balban's reign.[76]

Barani wrote that if he were to fulfil the requirements of history and perform the duty of a sincere historian, scholarly and learned people would appreciate his work. Barani was proved true. Modern historians of medieval Indian history consider his *Tarikh* a remarkable contribution. The kind of information and analysis provided by Barani has no parallel in the works on the Sultanat period. Barani is basically a man of ideas.[77]

Barani's criticism of the philosophers in the first version, compared to their condemnation in the second version, is quite mild. Under the influence of these scholars, he (Muhammad bin Tughluq) did not refrain from killing pious and religious Muslims such as dervishes, *ulema, mashaikhs* and even *Saiyids*. Having explained all this, Barani emphatically states that the Sultan led a pious life, offering prayers five times punctually.[78]

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

Barani avoids any criticism of Sultan Muhammad's patronage towards low-born people, in the first version. In the second version, he is not only critical of this policy of the Sultan, but also gives a long list of the officers who had started their careers from the lower rank.[79]

The first version does not contain any reference to his conversation with the Sultan about the people's defiance of royal policies. In. the second version, Barani writes how the Sultan consulted him on several occasions".[80]

Barani had his own concept of how society should be organised. The *ashraf* (elite) alone should enjoy high positions in the government as well as in society. But how was this possible? Barani solved this problem by suggesting that knowledge should not be given to people of the lower sections of society. He appreciated Iltutmish's terminating the services of some officers who were found to have affiliations with lower classes".[81] It is not possible to agree with K. A. Nizami when he opines that, "This class-consciousness ultimately developed into a complex, and embittered his attitude towards the lower sections of society. The source of this bitterness was political, not religious or social".[82] In Islam polity, society and religion cannot be separated. People had accepted the Islamic concept of social equality and social justice. The conversion of the Caliphate to *mulukiyat* had further strengthened these feelings. During the Sultanat period, even to think of social equality or

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

justice was totally out of the question. It was not only Barani who held this opinion. It was the feeling of the time. In *mulukiyat* one cannot even think of social equality. It may be Hindu, Chistian or Muslim monarchy condition is one and the same.

Barani complains that talented people do not enjoy the status due to them. But at the same time he reminds us about the attitude of *ulema* and *mashaikh*.[83] He quotes Balban who said that, "You have not seen those *ulema* and *mashaikh* whom I had seen in the company of Sultan Iltutmish, and I had heard their sermons. Now such type of God-fearing *ulema* and *mashaikh* are not there, who could dare to tell the truth in front of the Sultan, even though it would not be liked by him. Here Barani is appreciative of the role of those *ulema* who were learned, pious and also courageous. He also quotes the example of Haroonur Rashid. Haroonur Rashid wanted to meet an *alim* Daud Tai, who also happened to be a class-fellow of Qazi Abu Yusuf. He asked Abu Yusuf to arrange the meeting. Abu Yusuf said that when he was poor, Daud Tai used to invite him to his home, but since he joined the post of Qazi, though he visited his house about twenty times, he never met him. Daud Tai had made himself the enemy of worldly interests.[84] Barani considered the perfection of scholarship to remain independent and free from all pressures. But he himself served as *nadeem* (secretary) of Muhammad bin Tughluq, and when he was not

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

given any position by Firoz Shah, he made an issue of it. It shows that Barani was not able to live up to his own principles.

Barani was not only against Hindus but also firmly hostile to non-Sunni Muslims. Barani believed that one should condemn Muslims who are anti-Sunni, and no non-Sunnis should not be allowed to hold any position in the government.[85] This approach was also the result of the conversion of Islamic republic to *Mulukiyat*. Muawiyah organised Umaiyads in the governing class. After Muslims were divided into Arab Muslims, non-Arab Muslims and *Mawalis*, we see the rise of sectarianism among Muslims. Sunnis always held power and controlled the governments in different countries, and they did not allow non-Sunnis to share power.

In the first version Barani had given information about Mongol invasion under the command of Tarmashirin, around 1328 A.D. Prof. Agha Mahdi Husain while writing – his *Tughluq dynasty* in 19th century, consulted Barani's second version of *Tarikh-i-Firoz Shahi*, because first version of *Tarikh-i-Firoz Shahi*, was not known to eminent historians of medieval Indian history. Mahdi Husain rejected the testimony of Isami for Tarmashirin's invasion, on the ground that had it taken place, Barani, who was the *nadeem* (secretary) of Muhammad bin Tughluq, would not have forgotten to mention Tarmashirin's invasion. I agree with Prof. I.H. Siddiqi when he argues that, "It is not difficult to explain the reason for this

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

omission in the second version. Barani's praise of Tarmashirin, still a Buddhist that he had given a good account of his fighting capacity as well as the credit given to Sultan Muhammad bin Tughluq instead of Malik Yusuf Bughra (condemned as one of the tyrants in the second version) for gaining victory over the Mongol army and compelling it to retreat must have invited criticism of his *Tarikh* from the readers associated with the camp of Firoz Shah. Therefore, Barani seems to have omitted to mention this event in his revised version and thus avoid further controversy". Another contemporary historian Isami records that, "Yusuf, son of Bughra was deputed with ten thousand *sawars* to Meerut where a fierce battle took place between him and the Mongols. Tarmashirin who was taken unawares, met heavy looses and retreated".

In the first version Barani refers to Muhammad bin Tughluq's Khurasan expedition but in the second version Barani gives a detailed account under the rubric *Andisha-i-Panjum* (fifth project). Then he refers Muhammad bin Tughluq's enhancement of revenue in the Doab in the *Havali-i-Dehli* (Neighborhood of Delhi), the towns around Baran (Bulandshahr), Kol (Aligarh), Meerut, oppressive methods were adopted for the collection of revenue.

It is important to note that Barani does not make any criticism of Muhammed bin Tughluq's patronage towards low-born people in his first version. He only refers to Aziz Khumar

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

(liquor-brewer)". But in the second version Barani is critical of his policy of the promotion of low born. He also gives a test of those low born *umara*. He gives a detailed account of low napis the musician, Aziz Khumar (liquor-brewer), Shaikh Babu, the weaver, Pira Mali, the Gardner, was honored with the Diwan-i-Wizarat, Kishan Bazaz, the meanest got the governorship of Awadh, Maqbul, the slave, was appointed as governor of Gujarat". Isami and Ibn Batutah have also given the same information in their accounts. Isami says that the Sultan favoured the low-born people, mostly Hindus, owing to his hostility towards Islam and its followers". Ibn Batutah also describes about the promotion of Aziz Khumar, Maqbul and Ratan but Ibn Batutah writes that, "They had risen in the Sultan's estimation for the competence and loyalty to him". It shows that Muhammed bin Tughluq had appointed them on these high positions on the basis of merit. But Barani says, "he possessed no qualities outwardly or inwardly".

It is quite surprising to note that the first version of *Tarikh-i-Firozshahi*, does not have any reference to people's defiance of the royal policies. But in the second version Barani gives a detailed account, as to how those things were happened. Barani says, "We could not gather courage to tell the Sultan that punishments dealt out to people by his order were in contravention of the law of *shariat* (Islamic jurisprudence). We approved of all the measures and even cited inauthentic

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

traditions of the part in their support". He blames the nobles of obscure origin as well as the temperament of the Sultan for the suffering of people".

Barani's account for the first four years of Sultan Firoz Shah Tughluq's reign (1325-88 A.D.) in the first version is very brief. But in the second version he gives a detailed account of Firoz Shah's reign and is based on eleven chapters. Among these chapters, the sixth chapter deals with the construction of canals, is of great importance. Even today we can see one barrage near Khirki Mosque, constructed by Khan-i-Jahan Telangani, the wazir of Firoz Shah Tughluq. Barani holds that these canals will boost the economy of the Sultanat and it happened so. Prof. I.H. Siddiqi is of the view that, "These chapters suggest that perhaps, in view of the criticism by the reactionary nobles at the court of Firoz Shah or the hope of getting royal reward, Barani not only takes altogether a different approach to the reign of Sultan Muhammed bin Tughluq". In the second version Barani very briefly mentions his own imprisonment in the fort of Bhatner after the accession of Firoz Shah Tughluq.

In the first version Barani does not mention his fate after the death of Sultan Muhammed bin Tughluq and the rise of Firoz Shah Tughluq to power. But in the second version Barani writes that, "Zia-i-Barani, the compiler of the *Tarikh-i-Firoz Shahi* have fallen a victim to the vicissitudes of fate after

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

the passing away of Sultan Muhammed, my ill-wishers, enemies and powerful rivals inspired against my life. I have been turned mad by the wounds they have inflicted with the sticks of their hostility. They have poisoned the ears of the Sultan, the Lord of the World. But for the mercy of Almighty God and the consideration of the Sultan, I would have slept long ago in the lap of earth."

As far as Barani's attitude towards Hindus is concerned, it is clear from his writings, "They (Sultans) should eradicate paganism and idol-worship and if they are not able to do it because of the overwhelming population of Hindus, for the sake of Islam, these rulers should keep Hindus at a low level" and "For the sake of Islam they should not allow a single pagan to lead an honourable life". This attitude of the *ulema* calls for a study of the mentality of the period. When the foundation of the Sultanat was laid in Delhi, these *ulema* had no knowledge of Hinduism, Buddhism, Jainism and other Indian religions. And no attempt was made to study or understand them. According to the Holy Quran, God had sent Prophets to every region of the world and India would not be regarded as an exception. This aspect was totally neglected by early Indian Muslim political and religious thinkers, such as Fakhr-e-Mudabbir, Ziauddin Barani and Mir Saiyid Ali Hamedani. But in Madina and Mecca, there were pagans. The Charter of Madina given by Prophet Muhammad in 622 A.D., clearly

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

advocated freedom of religion to all living in an Islamic state. This change was also the result of conversion of Islamic republic into *mulukiyat.* In India, when the *ulema* came across Hindus, instead of finding a way to co-exist, they complicated matters by adopting a harsh attitude. Islam does not allow anyone to insult non-Muslims. But the *fatawa* literature of this period is silent on this Issue. From *Fatawa-i-Jahandari to Fatawa-i-Alamgiri,* the position of Hindus is not discussed or defined at all.

Barani also writes on *Jizya.* He writes that Hindus are the greatest enemies of the religion of Prophet Muhammad.[86] Barani opines that with the exception of *Imam-e-Azam*, (Abu Hanifa), others do not permit to collect *Jizya* from the pagans.[87] During the Prophet's lifetime pagans and idol-worshippers were living in Madina and Mecca were paying *jizya.* Jafari *fiqh* does not allow Muslims to kill idol-worshippers. Mir Saiyid Ali Hamadani in his work *Zakhiratul Mulk* writes that, "It is the duty of a Muslim ruler to take care of everyone living in his state".[88] Barani's opinion has nothing to do with the Quranic spirit and the spirit of Prophet Muhammad's *ahadis* and the *sunna.* Alauddin Khalji and Muhammad bin Tughlug even assigned important positions to Hindus in the administration. Firoz Shah Tughluq imposed *Jizya* on Hindus. It shows that Barani could not become successful in influencing Muhammad bin Tughluq. He had taken decisions contrary to what was

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

desired by Barani. But some of our modern historians of medieval Indian history assume that these ideas of Barani were followed by the Sultans of Delhi.

Barani writes that *Kharaj* and *Jizya* are collected according to income.[89] But he does not repeat his opinion that *jizya* cannot be collected from Hindus. We do not know whether Barani had revised his opinion or whether he did not want to criticize this policy of Firoz Shah, since Hindus had begun protesting against Firoz Shah's policy of the imposition of *Jizya*.

Barani was against *uloom-i-falasifa, maqulat-i-falasifa* and *falasifa*. Rulers should not encourage *falasifa* and should also check that nobody was to teach *uloom-i-falasifa* in the Sultanat. Describing the Sultan's (Muhammad) interest in *Ilm-i-Maqul* (rational science) and also his fondness for the company of philosophers and rational thinkers.[90] Muslims had adopted an anti *falasifa* attitude because they thought that if they allowed the teaching of *uloom-i-maqulat*, consciousness would arrive among the Muslims; the concept of *taqlid* (faithful following) would be questioned; and the leadership of *ulema* would be challenged. It was not only during the 14th century, but also in the 16th century, when Akbar made an attempt to revise the syllabus of the *madrasas* and tried to introduce *uloom-i-maqulat* in the syllabus, the *ulema* and *mashaikh* like

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

Abdul Qadir Badauni, Shaikh Ahmad Sirhindi and others opposed it vehemently.

From the foundation of Delhi Sultanat down is its fall, it remained under the influence of those *ulema* and *mashaikh* who were averse to *falasifa* (philosophers) and *falsifa* (philosophy). Five schools of *fiqh* emerged during the early centuries of Islam. The Jafari (702-65), the Hanafi (699-766), the Maliki (715-95), the Shafai (767-820) and the Hanbali (780-855). After the formation of these schools, the later scholars confined themselves to the method of interpretation and application laid down by the founders of these schools. After the death of Imam Hanbal, gate of *ijtehad* was closed and emphasis laid on *taqlid* (faithful following). This was contrary even to the attitude of the founders of these schools. None of them ever claimed the finality which the later generations assigned to them. Concept of *taqlid* played a damaging role in the path of the development of scientific mind. The emphasis on *taqlid* created an extremely conservative atmosphere which not only led to discarding of reason and innovation but anything new and, in fact, any change. They adopted the attitude of intolerance and compulsion and isolated learning from social problems. Prof. I.H. Siddiqi rightly pointed out that, "Another problem in the description of which differences can be marked in the two versions is connected with the rationalist thinkers who influenced the Sultan. Describing the Sultan's interest in

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

rationalist sciences (*Ilm-i-Maqul*) and also his fondness for the company of philosophers and rationalist thinkers, Barani tells us in both the versions that the Sultan lost faith in the recorded traditions and questioned the accepted truth under their influence". Prof. Siddiqi further elaborates that, "But Barani's criticism of the philosophers, compared to their condemnation in the second version is quite miled in the first one. For example, he writes in the second version about Sultan's association with the philosophers and also his advocacy of rationalism that Sad Mantaqi (logician) who was a misled person, Ubaid Shair (the poet), an atheist and Najm Inteshar had become his associates since prior to his accession to the throne. Another person, Maulana Alimuddin most learned of the philosophers spent most of his time with him in discussing philosophy. These scholars believed in rationalism and under their influence Sultan discarded traditional sciences (*Manqul*) and turned a great supporter of reason". We are having an example that Barani did not believe in reason for example in the second version he tells us that the pavilion was raised in a hury at Afghanpur in the vicinity of the capital and the Sultan (Ghiyasuddin Tughluq) was accorded grand reception there. That everything was nicely arranged. But, all of a sudden, a thunderbolt from the sky descended upon the earth, and the roof under which the Sultan was seated fell down, killing the Sultan along with some other persons under debris". Here Barani failed to examine the cause of this accidental death of

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

Sultan Ghyasuddin Tughluq and just escaped from the sensitive issue, so he just said a "thunderbolt from the sky descended upon the earth." When he found no answer, he aligned it with the God. No reasonable person will accept such a lame reason as is given by Barani. That is why, Barani and other scholars opposed to philosophers because that will create the capability to questioning.

The other danger faced by Barani of Mohammed Bin Tughluq was that he wanted to assume the role of a *mujtahid.* Among Sunni Muslims, gate of *ijtehad* was already closed and there was no question of *ijtehad.* Prof. Siddiqi explains, "Barani is corroborated by his contemporary Ikhtesam, the *dabir-i-Khas* of the Sultan when the latter calls his royal patron, *Nauman-i-Sani* (i.e. second Abu Hanifa of the age) for his mastery over the sources of Islamic law". Prof. Siddiqi writes that, "This claim made by the Sultan implies that he decided to assume the role of a *mujtahid* (the interpreter of the law). Barani and other *ulema* of this period were apposed to this position of the Sultan. They were not ready to open the gate of *ijtehad.*"

It is quite interesting, as Prof. Siddiqi writes that, "He also confesses here his fault in not being courageous to point out to the Sultan what was lawful in connection with the state policies according to the religious law, lest he should incur the royal displeasure. He states that he and others who had knowledge of science turned hypocrites out of greed for

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

material gains after they had become the courtiers". "We could not", says Barani "gather courage to tell the Sultan that death to people by his order were in contravention of the law of *shariat* (religious law) only for the sake of life which is after all perishable". We are having the example of poor performance of Qazi Mughis during the reign of Alauddin Khalji. As Alauddin Khalji himself confessed that he has no knowledge of Islamic law but the question raised by Alauddin Khalji to Qazi Mughis could not convince him. Main reason for this poor knowledge of Qazi Mughis was that they were averse to *Ilmi-i-Muqul*. The result of anti *maqul* environment was there as is explained by Barani. Prof. Siddiqi explains, "This implies explicably that the conflict between him and people took place because the latter were reactionary and not willing to co-operate with him in the implementation of his policies and progressive schemes. Herein, Barani portrays him as an intellectual follower of Islam, he wanted to lead his people on the path of progress through the new laws and regulations formulated by him".

Barani examines the problems of Sultanat. A position, which is achieved on the basis of power, is not easy to hold. One had to do away with the old guard of the earlier Sultans. Until Iltutmish had not killed Qazi Sad, Qazi Hisam and some other Ghauri nobles, he would not have succeeded in getting full control over the government. While *Turkan-i-Chahalgani* were holding power, they had killed so many people with the

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

result some old and powerful families were ruined totally. Balban followed the same policy as a *malik* when he became the Sultan. First of all, Balban killed Tughril, and his supporters were hanged. During the period of Kaiqubad many people were killed. Barani's statement about the elimination of the favourite nobles of the late Sultan (Muhammad) is more comprehensive in the first version. Many confidants of the Sultan were either put to death or thrown into prisons. It clearly shows that he revised his statement in the second version in the light of the circumstances. Though Barani eulogises Firoz Shah Tughluq, there is some implicit criticism of the new Sultan. Describing the good qualities of Firoz Shah, he indirectly refers to the elimination of the favourite nobles of Muhammad bin Tughluq, because they were quite close to their master ideologically, or carried out his orders strictly.[91] These killings of the nobles took place during the period of the crisis of succession and also later on.

Barani has described the process of the disintegration and the fall of Balban's family from power in Balban's own memorable words. Barani writes that, "This world remained with us for few years and now it is running away from us. The game, which it had played with other emperors, it is now playing with us. It is needed that you (nobles) place Kaikhusrau the son of my eldest son Khan Shaheed on the throne, though he is quite young and will not be able to perform the duties of

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

an emperor".[92] Barani was highlighting the disadvantages of monarchy. If a ruler does not have a meritorious son, one is not sure that authority will remain in that family. Due to this, the throne passes from one family to another. Balban had trained his eldest son Muhammad, but he was killed by the Mongols. So Balban was without a successor at the fag-end of his life. As a result, Balban lost all hope of continuation of authority in his family. After the death of Prophet Muhammad in 632 A.D., Muslims had solved the question of his succession on the basis of two principles, *shura* (Council of learned people) and *ijma* (concensus of opinion). This process continued upto 661 A.D. But in 661 A.D. Muawiyah declared himself the Caliph and after some time appointed his son Yazid as his successor. In this way, Muawiyah laid the foundation of hereditary monarchy. In its early days, Muslims opposed it, but gradually tried to adjust with the new political developments. Even *ulema* such as Al-Mawardi and Al-Ghazali advocated hereditary monarchy. But the *ulema* could not solve the problems of the hereditary right of succession. It was decided often on the basis of power. Balban also had broken the principle of hereditary succession and succeeded on the basis of power, only later on to realize that power would not remain with his family members.

Barani also analyzed the consequences of the succession of an incompetent and young person like Kaiqubad.

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

Suddenly and without any preparation, he became the head of a Sultanat, the frontiers of which reached the sea. He got this sovereign authority effortlessly when so many try so hard to achieve it even at risk to their life. When he got it so easily, he preferred a life of luxury.[93]

Barani, while examining these problems of succession, observed that, Elderly people serving in high position in the government agreed that the king should not have many children because only one becomes the Sultan. Considering the other brothers as a danger, they would be killed or be deported to far off places. Even the sons-in-law consider themselves very powerful. So the King with many sons and daughters is himself responsible for their killings."[94]

Barani also commented on the role of *ulema*, "Balban used to say that the king should keep those *ulema* at a distance, who give wrong advice, "*Ulema* were of two categories, *ulema-i-akhirat* and *ulema-i-duniya. Ulema-i-akhirat* are those *ulema*, from whose heart God takes away the love for worldly interests, and protects them from all worldly problems. *Ulema-i-duniya* are those who are involved in worldly affairs. They interpret *sharia* according to the will and the desire of rulers."[95] It shows that all the decisions were taken by those *ulema* serving in different departments of the Sultanat. It reflects upon those decisions of the Sultan. It was also the result of the foundation of *mulukiyat*.

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

Analysing the military capability of the army of the Delhi Sultanat, Barani says that six or seven thousand soldiers could defeat the Indian army consisting of one lac soldiers. We do not know whether Barani is justified in his analysis or not.

Barani also records the discussion, which took place between Alauddin Khalji and Maulana Mughis. Alauddin told the Maulana that there was no doubt that he was a scholar but that he lacked experience. It is quite clear that Hindus would not become obedient unless and until they were left with only limited resources. "That is why, I have ordered that the *raiyat* should only have as much earning through cultivation as was sufficient for them for one year. *Khut, Muqaddam* and *Chaudhris* do not pay anything from their lands under cultivation. They collect land tax from the peasants and deposit it in the state treasury. The state pays them commission for this, as a result of which they have become very rich. They create problems for the administration and sometimes also organize revolts".[96] This shows the understanding of *ulema* regarding the problems faced by the Sultans. But Barani's analysis of this discussion shows that he was fully aware of the problems and did not try to conceal any fact.

Another problem put up by Alauddin for the consideration and solution before Maulana Mughis was that, "The officials of the government committing embezzlement, illegal occupation of government land and taking of bribes. Do

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

you find any provision of such type of crimes in the *sharia*? The Qazi replied that there was no such provision in the *sharia*. At least, I have not read any such thing in any book."[97] This shows the hollowness of those *ulema* serving the Sultans. Barani being an *alim* does not comment on this reply of Qazi Mughis. There is a clear-cut provision of punishment for such crimes in *sharia*. Actually once the provision of *ijtihad* was closed, such problems were bound to occur. Most of the *ulema* followed the word and not the spirit of *sharia*. Feeling helpless, Alauddin remarked that, "I do not know whether my orders are according to *sharia* or against it. In whatever matter and wherever I perceive the welfare of the state, and according to the need of the time, I order that. I do not know what God will do to me on the Day of Judgement".[98] Barani is critical of the statement of Alauddin Khalji, but along with his fellow - *ulema* failed to provide any solution within the framework of *sharia*. So, for this reply of Alauddin Khalji, the *ulema* were responsible because of their ignorance of the spirit of *sharia*. This is also the result of the subjects which were taught in the *madrasas*. The syllabus of these *madrasas* was purely based on *uloom-i-Din*. *Uloom-i-maqulat* were not taught. *Uloom-i-maqulat* would have created a scientific attitude towards different problems. Barani himself was against *uloom-i-maqulat*.

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

Barani also gives valuable information on the working of the building department on which other contemporary accounts are silent. Barani writes that, "The building department of this period was also one of the strong departments. There were seventy thousand masons in this department. In two or three days one *haveli* was completed and in two weeks one fort was constructed".[99] Alauddin Khalji constructed several monuments in Delhi and elsewhere - the extension of Quwwatul Islam Mosque, Alai *Darwaza*, Alai *Madrasa* and Alai *Minar*. Though he could not complete the Alai Minar, but its base suggests that it would have been a wonderful piece of architecture.

Barani comments on the scholars of the 14th century thus: "During the period of Alauddin Khalji, *Darul Hukumat-i-Delhi* had become *Rashk-i-Baghdad* (envy of Baghdad), *Ghairat-i-Misr* (Honour of Egypt), *Hamsar-i-Qustuntunia* (Authority of Constantinople), *Hampalla-i-Baitul Muqaddas* (Having the status of Baitual Muqaddas), such eminent scholars came and settled in Delhi, whose equals were not found in any part of the world. Some of them had attained the status of Ghazali and Razi such as Qazi Fakhruddin Naqila and Qazi Sharfuddin Samahi. But Barani does not analyse the reason behind it. While at one point he wrote that Alauddin did not care for *sharia*, he appreciated Alauddin's capital as being a living example of Baghdad, Egypt, Constantinople and Baitul

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

Muqaddas.[100] Alauddin had given these scholars lavish grants, so that they would devote their time to academic pursuits. He had also constructed a large *madrasa* just behind Quwwatul Islam Mosque known as *madrsa-i-Alai*. There is a clear contradiction between these two statements of Barani, which have been silently ignored by modem historians.

The first version of *Tarikh-i-Firoz Shahi* gives valuable information relating to the functioning of building department during the reign of Sultan Alauddin Khalji (1296-1316). Barani writes that, "The fortification walls of the city, Jama Masjid, the fortification of Siri, Jama Masjid, his own tomb (located in Madrasa-i-Alai, on the back of Quwwatul Islam Masjid), and several cities and towns were founded and completed during his reign. The construction of a new minar (on the opposite side of Qutub Minar) was began and the sea like *hauz-i-khas* (Lake) was built". Alauddin Khalji was the most successful Sultan of Delhi and his contribution in the field of the development of architecture is of great importance. If we just see Alai *Darwaza*, so if some one is not aware of history then on the basis of architectural features he will place it during the reign of Akbar and Jahangir. The incomplete first story of the Alai Minar suggests that it must have been more elegant than Qutub Minar. Both Ibn Batutah and Sharfuddin Yazdi describe the beauty of *Hauz-i-Khas*. But in the second revised version

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

Barani only gives information about city of Siri.[101] We can call Alauddin Khalji as the Shah Jahan of Sultanat period.

As far as Sultan Ghiyasuddin Tughluq's reign (1320-25) is concerned so both the versions of *Tarikh-i-Firoz Shahi* contain the same information with the exception of the description of the accident which took place at Afghanpur in the vicinity of Tughluqabad fort. First version is having the brief description while the second version's description of this accident is more supportive. Barani writes in the first version that "A new *Kaushik* (small mansion) was constructed two or three karohs away from Tughluqabad for the reception of the Sultan, coming back from Bengal. On his arrival the Sultan stayed there. Unfortunately, the roof fell down and he was crushed to death".[102] But in the second version Barani writes that, "The pavilion was raised in a hurry at Afghanpur in the vicinity of the capital and the Sultan was accorded grand reception there. That everything was nicely arranged. But, all of a sudden, "A thunderbolt from the sky descended upon the earth, and the roof under which the Sultan was seated fell down, killing the Sultan alongwith five or six persons under its debris."[103] While referring Isami and Ibn Batutah Prof. I.H. Siddiqi comments that "It seems that the rationalist approach by the Sultan to religion and his progressive state policies that had already caused estrangement between him and people were also responsible for giving rise to the controversy that the

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

palace was raised without strong foundation and it could be pulled down with trick when needed. One saying of Hazrat Nizamuddin Aulia is well quoted that Delhi is still very far" and they say that just because of this prediction of Hazrat Nizamuddin Aulia, Ghiyasuddin Tughluq died before entering Delhi. Afghanpur is in Delhi. We do not get any such reference in the contemporary sources.

Barani also discusses Ghiyasuddin Tughluq's policy towards the *ulema* and the *mashaikh*. Ghiyasuddin used to invite *sudur, ulema, muftis, asatiza, mudarris, muzakkirs* and *muallims* and give them gifts according to their status. In the same manner, he used to send *nazranas* (gifts) to *mashaikh, gosha nashin* and caretakers of *dargahs*.[104] This is important regarding Ghiyasuddin's attitude towards sufis. The theory of the detachment of Chishti Sufis as propounded by K. A. Nizami does not seem correct because Chishti *Khanqahs* also received direct grants from the Sultans. Shaikh Nasiruddin Chiragh Delhi took an active role in helping Firoz Shah's succession to the throne, as we learn from Barani, who happened to be the member of Chishti *Khanqah*. Sultan Ghiyasuddin Tughluq had good relations with Shaikh Sharfuddin Bu Ali Qalandar Panipati.

When Barani describes the new Sultan (Muhammad bin Tughlaq), he says that it was difficult for *ulema* and other learned scholars to understand the contradictory qualities of

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

Muhammad bin Tughlaq. Alauddin's and Barani's comment on the capabilities of *ulema* suggest that they were traditional and did not have analytical minds. But Barani becomes critical of the Sultan when he observes that, "Apart from all these qualities of Muhammad bin Tughlaq, he was killing Sunni Muslims, those who were holding correct faith"[105] Barani was an orthodox Sunni Muslim. Chishti sufis never believed in being sectarian but Barani, though the *murid* of Shaikh Nizamuddin Auliya, never deviated from his biased sectarian approach.

It is also worth recalling that Barani avoids any criticism of Muhammad bin Tughlaq's patronage of low-born people in the first version. In this he makes mention of only Aziz Khammar (a wine-merchant). But in the second version, Barani is not only critical of the Sultan's policy in this regard, but also gives a long list of officers who had risen from ranks.

Another marked difference in the two versions is found with regard to Sultan Muhammad's conversation with Barani over the peoples' defiance of the royal policies. The first version does not contain any reference to it, while in the second one, Barani makes a digression to describe it. He also confesses his weakness in not having been courageous enough to point out to the Sultan what was lawful according to religious law, in state policies, lest he should incur the royal displeasure.

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

Barani describes the contribution of Firoz Shah Tughluq. He gave lavish grants to *ulema, mashaikh, mudarris, muftis, muzakkirs, talibi-ilm, huffaz, qaris*, people serving in the mosques, *astanandars, Hyderian, Qalandars* and needy people. Thus life was revived in the mosques and the *madrasas*. Firoz Shah had constructed a huge *madrasa* on the banks of *Hauz-i-Khas*. It is a pity that Barani does not provide details about the functioning of the *madrasa* or its contributions. Barani records that the *khanqahs* also received the full attention of Firoz Shah. During the reign of Muhammad bin Tughlaq, the *khanqahs* of Delhi and adjoining *qasbas* were totally ruined. Even a bird could not be seen there. Thirsty people were not given water. This shows that the policies of Muhammad bin Tughluq against a section of sufis had led the whole structure of *Khanqah* life to collapse.[106] This negates K. A. Nizami's thesis that Chishti Sufis kept themselves aloof from the state. Muhammad Tughluq followed a policy of detachment from some of the *khanqahs* so that they could not survive. With the result those were ruined. Firoz Shah revived the policies of earlier Sultans and started giving grants to Shaikh Fariduddin, Shaikh Bahauddin and Shaikh Jamaluddin and to the other families of *mashaikh*. All the expenses of these *khanqahs* were borne by the state and travellers came and stayed there.[107]

Barani also describes the beauty of the monuments constructed by Firoz Shah. He also describes about the

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

mosques. Barani writes that large numbers of Sunni *mauminin* perform Friday prayer.[108] It suggests either there were no non-sunni sects in Delhi or that they were not allowed to perform prayer in these mosques. Then Barani gives a description of Firoz Shah's *madrasa* at *Hauz-i-Khas*. Its campus is so beautiful that those who come here forget their own houses. Both teachers and students became so busy in their studies that they never come out of the *madrasa*. Even the people of Delhi had left their ancesral houses in Mehrauli and constructed new houses in the vicinity of the *madrasa-i-Hauz-i-Khas*. They visited the *madrasa* fifteen or twenty times a day, because the campus had such a refreshing atmosphere. Even travellers passing through Delhi who happened to visit the *madrasa* sometimes gave up their plan for travel and settled down there.[109]

Barani writes that Firoz Shah had a great regard for *Ahl-i-Bayt* (family members of Holy Prophet) and that in this respect, he was superior to other rulers. He was kind to the *Sadat-i-Fatima*. He assigned *chatr*, *durbash* and *imarat* to Qiwamuddin Tirmizi, Malik Saiyidul Mulk, who is also a Saiyid, was appointed as *amir-i-shikar* by Firoz Shah. *Malikus Sadat wal Umara*, *Ashraful Muluk*, who was among the descendants of Fatima Zehra and Asadullah, was appointed as *Vakil-i-dar*. Saiyidus Sadat Alauddin Saiyid Rasool Dad was made one of the confidants of the Sultan. Firoz Shah had

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

assigned important offices, gifts and villages to the Saiyids of Delhi and other parts of the Sultanat, because he had great regard for them."[110] But Muhammad bin Tughluq, under the influence of Ibn Taimiya, discriminated against and persecuted the Saiyids. Firoz Shah did not follow this policy.

It is quite surprising to find that Saiyids were appointed as *amir-i-shikar,* when the killing of birds and animals as a sport is not allowed in Islam. Barani describes Firoz Shah's interest in hunting, as one of the prerogatives of a king and one of the favourite pastime of great kings. If I start to write in detail about the hunting excursions of Firoz Shah, it will become a *Shikar Nama-i-Firoz Shah,* and that will fill two volumes".[111] Both Firoz Shah and Barani, followers of true Sunni Muslim sect, seem to have legalised killing of birds and animals for the sake of pleasure which is not at all allowed in Islam. It shows that everyone had his own definition of Islam.

K. A. Nizami concludes that, "Barani in the last part of the *Tarikh-i-Firoz Shahi* is a shameless flatterer. He finds divine attributes in the person of Firoz Shah and considers his court as the court of Allah, whose *amirs* stands as Gabriel stands before *Arsh*".[112] But this style is not peculiar to Barani. This is the result of the fall of Caliphate and the rise of *mulukiyat.* Most of the *ulema* and *mashaikh* used this type of language for Sultans and the Badshahs. Most of the *ulema* had accepted the title of *zillillah* for the Sultans and the Mughal

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

emperors. Then why K. A. Nizami had commented while discussing the rise of Muawiyah to power, "With the developments that were taking place in the political life of the Musalmans, it had become almost inevitable. An empire without an aristocracy or a governing class was an anomaly in the medieval context of kings".[113] Then Nizami should allow Minhaj, Barani, Abul Fazl and others to do flattery act as "Shameless flatterer". Barani had a better understanding than K. A. Nizami on this aspect of history. Barani courageously writes that "Muawiyah and relations of Amirul Mauminin Usman became the masters of some parts of the Islamic state and became powerful. They revolted against Ali-i-Murtaza, and did not take the oath of allegiance and disrupted everything". Much later, *ulema* like Muhammad Ali and Abul Kalam Azad engineered the so called *khilafat* movement to support the despotic monarchy of the Muslim rulers of Turkey. K. A. Nizami's criticism of Barani has no base at all.

I agree with K.A. Nizami when he opines that, "Barani is one of those historians who refuses to enlighten a reader unless he has thoroughly familiarised himself with the basic categories of his thought and the chief characteristics of his personality." For understanding *Tarikh-i-Firoz Shahi*, it is necessary to have the complete understanding of the political developments taking place in the history of Muslims since the seventh century A.D., showing the changing character of

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

Islamic state, society and culture, and how these political changes have affected the thinking and approach of Muslim thinkers, because Barani is one of them. Two forces were working simultaneously – the writings of Muslim political thinkers, and the authority of Muslim rulers. First of all, we need to know those developments, which changed the mentality of Muslim scholars and then know about Ziauddin Barani, who is not only a historian, but also a political thinker. Only then we shall be able to understand *Tarikh-i-Firoz Shahi.*

Modern historians of medieval Indian who have worked on Sultanat period from Ghiyasuddin Balban to Firoz Shah Tughluq (1266-1388) had consulted the second version of Barani's *Tarikh-i-Firoz Shahi,* such as Ishwari Prasad, Mahdi Husain, A.B.M. Habibullah, Muhammad Habib, K.A. Nizami, Satish Chandra and others. The first version of *Tarikh-i-Firoz Shahi*, was highlighted by Prof. Simon Digby, in 1971. But since 1971, the text of first version was not published.

Sir Saiyid Ahmad Khan published the second version of Barani's Tarikh-i-Firoz Shahi in 1866. When its reprint was published by Sir Saiyid Academy, A.M.U., Aligarh in 2005. No attempt was made to make a write up on first version also. Whatever Sir Saiyid did in 1866 was reproduced in 21st century because who is going to take pains. But Rogers used the edited text of *Tuzuk-i-Jahangiri,* published by Sir Saiyid Ahmad Khan in 1863 and then its second edition was published from Aligarh in 1864. Rogers comments on Sir Saiyid's edited text

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

that, "Orientalists are greatly indebted to the Saiyid for his disinterested labours. Pains were taken by British scholars and Indian scholars who edited and translated historical accounts during British Raj, but when all facilities are available so in 21th century we published very faithfully the same text as was published by Sir Saiyid in 19th century. There are only three manuscripts of first version of *Tarikh-i-Firoz Shahi*, one is Bodlein library, England, the other in Rampur Raza Library, Rampur and the third in the personal collection of Prof. Simon Digby. It is quite surprising that Elliot and Dawson, had included Barani's *Tarikh-i-Firoz Shahi* in their work – *History of India as told by its own historians*, but no British scholar had selected Barani's *Tarikh-i-Firoz Shahi*, for its editing and translation as they had translated *Babur Nama, Akbar Nama, Muntakhabut Tawarikh* etc. When I joined as Director of Rampur Raza Library, so I decided to publish Barani's first version of *Tarikh-i-Firoz Shahi*, so that modern historians of medieval Indian history, could consult the first version of *Tarikh-i-Firoz Shahi*, while working on Sultans of Delhi.

17th February 2013

Prof. S.M. Azizuddin Husain,

Director, Rampur Raza Library,

Ministry of Culture,

Government of India, Rampur.

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

References:

1 Ziauddin Barani, *Tarikh-i-Firoz Shahi,* Lahore, 1983, *pp. 105, 106.*

2 K.A. Nizami, *Ziauddin Barani, p.19.*

3 *ibid, pp. 40, 41.*

4 Ghizali, *Nasihatul Muluk. P.105.*

5 Ibn Taimiya, *Kitabul Siyasatul Sharia.* 412

6 Abu Yusuf, *Kitabul Kharaj. 371*

7 Nizamul Mulk Tusi, *Siyasat Nama. P.10*

8 Ibn Khalladun, *Muqaddima. P.213*

9 *Ziauddin Barani- Fatawa-i-Jahandani, Lahore, 1980,* p.306.

10 S.A.A. Rizvi, *A History of Sufism in India,* Delhi, 1978, pp.356-57.

11 *Ibid.,* p.357.

12 K.A. Nizami, Some aspects of religion and politics during 13th century, Delhi, 1973, p.167.

13 *ibid,* p.269.

14 ibid, p.20.

15 *ibid.,* p.249.

16 *ibid.,* p.254.

17 *ibid.,* p.255.

18 Rizvi, *op.cit.,* p.361.

19 Abul Fazl, *Akbar Nama,* Vol.III, p.341.

20 Rizvi, *op.cit.,* p.362.

21 *ibid.,* p.362.

22 *ibid.,* p.362.

23 *ibid.,* p.363.

24 *ibid.,* p.363.

25 *ibid.,* p.364.

26 *ibid.,* p.365.

27 *ibid.,* p.365.

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

28 *ibid.*, p.364.

29 *ibid.*, p.366.

30 *ibid.*, p.366.

31 *ibid.*, p.367.

32 *ibid.*, p.367.

33 Shah Waliullah, *Hujjatullahul Baligha,* Vol.I, p.96.

34 Nizami, op.cit. p244.

35 Sheikh Abdul Haq, *Anwarul Aiyun Fi Asrarul Maknun,* P.35.

36 Nizami, *Op.cit.*, p.244.

37 Mir Saiyid Ali Hamedani, *Zakhiratul Muluk,* Manuscript, Idara-i-Hamedania, Jalali, District Aligarh (U.P.) ff. 1a-2b.

38 *ibid.*, ff. 105 a, 105 b.

39 G.M.D. Sufi, *History of Kashir,* Vol.II, p.90.

40 *Nizami, op.cit.*

41 *I.H. Siddiqi, Fresh Light on Ziauddin Barani, Patna, 1999, p.71.*

42 *ibid. P71*

43 Irfan Habib: *Barani' Theory of the History of the Delhi Sultanat.* The Indian Historical Review, New Delhi Vol.VII nos.1-2, July, 1980 Jan, 1981, pp.99-115.

44. H. Elliot, *The History of India as told by its own Historians*, Vol. I, Delhi, 2001, P. XV.

45. ibid., P. XVII.

46. ibid., P. XVIII & IX.

47. ibid., P. XVIII.

48. ibid., P. VIII.

49. A.S. Baveridge, *Babur Nama*, Delhi, 1989, P. XXVII.

50. H. Beveridge, The *Akbar Nama*, Delhi, 1987, P. VIII.

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

51. ibid., P. VIII.

52. ibid., P. VIII.

53. H. Bochmann, *The Ain-i-Akbari*, Vol. I, Delhi, 2001, P. VIII.

54. A.S. Beveridge, *Humayun Nama*, Delhi 1979, P. VII.

55. George S.A. Ranking, *Muntakhabut Tawarikh*, Vol. I, Delhi, 1990, P.V.

56. ibid., P. VI.

57. ibid., P. VI.

58. ibid., P. V.

59. ibid., P. VI.

60. Lowe – *Muntakhabut Tawarikh*, Vol. II, Calcutta 1884, P. VII.

61. ibid., P. VII.

62. ibid., P. VII.

63. Rogers, op.cit., P. VI.

64. ibid., P. VIII.

65. H. Beveridge, *The Maasirul Umara*, Delhi, 1974, P. VI.

66. ibid., P. VI.

67. ibid., P. VII.

68. ibid., P. VII.

69. Mohibbul Hasan, *Historians of Medieval India*, New Delhi, 1982, P. VII.

70. *A.Salim Khan, The political theory of Delhi sultanate, Allahabad, p.125*

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

71. *I.H. Siddiqi- On history and Historians of medieval India, New Delhi, 1983, pp.125-126.*

72. *Barani op.cit, p.72*

73. *ibid, op.cit., p.45*

74. *ibid. p.48*

75. *ibid. pp.105, 106.*

76. *ibid. pp.105, 106i*

77. *ibid. p.46*

78. *ibid. pp.t-125a*

79. *ibid. p.505*

80. *ibid. pp.509, 510*

81. *ibid. p.92*

82. *Nizami,op cit.41*

83. *Barani.op . cit. P134*

84. *ibid. p.183*

85. *ibid. p.98*

86. *ibid. p.427*

87. *ibid. P 427.*

88. *Mir Saiyid Ali Hamedani, Zakhiratul Mulk, Delhi, 1978.*

89 Barani op.cit. *p.211.*

90 *ibid, p.206.*

91 *ibid, p.216.*

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

92 *ibid, p.244.*

93 *ibid, p.249.*

94 *ibid, p.803.*

95 *ibid, p.428.*

96 *ibid, p.428.*

97 *ibid, p.428.*

98 *ibid, p.497.*

99 *ibid, p.513.*

101 *ibid, p.622.*

102 *ibid, P.625.*

103 *ibid, pp.465, 466*

104 *ibid, pp. 325, 326.*

105 *ibid, p.785.*

106 *ibid, p.785.*

107 *ibid, p.786.*

108 *ibid, p.788.*

109 *ibid, p.810.*

110 *ibid, p.834.*

111 *ibid, p.834.*

112 *Nizami, Some Aspect, op.cit., pp.49, 50.*

113 ibid, p.50.

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri

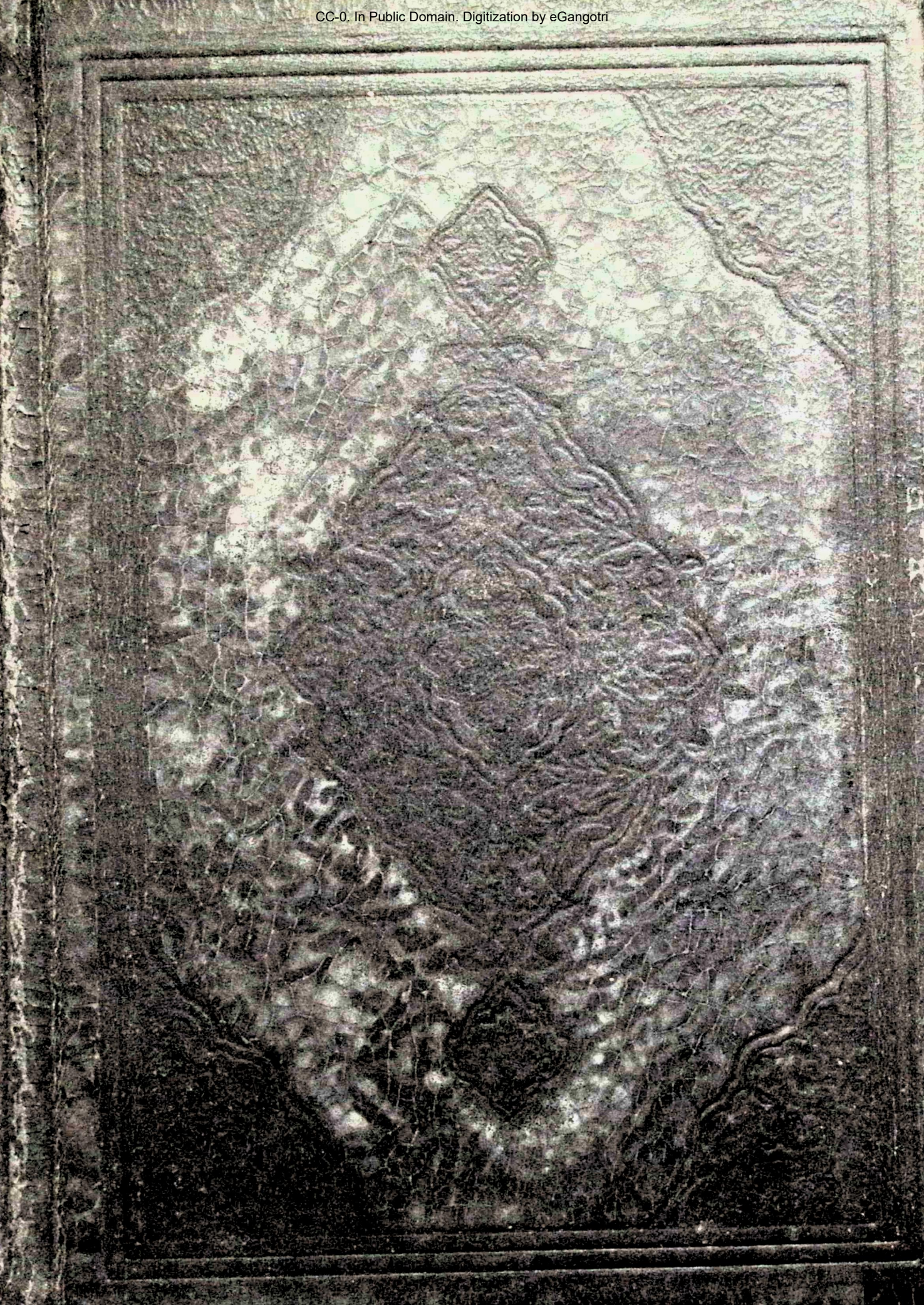
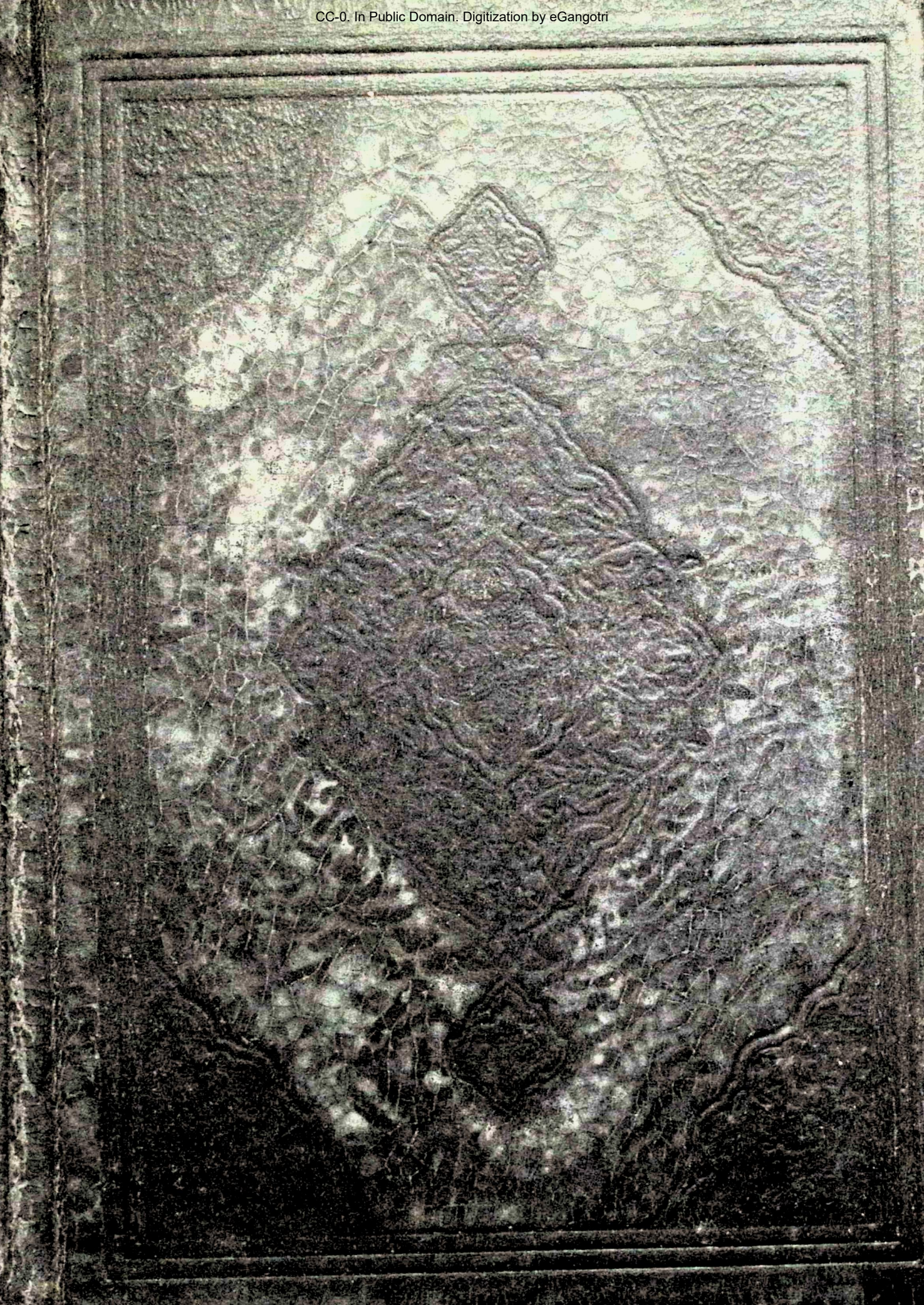
CC-0. In Public Domain. Digitization by eGangotri